

عکس قلمی نسخته

حصه اول

مجمع الرجال

۱۳۵۱ هـ

از

عبدالمجید ملتانى

BREVETÉ-ÉCRIT

جميع الانساب

۱۳۰۱ھ

حصہ اول

از غلام محمد ملتانی

ملک سید معصوم شاہ
ولد سید احمد شاہ
سکنہ کھارل نگر نئی روڑ کوٹہ

فون نمبر 5/8074

28/2/2006

ملک سید معصوم شاہ
موضع تیراجہ خضو
بہاولنگر کوٹہ

قلمی کتاب کی فوٹو اسٹیٹ

مجمع الانساب

۱۳۰۱ء

از غلام محمد ملتانی

حصہ اول

یہ کتاب تین جلد میں ہے۔

نوٹ:

یہ کتاب سید منصور علی شاہ ایڈووکیٹ سے لے کر مورخہ 31، جنوری 2006ء
بمطابق یکم محرم الحرام 1427 ہجری کو فوٹو اسٹیٹ کر کے اس کو محفوظ کر لیا گیا ہے۔

28/2
2006
ملک سید منصور شاہ
موضع نیو ایچہ خضرو
بہاولنگر کوہاٹ

800/2 روپیہ

marfat.com
Marfat.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

راویان اخبار و ناقلان روزگار چنانچه از قلم فرموده اند
چون که حق سبحانه تعالی خواست که وحدانیت خود در عالم
فانی آشکار نماید کواکب ایجاد نور محمدی صلعم طلسم کواکب
شیان جانفیه سخن و غزلت نشینان کوشه رخ و سخن
عقدائی حقائق رفتار آن زندان ملک علم را بنافس
بدین مبدیست بند بدایه اول نور محمدی آفریده شد چنانچه
حق سبحانه تعالی میفرماید قوله تعالی کواکب لما خلقت الا
فلاک کوه از آن زمین و آسمان آفریده شدند قوله تعالی
ربکم الذی خلق السموات والارض فی سته ایام ثم استوی
علی العرش و کوه از آن بهشت و روزی بیا فرید و عرش

و کسی فرشتگان آفریده شد و بعد از آن لوح و قلم با فرید و
 جمیع ارواحین مؤمنین در قفس کس نور سفید زیر عرش
 معلی آویزان اند و بالای عرش مقام نیست آورده اند
 چون که سید الانبیا صلی الله علیه و سلم شب معراج بالای
 عرش معلی شعلی نور مانند الشس سوزان دیده
 بودند شیخ سعدی رحمه الله علیه حال به نظم بیان کرده اند
 بدو گفت سالار بهت الحرام که ای کا حامل وحی برتر خرام
 بلفظاً فراتر مجامع نماید چگونه روم صا: طاقت نماید
 از یک سری مو برتر برم فروغ تجلی بسوزد برم
 چرا بر علیه السلام دست بسته عرض نمود یا رسول الله این
 عاجز را معاف بفرما که تا بگذرد حضور فیض کنجور اسانیدم
 را و بیان درستان همین وطنی تنده کان منزل سخن فرس
 کلاک کو بر سلاک را در میدان قرطاس جولان میدهند
 که حق سبحانه تعالی در عالم فنا چهار قرن با فرید بداند
 در قرن اول بروی زمین مرغ سفید با فرید و در نهایی
 فتنش در تمام جهان پراکنده نموده بعد آن مرغ را فرمان

در رسید

در رسیدن دانها زرق شاست بر روی زمین برانده
 رده شده اند بروقت روزی خود را با تمام رسانیدی
 بیانه موت ز دست ساقی نوش خواری نمود الغرض
 درست لایحه سال آن روزی را تمام کرد بعد آن از عالم
 فنا به کمال شوق دیدار بعالم بقا توجید در قرن
 دوم فرشتگان بر روی زمین نزول شدند خاص در
 ملکان فرود آمده نامش را میور نهادند و کار ایشان
 کندیدن جویمها و دریا بود شب روز بان کار شاغل و مامور
 می بودند چنانچه یک هزار و هج صد نو ناله مانند دریا تیار
 نمودند و تسبیح آن ملائکه این بود لا اله الا الله وحده لا
 شریک له اوله الملائک و له الحمد یحیی و میوت و هو علی کل شیء
 قدیر رحمت یارب اعلین نو در هر سال باو شب می روند
 بعد خطاب مستطاب حق بجانم در رسید ای کافر شکاک
 سکونت زمین کنور شسته بالا بر آسمان آمده بنده کی مرا بجا
 رید پس حسب الحکم قادر چون بالا رفتند بدو در مقام حضرت
 عزرائیل علیه السلام بر آسمان چهارم است و آفتاب نیز بر آسمان

چهارم است بدایه فراخی آفتاب هشت لاکه و چهل هزار رور
 نرسخ است و قمر بر آسمان اول است و فرضی قمر چهل
 لاکه و بیست رور نرسخ است و فرضی زمین پنجاه لاکه
 و چهل رور نرسخ است و برابر آسمان نهم مقام فرشتگان
 است و برابر آسمان ششم مقام حضرت میکائیل ۴م است
 که جمیع قطرات باران بحساب میریزند و برابر آسمان پنجم
 حضرت امیر افضل ۶م است که صورت بدست گرفته منتظر روم
 قیامت است و زن آن صورت بنفاد و نزار من است مقام
 حضرت جبرائیل علیه السلام سوره المنفی که در وزه بیست
 است در قرن سوم حق بجانم تعالی بر روی زمین
 اسپان را بیافرید و بر جمیع چهار پایه حکومت میکردند
 و نام ملکان بکیور نهادند و مدتی چهل هزار سال باو شایع
 اسپان بود من بعد از آن فرمان ریزد سبحان نازل شد
 که نمایان را از حکومت معزول نمودیم در قرن ۴
 پیدایش جان ابن ماریج است و کالیتر جیاد و نو نغمه می
 شود قوله تعالی خلق الذبان من ماریج من النار بر کوهی

قاف

قاف ساکن بود و خواہش حق سبحانہ تعالیٰ این بود کہ جان
 نام دیورا بر روی زمین ظاہر روند حسب الحکم اللہ
 تعالیٰ جان دیو در طعان بیاید از جناب باری تعالیٰ فرغان
 در رسید ای جان لیل و انهار این تسبیح ورود خود
 ساز نام ترا ببرد آن بسیار فائده خواهد بخشید
 چنانچہ مدتی شش لایم سال ورود تسبیح میکرد -
 سبحان اللہ والحمد للہ ولا الہ الا اللہ العزیز الاحول والاقوۃ
 الا بالہ العزیز العظیم بر محمد و آلہ و صحابہ
 اما باعث مجردی پریشان حال بود ببرد آن تسبیح
 حق سبحانہ تعالیٰ بر حال زرار و ترم فرمود روزی خواہد افتاد
 بود فرشته در رسید در آن شب او تکلیف صورتی زیبا
 وزنی دلربا مانند حور العین زرارش بر آوردند حق تعالیٰ
 نام آن زن جنبہ نیاوند و فرمودند کہ جان این زن زویہ شما
 است ہمراہش محبت و الفت کرده باش بلکہ ہم بستری
 کن چون ہمراہ او محبت نمود جنبہ حاملہ کردید و در الوقت
 روز بمثال سال در ز میبود و شب درازی شش ماہ -
 داشت چون کہ وقتی وضع عمل رسید ہمراہ مگر بزاید اللہ

تعالی نام آن لیسر الشیرمبادیو نهاده فرموده اطاعت من
 و بندگی من بیاموزانید که عبادت من بگند چون که آن
 فرزندش الشیرمبادیو دوزده سالم شد ز کمال شوق روی
 خود را جانب مشرق نموده کلمه طیبه و کلمه تمجید را هفتاد هزار
 سال ورد نمود اساده اندرین اثنا فرزان و نزد سبحان در
 رسید ای الشیرمبادیو از شما خوش بود کردیم الحال نشسته
 عبادت من و بعد از دوزده سال ران او شکافه زنی
 ماه جبین بر آوردند و نامش کرجی پارتی نهادند و همراه
 آن زن شادی کرد و از انقضای سال بار در آورد چنانچه
 دوزده لیران از روی متولد شدند فرزان در رسید
 ای مبادیو نامهای این کودکان من خود خواهم نهاد پس
 الله تعالی خود نام او شان به تفصیل ذیل نهادند رام چند
 درام کشن و بشن درین و کنیشن داس و همیشه داس
 و کوساین و هریش و راجی درامدی و جلدیس و برما
 و کوبنده و اندر و بار دیگر حامله شد و بار آورد دوزده

دختران

دختران بزاید با فرمان از دستان در رسید که به تفصیل قبل
 نامهای آن دختران مقرر نمایند و یونقی و ایهوتی و پریویا - و
 سیوتی و میکاجی و جوالاگی و نکاسی و کالکا و ساروی و توتلا و
 کککائی و جنائی و پیرامی و جیرامی و بعد از انقضای بیست
 پنج سال فرمان از دستان در رسید هر از نمایان رازی از دیدم که در
 حال جوانی بخوبی فرمان بر در می و بنده کی بجای آوردید بر شش
 دل نمایان خواهد از من مسئلت نمایند من سوال خواهم کرد شما
 را حسب خواستش شما بر آرم بعد از آن التماس نمودند ای ماری
 تعالی تو کریم و رحیم مالک مایای منی هر چه مرحت کرده شوند
 که از بس بنده نوزدی خواهد بود اول سوال مایان اینست که ما لوم
 القیامت در خاندان مایان بزرگی پیدا کن و دوم سوال مایان
 اینست که از نسل مایان زده و فرقی با فرزای و سوم سوال -
 ما عاقران این است که نام و نشان مایان در عالم فانی مشهور
 و معروف بفرمای و چهارم سوال این است که اولاد مایان
 را با فرزای و نامور رودانی بعد از آن ز بارگای حق سبحانه تعالی
 فرمان در رسید که خاطر خود را بعد از دیدن ما لوم قیامت اولاد
 نمایان را زده کرده پیدا خواهیم کرد و دوم در اولاد نمایان جمال

و حسن از مومنان دو حصه زباده خواهد بود و سوم اولاد شمایان
 حکومت تا لوم الحشر خواهد بود و چهارم اولاد شمایان فریق -
 فریق خواهند بود و در عالم فانی نام او شان شهرت خواهد افتاد
 چهار فرقه خواهند بود اول جن بهوت جو ریل و درین و پیدایش
 او شان از نار خواهد بود و در زمان جان ابن مارج نام عثمان
 شاه پور بنیاده بودند و در تعمیر قصور و آبادانی سعی بیخ می
 نمودند چون که چهل هزار سال بادشاهی نمودند بعد از آن حکم
 رب الارباب در رسید ای ایشترها و تو شمایان را نیز ترک
 در پیش است و بر مخلوق را باین مرض دل ریش است فرد
 بر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود هر چه پانیده و باقیست نخواهد بود
 شمایان را لازم است که طریقی اختیار کنید و مرده خود را در زمین
 کور کنید ورنه مرده را در آتش سوزانید هر کدام از این دو طریقه
 هستند شمایان بوجه باشد اولاد خود را آن طریقه بیا سوزانید که
 که بران عمل نمایند و پس مانده کان را تعلم نمایند بعد از انقضا
 مدتی بگذرد و یوقتی نام چهار شد اولاد خود را گفت که میت مرا
 چگونه خواهد بود او شان در جوابش گفتند هر چه مرضی شما بوده باشد

بفرما

بفرما کہ بزرگی مایان کی برفتمہ شما عمل ارده شود دیوتی لفت
 ای فرزندان گوش کنید و بشنوید کہ من در تمام عمر خود بندگی
 مالک خود نکردم و فرمان اللہ تعالی بجا نہ اوروم پس بہتر
 این کار است کہ مرده من در دکان آتش بدیدید و بعد از ان
 او سخوان بموہ خاکستر مرده برداشتمہ در کنگ دریا باند
 زید سزای نافرمانی ہین است بموجب وصیت او عمل
 روند و بدل خویش ہمیدند کہ ہین کار خوشنودی مالک مایا
 خواہد بود بداندہ رواج سوختاندن میت کافران از ان
 ایام شروع شدہ است بعد از گذشتن ہفتاد ہزار سال فرمان
 از دستان در رسید ای دیوان و جنات شما ہان آبادی
 دنیا را گذر شتمہ در توبہ و در نالہ و در جمل سکونت اختیار
 نمایند کہ بعد از شما ہان اولاد خلیفہ مائہ نام مبارک آنحضرت
 آدم صغیر اللہ است در خانہ شما ہان سکونت پذیر خواہند
 کردید چون کہ این امر شرف نزول شد حسب الحکم قادر ہون
 از ان ایام در توبہ و محرا و نالہ سکونت اختیار نمودہ اند چون
 کہ قرن چہارم رسید حسب الحکم حق سبحانہ تعالی رحار
 مقرب جبرائیل و میکائیل و عزرائیل و غزرائیل از آسمان فرود

آله در ناف زمین ملامت استاده شدند فرمان در رسید که
 قدری بعد از اینجا توقف نمایند تا که شخص زرتی در بار رحمت
 کلی بر آورده به نمایان خواهد داد سوال نمودند آن شخص م نام
 در و فرمان در رسید که نبی اخر زمان خواهد بود که اسمش محمد است
 پس نمایان ان خاک را خمیر سازید چون که خمیر تیار شود بعد آن
 قالب خلیفه من تیار کنید عرض نمودند خداوند چگونه تیار نمایم
 نمونه مرحمت کرده شود بعد فرمان در رسید مانند صورتی ستاره
 بغیر قالب آدم تیار کنید و سرش من خود بعد قدرت خود درست
 خواهم بود پس اقمان لوانف - حال و محران با جرای صاحب کمال محمد
 باد ز قمار کلاک سوپر سلا - را در میدان قرطاس میان جولان دو
 اند که در چهل یوم قالب درست نموده با تمام رسانیدند و بعد از
 فراغت جبرئیل و میکائیل و غزرائیل بر آسمان بالا رفتند و غزرائیل
 بروی زمین بماند و بدل خود گفت بجان الله این آدم خالی در
 میان بیست عیش خورده نمود و نمایان که زرتی زود ناپدید شده
 ایم از عیش بیست محروم ایم زرتی از وسط عناد و حد میبرد
 روزی نزد اسپان زفته اوشان را خوردند نمایان در بگرختند
 مستغرق آید و شادمانی میکنند و این خبر ندرید که برای انبزی

شما بیان

در اول لوزانید

نمایان صورتی خالی که او را آدمی گویند اللہ تعالیٰ تمایز ننماید
 که برزنده خلایق خواهد بود و بر روی زمین حکومت خواهد نمود
 و جمیع حیوانات را محکوم خود خواهد کرد بلکه نعام اینی در دستان
 نمایان انداخته و زمین بر پشتش مالیده سوار خواهند شد و بنا
 زیاده شمارا خواهد زد و ز بس بر نمایان ظلم و ستم خواهند کرد
 و اجباً اطلاع دادیم آئینده اختیار در رسیدن در جواب او گفتند
 ای نادان مایان مخلوق ایم و اختیار مخلوق بدست خالق
 است در هر کار که خوشنودی طالب بوده باشد مایان بر آن
 رزقی ایم چرا که فرمان بر در او ایم دیده شود حق سبحانه تعالی
 آدمی را دوست در رویا که دشمن شمارد هر گاه آدمی را
 اللہ تعالیٰ دشمن شمارد بعد از آن او را اطلاق و نابود خواهیم کرد
 لا جواب از دیده گرفت و بعد از آن روز شیطان بار دیگر
 نزد اسپان رفقه او نشان ترغیب داد و گفت
 که آدمی دشمن هر دو مخلوق و پیدایش یک خالق آید و در
 خدمت و عبادت پروردگار بر سر رسید پس چگونه آدمی
 بر نمایان بی موجب و بیگانه زور و تعدی نماید قدری -
 خیال باید اسپان را خیر است آمد و پرسیدند که قالب آدم

بیشید

باین سخن روی

اودشان

بجاست نشان بده گفت در ناف زمین است که
 مکه ^{نشد} بگویند مایان او را ز کحل تیار نموده آمده ایم بعد از آن بر کعبه آن
 ملعون عمل نموده ^{آن} قالب آدم را اسپان باعمال کرده و
 پس آمده بجای خود قرار گرفتند بعد از مضمی پانزده یوم باردیگر
 بفرمان ^{آن} ریزد سبحان ^{الله} قالب آدم را تیار نمودند چرا ایل علیه السلام
 بر آسمان رفت و غزریل بر روی زمین معطل گردید باز نزد
 اسپان خبر رسانید و او شانرا ترغیب داد و آسمان رفته
 قالب آدم را باعمال نموده و پس برقتند و بعد از آن ششده
 پانزده یوم بار سوم بفرمان ریزد سبحان چرا ایل ^{و مکانی} و غزریل بر روی
 بر روی زمین آمده غزریل بلرکاهی برآزنده مدعا مناجات
 نمود خداوند قالب آدم ز خاک راست فرمود و اجازت
 میداد قالب آدم را از آتش درست میکنم که قدرت
 شاکستن کنس را نباشد خطاب رسید انی اعلم حالا
 تعلمون ای غزریل آنچه من میدانم شما نمیدانید آخر الامر
 فرستگان بفرمان ریزد سبحان سویم کرت قالب آدم

راتیار

نیاید نموده جبرائیل علیه السلام واپس بر آسمان بالا رفتند و عزرائیل
 بر زمین معطل گردید در آن وقت نزد قالب کسی نبود هر چهار
 عزرائیل نگاه نمودند در نظرش نیاید زود لعاب دهن خود
 بر شکم حضرت آدم علیه السلام انداخته روانه شد و بالا بر آسمان رفته
 در عبادت مشغول گردید و بعد از بعضی چهل روز حضرت جبرائیل ۴
 مناجات بدرگامی بر آرزوی حاجت نمود خداوند نباید که محنت
 مایان باز بر باد نبرد قالب خشک شده است حق سبحانه تعالی -
 فرمود ای جبرائیل ۴ زود برو قدری خاک از میان شکم قالب
 بگیر و زرا تا آن قالب سبک تیار کن که در وجود او روح انداخته
 شود نکاپانی قالب خلیفه من خواهد کرد و کسی نزدیک وی
 نخواهد ماند حسب حکم الهی سبک آفریده شد چند دفعات
 وقت شب رسان می آید و آن سبک از قالب خالی می
 آید بغیب آوز میبرد و اسبان را می ترسانند چون که سه
 ماه بگذشتند الهی بید قدرت خود سر مبارک آنحضرت
 را از سنان هر مرتیار نموده همراه قالب درست نمودند روز
 بجه زوی فرشتگان نزد قالب آدم ۴ نذر کردند عزرائیل لعاب
 دهن بر شکم خلیفه گذاشت ملاطه بوی گفتند این همراه شما لانی
 بود که همراه خلیفه بی ادبی گامی در جوارب او نشان گفت شما یا

عزرائیل

نمی دانند خاموش باشند فرشتگان متعجب مانند و غرازیل که
 سر او می فرشتگان بود اندرین اثنا فرمان ریزد سبحان در
 رسید ای جبرائیل بجمع فرشتگان جهت آوردن روح خلیفه
 من بر آسمان چهارم رفته روح را در جوار نمود لینی و کعبه و در طبق
 بنامه و سر پوش ^{نورانی} بروی ^{شاده} بطریقه شادی او را برداشته سازد
 غزل خوانی نموده ورقص نمان باز و فرود بدیده شامی روح را بر
 زمین رسانیده با آداب روح را در قالب ^{انزوان} نماید فرمان الهی
 را بجا آورند چون که نزد قالب خالی رسیدند جبرائیل عم آن روح
 را گفت که حکم الهی در قالب در آورده درون رفت یلی برایی
 در آن تاریکی و دریم بدیوی کما آید باعث لعاب دهن غرازیل -
 روح و الهی بر آن آید گفت ای جبرائیل دل من در تاریکی و بد
 بوی خفه می شود فرمان در رسید که ناف بریده باندرزید
 بدیوی دفع شود بجهت عمل کردند این منگاک شکم از آن ایام است
 روح را باز و الهی بر آسمان بروند مدتی بفتاد و سال سک نکا بیا
 قالب آرد بود بار دیگر فرمان ریزد سبحان روح را نزد قالب
 آوردند چون که درون رفت تاریکی دیده بیرون آمد و گفت
 تاریکی طبیعت برنجیده می شود در بارگاه الهی بر آسمان
 تمام مناجات ^{نورانی} خاتما از حضرت ^{بارگاه} تو وعده میخوامم که بر حال زارم

قله فاک از پشت خلیفه

بنده نوازی

بنده نوازی نموده و زود تر جم فرموده از این حجره تنگ و تاریک
مرا بیرون آری فرمان رسید ای روح الحالی درون نمی شوی و
باز بیرون نخواهی آمد خاطر جمع داشته درون شو تا زود از قلاب
بیرون آرم لیکن در الوقت بر آمدن تو مشکل خواهد شد انقصه
چون که روح از دین درون رفت اما قرر ز نسیفیت کاهی بالا نگاه
می زبری آمد فرشتگان مالش با او میگردند چون که روح قرار
رفت کجا تا که اندتعالی و نفخت فی من روحی می آدم علیه السلام
زنده شد و چشم بگشاید و جهان فانی دیده شد اما آن که دیدند
و در جشن از کام در پستی اند عطف زده نفت الحمد لرب
العالمین در آن آثار فرمان از دین بیان رسید ای فرشتگان
برای خلیفه من سجده کنید از روی رازی رویدم که باول حال حمد و
تثانه من گفته است با وجود من همراه او مسح احسن و مروه
نگردم ام حاصل سلام الله حسب العلم علیه فرشتگان سجده نمودند و
غزیریل سجده نکرد از روی پرسیدند که سجده چرا نکردی در جواب باو شای
گفت خلقت آدم از خاک است و خلقت من از نار است و نار
بر خاک غالب است چنانچه قوله تعالی انا خیر منه خلقتن من النار و خلقته
من طین و دیگر قائلش بدست خود درست نمودم پس چگونه
برای او سجده کنم تکبیری نمود و خود را اعلى و حضرت آدم را بحقارة

دید ز نور سطره طوق نعت که بوزن هشتاد و هشتاد بود از
 در کلوئی عزرائیل انداخته شد فرشتگان احوال او دیده ز خوف
 دوم سجده حقه آدم علیه السلام نمودند فرمان از سبجان رسید
 ای ابلیس جمله ملائکه لا خوف و دو بار سجده کرده اند و تو دیده و
 دانسته ما فرمانی نموده تعظیم امر من بجا نیاوردی من ترا از در
 گاه خود رانده و مردود گردانیدم و در پنجم شش لایه سال
 عبادت کردی عوفی آن در عالم فانی ترا خواهم داد و در
 عالم بقا خوری و عذاب نصیب تو گردانم پس نصف
 بادشاهی ابلیس را داده شد و بعد از ماضی است روز
 جزائیر علیه السلام این هم کلمه حضرت ابوالبرکات علیه السلام را - بیا
 موخت و نعت لیل و النهار و رو خود مقرر من لا اله الا الله
 اوم صفی الله لا اله الا الله محمد رسول الله و مدتی بیست و پنج سال
 بر زمین عبادت کرد اما باعث مجروری پریشان حال ^{و نوزده} و نوزده
 رنجیده خاطر بود روزی مناجات نمود خداوند با جوره
 خود زرشما بخوام هر ماده هر گشت شود ^{زبده} الله فی سؤالی انحضرة
 استجاب فرمود روز غروب بر او غلبه نمود و آنحضرت
 همیشه انداخته بود فرمان رسید ای عزرائیل زود برو خلیفه

عجب هوش

باند نخل
قدر نوشت بر آورد در روی حاد در لوزی
بعد از لحظه از زرد حاد در ماده بر آمد
زیاده حسین بود بر طرف برش نشسته بود

صاحب بیوشن افتاده اند بجلت تمام را ان چپ شکافه
ماده بیرون آر که او را خبر نشود جبرائیل حکم خالق بجا آورد
چون که حضرت البیتر از خواب بیدار شد اما عوار را نزد خود
نشسته یافت در حسن و جمال او فریفته شده عاشق
زار او روید نوشتاده حصه حسن اما عوار او یک حصه تمام
جهان را داده شد ^{چونکه} با آدم خواست که بر طرف او از
کمال شوق دست دراز کنند او زرادند خود در بیوشن من نه
مکاح بسته نشده قدری توقف کن چته شما آفریده شده
قوله تعالی یا آدم اسکن انته و زوجک الجنة و کلا منها
رغد حیث شئتما و لا تقر بانده الشجرة فتکون من الظالمین
بفرمان ایند سبحان جبرائیل بر دور او در جنت عدن رسانید
و در اینجا شادی ایشان شروع کردند سویم زور عدلی خود خطبه
مکاح خواند در هر دو بیشتر بسته شد مدتی نزر رسال در آن
مکان عیش و راحت بخوی نمودند ^{ابراہیم} شاه سواران رساله
دوران و راه رونده کان منزل در استان ^{نرس} کلک
کومر سلاک را در میدان صفحه قرطاس جولان میدهند بعد از
مفرد مدتی نزر رسال غزازیل بمجه پسرش که نامش سوارکس بود

در تب مطوریت

یزاقار

بر دروازه بهشت حاضر گردید و آن فرزند خود را بصورتی
 بچه کوشند نمود و در بهشت فرستاده را گرداند گفت
 بروقت در نگاه داشته باشی که فریه و تیار شود بعد آن
 آمده خواهم برو یکونیم سال در بهشت میگردید خوب فریه و
 تیار شد روزی زن و شوهر آن بره را دیده پرسیدند این
 کوشند را کی در اینجا آورده در جواب با او شان گفتند که
 عزیزم آورده است آن کوشند را فرج آورده نوشن ^{فرزند}
 که بعد از دو سال ابلیس باز آمده از در بانان پرسید که بچه
 من فریه شده یا نه او شان گفتند خوب تیار شده بودم ^{خفتنم}
 علیه السلام فرج آورده خورده اند بشنیدن این فرخوشنو و
 گردید و او را از روی فرزند گامی در شکم حضرت آدم علیه
 السلام آورد و او با جان در شکم آدم علیه السلام جای
 خود نمود بعد آن ابلیس گفت صد آفرین باد که
 جای خوب یافتی چنانچه اللہ تعالی میفرماید یوسوس
 فی صدور الناس باید که در دل ایشان تشویش انداخته
 باش که کار تو بعین است و بعد آن ابلیس بر رفت

چون که

چون که مدتی نرسد سال در جنت گذشتند روزی لعین رو برو
 پشت نشسته باوز بلیند و لر میبرد مار و طاوس در بانا
 جنت الحما و ابرامده ^{بروند} رسیدند تو بیست نعت من
 فرشته ام برای چه آمده ای نعت اندرون پشت کار
 ضروری دارم مرا درون برسانند سوگند دروغ خورد که مرا
 یک اسم یاد است بر نه اورا و روند پیرست آن اسم
 زناکس را مرکب خواهد بود همیشه زنده ماند و دویم در جنت
 خواهد بود و سوم هر جا که خواهد مدارنی خود را برساند و زبانها
 ترغیب ^{و در جنت} داد مار نعت بشرط که زود برای من درون
 میرسانم مار و نان خود و انمود ابلیس درون شد مار او
 را درون ^{بنت} میرد ابلیس قدر بر عاب وین خود را بر تخت
 طاوس عزیز بل را درون دیده مار را ملامت کرد و نعت ^{چرا غلام}
 نافرمانی ابد تعالی نمودی بدکار کردی خیر چه کردی خوب
 روی که ابلیس را در پشت داخل نمودی همون زمان
 پای طاوس لعل کون بودند سیاه کردند زیر درخت

گندم مار نشست ابلیس کرئه آغاز کرد اما حوا در بنگله خود
 نشسته بود و روز کرئه شنیده از جای خود خسته نرود
 مار رسید و پرسید ای مار این جای شادمانی است تو چرا اینجا
 کرئه میکنی گفت مرا بر حال آدم ^{سه حلیفه} و حوا کرئه می آید آمد قالی
 ایش ترا در جنت جای داده و در تمام میوه غمده و خوب
 و لذت گندم ^{میوه} است از آن منع فرموده اگر گندم بخورید تمام حلال
 زمین و آسمان آنگاه خواهند شد از آن باعث منع فرموده اند
 و دیگر الله اما حوا از بس همراه آدم علیه السلام محبت در رود
 همراه حوا آشنای درود و همراه او صحبت میکنند پروای حوا نرند
 نذر او بر یکس اما حوا میگوید چون حوا این ما چو شنید عظیم و
 و طلال خاطر آردیده از ابلیس پرسید علاج این مرض را نیز نشان
 بده ملعون بوی گفت بشرط ^{این} بر آن عمل نماید بیای سوئند خورد
 بر نقه تو عمل خواهم کرد تریب او بیان کن ابلیس گفت ای بیای جان
 خدو انبار گندم رفته بر دو اور تناول نغز مانند انشا و آمد تعالی زودتر
 زربشت نمایان را هر دو نخواهند در زمان بی عقل میباشند

بر قول دشمن

گندم آید
 حوا
 باید داد آدم
 مندی نماوز
 در
 م بر آن

بجان رسید ای چراییل زود برو بران کسان که بی فرمانی من -
 کرده اند آنها را از بهشت بیرون کرده بر ملک بر فاضله هزار کرده
 باندازید حسب حکم خالق المخلوقین حضرت آدم علیه السلام - را
 در ملک هندستان بر لوی سرانندیب و اما حوارا بر لوی مکه مکه
 و مار و طاوس بر لوی ایران برسانید در تب مسطور است شستن
 چهار اندام و مسح سر از انورسط در وضو فرض شده که همراه پارچه
 و دست چپه در نه کتفم در رز نمود و بحال بر نه کی بر سر دست بنا
 ده بود مسح مقرر شده است بمقتای سال در فراق حوا بر سر کوه
 سرانندیب آدم علیه السلام مانند باران اشکباری نموده بودند
 که ناله های آب جاری شده بودند و شجرهای خوشبوی الاهی و
 نونک و دارچینی و ضدل زر قطرات اشک آنحضرت افروز
 شدند و صورتش بنا فرمانی سیاه گردیده بود فرمان رسید ^{لاختفم}
 که در هر ماه است روزه نفلی بر خود واجب کنند ^{که برکت} بنا عیث
 آن صوم سیاهی وجودش رفع شد و بر صورتی اصلی ^{بنای} آمد و بعد از
 آن حکم شد که هر سال حج ببندد تا نه تقصیرت فوی بخشیده شوند
 بعد آن خلیفه ^{بنی} هر سال بر یک حج می رفتند در جای که قدری آرام کرده بودند

در الجافریه

در آنجا قریه و در جای که مقام نموده بودند در آنجا شهر آباد شده اند
بیرت قدم میمنت از دم آنحضرت تا قیامت در ترقی خواهند

بوده است

و این ابیات بحسب حال خود خوانده زور و نزرر مانند پریمار
در فراق آن پری جمال که بر حسن آن و بر عاشق بود آری میگردد

این ابیات مر خوانند

کجا شد روزی که در شب تاریکی بنم
کجا عاشق پهل شوره ز میزند فرما
شدم مشتاق خیز پهل کل ریگانی بنم
توی خانی بنم ز غم کل خندان بنم

از دل کوزان

در هر انا حوا مانند ما پی با آرب می طهد و هر وقت آبی سردی می بر
آورد و انا حوا نیز در فراق حضرت آدم علیه السلام روز

شب این ابیات مناسب حال خود می خوانند و آری میگردد

یار من باو بیدران بار شد افوس
سایها عهد و فار و لی اخر کار

چند شبست و جفا کار شرافوس
قصه جا رود دل از در شرافوس

آنرا بر
برنت از آب اشک ناله جاری شدند و از آب آری حنا و خضاب

و کور و سره آفریده شدند و فرمان آمد ای حوا خاطر خود را بسین
وه این بر چهارش می رشت شما با اولاد شمارا داده خواهد شد

بر دو مشتاق ویدر یکدیگر بودند چون به روش فلکی وضع شد

آدم علیه السلام حج نموده بر سر کوه زقعه بدرگای برارنده حاجات بجا فری
 تمام مناجات نمود و فرمود خداوند بطفیل نام محمد نبی آخر زمان تصور
 ما عا جزان و هاسان معاف فرموده همراه حوا ملاحتی کن فرمان ایزد
 سبحان رسید ای آدم از در بهشت نام حسب من شفیع می آید و
 مرا بوجدانیت خود سوختند ^{ان الله وایط} شما یان را پروان نمی کشیدیم
 جز الحال نام محبوب من شفیع ^{باید} آوردی تصور شما یان معاف نمودیم تا گاه
 از جانب فوب حوا پیدا شد و هر وقت بغل ^{باید} کشند و سگرا حسان خلق
 خود را بجا آوردند بعد از آن فرمان رسید ای جبرائیل از بهشت جوړه
 مرگوان و جوړه بوسفندان و جوړه شتران و جوړه بزوان و یک
 مشت ^{آورده} حواله آدم من ناله کشکاری نماید جبرائیل حکم خالق بجا آورد
 و سگراست ^{آورده} اش از روزخ آورده حواله آدم علیه السلام نمود در روز
 فانی قرار نمی رفت بعد آن حکم شد در بهشت در بار رحمت غوطه و دو
 بدید تمام آلات زمینداری و حیاطی جبرائیل علیه السلام بدست خود
 تیار نموده حواله آدم علیه السلام نمود روزی کلبه رانی میگردند مرگاو و جوړه
 میگرد و مرگاو گفت ای آدم ما فرمانی خود را روی و ناحق مرا میزنی -
 آدم کلبه را مانده بر رفت ^{بشن} جبرائیل علیه السلام بر رسید ای آدم کجای
 روی گفت از روی ما کار زمینداری نمی شود هر سبب ^{بشن} نمی شود گفت

بر آسمان نظر نمود بر ساق او
 کلمه طهر را نوشته بدید گفت که
 بطفیل این نام هم براد نامش بخورست

بفرمان حضرت محمدی هم آورده حواله
 خلیفه نمودند و کار انجلی و بجا آوردند
 آدم را نشان داده بودند

مرگاو

ن ۱۲
 مگر گاو طعنہ زوی مینند و مرا شرمندہ کی حاصل مشورہ جبرائیل
 و زباز گاہ خالق عرض نمود مگر گاو ان آدم را طعنہ زنی مینند
 فرمان شد جبر زبازان جاریان مہربان کہ آئندہ گفتن نتوانند
 از آن ایام سخن کردن ^{اوشان} بند شد آورده اند روزی اما عوارا
 در در فانی جنت یاد آمد و تاسف نموده عرض کرد خالق
 در میان بہشت کونگون میوه می خورائیدی و در این دنیا
 مایان را محروم کردی دل این عاجزہ خر لوزہ می خواہد امید
 در رحمت باری تعالی ^{فرمان} یکسیم جبرائیل دو خر لوزہ از جنت
 برداشتہ نزد آدم علیہ السلام برسانید آنحضرت استاودہ شد
 و بہ قطع آفتہ شکر بہ بجا آورد و خواہد بود برای تعظیم استاودہ
 نہ شد شکستہ ماند و شکر بہ بجا نہ آورد از آن باعث ^{آن} خر لوزہ
 در دستش تر لوزہ ^{بہار} آردید افسوس کہ چہ بود ہمیشہ
 راویان اخبار و ناقلان روزگار خدا مسطور نموده اند چون
 کہ دو پسران آدم علیہ السلام متولد شدند جبرائیل ۶ بیامد نام بلی
 قاپیل و نام دیگر کی کاپیل مانده برفت چون کہ عمر او شان نہ
 سالہ شد باز فرمان آورد ای آدم اللہ تعالیٰ میفرماید ہمراہ ہمیشہ

بزرگ گاو اللہ کی

وقتی کہ عوارا

قاپل شادوی کا پیل و بمرہ ہمشیرہ کا پیل شادوی کا پیل بلیند
 کہ اولاد ایشان پیدا شود گویند کہ ہمشیرہ قاپل حسین بود
 و ہمشیرہ کا پیل صحاب زو بود بحکم اللہ کا شادوی او شان اود
 شدم بعد از منقضی شہ ماہ ابلیس قاپل را ترغیب داد و
 بوی گفت ای نادان این چه کار رویی کہ حسین را نذر شہ
 بد شکل قبول نمودی گفت حکم ربی است ابلیس گفت
 کہ پدر تو بمرہ کا پیل محبت در زانو وسط ترا لقمہ کہ حکم خالق
 است از خود سخن لقمہ تو بلو ای پدر من ہمشیرہ خود را
 خود میدنم قاپل گفت تاکہ بر او رم زندہ است مرا نمیدیند
 ما بلیس اورا ترتیب نشان داد چون کہ کا پیل خواہد
 شود کلان سناب بر ورشتہ بر سرش نزنید خواہد مرد
 روزی پدر گفت ای بابا جان امروز برو برادر بزرگوار
 بیرون میروم برو برادر چہ شکار در میان جنگل بر رفتند
 چون کہ نیم روز برو برادر زیر سایہ درخت خواہدند وقتی کہ

کا پیل

قاپل در خورب غافل افتاده بود قاپل ایستاده بر فاست و
 کلان سنگ پرورشته بر سر او زده او را بپلاک کرده بعهده
 میت او در میان چادر خود بچیده سه ماه بر پشت خود
 بار کرده در صحرای میشت روزی قاپل زیر درخت نشسته بود
 که ناگاه دوزاغان زیر درخت افتادند و بزود جنگ کردند
 یکی دیگر را به پشت بچیده همراه پنج قبر تیار کرد و زراغ را دفن
 نموده پرورز نموده حال زراغان ^{برفت} مشاهده کرده مانند چاه
 قبر تیار نموده قاپل را ^{در آله} شنانده بالای او سنگها نهاده جای
 نشکاه خود بساخت بعد از منی چهار ماه روزی نزد
 قاپل پدر زرقه رسید که قاپل بجاست گفت سویم ماه
 است که قاپل زرقه بخوندرم کجا زرقه در دل آدم شبیه
 آمد وقت شب در کاهی اللہ تعالیٰ مناجات نمود خداوند را
 دل من متروک است که قاپل بجا رفت ^{و پیروز} در خورب ^{وقتی} رفت
 بشارة یافت که قاپل او را کشته در فلان جا مدفون
 نموده چون که روز شد آدم علیه السلام بر قبر او زرقه دوعا

کرد و زرزور در فراق ^{آن} فرزند نور العین میسر است این فرد خواند
 قادر قدرت تو دوری بر چه خویر آن منی مرده را جانی بخش زنده را بجان
 خالقاً بطفیل نام مبارک محمد صلی الله علیه و سلم حاجی مرا بر آرز فرزند من
 زنده من سوال حضرت آدم علیه السلام مستجاب گردید چرا که من
 در رسیدن جانب پای قبر رسانده شده نفقت قم باذن العلام
 الله تعالی قبر وی تسکانت و باهل برآمده بر بر قدم مینت از دم
 والد بزرگوار خود نهاد و دست بسته استاده شد پدرش در حق
 وی دو عای خیر نموده فرمود ای فرزند و لکیر مشو اولاد شما بر
 جمیع کافران غالب خواهد بود بعد از آن اولاد باهل متولد شد
 قاهل شرمند شد و پدرش در غم و غضب آمده فرمود ای مالائی کومه
 زندیش برادر خود را پلنگه کشته بودی ترا به کشتن او چه حاصل
 شد حاجی بدنامی وصول نمودی بموقوف چقدر است ترا نصحت
 و وعظ نمودم که شیطان دشمن مایان است که مادر و پدر شما را
 از جنت بدر کنانید دیده و در بسته بر دشمن دشمن خود اعطاء
 میکنی و خود را و اولاد خود را منافع و بدین میکنی فردا مانند

کس

کس دست تاسف خواری مالید مگر سودی حاصل نخواهد شد
 بیا زارده خود پشیمان شو و توبه کن و بر راهی راست رفتار
 کن و در جواب هیچ نه گفت خاموش نشسته بود پدرش
 فرمود میدانم ای منافق که دل تو شناسست کافر آردیدی برو
 کم شوروی خود را نشان مده هر سو که میخواهی جلا وطن شو بروز
 دیگر بطرف ملک یمن کوچید و در آنجا رسیدی طریقه ایشی است
 اختیار نمود روزی ابلیس نزد قاهر زفته گفت من جبرائیل
 اندک مرا فرستاده و فرموده که قاهر را بفحاش کن که اول
 بوقت سحر غسل کند و بعد آن روی خود را جانب مشرق نموده
 این اسمای متبرکه زوجات و پسران مرا آورد نموده باشد بلکه
 اولاد خود را بیا موزاند که آنها نیز آوردند باشند که میرکت
 آنها صاحب دولت و عزت خواهند گردید اسماء زوجات
 بشنو و همای و اموی و پرویی و منگای و جولای و رام سومی
 و رنگای و کالای و مرایی و توتلان و کنکا و جمنای و سستی و مرتی
 اسماء فرزندان رام کشن و بشن رام و میشن رام و جلدیس
 و کوساین و کالکا و نران و پریش و کینت و برچی و برهما و

شب در روز ابله تر غیب میباید آن منافقان را حق سبحانہ تعالی
 خریدند و قوله تعالی ان الشیطان الا الانسان عدو المبین
 اوشان دشمن خود را دوست تصور نموده برگفته او عمل -
 می نمایند و قصداً بر فرمان خالق و پدر عمل میکنند و بر خلاف
 اوشان کار نالائق شعار خود ساخته اند این سخنان عبرت
 علیہ السلام شنیده در جلال آید و باور بلند نقتلو میگردند
 بگوش وی اوزر آمد ای آدم اسکن بلند اوزر ملن بر کمه اوزر
 تو بشنو زبان او دیگر کرد یک زبان نخواهد بود کون کون
 زبان خواهد شد یعنی عربی و فارسی و ترکی و یونانی و ایرانی و عبرانی
 و افغانی و ہندی مقرر کرد و بچکس بر سخن بگذرند نہ فهمند مو
 ہوش کن بدانند راویان اخبار و ناقلان روزگار در کتب خود
 چنان مکتوب نموده اند چون کہ چارده طبقات آفریده شدند این
 سے مواضع آباد شده اند اول مصر و سنار کام و ملتان در
 ابتدا آبادی اول نام مصر و نیا پور و نام سنار کام خصام پور و نام
 ملتان خسر نیا بند و ساکنان آن مواضع مذکور دیوان بودند
 چار لاکہ و یازده ہزار سال متوطن بودند و نام بادشاہی اوشان

کیطافوس بود و در ایام آبادانی دویم نام مصر در اسلام و نام
 سنار کام راحت للمسام و نام ملتان بیجاپور نهادند و ساکنان این
 مواضع فرشتگان بودند و نام آن بادشاهی ایشان ملک
 ارحام بود چهار لایه یازده هزار سال متوطن بودند بعد از آن ایشانرا
 بر آسمان فرستادند و در ایام آبادانی سویم نام مصر جالیسان و
 نام سنار کام اشرف العالمین و نام ملتان را میور نهاده بودند
 و ساکنان این مواضع نوری آدمیان بودند و نام بادشاهی ای
 شان نور الاسلام بود و چهار لایه یازده هزار سال متوطن بودند
 و بعد از آن ایشان را نیز بر آسمان فرستادند و در ایام آبادانی
 چهارم نام مصر و نام سنار کام و نام ملتان ملتان نهادند
 و ساکنان این مواضع اسپهان بودند و نام بادشاهی ایشان
 ملک مانوسین چهار لایه و یازده هزار سال متوطن بودند و بعد از
 آن ایشانرا معزول گردانیده بر توبه فرستادند و بعد از بادشاهی
 اسپهان بنفقا و هزار سال این زمین خالی افتاده بود و بعد از
 خلیفه رحمن ابو محمد حضرت آدم علیه السلام آفریده شدند از
 آن ایام تا الحال بر روی زمین اولاد ابو محمد هم آبادان اند و

روزی

روزی حضرت آدم علیه السلام زبرد از من کوه میگردیدند چشمه آب
 جاری دیده متفقد شدند در اینجا پیشتر چشمه نبود چون که در
 سورج نظر کرد ابلیس را دید که درون وی شمشیر ^{این}
 ابیات حسب حال خود خواند و زور زور مانند بر میآید میگردیدند
 بوی آدم بعد موت یکانه بود سینمخ مهر اول من آشیانه بود
 بر در کیم زخیل ملاک سیده بود عرش مجید جامی مراد از شبانه بود
 بر روی من نهاد و آدم طر خوش آدم میان حلقه اندام دانه بود
 چو خورست تا نشانه لغت کند مرا کرد آنچه خورست آدمی ^{بسیار} جانم بود ^{در لغت}
 ای ابلیس همراه من خوب کار آدمی ظالم ناحق مایان را بازی
 داده در عالم فانی رسانیدی ترا خدا جزای عنایت فرماید ابلیس
 در جوابش گفت بر گاه بازی دهنده تو من شدم و بازی دهنده
 من کیست آدم علیه السلام فرمود چاه کنان چاه در پیش
 در بیان پیدایش بریان حق سبحانه تعالی از آتش دوزخ
 غیر نروال ماده بیافرید و با محمد صحت نمودند ^{ماده}
 حامله شد و بنفت ^{با پدر} بر آن نژادششش فرزندان بخوبی
 فرمان بردری مادر و پدر را بجا آوردند بر بیان اولاد - آن
 ششش فرزندان اند که مادر و پدر در حق او شان دو عاقله

بودند بیکت هم عالی اوشان هریران را حسن و جمال و ا
 ده شده و سپهر نفتم مانند قاپل تا فرامی مادر و پدر نموده بود از
 آنور سطر مرد و شیطان شد اولاد او دیوانه بود علی مادر
 و پدر صورتی او تبدیل گردید و سلطان ضحاک نام پادشاه
 هریران است بدانکه ماران زردم شیر و زردمان زردم ترک
 افزیده شدند و نام پدر دیوان حارث که لقبش ابو مزه بود
 چون که حضرت ابوالبشر علیه السلام همراه بی بی حوا عقدی
 نکاح بستند و بعد از آن یوم ابلیس همراه دنیا عقد نکاح بست
 بودند که بطن او آدمیان متولد شده اند و از اوشان حرم حوا
 متولد شده و زوی اخلاط اربعه عناصر متولد شده است
 بدانکه ای مؤمن در قسمت شایسته مرقوم شده چنانکه
 بر روز شباق این مبالغه در میان خانی و عبد شده است
 خانی عبد خود را به جمیع عیوب خریده آمد و اثنی است
 که عبد خود را محروم نخواهد کرد و پدر خود و شفاعت
 محمد حسب خود را نصیب مؤمنان بگرداند روزی
 حضرت شیش هم از پدر خود پرسید ای بابا چنانچه فاضل تر

بنی احوال حضرت آدم

ایده با محمد

ایڈیا محمد درجہ اولیٰ آنحضرت فرمودند اگلا فرزند دل بند
 از جمیع انبیاء علیہ السلام محمد فاضل تر اند به پشت وجوات
 اول اینکه خالق بی بی حدیقه اورا خواہد داد و در دین
 معاون او بود و دوم اینکه نام محمد را مقارن بنام خود
 در کلمہ طیبہ ساخته اند و سوم اینکه شفاعت خواستن در
 عرصات او را بودند و دیگر او و چهارم اینکه در روز قیامت
 لواکی محمد بدست آنحضرت بودند و دیگر او و پنجم اینکه مقام
 محمودہ خاص جہ آنحضرت است نہ دیگر او و ششم اینکه
 اول از ہم دخول بہشت اومتی او را بودند و دیگر او باشد
 و ہفتم اینکه خالق ہر افرمودہ اند ہا س خاطر محمد ترا من
 افریدہ ام اگر محمد را پیدا نمی کردم نہ ترا و نہ وعدانیت خود
 خاطر آدمی و ہشتم اینکه از ہم اول آنحضرت زرقور
 بر خیزند نہ دیگر بدانکہ کل صد و پست و پنج صف ادیان
 اند زیر ہا کہ صد صف در ولایتی ہندستان اند اقوام
 پارسی و منسک از این ہند و حصہ کافر و یک حصہ مومن
 اند و شش صف در ولایتی ہند اند ہم حصہ کافر و یک

مؤمن اند و در آورده صف در ولایتی روم اند اقوامی -
 یعقوبیه و ملکاشیه از ایشانند ^{و عیسای روشنند} عیسائی اند و شش صف
 در بدخشان اقوام ترک و غور از ایشانند آن همه کافر
 اند و یک صف در عربستان خاص مؤمن اثنی عشری
 آخر زمان اند در کتب مسطور است که بر روضه حضرت
 آدم علیه السلام شجر است که بر برگ آن درخت کله طیبه
 نوشته است از آن برگ را در آتش اندازند پیر از آن
 برگ نمی سوزد باره تجربه کرده شده در کتب توحید
 مسطور است چون که عمر حضرت آدم علیه السلام بیانند ما
 رسید اولادش بسیار گردید حتی تا ابوالشرا بر اولاد
 بر مسالت بیعت گردانید و پنجاه نماز بر او شان فرض ^{کردند} ^{کردند}
 و وقتی نماز میان روز مقرر کردند و نماز و روزه و غسل جنابت
 پرستش فرض شدند و خوردن گوشت خنزیر و خمر و زنا و
 و بدی و دزدی و غیبت ^{کوئی} منع کرده شدند و هر روز و خط میزدند
 بدانکه همشیره قایل اطمینان داشت از حسین بود و نام
 همشیره قایل طیبه بود که در جاهای صحاب بر روی او ظاهر بودند
 در کتب

عمر بر او شان فرض کردند

در شب تورخ مسطور است که دو نفر حضرت سلیمان علیه السلام
 و حضرت یوسف علیه السلام بنص وصال بعد از انبیاء در بهشت
 دخول ایشان خواهد شد باعث بادشاهی تا خیر کرده شده
 ایمنی از سرسندم حضرت آدم علیه السلام ز بهشت
 همراه خود خرد در عالم آورده بود چو رب بلوشتی همراه
 خود به عالم فانی آورده بودند یعنی عصا و هم آنکه حضرت خضر سلیمان هم
 و سوم برنگهای شجره همراه آنهاست عورت خود پوشیده بود چنانچه
 از آن برنگهای بهشتی یک برک ابوی صحرائی بخورد ببردست
 آن مشک ناز از خون وی می براید و دوم برک گاو برحری
 خورده بود از آن نور سطل از خون وی مشک عنبر پیدا شده و سوم
 برک بهشتی هم خورده بود ببردست وی ابریشم زور پیدا کرده
 و چهارم برک بهشتی زنبوری خورده بود از آن باعث شکر زوی
 پیدا کرد و پنجم برک ریزه ریزه شده در عالم فانی پراکنده شده بود
 از آن نور سطل بعضی میوه خوشبودار شده در شب تورخ حنا
 مسطور است که همراه برک آدمی بیت و چهار نفر فرشتگان
 جهت تکالیف بر او وضع نمودن طر و فریب شیطان مقرر اند و در زده
 نفر با سبانیان شب و در زده نفر تکالیف با ن روز اند بیان
 پیدایش مردوزن در شب معبر مسطور است که پیدایش مرد و بیام فانی

است و پیدایش زن در پیش است و اصل مرد از خاک
 است و اصل فرغان از استخوان است دلائل آورده
 اند چون در زن بجام خزان برسد زشت و بد صورت
 شود و مرد بجام خزان میرسد زیبا تر آید چون در استخوان
 مدتی بگذرد آن بوسیده و میاه آید و چون که هر قدر مدتی در
 بر خاک بگذرد خراب تر و ناقص تر شود از آن توسط ریح - و
 شکلات و ریاضت نصیب مردان گردید و آسانی در اعصاب
 و زیبایی نصیب زنان گردید در شب تورخ مسطور
 است در تمام روی زمین شب و روز همیشه تا در چهار لایه
 و شش روز در آدمیان متولد میشوند و در شب و روز چهل روز
 و دو لایه و سه روز در آدمیان از عالم فانی بجام جاویدانی انتقال
 می نمایند در شب مسطور است که بر روز مشایق جمع در در جان -
 چهار صف شده استاده شدند و صف اول بصرف دل قاطع
 گفته بودند آنها انبیا و اولیا و اقیانیا و زاهدان و صالحان بودند
 و صف دوم در اول گفته بودند بزبان آنها در ابتدا کافر باشند
 و در آخر مسلمان آید و صف سوم بزبان گفته بودند نه بدل آنها -

منافع آنند در نورخ

منافقان اند و صف چهارم نه بزبان و نه بدک لقمه بودند
 آنها کافران بودند آوردند که ارواحان انبیاء و اولاد
 لیا در جنت فرود میسایند اند و ارواحان شهداء و غازی
 جنت عدن ساین اند و ارواحان نیک بختان در جنت
 ما و اساین اند و ارواحان منافقان نه بر زمین و نه بر آسمان
 در میان زمین و آسمان معلق اند و ارواحان ناه کاران
 در میان قبور محبوس اند بدایه روح برست نوع میشوند
 یکی از نور و موم از نار سویم از باد و نوز بری مؤمنان
 و ناری جته کافران و بادی بری بیگم است و قابض
 الارواح بنی آدم عزرائیل است و قابض ارواحان بیگم
 در قبضه قدرت آن سبحانه تعالی است ^{چون که شیطان}
 را مار در میان جنت در فعل ^{چونکه شیطان} رود و شیطان اگای نافه می
 خوردند تا آن ملعون را پروان برآورد درین اثنای فرغان
 آمد آنگاه فرشتگان درین خیال باز آمدند که در ضمن این کار است
 امر در است بعد از آن ابلیس بخاطر جمعی ^{نشسته بود} نوزن و شوهر
 میدوید و همراه او شان را بطم اتحاد در رشته از راه مودت
 اظهار احوال رو بروی آنها و بحال غلبه بیان نمود اما بی صواب

در تفسیر و تفسیر

بیشتر از خود است در این

اورا شناخته از وی پرسیدم باعث این چیست گفت شما خارج بحال
 و مرقه الحال در این چنین همراه دوست عیش و نشاط کنید و فرزند
 که غریب شمارا بعالم فانی خارج خواهد نمود بلکه نعمت حیات محروم
 نمومد در این عمارت مبتلا خواهد کرد آدم و حوا پروردگار این فکر
 مستغرق بحرالم کرده دست بطول العمل در گریبان دانش انداخته
 بدل نقتند برم در مقصد مندرج است ^{آن} پیش خواهد آمد بار و گرفت
 ای حوا بحال تو مرا بر آمده اگر بر نغمه من عمل نمائی نشانی میدم تا که تمام
 در این بستان مرا کار دارم عشرت نمائی سوختن خورشید حوا را مانزی دارد گفت
 برون ^{بوی} کندم بخورد بر شوهر فانی آرد فسون او با تر آرد بهفت دانند
 ندیم ز خوش به چیده هم در نه خورد و هم در نه ذخیره نمود دوست در نه
 حبه آدم آورد حضرت حوا را ز بس طاعت کرده فرمودند مگر عیبی
 خالی فراموش نموده ما فرمائی نمودی از عقوبت سجده کنان ترسیدی
 اما حوائف خانی میفرماید که الا انسان من سبویک و نسیان ایحنت
 رحمت حق بگانه خانی فرودان است و در مایه مغفرتش مکران است
 ما امید شیطان است بخورد و در کنار نمودن کمال است فرات است
 بر در خور اند جانکه ایشانرا بر نه رود در سر استر گوش خود را
 پنج رب ز شیخا بحر رفته بود پس بر نه نگرید بهشت بدر آده شد

وقتی که در انبار یکدیگر
 ز لایحه کشید خون جگر
 که در راه با فرمود از زانو
 جگر آمد از ارض گویند

روزی که در انبار گفت او را
 بخور آن خانه فانی
 در روزی که گفت من فریاد
 بر در راه بهشت بر نه

جانکه

چنانکه آدم را در ملک شد بر کوه سرانند ^{ز شهادت} و لیلی حواری
 بر کوه جده در طایفه ^{سید فرزند} و طایفه ^{سید فرزند} را بر کوه کابل و مار را در ملک
 اصفهان بر کوه و شیطان را بر کوه بصره فرود آوردند مار و
 شیطان پروردگمان انسان اند بر ایشان اعتماد نباید کرد
 چون که آدم بر زمین بندستان رسید بر وجودش بر کوهی
 همیشه بودند بیاعتنا تغییر هوا در دنیا آن بر کوه خشک شده
 بودند بر وجودش بر زمین بافتادند و باد آنها را در اطراف
 علاقه بند متفرق گردانیدند نفحات اشجار و روائح اثمار
 آن مملکت ز بر کوهی ^{بیشتر} منتشر گشته اند در اثر آن که با
 اکثر خواهر بود الاهی و نونک و دال حنی و غود و ضل و
 مشک نام و مشک غیر از نفحات بر کوهی همیشه پدید آمدند
 روزی اصحابان رسیدند بر کوه مارمول احمد مشک نام
 از لایح کوه پدید آمدند آنحضرت فرمود ما نند غزال صحرائی
 است در ملک نند در چراگاه میگردید آن بر کوهی همیشه را
 چریده بود حق سبحانه توانی میرفتی در نایب آن استوی
 صحرائی مشک نام بیافرید آن خاصیت در نسل و بر باقیانده

در وضع با آن

در نوارخ مسطور است

بار دیگر سوال نمودند یا حسب العادہ شنیدہ ایم
 کہ مشک غبیر ز خون در آن بگری حاصل شود آن بر لب
 پیشتر جلوتہ نصیب آن جانوری بگری کردید فرمودند تقدیر از این ^{نقہ}
 آن جانور بری بود بر زمین ہند در میان جگر امیگر دید آن بک
 پیشتر بخورد روزی جرائیل اورا بجانب جگر اورا نم نمود
 خون کہ بر لب دیدارید آنرا میان آب با نداشت آن جانور
 بزرگ ترین جانوران بحر است خانجہ بگری اورا مزارک است و
 بوزن ہزار و پانصد رطل غبیر مبراید ^{زود}

بشیر ایسے برادر صادق و یار مورق

کہ پروردگار عالم ہر کلام بچید و ببرد

ان کا ترجمہ کم سن ہر اسم ان کا نام

کہ کچھ دن اور پھر یہاں پہنچاں

ہر بار ہر بار کھتا ہر بار

حضرت خاتم الانبیا سید پست سال بودند بر این تقدیر که از خلق
 آدم تا زمان میلاد سید عالم صل الله علیه وسلم شش هزار و پنجاه
 سال بودند و در معارف آورده که عیسی علیه السلام در چهل سالگی
 بر آسمان عروج کرده و بعد از شش روز در شب هفتم بر زمین فرود
 آمده همراه یحیی و پی پی مریم و بعضی از خوار لویان ملاقات کردند
 و هر یک خوار لویان را امر نمودند در ولایتی رفته باشند و خلایق
 مشغول شوند و باز بر آسمان بر رفت و بعد از شش سال پی پی مریم
 علیه السلام بزوجه رضوان خرامید و یحیی هم بعد از سه سال از
 ولادت عیسی علیه السلام متولد شده بودند از ابتدای خلق آسمان
 و زمین تا بطرفان نوح هم یک کلمه و ششاد هزار سال بودند و از
 زمان حضرت موسی هم تا پادوان حضرت سلیمان علیه السلام
 پانصد و چهل و پنج سال بودند و از آوان سلیمان هم تا زمان
 ذوالقرنین رومی بشقد و ششاد سال بودند و از آوان سلطنت
 سکندر رومی تا زمان حضرت عیسی هم چهار صد و هفتاد و سال
 بودند و از آوان طوفان نوح هم تا زمان سید عالم صل الله علیه
 وسلم چهار هزار و دویست و بیست و پنج سال بودند و از آوان حضرت
 آدم علیه السلام تا زمان حضرت عیسی هم شش هزار و پانصد
 و هشت و چهار سال و از مولد حضرت مسیح هم تا مولد حضرت
 خاتم الانبیا صل الله علیه وسلم دو هزار و صد و هشت سال بودند و از

آردان طوفان تا بزمان انتقال نوح ۴۰۰ چهار صد و پنجاه سال بودند
 و ز بزمان طوفان نوح ۴۰ تا انتقال حضرت ابراهیم علیه السلام
 سه هزار و دویست و چهل و شش سال بودند و ز آردان حضرت
 داود ۴۰۰ تا بزمان حضرت عیسی ۴۰۰ دو هزار و دویست سال بودند
 و عمره ابن محمد حسین اصفهانی سکنه یمن در کتاب خود مذکور
 کرده که ز آردان خلق حضرت آدم تا بزمان ولادت حضرت
 سید عالم صلی اللہ علیہ وسلم نه هزار و شصت و پنجاه سال بودند و
 ز خلق حضرت آدم علیہ السلام تا ولادت حضرت نوح علیہ السلام
 هزار و صد سال بودند و ز آردان ولادت حضرت نوح ۴۰۰ تا بزمان
 ولادت حضرت ابراهیم علیہ السلام هزار و شصت و نود و سه سال بودند
 و ز آردان ولادت حضرت ابراهیم ۴۰۰ تا بزمان رسیدن حضرت
 یعقوب علیہ السلام در مصر و دویست و نود سال بودند و ز آردان آمدن
 نوح در مصر تا بزمان وفاتش نود و سه سال بودند و ز آردان انتقال
 موسی علیہ السلام تا بزمان بنای بیت المقدس چهار صد و هشتاد
 سال بودند و ز آردان بنای بیت المقدس تا بزمان تخریب
 آن چهار صد و یازده سال بودند و ز آردان خرابی بیت المقدس
 شریف تا بزمان امیر المومنین حضرت عمر فاروق رضی اللہ عنہما
 که آنرا مفتوح ساخت هزار و چهار صد و پنجاه سال بودند و ز
 آردان خلق حضرت ابوالشر علیہ السلام تا بزمان هجرت خیر الشیخ

یوم المحشر

یوم المحشر شش هزار و شصت و نود و پنج سال بودند از آوان خروج
 شاه افراسیاب پادشاه تا زمان هجرت سرور عالم صلی الله علیه و
 سلم هزار و شصت سال بودند و افراسیاب در ایران دورزده
 سال پادشاهی کرده بود و از آوان لقمان ابن نفیث تا ولادت
 سید عالم صلی الله علیه و سلم هزار و پنصد و چهار سال بود و از آوان
 کتیباده شاه ابن طهماسب شاه تا زمان هجرت خاتم الانبیا صلی الله
 علیه و سلم هزار و پنصد سال بودند و از آوان پادشاهی کسری
 تا زمان هجرت نود و پنج سال بودند و مدت پادشاهی او پنجاه -
 یک سال بود و ولادت خیر الانام عم در سال چهل و سوم از حکومت
 نو محمدان عادل بود و از آوان بعثت حضرت عیسی علیه
 السلام تا زمان ولادت خیر الانام شصت سال بودند و از
 وفات سید زکریا القرظین تا آجال شصت سال و هشتاد و سه
 سال گذشته اند و از زمان داود علیه السلام تا آجال هزار و شصت
 سال گذشته اند و از زمان ابراهیم تا آجال سه هزار و پنصد و
 سال گذشته اند و از زمان نوح علیه السلام تا آجال چهار هزار
 صد و نود سال گذشته اند و از زمان آدم علیه السلام تا آجال شش
 هزار و پنصد پنجاه پنج سال گذشته اند و انقاس الفنون در
 مؤلف خود آورده که در تاریخ چهار قوم و نادم که از امتداد
 حضرت آدم علیه السلام که سه نسل تا نسل و سیمانه هم
 بیست و شصت شصت سه روز و نه هزار و پنصد سال گذشته اند

و آمدن قبل از ایشان بازده نزر رسال بودند درین باب رویا
 روایات دیگر نیز در دست یافته اند اما باین روایات احوال زبان
 خام نماند و بلکه عنان شبدر بیان را بیکر مجلی از احوال مشتاق
 پیر انبیا در سلین صلوات الله و السلام علیه اجمعین طریقی
 عطا ف داد و الله الموق بسکوت الطریق الصواب و طعم
 ارعایه الطریق الرشید و الارشاد روحی غم نموده اند
 از عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما نقل نموده اند چون
 حضرت ابوالشیر علیه السلام از آدم یعنی بروی زمین مخلوق شد
 موسوم باین اسم شدند و زمره اهل نور رخ گویند جمعه سمره الون
 ضیفه اعظم را آدم گفته اند و با اتفاق ارباب نور رخ بیشتر
 ابو محمد و ابوالشیر و نقیض صفی الله بود و آدم اول افراد انسان است
 و نخستین بشر است که تاج افریغوت بر سر نهاده در جنت در آمد بود
 عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده اند که
 حضرت آدم علیه السلام در جنت بودند بلکه ما بین شرق و مغرب
 بودند آفتاب در ایام آنچنان بودند که نفسی علی کافه انبیا آن
 روز عبارت از با نصد سال است که در جنت اقامت داشتند
 بعد از آن بنیس البیس با کل شجره و کمره ممنوعه مبارک در جنت
 نمودند از آن از جنت بیرون افتادند نزر رسال عمر بود و نیایا
 فتنه و ضعت و بیقنت و رشتن و بافتن چشم و گوشه
 و استخراج این و در کردن و نماندن و در وقت و نماندن
 و فن علم موسیقی و علم حساب این همه در ایام حیات آن حضرت
 با طرف عالم

با طرف عالم اختراع از تند و خانه کعبه را اول آن حضرت بنا کرده
 بودند و رو قد و سرخ صبره و در از کردن و کمان ابرو و آب و چشم
 و خوش آواز بودند قبل از وفات آن حضرت ۶۴ اعداد اولاد
 و اخفا و او به پنجاه هزار رسیده بودند و فرزندان صلوات علی آن حضرت
 علیه السلام هست و پنج فرزند و هست و پنج دختر بوجود آمده بودند
 بداند شیش نقطه است سراینی مراد بیت التذست
 و وی اول کسی است که با تعلیم علم حکمت و با درس علوم سرور است
 و شیش علیه السلام صبه آرام نور محمدی صلوات علی و سلم بی توام -
 بوجود آمده بودند و انساب جمیع خلایق تا آن جناب منتها میشود
 بر آنکه نسل باقیه اولاد آدم علیه السلام در طوفان نوع ۶۴ انقطاع
 یافت بود آزان نه صد و شش ماه دوزخ روز در جهان پسر نمود
 بود آزان بکبر و خوش شوق پسر با رضوان پرورز نموده بود

انوش این شیش علیه السلام که مادرش حور بود که حق سبحانه تعالی بوا
 بوسطه انوش او حور را پیدا کرد و شیش ۶۴ آزان فرمود و انوش
 در وقت که شیش علیه السلام شصت و پنجاه ساله بودند که تولد نمود
 و معنی انوش صادق است و وی بعد از وفات پدر بموجب وصیت
 قائم مقام بجای قبله گاه خود کردند و با سرداری طوائف آنام
 بود و اخت در تورخ جعفری مسطور است که اول کسی که صدقه
 داد و با صدقه دادن امر بود آن انوش ۶۴ است بلکه قاعده
 و سرخوار و نوال و ضابطه خاطر در ری صدر و صف آزان جناب

مختص شده این زمین آنوش علیه السلام با اتفاق مخوران و مطا
 انوش علیه السلام نخستین کسی است که درخت خرما کاشته بود
 و مدت حیاتش بر روایت رایان بیوه کا و نصاری نه صد و
 شصت و پنج سال بود و بقول مخوران نهصد و پنجاه سال بود
 و بقول قاضی بیضاوی ششصد سال بودند و احمد اعلم حقیقت
 و قینان ابن انوش علیه السلام که روز وفات قبله گاه
 بموجب وصیت او بر سر بر ریاست بنی آدم قاضی شد و معنی
 قینان بوری مستولی است و بقول صاحب تواریخ آغاز آبادی
 عمارات است و شهر بابل همون آباد کرد و موسم باغات در میان
 و بیابان و طرعه معمرات در مزرعه زمین و کی احداث نموده
 و بقول مؤلف طبری و حافظ ابروی مدت عمرش ششصد و چهل
 سال و بر روایت ابن جوزی نهصد و یازده سال بودند و ابود
 و عبدالله بنیل علیه السلام بموجب اشارت و آرزو
 بزرگوار و مقصدی امور ایالت را دید در زمین بابل قرار گرفته
 و بر جای آبادی شرسوس قیام نمود و در زمانه وی بنی آدم
 بسیار شدند که باعث انبوهی آنها در رحمت مبتلا بودند پس
 بامر لاجاری عملاً بنیل ایشان را در اقطار و انهار اطراف
 بر زمین متفرق کردند و خود همراه اولاد شیش علیه السلام
 بر زمین بابل آمده شرسوس ساخت و او را بابل نیز خوانند
 قبل ازین در اینجا شهر نبود و برانهم آباد کرد و شش زمین بنی
 آدم در مغالاه و بر ششبار نمودند و کوه بود و بانی که کردند

علائیل

هبلاییل مرادف ممدوح است مدت حیاتش بقول طبری
 نصد و شش سال و بقول ابن جوزی هشتاد و
 نود و پنج سال و بقول بعضی راویان نه صد و نود سال
 هبلاییل ابن قینان ابن انوش ابن شیش ابن آدم هم
 یزد و ابن هبلاییل حسب الفرموده و آلده بزرگوار
 که از وفات پدر بر سر خلافت قیام نمودند آلدهی او را بسیار
 فرزندان عطا فرمود و یکی از ایشان اخنوخ نام بود و بعضی
 او را برز و نیز می گفتند و معنی آن اسم ضابطه است برز و
 با مشارف و آلده بزرگوار در میان اولاد ابوالبر علیہ السلام
 عالم گردید و با اتفاق صاحب توحیح جعفری جوهرها از درون
 خانه بیرون آوردن و خوردن گوشت مایه اختراع اوست
 حق سبحانه تعالی از جمال بنده نوزده فصل و یک ^{بزرگ} عطا فرمودند و
 از نیم اولاد خوردترین اخنوخ بود او را و بعد خود کردارند
 مدت حیاتش بقول راوی نصد و شصت و شش سال بود
 بعد از آن قمری روحش از قفس وجود برافش رضوان پرور نمود
 او را پس علیہ السلام ابن برز و که اسم شریف او
 اخنوخ بود و او را پس لقب آن حضرت است و در روایت
 اصفا مسطور است او را یاکثلث کلام حکما و عبارت از
 او را پس است بلکه آنجناب را هر مس و المثلث با انعت
 خوانند و او را از هر مس عطا رو است و مقصود از مثلث

انعمت نبوت و حکومت بپا شد و آنجناب بوقت وفات
حضرت آدم علیه السلام صد ساله بود و بعضی مورخان سه صد و
شصت سال گفته اند و در کتب ^{مختلفه} بعد از وفات آدم علیه السلام
در بیت سال بیست و شش و صد و بیست و پنج سال ^{پس} بود
خلافت برداخت و صنعت کتابت بواسطت کلمات حق
خیاطت از نتایج طبع آنحضرت است و آنجناب اول
کسی است که علم نجوم دانست و بوضع آسمانی بروج و نوک
پرورخت و در کواکب ^{مستطورت} که خلافت را با بنفعا و
و نوع گفت و دعوت نمود و صد شش ^{پانزده} آباد کرد و
و بر در می مورخان بوقت زفتن بر آسمان ^{پانزده} ساله بودند
و بقول اهل تاریخ ^{پانزده} و شصت و پنج ساله بود و در تاریخ
مستطورت که در ایام ^{پانزده} برز و بنیا ساخته بعبادت آن مشغول
گردید ^{پانزده} عالی برادر کس علیه السلام و می فرستاد که مردم بی
^{پانزده} را بحق تعالی دعوت نماید و آنها را از بت پرستی
باز دارد ^{پانزده} که کتاب آورده که سنت چهار و کلام ^{پانزده} کرد
که بفرزندان ^{پانزده} تا پهل مقاتله نمودند و زنان و کودکان
اوستان را بر آورده رفت و استنباط خیاطت بواسطه
چون که ^{پانزده} و بصد و شصت و پنج سال رسید ^{پانزده}
بر آسمان ^{پانزده} که آسمان ^{پانزده} است ^{پانزده}
و شش ^{پانزده} از کس علیه السلام بعد از وفات قبله گاه خود

بر

بر سر ریاست بنی آدم بر درخت پروردگار عالین متوشیح را از
 حد زیاده بگردان غایت فرمود چنانچه از اعداد شمار بگذشتند چون که
 عمر عزیز او به نهمصد سال رسید پسرش متولد شد و نامش ملک نهاد
 و بعد از وی دو صد و نود و یک سال بزیست چون که عمر عزیزش بیازده
 صد سال رسید تقضای الهی مرغ روحش از قفس وجود بر تاقش ^{پار شد}
 رضوان عزم نموده به ملک عدم بر روز نمود این شاهراه بر پیکر ^{بنی آدم} در پس

و ملک ابن متوشیح بعد از وفات قبله گاه بر سر خلافت
 بجای آمد قائم مقام گردید و ملک مروی را موجد بود خلق اندر
 با الله تعالی دعوت می نمود و بی شمار خلایق را از بهت پرستی
 بازداشت و بعضی اشخاص او را امکان خواندند و زمره اهل
 تواریخ او را لامک و فرقه را او یان او را لامح میبفتند چون که

از او فاسد

که عمر عزیزش به هشتصد و هشتاد و یک رسید رخت ^{در میان ساین رودند} بست خود را
 بر بسته از در فانی به ملک جاوید الهی کوچیدند خدا روید

و نوع علیه السلام ابن ملک و الی جمع انجا علیه السلام
 بودند که اسم شریف او سالت و سائب و بشکب و بیکر نیز گفته

نفتی و آدم ثانی و شیخ الانبیاء و نبی الله بودند از جمله القاب
 آن جناب ^{بود} اند و علما و فضلا در مولفات خود مستور نموده اند

که نبی آمد بسبب زنت اشتغال ^{بودند} فرموده و برید مطلق گردید و با انفا
 فضلی اهل تفاسیر نوع اول بنویسند که شیخ شریعت را

۱.

ما قبل نمودند و آمنت خود را از پریم غدا ب رمانی بخشیدند چون که
 حضرت آدم علیه السلام وفات نمودند در آن سال و آن نوع این
 ملک صد و پست و شش ساله بود و وقت بعثت صد و
 پنجاه ساله بود و بر وایت بر او بیان دو صد و پنجاه ساله بود و بقرک
 مورخان سه صد و پنجاه ساله بود و مدت نه صد و پنجاه سال با بر
 آمدن نبوت خلائق اشتغال داشتند و بعد از طوفان سه
 صد و پنجاه سال بزیست و در آن سال الاخبار مسطور است که قبل
 از هزار سال حیات حضرت آدم صلی الله علیه و آله نوع آدم علیه السلام
 متولد شد بود چون که چهار صد و پنجاه سالگی است متوفی
 شد و پنصد و پنجاه سال در دعوت خلائق بود و پنجاه
 سال بعد از بلاکت قوم زرد رمانی با عالم جاویدانی که صد و
 در طوفان جمع خلائق در بحر فنا غریق گردیدند و بقره
 بقا و نقره همراه آن حضرت در کشتی سوار بودند و بعد از
 انقضای خدمت بکناره درر ابقار رسیدند از او شان اثر
 مانند و اسباب جمع بنی آدم بنوع علیه السلام منتقامی شود و نوع
 هم میانند قد و مسخ حمره و سیاه و مسخ چشم در زرد رنگ دم
 دل و جعد مو و بزرگ سر بودند و نوع هم چهار هزار هفت
 ستم عام یافت و پیام بودند بقضای الهی ایام در طوفان
 بلاکت رویده او را کنعان نیز مسلفند و در احوال اولاد یافتند

در هزار سال حیات حضرت آدم صلی الله علیه و آله نوع آدم علیه السلام متولد شد بود چون که چهار صد و پنجاه سالگی است متوفی شد و پنصد و پنجاه سال در دعوت خلائق بود و پنجاه سال بعد از بلاکت قوم زرد رمانی با عالم جاویدانی که صد و در طوفان جمع خلائق در بحر فنا غریق گردیدند و بقره بقا و نقره همراه آن حضرت در کشتی سوار بودند و بعد از انقضای خدمت بکناره درر ابقار رسیدند از او شان اثر مانند و اسباب جمع بنی آدم بنوع علیه السلام منتقامی شود و نوع هم میانند قد و مسخ حمره و سیاه و مسخ چشم در زرد رنگ دم دل و جعد مو و بزرگ سر بودند و نوع هم چهار هزار هفت ستم عام یافت و پیام بودند بقضای الهی ایام در طوفان بلاکت رویده او را کنعان نیز مسلفند و در احوال اولاد یافتند

بعد ازین

بعد ازین مسطور خواهد شد و بقول علما عام در سلاک انبیا عظام
 انتظام داشتند و در زمان تقسیم ربع و مسکون حضرت نوح عم
 و یار مشرق شدند و در پنج و آراغی سودان ^{با فرزند} بحام تفویض نمودند
 و حسب الحکم قبله ^{حفظ} عام بر آن مواضع قابض و متصرف
 گردید بعد از مضمی حضرت ^{عبدالمطلب} عام را نه هر عطا فرمودند
 بدین تفصیل پذیرند و سند و زنج و حبش و قبط و توبه و نعلان
 و بربر و کوش و بقول مورخان سهام از کباب انبیا و مرسل
 بود و به شرت کاست و و نور فرست بصلح نفس و نجابت
 ذرت بارکات خود از سائر اولاد حضرت نوح علیه السلام و کما
 امتیاز عام داشتند لا جرم آن حضرت بر آیات موب و در
 عهد خود سهام را بدان ولایت تعین فرمودند بلکه دو عالمی
 برکت در حق و فرزندانش نمودند چنانچه برکت دو عالمی
 آن حضرت بزرگوار بر جمیع انبیا و مرسلین علیه الصوات و السلام
 از نسل سهام پیدا شده اند و بوقت تقسیم آراغی عالم یعنی
 روم و شام و عراق و فارس و خراسان و بدخشان بوی
 مرحمت فرمودند و در کمال نوزدش حضرت و ارباب العطا یان
 سهام را نه هر بخشید بدین تفصیل ^{یعنی} ارفخشذ له ابوالاسیاب
 و کیومرث پدر طوک مجسم است و اسود بقول صاحب توریخ
 بنائی و وجه و مدائن انبیا که او اند و فارس فرزند اسود اند

بجا آورد و همشید را فرزند نموده ملک او بگرفت شد و همین کار
 بی ادبی را اشعار خود ساخت از آن واسطه بود علیه السلام را
 بر شد او همین بیعتش کردند اما شد او بلید بوی نکرودید بلکه
 بنا کی باغ ارم نمودند چنانچه در وصف آن آیه در قرآن
 مجید واقع گردیده ارم ذرات العباد التي لم یخلق مثلها فی البلاد
 در نظام التوارخ مسطور است که در زمان حکومت معاویه ابن
 ابی سفیان رضی الله عنهما عبد الله بن ابی ملاحه انصاری
 در مین شتری کم از بزرگی تلاش آن شتر در جنگل میبشت تا گاه
 در جنگ بیابان شتر عظم الشان در نظرش آمد در آن شتر در آمد
 و کوشی دید که از عظمت آن شتر روید که در گامی آن از سرخ
 بودند شتر در روزی او بسته خود در آن شتر در آمد و بگشت
 بعد از بلا عظم لعین کرد که این بیست است مانند این بروی
 زمین نباشد اندک که اگر این حکایت نزد حضرت معاویه
 رضی الله عنهما بیان نمایم و کار برز باور نخواهد کرد نشانی باید پس
 به سندی از آن جوئی و سه سوپر و یک کون غیر برداشت
 و بر آن موضع نشان کرده هر دو کون آمده بر شتر سوار گردیده
 میان و شوق بگرفت حضرت معاویه رضی الله عنهما رسیدند
 و احوال آنجا را بیان نمودند نشانی که کلمات نمود و آن مرد را
 بزرگ بودند که مثل او در آن زمان ندیده بودند و آن کون را

نشستند تمام منزل گاه او مسطر کردند بعد از آن کعبه الا خیار را
 طلبیده از وی پرسیدند که در کتب و تصنیفات این چنین جای دیده
 یانه در جوارش گفت آری در تورات آورده که یکی از امت است
 محمد رسول الله ^{جواب} بعد نام انصاری ^{جواب} آنجا برسد و او را ملا خطبه نمود
 و نشانی از آن بردارد که در آن تاقی است ^{جواب} هیچ کس در آنجا نرسد
 بلکه او را حق ثانی چشم مردم بنیان کرد و در آن حضرت معاویه
 بوی گفت این عبدالله و این نشانی آورده که بعد از آن عبدالله
 را انعام داد و آن جوهر در خزانه خود داخل کرد و ایند که در آن
 شد او در دور و بیابان نمود و پسرش مرشد این شد او پیوسته
 کردید و همراه او حضرت الموت حاضر بود و وفات یافت
 و هر نیمه سام بود نام درشت او را چهارم بودند و در میان
 و از آن مازمن و مرغان چون که سام بیان صد سال رسید
 و بقول مورخان به شصت سال رسیدند و در فانی به عالم جاوید
 در آن شتافتند بودند در فتنه این سام را سه لرزیدند
 از آن قابل مالک بود او را پسری قاتی بود او را هر دو مشتاق بود
 و دیگر لرزیدند بر نهمان که جد بزرگوری منوچهر است و هر
 سوم لرزیدند صالح بود و او را پسری بود عابر و بعضی صاحب
 تواریخ گویند که پیوسته عبارت از عابر است که بزبان عبری
 بوی منسوب است و قبل از زبان سرانی تکلم می نمودند و

بعضی

بعضی مورخان نسب حضرت بود علیه السلام مدبر توجیه نوشته اند
چو بن عبد الله بن محمد بن حمیس بن علقم بن عمار بن
آرم بن سام بن نوح علیه السلام و در بعضی تواریخ مورخان
مورخان جناب نسب آن حضرت مسطور کرده اند بود
بن عبد الله بن زجاج بن عاصم بن عاصم بن عاصم بن
آرم بن سام بن نوح علیه السلام بداند آرم برادر ارغند
را بیعت بر بودند بدین تفصل علی عاصم و ثمود و ضحاک و طسم
و حدیس و عاصم و ادبار بودند عاصم در زمین بماند و ثمود میان
شام و حجاز مقام نمود و ساسان کردند و طسم در عمان بحرین فرود
آمد و حدیس بر زمین آنها منته بماند و ضحاک به ارضی طسمی بماند و
عاصم در میان حرم شقران پایید و ادبار بر زمین که بنام او او را
خوانند مطلق کردند و اولاد عاصم بسیار شدند و مستولی بر سر
ریاست گشتند و مقبره ایشان علقم ابن عاصم بود چون که و می
از در فاتی بنام جاویدانی در گذشتند بود آن بر آن کوه شدید و
شدا و بزور بازو باد شاه کردند چنانچه تمام عالم را مسخر
کردند و ضحاک را در زمین بابل و فارس فرستادند
که چشم پهلشاه را فرور نموده آن ملک از وی گرفت و بر
رعایا و مسافر جور و ستم و ظلم آغاز نمود درین اثناء
حق تعالی بود این خاندان المحمود و ابن حمیس ابن علقم بر
بر بختی بسعوت نمود که قوم عاصمیان را با سلام و سعوت نماید

کند چنانچه شد او هیچ اتفاقات بوی که نبرد ناکاه بر او نشان
 بتلای آسمانی نازل شد مگر آنها هیچ ندانستند و بار دیگر علیه
 معبودان با مرض ریح العظیم بکتاب شدند که آن قدر مس-
 جان مرشد این شد او دست در طرف بود علیه السلام
 کردید و همراه وی در حضرت الموت حاضر بود بقضای الهی هم
 در آنجا وفات یافت و مدت هشتصد سال بود از وفات
 حضرت نوح هم آن حضرت پادشاهیت و ارشاد قوم عاد و آن
 در ولایت یمن اشتغال داشتند و مدت پنجاه سال اهل عناد
 را بشرفیت نوح علیه السلام دعوت می نمودند و در مدت مذکور
 که بوی که دید مگر در آخر اکرام اندکی مردم از آن قوم که از پادشاه
 اهل نغز و عناد طرف بود علیه السلام گردیدند و بود علیه السلام
 همراه اهل ایمان در ناحیه حضرت الموت شیبیده شده بودند گویند
 که بفضل قادر تریم پنجاه سال بار دید زنده گانی یافته بودند
 بود از شفیع معاد مقرر که آنحضرت از در فانی بجایم جاودانی
 شد چنانچه امیر المؤمنین حضرت علی ام المومنین فرموده
 اند که حضرت بود علیه السلام در ناحیه حضرت الموت در تلای هیچ
 مدفون گردیدند و مدت جانشین چهار صد و شصت و پنج سال
 بودند و عا بر راست بر بودند و از آنها یلی بطن بود از نسل
 پدر هم که آن قبله بوی منسوب بود و بطنان دو بر بودند
 الامان و ملک آن پدر حضرت خواجہ خضر علیه السلام و اسم شریف

آن خوام

- آن خواجه علیه السلام با الیاس بود و نسب خواجه خضر ۶۴ م
 - حضرت شیخ زین الدین علاء الدوله سمنانی قدس الدرره
 - الفریز نور الدین مرقدہ در کتاب خود زیکیه لاقام فرموده اند
 - خواجه خضر ابن ملکآن ابن بطیان ابن کلیمان ابن سمان
 - ابن بدان ابن الامان ابن سام ابن نوح علیه السلام
 - و نیش خواجه ابوالعباس و خضر لقب آنحضرت علیه السلام
 - بدان سبب آنجناب بدین لقب و لقب باین کنیت از آن
 - است که روزی بر زمین پناهنده شد فی الحال بنزه از اطراف
 - آن پیدائنت و آن سرزمین اخضر شد و در تفسیر ابوالفتوح -
 - رازی مذکور است که آن حضرت را جده آن خضر گویند که روز -
 - بر پوستین سفید نشسته بودند بیکت قدوم بعینت نوم آن -
 - حضرت بنزشت و بقول زمره مجاہدین هر گاه نماز گزاردی -
 - با بر آمدن آبی رود رودی گیاه بنزید آسیدی و علمای اسلام را -
 - در باب نبوت حضرت خواجه خضر علیه السلام اختلاف است -
 - و قول اصح آنکه آن جناب بشرف نبوت معروف گشته اند -
 - با نزلت علم و طماننت موصوف بودند زمره علما در غیبتش اعتراف -
 - دارند باز خلاف واقع شد که آن جناب نبی مرسل است یا غیر -
 - مرسل بودند چو رب یکی آنکه آن جناب در زمان بعثت -
 - حضرت ابراهیم علیه السلام بیعت گشت و دیگر آنکه بعد از وفات

بعد از وفات حضرت خلیل الرحمن علیه السلام اندک زمان تابع نبوة
 بر سر نهاده بودند سویم آنکه میان حضرت ابراهیم علیه السلام و آنجناب
 مدتی ممتد بود و با اتفاق جمهور فضلا متوفورت الاستحقاق تا غایت
 زنده است و قوت نشود مگر در آخر ایام القضا فی عالم فنا انتقال یابد
 و بقول مشهور مدطلات مقدمه الجیش اگر بود و با شما میدانی آنجا
 فائز گردید از آن وجه صورت بقای اقیانوس غریب است و حکمت
 شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس الله سره التیز در بعضی تصانیف خود
 کیفیت احوال خواججه پنجمه مسطور ساخته اند که قبیل از وجود
 حضرت فائز ابنین صل الله علیه وسلم در هر یک صد سال و نه اید و قوت
 خواججه پنجمی پذیرفت و بعد از ظهور حضرت سید عالم صل الله علیه وسلم
 در هر صد و هشت سال پنجمی یابند و در سال پنجم و هشت و نهم
 پنجمی سابع بود و خواججه بنایت بریم الخلق و حسن الوجه و بیست و پنج
 و کثیر التزوج است و اولاد خواججه زنده نمی ماند و درین ایام یک
 پس خواججه درین شعبت ساکنی فوت شد و اولاد از او جانشین
 هیچ علی بعالم فانی نیستند و خواججه صاحب فرزند و فرزند علی
 نمودند و بلکه اثر اوقات دلایلی می فرمودند خصوصاً در عرفان
 نوم خواججه اندک است و خوش آوینگی را بنایت مدست می
 در رو و صاحب وجد عظیم در سماع و در مطالقه کتب شرعی می بینند
 و بر وفق بلا سبب ایام محمد ابن ادیس اثنا عشری رحمه الله علیه نقلی

گذارد

كذا روایت حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم روایت کیا ہے کہ آنحضرت
 حضرت می فرمودند ما من عبد یقول صل اللہ علی محمد والا لغار اللہ قطبہ و
 نوذہ فی غیرہ خواجہ صاحب میفرماید کہ میں و النبی اس با اشموسیل پیغمبر علیہ السلام
 بودیم بہ نگارہ و دیبا و اعدا بر اصحاب او غالب آیدہ بودند و اشموسیل علیہ
 السلام با صاحب گفت کہ بلوئید یا محمد و یا علی آنجا جنین روئیدہ
 اعز اللہ تعالیٰ بر دشمنان غالب شوند و از جملہ احادیث کہ خواجہ صاحب
 از سرور عالم صل اللہ علیہ وسلم نقل فرمایید یکی دیگر اینست و قال الشيخ
 قدس الدرہ الفرز قد سمعت ممن التوقہ انہ قال سمعت من
 شیخ جمال الدین الجیلانی انہ قال سمع النبی صلی اللہ علیہ وسلم واصحابہ
 رقی اللہ عنہم لود صلوات العصر فی حرب تبوک پتہین من غزوان
 پروا شدہ ما فقال انی صلی اللہ علیہ وسلم المشدہوا علی حفرتی
 علم و نظم بد القطوبہ خوارس یوحا اذ الیوم
 بہ حاجت ظلم اذ ایل الیل رجال محاربہ حرب تلمسہم
 لداریم القابلہم و التفضیل و قد کتبہ علی ظہر کتاب اذ انظر
 فیہ الحرف علیہ السلام قبسم و قال کیف یقی الحدیث و خواجہ صاحب
 و رو میگوید یا حاجی یا قوم بالالہ الا انت اسلاک ان تخی قلبی بخیر
 معز تک ابد او انتہای کلام شیخ قدس الدرہ الفرز پیر و دیگر
 قانع در غون است کہ بقول اولی علم حضرت خواجہ حفرت علیہ السلام
 باشد و قحطان ابن عمار را در پیر بودند حضرت کہ نسب

?

اعلای حضرت رضی اللہ عنہ کہ از اصحاب بزرگوار سید المراد صلح اللہ علیہ
وسلم باو اتصال می یابد و کبری و کبریا و کبریا و کبریا است که از شرف قبائل
عرب از نسل او پیدا اند و نسب ابو موسی اشعری رضی اللہ عنہ بحدیث
نبی صلح اللہ علیہ وسلم اتصال می یابد و نسب حاتم طائی نیز در عابری که
اصحاب او اهل و از خوی سید عالم صلح اللہ علیہ وسلم منتسب می شود و ملازم
این قانع ابن عامر را بیخ پر بودند ساروغ و نمان و افراتیم و طاشم
طولان و ساروغ را یک پر بود تا خود و اورا دو پر بودند تا شیخ و عیون
و تاجران سه پر بودند هارن والد پیغمبر علیہ السلام و لوط برادر او
خلیل الرحمن است چون که در ملازمت عم بزرگوار خویش در مایل حیرت
نمود و در بحران رسید و با بدایت و در شاد اهل موقوفات که منج
شهرستان بودند و نواحی امرود از بلاد شام مبعوث شد بدین
جانب شانت و در بیک آزان شهرستان زیاده بر صدمه زور نرفقا
تل بودند و آن بلا عین با وجودت پرستی بقطع طریق و فصل شیخ
لواطت که بر و این اصح پیش آزان شیخ طائفه سر بر زنده بعد از اصحاب
برخی نمودند و حضرت لوط علیہ السلام در انجا زنده زنی آزان قوم در جمله
مکاح در آورده مدت سی و سه سال علی اختلاف اقوال ایستاد
بدین قوم و طاعت حضرت ابراهیم علیہ السلام و دعوت می فرمود و در عابری
انزوی ترسایند و در آن مدت غریبات کفریات و بتا برین در بنگا
جناب کسی که در وید و بروایت طری اعدا و مقابله بشن بچهار وقت
رسید و چون خستی و فساد و عناد و کفران مژده بات از حد اعتدال

کتاب

تجاوز نمودند و قوط علیه السلام از متابعت آن فرقه ضلال نامید گشته
 دست نیاز در راه گاه آرام کار ساز بر آورده لغت مآرب نجی و اهل
 مما تعلمون و حضرت مجیب الدعوات و عاکی الیغنی عن خود را به
 شرف اجابت مقبول گردانید فی الحال چو اسرائیل امین با جمعی
 ملائکه جنه ملائت آن قوم نایاب مأمور ساخت چو اسرائیل علیه السلام
 نزد حضرت قوط علیه السلام ظاهر گردید و احوال بیان کرد و بگوید و
 و قوط علیه السلام همان شب اذان مخدولان هر دو نبرفت
 و با سنگام سحر که قرین شام تکبیت اعدا بود آن بر عهد و تفکات
 گذشته متوجه منزل بر ابراهیم علیه السلام روید و وقت دمیدن
 نسیم صبح چو اید علیه السلام بر مبادی خود را در زمین فرو برده آن
 آن پنج شترستان را برداشت و آن قدر بالا برد که آوز خر و سان
 ایشان ملائکه سموات شنیدند آنها را نیلون سار نموده بر زمین
 انداخت و قوط علیه السلام بعد از ملائت آن اقوام با اتباع خود
 خدمت حضرت خلیل الرحمن صلوات الید علیه شتافت
 چون که هفت سال از آن قضیه منقض شدند بر روز چهارشنبه
 یازدهم ربیع الاول بخوار مغفرت ایزد متعال انتقال فرمودند
 و مدت حیاتش هشتاد سال بودند و آنجناب در ایام زنده
 کافی بصفت و هفت و شتکاری اشتغال داشت
 هر دو بیکر ناخوشت که نسب لقمان حکیم با او اتصال گما یا بد

در تاریخ حضرت ابراهیم علیه السلام است و حالات اولاد آن -
 حضرت بعد از این مذکور خواهد شد انشاء و احد تعالی
 صالح نبی علیه التحیات و انشاء را در بیان اخبار ناقصان روزگار
 نسبت آن پیغمبر بزرگوار بر آن توجه ارقام نموده اند اینست
 صالح ابن عمید ابن جاشر ابن ثمود ابن عاد ابن ارم ابن سام -
 ابن نوح علیه السلام و صالح علیه السلام در سن چهل سالگی پیغمبر
 شدند خلیفه نبوت مشرف گشت و بارشاد قوم نمودند -
 در دیار حجاز مقیم بودند بمحوش شده بودند مدت چهل سال آن
 فرقه ضلال را بشریعت نوح علیه السلام دعوت می نمودند و آن
 از ضعفاء آن قوم بعد از اظهار معجزه ناقة و ایمان آوردن و
 بقیه همچنان در مقام کفران بماندند پس از سی سال که آن
 شتر در میان ایشان بود قادر بر این سالف آن ناقة را -
 بکشت و شتر بچه از نظر ثمودیان ناپدید گشت و عذاب بر آن
 سالکان طریق تباهی نازل گشت و حضرت صالح علیه السلام
 با صد بار زده پس که با و ایمان آورده بودند در طمه رفت
 و در آن مکان مبعوثه اوقات بطاعات و عبادت
 میگذرانید تا آن زمان که متوجه بریاض جنت گردید و مدت
 حیاتش دو بیست و نه ماه گشت سال بود و فرقد منورش در طم
 و آرا المنده است و بعضی در زمین و مقام کعبه اندوختند

نامه

ناقہ صالح علیہ السلام برنوبہ است کہ روزی اہل قوم صالح
 علیہ السلام گفتند اگر میخواہی کہ مایانرا بر خدای ایزد متعال در نوبہ
 توقائل باید کہ دو عایشه در آرزین بنمک کہ برابر ماست ناقہ
 نریب کہ حاملہ بشد بیرون آید و بعد از آن ساعت وضع حمل
 نماید و آن شتریکہ پیشابندہ مادر باشد حضرت صالح علیہ السلام
 دست نیاز بدرگاہ قادر کار ساز بر درشت و بدعای قوم نمود
 عرض نمود بامداد کجا جلد و علا آن سنگ بزرگ آردیدہ بخود
 رزہ آرزوہ بشکافت و ناقہ عظیم خلقت بیرون آمد و
 فی الحال از آن ناقہ شتریکہ در بزرگی مانند مادر تو لشد کہ بواسطہ
 آن چرا گاہ بر مواشی آن قوم نماند از آن باعث گشتہ ناقہ
 در دل او شان جا رفت و تصدع ابن عمر و وقت بی
 سعادت در وقتی کہ ناقہ متوجہ آب میشد بر آواز سر راه افتد
 چون کہ ناقہ بیاید تصدع بزخم تیر ناقہ را بجمع ساخت و
 قندار کہ بزرافت عین و قصر قامت موصوف بود شتر را
 پی کرد و دیگران رسیدہ کارش با فر رسانیدند و بیکہ ناقہ بخدمت
 حضرت صالح علیہ السلام در قلم کوه خود را رسانید چون در چشم
 هد بیکہ بر صالح علیہ السلام افتاد دست راست بانگ نمود بامراہم
 تعالی ہمچندان ماہ بعد زرتہ روز آن قوم در عذرب الہی افتاد
 شدند پس بیکہ درویدہ بودند مگر او را نیافتند و الہن بجا خود آمدند

ذوالقرنین ابر بقول جمهور مجازان اسم
 شریفش سنگدست و این سنگدست بقول بعضی مفسران
 و این نوع غراز سنگدست فیقوس است و نسبت ذوالقرنین
 ابر یافت این نوع علیه السلام می پیوندد و وجه تسمیه او
 بذوالقرنین مختلف است بعضی علما گفته اند که ذوالقرنین
 بر دو طرف میزدید عبارت از مشرق تا مغرب است این
 همه از آن باین لقب ملقب شده و وجه دیگر گفته اند و علم
 نام شیخ نظامی رحمه الله علیه بدین وجه تقسم نموده اند
 که صاحب قریش بدان بود نام که بر مشرق و مغرب آمد و گاه
 بقول دیگرگان پسندیده است و گوییم شبیه درشت
 دیگر استان را موز کار - که عمر شریف و قرن آمد از روزگار
 از محمد بن عباس رضی الله عنهما روایت نموده اند که ذوالقرنین
 ابر از انبیا مرسل است و وقت ذوالقرنین علیه السلام مختلف
 فیت و از طبری چنان معلوم می شود که با حضرت ابراهیم علیه السلام
 و التسلیم معاخر بوده و بعضی محققان گفته اند که زمانه ذوالقرنین
 بعد از موسی علیه السلام بود و او در دیار قرناک اقامت نمود
 ذوالقرنین در اوقات میر بلا و حدیث هشتم حیات استماع
 کرد و بجانب آن چشم بطلات یافت و خودم خبر
 السلام بقول صاحب مدارک وزیر و هم خالی باشد بودند که
 در مقدمه شافقت و بر روایت صاحب متون الاخبار الجاهلین

علیه السلام

علیہ السلام نیز ہمراہ ^{آن} بود و این روایت ضعیف تمام در وزیر اعظم ظهور
 ذوالقرنین ابر با نثر و آیات معتبره پیش از حضرت موسی علیہ السلام
 بود و ایماں علیہ السلام از نسل ہارون است کہ در زیر معرقل نبی علیہ
 السلام بہ تقویت دین کلیم اللہ علیہ السلام تبعوت گشتہ و با اتفاق
 جمہور مورخان حضرت ایماں علیہ السلام بود ^{آن} مصلحتی اورا
 طبع علی آرامت فرمودہ بودند کہ از شہودت نفسانی بر کاروانید بودند
 و زندہ ماند بسبب خوردن آب حیات چون کہ حضرت خواجہ خضر علیہ
 السلام باب حیات رسیدہ از آن نوشید جاوید زندہ ماند و تا زمان
 وصول حضرت ذوالقرنین آنجا فرز رفت و چون کہ حضرت
 ذوالقرنین بجائی مقصود رسید بسبب توقف بہ رسیدن کیفیت
 حال فرمودند کہ جام آب حیات بمن بدید تاکہ بیاشاد حضرت خواجہ
 خضر علیہ السلام بآن موضع چشمه شافت مگر از ابار نیافت مر چند
 در طلبت مبالغہ نمود اما دست بر چشمه مقصود در زنگر و لا جرم عا
 جز گردیدہ تا یوس و در مراجعت فرمود و حسب حال او شاعر کفہ اند
 بایکوان کہ سکندر طلبش می فرمودہ روزی خضر شد و خضر گشت خوشنود
 در کتاب روضہ الصفا مسطور است کہ ذوالقرنین ابر با وجود استی
 لال در آمد و سلطنت خود را بطلت کمالات زنبیل یافت و قوہ
 نفس و نفقہ عیال از آن مہر حاصل کردی و زمان سلطنتش بروایت
 چهل سال و اوقات میر کردن ربع و مسکون می سال نفقہ اندودہ

کتاب اعماد الایمان مدور است که عاشق ذوالقرنین سینه الفنا
و بقول اهل تورخ یعولون عاشق سینه ثلاثه الالف
ابراہیم خلیل الرحمن صلوات اللہ علیہ افضل المتجربین و امام فخر دین
رزوی علیہ الرحمۃ در بعضی مؤلفات خود مرقوم بقلم حقیقت رقم زدند
کہ در باب پدر حضرت ابراہیم علیہ السلام دو روایت است اول آنکہ
پدرش مؤمن موحد بچو در مغرب آمد انتقال نمود آنکہ او را
تاریخ گویند عم آنحضرت بود کہ والدہ حضرت ابراہیم را بچو زد و
پدرش در جبال کناح در آورد کہ تربت آنحضرت می فرمود و دوم آنکہ
آند پدر حقیق حضرت ابراہیم بود و بالتفاق جمہور علما اذکرہم
فانی کافر زعمہ و در تورخ طبری مسطور است کہ نام پدر حضرت
ابراہیم علیہ السلام قبری اوز و بوری و پہلوی تاریخ بود و بالتفاق
مورخان نام پدرش ناخو بود و ابراہیم اسمیت بچو در وقت
اب ریم یعنی بلند ہریان و لقب آن حضرت خلیل اللہ و
خلیل الرحمن و نیش ابوالانبیاء و ابو محمد صل اللہ علیہ وسلم و ابو
انصاف و حضرت ابراہیم بعد از تولد مدت یازده سال در
غار می دایم و مادرش از ترس از ترس از چہ وی مرتب آوردند
بود بر روی چون کہ از موضع اختفا بیرون فرامید و در سن
ہفت و ہفت سالگی از ترس و متابعاتش را بملت امام ابو حنیفہ
دعوت فرمود و چون کہ آن کافران پیغمبر را در را در منجین

نمازہ

نمانده در آتش انداختند و پیران آتش بروی کس و ریجان برودید و
 پیش از انقضای سه روز با هفت روز با آنجا مس فرود از آن مکان
 برون آمدند و در سن سی و هفت سالگی از بابل با زنی حسین هجرت
 نمودند و در سن هشتاد و سالگی نسبت عثمان که قبل از آن معبود
 بود قیام فرمود و در سن صد و پنجاه سالگی در محاسنش سفیدی نمود
 شد حال آنکه پیش از آن در بلیه افرود انسان ظاهر نگشته بود
 و حضرت ابراهیم ع اول پیغمبر است که در راه خدای تعالی هجرت کرده
 بودی اول کسی است که در روز خزا عله خواهد پوشید آن حضرت خواهد
 بود و قتال شمشیر و قسمت غنیمت و کس کردن سفره خجالت و قطع
 موی لب و سواک و مضمضه و استنشاق و فرق سر و شدن موی
 بغل و شستن شویخانه و چیدن ناخن و استنجای آب و پوشیدن
 سر و پیل سنت آن پیغمبر عالی جناب است و شریعت آن حضرت
 ناسخ ملت حضرت نوح علیه السلام بود و صنعتش و هفتت
 بود و در غیر بلاد و امصار سعی اتمام می فرمودند و مدت حیاتش
 بقول مشهور است صد سال و ابراهیم ع سفید صر و آیه هجرت
 در روز کربلا بنی و صراحی کردن و سرو قد و رویش گویا در شکری
 خند و مدفن همایونش قریه حیرون است از توابع شام و آن -
 حضرت را سزده پسران بودند بدین تفصیل ذیل اسمعیل و اسحاق
 و یاقش و یقشان و درمران و شوریج و لوط و تیم و قسیان و مدین
 و مدیان و یساق و یساق و بعثت حضرت ابراهیم علیه السلام -

در عهد صحاب کملوانی بود و در نسبت به عجم صحاب را بسم پدر با آدم برزند
و نسبت بانار کنند که پدر عرب بود و بهوشنگ از نیره کان بود و مرث
است که در نسبت به عرب نسبت او بسم پدر با آدم می برزند و او از اولاد
سَام بن حضرت نوح علیه السلام است که پدر عرب بود برادر اوست
در فحش است که پدر فرس بود و اتفاق میان این بر دو قول آنست
که تار آدم و بهوشنگ و در فحش و بهوشنگ و سَام بن حضرت
نوح علیه السلام است و معجزه حضرت ابراهیم علیه السلام نشستن طیور
در بوم و اعضای اینهارا با هم نرفته تا که مضمحل و مخلوط شوند و رؤس -
ایشان را بدست گرفته چهار حصه کرده گوشت اینهارا بر چهار جهال بنام
و بر یک را جدا جدا بنام خوردن ای بازی و ای طاوس و ای غوس
و ای خرب و در قلم بر جهال پاره از اجزا و اعضای آن بر خاسته
بر روی هوا با هم منضم شده بطریق که اول بودند و سرای ایشان
با هم منضم شدن و حیات کامل یافته بسوی آن حضرت بر یک
پرورد نمودن بیایند با مراد کئی مدعای او شان عمل بجا آوروند

حضرت اسماعیل صلوات الرحمن علیه السلام در
معالم تنزیه سلوک است چون که حضرت ابراهیم علیه السلام در وقت
طلب فرزندان مناجات کردند و بر زبان راندند که اسمع یا
ایلی و لا ارشدش اسمعیل موسوم شد و ایل بلغت عبرت الای
تعالی را گویند و نسبت حضرت اسمعیل علیه السلام ابو القریب بود
و هنوز از سن شریف حضرت اسمعیل هم دو سال ننداشته بودند

که ابراهیم

کہ ابراہیم علیہ السلام اور ادرملہ بردہ ساکن اردانند و حضرت
 اسمعیل علیہ السلام در میان قبیله جرم و قطور کہ از ذریات سام
 ابن حضرت نوح علیہم السلام بودند نشوہ نمایانہ و نوزده سال شست
 کہ قصد قربان کردن ان جناب و خدا فرستادن رب الارباب
 واقع شد و در روضۃ الصفا مطور است کہ چون ابراہیم را قربان
 ساختن اسمعیل علیہ السلام دست نداد ابرو ابواب ملاحت بر روی
 وی کشاد و رب العالمین بر وی وحی فرستاد کہ این اسمعیل عم
 حامل نور فاطمہ الانبیاء صلی اللہ علیہ وسلم است از آن در سلسلہ کار و
 کارز نیاید آنگاہ علوی درجات سیدالابرار صلی اللہ علیہ وسلم و آل
 بزرگوار آن حضرت برخیل الرحمن علیہ السلام منکشف شد و ابراہیم
 علیہ السلام در میان اولاد امجاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم امام حسین
 ابن مسلمہ رضی اللہ عنہما را مشاهده کرد و گفت کہ این چه پس است
 مالک الجلیل و وحی فرستاد کہ این امام حسین است از جدہ احفاد
 و امجاد اسمعیل و حضرت ابراہیم عم گفت یا الہی من امام حسین
 را از اسمعیل زیادہ تر دوست دارم مالک المخلوقات فرمود کہ
 ما اورا فدائی اسمعیل قبول کردم پس بدین روایتہ کہ رز صادق
 آل محمد صلی اللہ علیہ وسلم بعثت رسیدہ در آیتہ و فدینا بذج
 و نظم کنایت از امام حسین رضی اللہ عنہ است نہ از ان کبش
 زیر اللہ کو سفندی را بمقدر عظیم نیست کہ حضرت پروردگار اورا
 ذبح عظیم گوید و العلم عند الفرد الصمد و بی حاجہ در آن

وقت نود ساله بود که بخوار مغفرت می آید بپوست و حضرت
 اسمعیل علیه السلام در وقت وفات حضرت ابراهیم علیه السلام
 بر آه نمائی ساکنان مین مامور شد و در آنجا قیام نمود مدت پنجاه
 سال اصحاب ضلال به ملت حضرت ابراهیم علیه السلام و بطریق
 مستقیم و موت می فرمود کسی آزان کمران بوی کند و بد لا قوم
 بحرم بازشت و در آنجا وفات یافت و صفت آن حضرت
 نیز ترشیدن و نیز انداختن بود و اول کسی که اسب رام خست
 و بروی سوار می نمود حضرت اسمعیل علیه السلام بود و مدت حبش
 صدوسی و هفت سال و مرقد بمالوش در قدس خلیل الرحمن -
 علیه السلام قریب بقبر سه معاجرت و حرمه اش سفید مائل
 بسفخی روی خویش درخشان و بی مبارکش فرورفته و قامتش معده
 باشد تواضع از جبه مبارکش ظاهر و آعد او اولاد زکورا آن حضرت
 بدو زده نفر رسیده آزان جمله م ثابت و بقدر مشهور اند و -
 اسامی لقب ایشان در کتب تواریخ مذکور و مسطور اند و
 الله اعلم عند الله العفور و اسمعیل نام هر حضرت ابراهیم بود
 و جمعی رو افض بران رفته اند که نام بزرگ هر امام حضرت صادق
 رضی الله عنه که اهل شیعه بآن اسمعیل خود را منسوب دارند
 و معنی اسمعیل بیریانی فرمان برور خدای تعالی است و معادل
 زنی پیرایه را گویند بیریانی حضرت اسحاق علیه السلام
 بعد از تولد حضرت اسمعیل عم چهارده سال علی اختلاف

الاقوال

الاقوال صحیحی ملائکان علیہ السلام در خانہ خلیل الرحمن علیہ السلام
 بر یکا مبارکی داوون رفتند و آن حضرت بود و اسحاق علیہ السلام
 بشارت داوند و بقول صاحب مدارک ساروران زمان
 نو و ساله بود و حضرت ابراہیم علیہ السلام صد و بیست ساله
 بودند و سائرہ خاتون رحمتہ اللہ علیہ بہ شنیدن بشارت دل
 مژدہ او بشکفت و مقرر نمہ کا اور وہ گفت یا و علی والد و انا
 محمد و نذ العسل شیخان ہذا شیء عجیب ملاحظہ نقلتہ از کمال قدرہ
 بخشنیدی منت اقبال امور من یہ نیست و پس از انقصاوم
 بیعت روزہ ازین صورت سائرہ خاتون حاملہ شد چون کہ وضع
 عمل نمود آن فرزند از جہد با اسحاق موسوم کرداریندہ اند و اسحاق
 نقلتہ عنی عنی مراد و فضاہک اسحاق علیہ السلام در زمان
 پدر عالی کوی بارشا و ادا فی لغان بیعت کشت و حضرت
 اسحاق علیہ السلام را دو پسر بودند یکی توامان و دیگر عقیس و حضرت
 یعقوب علیہ السلام و حضرت اسحاق علیہ السلام در برین از مشاہدہ
 اشیاء ہمہ سر محروم گشتہ چون کہ عمر عزیزش بقول طری
 صد و بیست سال و بقول مورخان چون کہ بعد و ہشتاد و
 رسید از عالم فنا بعالم بقا رحلت نمود و مرقد مبارکش در قدس
 خلیل الرحمن عم است و معنی اسحاق دو در آون و ہنہ شدن عام
 و سائیدہ شدن و خفت شدن ہستان از غیر و برینہ و علم

محمد بن آن نام مغیره است علیه السلام و این اسم عجیب است که عرب
 در کلام خود آورده و در اسحاق یعنی مصدری منفست یعنی
 اسم غنی منفست و از معنی اسم نیز اعتبار در رو نقل از معنی
 مصدری کند منفست باید خوانند چو دره عجز نخواهد بود و تقدیرات
 و عیص با الکر بسیار در زمان باید بگره بچیده را گویند و در اصل نام بود
 حضرت اسحاق علیه السلام است که در میان اولاد او میباشند
 یعقوب علیه السلام با اتفاق جمهور در باب اخبار و احوال
 با سعاده آن مغیره عالی مقدر در زمان حیره حضرت ابراهیم علیه السلام
 از ساره خاتون بوجود آنجا میبود و به تسمیه آن مویود عاقبت
 محمود بدین اسم آن بود که آنجناب متعاقب عیص تولد نمود
 و لقب یعقوب علیه السلام اسرائیل است و بقول اثر تغابیر و اوصاف
 عبد اللہ است که اسرائیل بن عمیر را گویند و ایل آمد و اسرائیل
 از اخبار انبیا علیه السلام میباشند و مرسل به پادشاه ایل کنعان
 و اثر اخبار و اثر انبیا علیه السلام که در آنجناب بعوث کرده اند که
 نسل باک او بودند و بقول ایل نور رخ بر زلف از نسل یعقوب علیه السلام
 بر تیره شرف بنوشته بر فرزند شده اند و بدست دعوت یعقوب
 علیه السلام پنجاه سال بودند و در نود سالگی در پیران حضرت
 یوسف علیه السلام گرفتار آمدند و بعد از چهل سال که در بئح است
 الا حزان در غایت حزن و ملال گذرانیدند و بار دیگر آفتاب

جمال

جمال یوسف از مطلع وصال طلوع کرده و در خط مصر بدر و
 پس بدین یک مرتبه جمع و سرور گشتند و چون حضرت یعقوب
 علیه السلام بقول آن بزرگواران بقصد سال در مصر بکام دل گذرا شدند
 و کاشن حیات را پدر و زوجه بر یاقین رضوان منزل کردند و حضرت
 یوسف علیه السلام چند بمایون آن جناب را در تابوت نهادند از شهر
 مصر بقدس جد بزرگواران فرستادند و در همان لحظه جنازه عیض نیز از
 روم رسید و آن دو در آرامیه در یک صدف مدفون گشتند
 و مدت حیوة ایشان صد و چهل و بیست سال بودند و آسمانی
 اولاد حضرت یعقوب علیه السلام بدین نوم است که مسطور میگردد
 بدین تفصیل ذیل روئیل و شمعون و یهو و لاوی و دویاکون و
 یسجر و بعضی عیوض و یسجر و یساجر گفته اند و این پروردار یک
 مادر اند و لیکن نام دختر فاطمه حضرت یعقوب علیه السلام است
 و از خواهر دیگر یوسف و این یاقین و دودان و ثعبان و یفعا
 بجای ثعبان بود و از راهیل خواهر صغیر لیا تولد نمود و در ثریمه
 ایشان جمع دو خواهر درست بود و از زلفا نام نیزت و هر دو بودند
 و کاد و شیراز و از بلینا نام نیزگی دیگر و اسباط و اخا و بودند
 و در فرقان حمید ذکر این دوزده پسران حضرت یعقوب علیه
 السلام است
 و حضرت یوسف علیه السلام در روضه
 الصفا مسطور است که یوسف لفظ تجمیت و فرقه بان زوجه

اند که این اسم شریف عربیت ما خود را آسف آسف غمزه را گویند
 و محلوک را نیز آسف خوانند گویا یوسف علیه السلام بحیثه آن موسوم
 باین اسم در آمده اند که هم قول رقیبت کشید و هم زهر اندوه و الم
 مفارقت کشید و در بعضی تفاسیر مسطور است که یوسف بلغت
 عربی مرادف فرزند است و لقب آنجناب جدی است همان
 که سن شریفش به هفده سال رسید در محنت مفارقت پدری
 بزور گرفتار آید و بنا بر این که بقصد اخوان در جاه کنعان افتاد بودند
 و در آن جاه بومی سحادی فایز آید و بعد از آن بقضای تقدیر او را
 در مصر رسانیدند و در زندان رقیبت مقید آید و شش سال
 در دو تخته غریز میماندند و بواسطه عشق زلیخا در محبوس ظلم افتاد بودند
 بیست سال در زندان محبوس بودند و در سن سی سالگی از زندان
 خانه بیرون آمدند و بر بسند غرت مصر رونق افروز آیدند و در
 سن سی و دو سالگی زلیخا را در عقد نکاح خود در آورند و بقول
 آمد تو در غ حضرت یعقوب علیه السلام مدتی چهل سال مفارقت
 کشیده بودند و بعد از آن بیجا این خود را صورت موصلت
 روی نمود و هفده سال حضرت یعقوب علیه السلام دیده ناپسائی
 خود را بدیدر فرحت آثار حضرت یوسف علیه السلام روشن آیدند
 و حضرت یوسف علیه السلام بعد از وفات اسرائیل علیه السلام -
 بیست و سه سال در دوران اقبال بسر برده و بدین روز است

مدتیات

مدتیات حضرت یوسف علیہ السلام نو دو ہفت سال بودند و در
 بعضی تواریخ مدت عمر آن جناب را صد و ہفت سال گفته اند
 و اہل علم عند اللہ تعالیٰ و حضرت یوسف علیہ السلام را از بلن - زلیخا
 دو ہر بودند علیٰ افراسیم و دویم معنی و در تحفہ الملکیہ مطور است
 کہ ساخن کاغذ از جلد مخترعات حضرت یوسف علیہ السلام است
 و از معجزات آن حضرت ہم زلیخا دو زوہ سالہ جوان شد چون
 کہ چہ دعوت در خانہ قابوس ابن مصعب تریف فرما شدند و
 از وی معجزہ طلبند آنحضرت دو عا خورست با مراد تعالیٰ بکلیاہ
 و درخت کہ قریب تخت ملک بودند حریر بلون شدند و دیگر آنکہ
 تا پنا طفل را بخدمت آنجناب آوردند نقاب زر وی مبارک شد کہ
 برداشته بر روی آن طفل نظر کردند با مراد تعالیٰ فی الفور شنا شدند
 و سویم قہر خرابی کفہ بودند ^{در اسباط رو پیل}
 و رو پیل ^{چهار ہر صلح} داشت در وقت خروج حضرت
 موسی علیہ السلام از ذریات او بہ مرتبہ انجامیدہ بود کہ
 عدد زمرہ ایشان در مدت مافوق چهل و ہشت و مادون - پنجاہ
 سالگی بود کہ آہنباہ چهل و شش ہزار رسیدہ بودند
 بود را پنج ہر صلح بودند و ذریات او در شمار اول ^{چهار ہر}
 ہفتاد و ہزار ہزار و چار صد و چار صد و ^{مقاتل} ترقی نمودند
 شہون اعداد اولاد او بوضوح نہ ہوستہ اما عددی
 اعقاب او در شمار آئندہ پنجاہ ہزار و صد و کاری بقلم آئندہ و

لاوی اعداد اولاد او معلوم نیست و عدد ذریاتش بیست سه
 هزار و پانصد و چهل و یک نفر صاحب استعداد بودند
 لاوی کار او هرگز نبودند و عدد ذریاتش در شمار شصت و دو هزار
 و شصت و پنجاه و پنج رسیدند و زیاتون راسته بر صلیبی بودند
 و اعداد ذریاتش در آن وقت پنجاه و پنج هزار و چهار صد و سی و سه
 مرد مقاتل بودند و شیخ را چهار هزار بودند اعداد احماد او
 چهل و یک هزار و پانصد و چهل و شش نفر بودند
 و ثقبالن را چهار هزار بودند و ذریات ایشان در آن وقت
 پنجاه و چهار هزار و چهار صد و سی و سه نفر صاحب بازو بودند
 و کادرا شش هزار صلیبی بودند و اعقاب ایشان
 بوقت نوح و عیسی هزار و چهار صد و پنجاه نفر بودند
 و شیخ را چهار هزار صلیبی بودند و اعداد ذریاتش
 سه و سه هزار و شصت و چهل و نو نفر صاحب دولت بودند
 و حضرت یوسف علیه السلام را دو هزار و یک و هفتاد و یک
 کوزشت و اعداد اولاد احمادش در آن وقت بشمار هفتاد
 هزار و پانصد و شصت و چهار نفر صاحب استعداد بودند
 ابن یامین را سیزده هزار صلیبی بودند و اعداد
 ذریات او در آن وقت سی و شش هزار و چهار صد و پنجاه

چهار نفر

چار نفر صاحب استعداد بودند حضرت ابوب علیہ السلام

پدر بزرگوار انبیا علیہ السلام عالی مقدر بقول ارباب اخبار موسی
ابن عقیب ابن اسحاق علیہ السلام بودند و مادر حضرت ابوب
علیہ السلام در سلاک بنات حضرت لوط علیہ السلام آن نظام شدت
و آن جناب چنه ارشاد متوطنان قریه که در میان رمله و دمشق
بود بیعت کشت و مدت هفت و هفت سال فرقه اهل ضلال
را بکشت حضرت ابراهیم خلیل الرحمن دعوت می نمودند و در آن و
بفرست نفر دیگران بوی تکر و دیدند و آن سان نیز در وقت ابتلا
از درگاه نبوت روی آوردن شدند و مدت بیست و پنج سال
السلام بقول صاحب اخبار هفت سال و بروریه انس ابن
مالک رضی الله عنه هفده سال بودند و اوقات حیره ابوب
علیہ السلام بروایتی را او بیان اخبار نود و سه سال و بعضی را در تورخ
دو صد سال و بقول جمهور علما صد و چهل سال گفته اند و العلم عند الله
قالی حضرت شعیب علیہ السلام و شعیب اسمیت عربی بلخه
سریانی آن جناب را بشرب میساختند و طلاقت لسان و
و فصاحت بیان آن هفتاد و یک سال بمرتبه بود که تلقی بخطیب
الانبیا کشت و پدر شعیب هم نوب نام داشت و بقول آن
مورخان نسب شریفش به بدین ابن حضرت ابراهیم علیہ السلام
می پیوست و با پدریت و ارشاد اهل بدین بیعت کشت و
در زمان دعوتش پنجاه و هشت سال اعتقاد یافت و بعد از طلاق

قوم باطلان است حضرت موسی علیه السلام فاکثر روید و بین ابی بنین که
 مفارقت انجامید و حضرت شعیب علیه السلام بیعت سال چهار
 ماه دیگر صیوة یافت و در سن دو صد و هشت سالگی بر باطن حبت
 شافت بودند و حضرت موسی و هارون علی نبینا علیهم السلام
 بالتفاق مفسران دانشور و مستخبران خوب ^{بودند} حضرت
 موسی علیه السلام در سلطنت اعظم انبیا علیهم السلام او کواکب
 منتظم بود و برادرش هارون علیه السلام نیز تاج و تاج رسالت
 بر سر نهاده و جناب موسی علیه السلام را معاونت و معاضد
 می فرمود و بیعت جری آب را مکتوبند و درخت راشی گویند
 چون که موسی علیه السلام در میان آب و درخت یافتند از آن
 نامش موسی قرار دادند و در کلام عرب شین منقوطه را بسین
 مبدل گشتند و هارون بلفظ جری سرخ و سفید را گویند
 چون که هارون علیه السلام بدین دو صفت موصوف بودند
 مسیح بدین اسم شد و لقب هارون علیه السلام و وزیر او
 امام خلیفه است و پدر این بود هفتران علیهم السلام عمران ابن
 فاهیت ابن لاوی ابن یعقوب علیه السلام بود و حضرت
 هارون علیه السلام از حضرت موسی عم یک سال یا دو سال پیش
 از خلف الاقوال بزرگتر بود و حضرت موسی علیه السلام از مباد
 ایام رضاع تا بوقت رحلت از مقرر در حجر تربت آسمانه

حضرت موسی علیه السلام در ایام
 حضرت شعیب علیه السلام در ایام

امرات

امرات فرعون بسہر بردہ در کمال دولت و اقبال میلند را میدند
اما بنا بر مناسبت جیلے بطریقہ نہانی رعایتہ جانب بنی اسرائیل
میکرد و در آن اوقات بحمايت یگی بنی اسرائیل قبطلی را مشتت
زود و آن شخص فی الحال بافتاد و روی بیس المہاد و نہاد و
این معنی بر فرعون ظاہر گشت قصد موسی علیہ السلام نمود و
آن حضرت از مصر محبت کرده بمدین برفت و یازده سال در
آن ناحیت خطیب الانبیا علیہ السلام زندہ گانی فرموده و
یگی از بنات مکر مات اورا در جبالہ نکاح فر آورد بعد از آن
مراجعت کرده در وادی ایمن بدرجہ ارجمند نبوت رسیدند
و بآبادیت فرعون و قبطیان مبعوث گشت و تارون -
علیہ السلام در آن امر عظیم ایشان با و می شریک و سہیم
شد و در آن وقت بروایتی از سن شریف موسی علیہ السلام
چهل و نہ سال وسی و ہفت روز گذشتہ بود القصہ چون کہ
موسی علیہ السلام از وادی ایمن بدرجہ ارجمند در مصر تریف خود
بردند با تارون علیہ السلام ملاقات نمود و بعد و برادر با اتفاق
بلد بکشدت ہست سال فرعون و اتباع اورا بوجہ انیت
حق بجانب دعوت فرمودند و آیات باہرہ و معجزات ظاہرہ
بایشان نمودند و کس از انکہ از ایمان فرعون و فرعونیان
ما بوس گشتند با تمامی بنی اسرائیل از مصر بیرون رفتہ -

از رود نیل یا قلم عبور کردند و فرعون با سپاه خود با عقب
 ایشان در آرزوی جنگ و جمع غنیمت بفرمان شدند بگذرند بکنک
 فرعون و قبطیان واقعه میقات و نزول اربع و توریست
 و قصد بقره و رفتن موسی علیه السلام بکنک جباره و نشسته
 شدن عوج و فرورفتن قارون بزمین و تلاقی موسی و خضر
 علیه السلام و قضیه تیره بوقوع انجامید و مدت عمر عزیز کلم الله
 علیه السلام با اتفاق ارباب اخبار صد و بیست سال بود و از
 معجزات آن جناب یکی نوری بود که بر گاه دست در حیب
 بروی او بر آوردی در کف دست حق پرستش در لمعان آمدی
 چنانچه بر بر نوری آفتاب غالب آمدی و معجزه دیگر عصا بود
 با طول موسی علیه السلام موافقه داشت و قدر آن جناب
 بر در تیره مشهور چهل ذرع بود و بقول زوره مود خین سی
 ذرع کفتم اندو آن عصا از حضرت آدم علیه السلام بطرف
 نور داشت بشعیب علیه السلام رسیده بود و از حضرت شعیب
 علیه السلام بحضرت موسی علیه السلام منتقل آید در سفر بگراه
 حضرت موسی علیه السلام را ضعف یافتی بروی سواری می
 کردند و او مانند اسپ تازی تراود در زمانه بود و سبقت
 رفتی و آن عصا در بیابانی مظهر چون چراغ روشن در افشان
 گشته و هر گاه موسی علیه السلام را حاجت آب مرشدی آورادر

چاه فرود آمدنی

در چاه فرو نذر شدی و بقدر احتیاج طول پیدا کرده و بر سر او
 دلوہ ظاہر شدی و آب بالآ آوردی و بروقت تم حضرت موسی
 علیہ السلام رسنہ شدی با پر دیوری کہ با او اشارہ کردی بامر اہل
 تعالیٰ بگردنہ طعام آردان جاپرون می آمدی و چون موسی علیہ السلام
 را رغبت میوه شدی او را در زمین فرو بردی و آنجناب
 و آن چوب خشک نصارت یافته و ہرگز کہ مرغوب بودی
 بار آوردی و در روی خوش مطلوب بودی بامر اہل تعالیٰ را بچہ و مشک
 و غیر از وی فایز گشتی و در گاہ موسی علیہ السلام بقصد اعدا او را
 بر زمین افکندی شعبانی شدی در غایتہ سواد و در زمان وی ۱۲
 دوزخ و دندان بحدت سیف و سنان نمودی و آتش از علی وی
 جسته و چہمانش بسان برق درخشیدی و از سخن وی او باد محوم
 بودیدی و باین الحنین او ہشتاد ذراع بودی و بر اندام او
 مویا بسان خار مغلان بر آبت باستانی و چون سر از او شستہ
 مثال متارہ سیاہ در نظر آمدی و ضحاک نہ چہ اش برابر شتر بزرگ
 کرمان بودی و حضرت برای سجانی در محل متعدد قرانی در
 متعدد اشارتہ بان عصا فرمودہ و بیفیت شعبان شدنش را
 باز نمودہ حضرت موسی علیہ السلام قدم کون بودند اشار غضب
 و خشم از چہرہ اش ظاہر شدی و دندانهای او ہستہ آب
 سطر و ہشی کلان داشته فی الحدیث ان اعدتالی اعطال موسی

التوریه وحقها پنجس کلمات فقال له ان علمت لها فقد -
علمت بالتوریه وانا فاجعل التوریه تحت التریب او الباطن -
ما لم تر ملكی زولا فلا تحفت من ملک الدنیا الثانی ما لم تر انی -
نخر شیء لفاذ اقلما تطع فی ایدی الناس الثالث ما لم ترفع -
من عیب نفسک فلا یلتفت عیوب الناس الرابع ما لم تر -
ابلیس میت فلا تترك القتال معه الخامس ما لم یضع قدیسک -
فی الجنة فلا یامن مکر الله وآن عصا از حوب مورد بوده و -
دو شاخ داشت و در میان آن نیز و اینین بودند و مسجد بزرگ
زیر را گویند و عبق زبده را گویند و اسم موضع بکجا ز تیر الحین
و عبق زرس بوستان افروز و خوی بزرگ و نام از خوی و عنایه
داروهای گرم ترکیب کرده و سینا بنه مرغانی معنی بزرگ
و مادر عوج و پسر عوج و دختر حضرت آدم علیه السلام بود سه زرد و پانصد
سال عمر یافت و سه زرد زرد انگشتان و تنش بودند و چون می
نشست همه جیب زمین زیر خود اطاق میکرد و در آب طوفان عوج
علیه السلام تا مگر گاه عوج آمدن بود و تا روزگار موسی علیه السلام وی
زیست چون که موسی علیه السلام قصد تنبه کرد عوج بمقدار دوچ
فرسنگ کوه بر سر کوفه تا به بر شکر او انداختی و خا قالی را
پد فرستاد تا آن شکر را بمنقار سوراخ کرد و در آردن عوج ایما
و بجای خود بماند موسی هم عصا بر کوب او زد و عوج بافتاد و جان
داد و عوج با نفع مقیم بودن و مقسم کردن کن را و کشیدن با

شتر

شتر و غم و اودن کردن شتر را چنه استادان و برکشتن و با الفم نامی
 مردیست معروف که در زمان حضرت آدم علیه السلام بوجود آمدی بود
 و آن زمان حضرت موسی علیه السلام زنده بماند و نام پدرش عوق بود بضم
 عین و آنم مشهور است که عویج این عشق این قول خطاست و صحیح آن
 است که عویج این عوق و بعضی مورخان میگویند که عشق مادری
 عویج و حضرت حضرت آدم علیه السلام بود و چهار نوزد سال عمر داشت
 و سه کز آنکشان دست او در زید بودند و بوقت نشستن صد و نیم -
 جوید زین زیر خود میدرد و آب طوفان که چهل زیند از کوه پائی
 زین بود تا بر انوی عویج رسیده بود و مانند ماد طول الفامه بود
 و حضرت یوشع علیه السلام خواب زاده حضرت

موسی علیه السلام بود و یوشع این نون این افرایم این یوسف
 علیه السلام که از اعظم انبیا علیهم السلام بود و در سن چهل و سه
 سالگی کنیت مامون صاحب حضرت موسی علیه السلام بره افند
 کردند و حضرت کلیم المدعوم صد ساله از در فنا به عالم بقا انتقال
 نموده بودند و مدت هشت و هشت سال با مرفوت و خلافت
 مدافعت پس آنکاد ریاض رضوان را آنرا نگاه خود ساخت
 و بقول این روایت مدت حیات حضرت یوشع علیه السلام صد و
 هشت و هشت سال بود باشند و بعضی مورخان آو آن زندگانی
 آن حضرت را صد و یازده سال گفته اند و زمان عیش ۲۱ سال

و حضرت کاتب علیه السلام که نسبش بحضرت
 شمعون علیه السلام منتهی می شود که بعد از وفات یوشع علیه السلام
 متصدی سرانجام مہام قوم بنی اسرائیل گردید و هشت سال خلا
 فہ نمود و مدت حیاتش صد سال بودند بعد از آن از دورہ فنا
 بریاض رضوان عام بقا انتقال فرمودند و بعد از وفات کاتب
 علیه السلام حضرت خرقیل علیه السلام که نسبش بلاوی
 ابن حضرت یعقوب علیه السلام می بود بدرجہ اعلیٰ نبوت
 رسیدند و یازده سال خلافہ نموده در شہر بابل بریاض جننت
 انتقال فرمودند و مرقد مبارکش در میان حکم کوفہ واقعست
 و حضرت الیاس علیه السلام بقول مورخین
 و بامرأته بدایمہ امان و ان الیاس لمن المرسلین از جمله انبیاء
 مرسل است و بقول بعضی مفسران نام والد بزرگوارش یاسین بود
 و بقول بعضی مورخین قصی و بقول ارباب اخبار و والد بزرگوارش
 اقمطاس ابن العبار ابن حضرت کارون علیه السلام است
 و حضرت الیاس علیه السلام مبعوث بود با تقویت دین متین
 حضرت موسی علیه السلام و افعالی بعلبک بعد از آن که از ایلان
 آوردن قوم نامید گردیده مرافقت ایشان مسکت نمودند
 روزی بزفاقت الیسع ابن اخطوب بر کوهی رفعت بود با مراد
 تعالی فی الحال اسباب سوری مجموع مجسم از ایشان ظاهر

گردید

کردید آلیاس علیه السلام فوراً در قاپ آورده و الیسع علیه السلام
را بجای خویش خلیفه تعیین نمود و در قباب عزت قواب کرامه
از نظرا تم خود پنهان شد و همان لحظه شهورت نفسانی و تعلقات
شهواری از آن جناب منقطع گشت و محل اقامه الیاس علیه السلام
صورت و بیابانها باشد که در کشتگان و لم شده کان را در انجمن نماید
و بعضی از باب نور مخ گویند که خواجهم خضر عم و الیاس عم بر سال
بروز عید ضحی در مسجد قبابا با محمد یکر ملاقات می نمایند

حضرت ذوالکفیل علیه السلام بعضی از باب مورخان
این کمان نموده اند که ذوالکفیل لقب الیسع است علیه السلام
و واضح روایت آنکه ذوالکفیل وصی الیسع علیه السلام است و چون
که آن جناب تکفل در سن تورات و ارشاد قوم بنی اسرائیل
شد ملقب باین لقب گردید و مدت عمر عزیزش هفتاد و پنج
سال بودند و حضرت اشمونیل علیه السلام که نسب
شریفش بالادوی ابن حضرت یعقوب علیه السلام می پیوست
چون که مدت چهل سال از عمر اشمونیل علیه السلام درگذشت
بوصول مراتبه از چند رسالت مشرف گردید و مدتی دعوتش
سی سال و بقول طبری چهل سال بنا بر روایت اول عمر عزیزش
هشتاد سال و بقول ثانی هفتاد سال و بر روایت ثالثه پنجاه و دو

سال بودند و آنکه علم بحقائق الامور و الاحوال الحاضری
 حضرت درود علیه السلام بعد از وفات ائمه نبیل
 بر رتبه نبوت سرافراز گردید و حضرت درود علیه السلام بر سر ارباب
 در رفت و بعضی مورخان نسب آن حضرت هم بر این وجه ثبت
 فرمودند درود ابن انشاد ابن عوید ابن ناعور ابن سلمان
 ابن بخشون ابن ذعیب ابن ماریب ابن ذرّام ابن صرّوم ابن
 فارص ابن یهود ابن حضرت یعقوب علیه السلام و ذبور که
 فنون عواد عظمه و حکم در آن مرقوم بود و مذکور بود بر آن حضرت
 نزول نمود و آرزو حسن صورت او بمساع من دانش و
 وحوش و طیور رسیده و اصناف مخلوقات کما خلاص و مجتنبش
 بر میان جان بسته بودند هر گاه حضرت درود علیه السلام زبور
 خواندی اجناس آدمی و پری و دو آب و بیابانم و سیاع - و
 طیور در کرد او مجتمع میشدند و چون تسبیح نفسی شجر و در باو
 اتفاق می نمودی و یکی دیگر ز موابب علیه که آن حضرت حق
 سبحانه تعالی بداد و علیه السلام انعام فرمودی آن بود که این در
 دست حق پرسی نش مانند موم نرم می شدی تا آن حضرت بی دستیار
 ننگ و سندان بساختن نزاره قیام می نمودند با وجود بطله
 و استقلال در امر سلطنت و چه بود معاش اهل و عیال -
 آزان با هم می رسانید و درود علیه السلام اوقات فرضه سمات
 خود را

خود را منقسم بچهار قسم ارد بودند روزی با علما و اهل -
 درس صحبت نموداشی و با نشر علوم پرداختی و روزی در دیوان
 نظام نشسته قطع و تصفیه مهمات مضمع انور ساختی و روز
 در محراب عبادت خلوت کرده خاطر خاطر بر آدای وظا
 لف طاعات کما شتخ و روزی با اهل بیت و نسوان
 خود صحبت گذاشتی و روزی بالائی بام برآمده زنی همسایه را
 برهنه دید که در حوض غسل میزد و چون سایه مرورا در آب
 دید تنگی خود را بر تن خود پریشان نموده خود را بپوشید و چون که
 نظر آن زن بر آن حضرت افتاد شرمندگه گردید و مدت چهل سال
 داود علیه السلام با امور نبوت و تقویت دین حضرت موسی ^{بودند}
 اوقات غبسته ساعات خود را معروف گردانید و چون که
 صد سال از عمر عزیزش بگذشت بعد آن بر ریاض جنت منزل
 خود نمودند و حضرت داود علیه السلام قدمیانه و سرخ صبره آهوه
 چشم و بزرگ ششم و همان ابرو و بلند بینی و مدورالش بودند
 حضرت سلیمان علیه السلام با اتفاق زمره علما
 اعلام آنکه سلیمان علیه السلام در صفر سن ^{بودند} حضرت ملک
 المنان جمال حالش را بچشم خیم و فطانت و بزرگوار علم و حکمت
 مزین و مجلی گردانید ^{بودند} بنابر آنکه داود علیه السلام می فرستاد که آن
 ثمره شجره بولایت رسالت در عهد خود تعیین نماید اما جهت رعایت

جانب اولاد دیگر این معنی را ظاهر نمی نمودند آخر الامر -
 وحی جبرائیل بن امین و صحیفه مشتمل بر سوالات نزد حضرت
 داود علیه السلام آورده گفت که فرمان الهی چنانست که هر که
 از فرزندان و الاشان تو جواب این مسائل گوید او را این
 انگشتری بدی و او را ولیعبد خویش گردانی روزی در مجمع
 روسا و علماء رسید و سائر اولاد را طلبانده روزی حاضرین
 از آنها سوال نمودند از جواب آن عاجز شدند در آن وقت
 حضرت سلیمان علیه السلام هم در آن وجه جواب جواب گفت
 لاجرم داود عم آن تکلیف را با سلیمان علیه السلام سپرد و او را در
 عهد خود بر سر ایالت سرافراز نمود و حضرت سلیمان علیه السلام
 در زمان حیات پدر نیز قطع و تصفیه امور ایالت می پر
 داشت چون که پانزده سال از عمر عزیز او گذشتند حضرت داود
 علیه السلام وفات یافت منصب نبوت و رتبه خلافت بر حقه
 سلیمان علیه السلام مقرر شد و بر او رتبه مشهور فرمان آن
 و الاشان در جمیع بلاد جهان نافذ گردید و قول آنهم ولایات
 شام و روم و فارس در تصرف آن و الامرات بودند و سائر
 بلاد را مسخر کردند و در متون الاخبار و کتب و دیگر آئین
 فضلا خوت آثار مسطور است که مجلس از ملوک تمامی رویا
 زمین را تصرف نه نموده اند بلکه چهارس دو مومن سلیمان عم

و ذوالقرنین

و ذوالقرنین علیهم السلام و دو کافر نمرود و بدجنبت نصر و المد اعلم
 چون که مدتی هفت سال از سلطنت و استقلال انقضا یافته
 بود آزان در فتنه افتاد و چهل روز صخره جن بجای آنجناب میسند
 کامرانی نشست و پس از گذشتن ایام مذکور بار دیگر آن ملک بزر
 گترین سلیمان علیه السلام در آمده و ابواب فتنه را بر بست و هفت
 سال دیگر با امور نبوت و سلطنت پرورخت تا آنکاه بواسطه
 حلول اجل طبعی ریاض رضوان را منزل ساخت و مدت عمر
 عزیزش پنجاه و پنج سال بود الملک و البقاء المد المعبود چون که
 حضرت سلیمان علیه السلام بر تری نبوت و کامرانی نشست
 مناجات کرد که یارب سلطنت نصیب من آرد ان که
 بعد از من اهدی را مانند آن ملکی نباشد این سوال مسؤل بجز
 قبول رسید که انس و جن و دیو و پری و وحوش و بیاع و طیور
 و در رب کما اطاعت و خدمتنداری او بر میان جان بستند
 و بر زبان بر یک سلیمان علیه السلام عالم و دانا بود و با و نیز منقاد
 گشت و مقصد او صد فرسخ بود و هفت و پنج فرسخ جهت
 آدمیان و هفت و پنج فرسخ جهت جنات و هفت و پنج فرسخ
 جهت وحوش و هفت و پنج فرسخ جهت طیور و هزار خانه از شیعه
 داشت سلیمان علیه السلام دیوان را فرمود که بساطی که
 کنجایش سپاه انس داشته باشد بیافید و هرگاه سلیمان ۴۰۰۰۰

سفر از وی بفرمودی تا آنچه متاع خانه شاهنشاهی است بدان بساط
 به بند و لشکر باین در پایه سریر خلافت میر صف کشیدندی
 آن گاه باور با مور کرد انیدی تا بساط را بر گرفته بمقام مقصد
 برسانیدی و باین طریقه در شبان روزی راه دو ماه را قطع کردی
 در لغت اصغری خاک سلیمان باور برد آخر همان باور اول بود در فرمان سلیمان
 و در روضه الصفا مسطور است که سلیمان علیه السلام بعد از وصول مرتبه
 سلطنت متصل با یوان خویش میدان مسطح ساخت ۱۲
 دوازده فرسخ در دوازده فرسخ و فرمان در و تا از آن بخش
 زو سیم فرش انداختند هر روز تختی از طلا امر مرصع بود
 و گوهر در آن میدان می نهادند و در بعضی نوزخ تدویر است
 که سلیمان علیه السلام را در تخت که بودند که هند سان از روی
 بصیرت بر وجهی که مرقوم میگردد و بوضع فضلا منظوم ساخته اند
 مربع یکی بود کرده درست که بر ضلع یک فرسخ آرد در سنه
 چو ششمان اطراف یک گوشه ساخت بلند کا دیواره فرسخ یافت
 تنی کار را کرد خالی - تمام و یک کوفه پر بود را سیم - خام
 بزرگش افزوده و آنرا آرد تخت بر آب بر آتش افشاده ساخت
 عیان شد سطح یکی تخت سیم فروزنده چون نور عقل سلیم
 مرصع یکو شد آن سیم خام چو بر کگل از ششم نقره تمام
 و تخت دیگر بر بنوبه بود که منظوم ساخت ایستاد نغمه

ز فروزه تخت و تکر ساخت جنت که بر ضلع یلیغ رخ آمد در دست
 بنامند خون جگر و ت سخت که بر چهار پایه ز با قوت سخت
 بلندی دو کز در این باره سره ز مرغان شد در استه پنجه
 بفرنگ بر عقده را چاره کرد پروانه از لعل یک باره کرد
 و هو و هوای از زراب خشت بر آمد بالای پایه روشن خشت
 جنابت بر سر پر ناقاب که چون ابر شد مانع آفتاب
 و بسیار کسی های طلا و نقره بر آبر تخت نصب میکردند آن
 اصناف این بر چیا علیه الرحمه بر کسی که نزدیکتر تخت بود نشست
 و بتسبیح مهمات می پرداخت و بر دیگر کرسیها چهار هزار نفر صاحب
 اخبار خودی قرار میکردند و در عقب سر حضرت سلیمان علیه السلام
 چهار صدس خواص با چهار هزار و تو و چهار هزار بر کسی در مقام فرمان
 بری می استاند و بیار و طرف چهار هزار سپاه سالار و چهار هزار
 علما و فضلا و چهار هزار حکما در وقت تجذبت آنجناب حاضر می
 بودند و مرغان بالای سر حضرت سلیمان علیه السلام سایه می
 میکردند و در حقیقه الاخبار مذکور است که در جوان چهار شهر طلا ساخته
 بودند و با طلسم ترتیب کرده بودند که تخت را بر پشت آن
 موضوع بود و هرگاه حضرت سلیمان علیه السلام قصد صعود بر
 تخت نمودی آن شیران دستهای بر درشته با هم دیگر متصل می
 شدند تا که الفصاحب و الا نشان علیه السلام پای مبارک بر آنها

بناوه بالائی سر بر می رفتند و بر روز از وقت طلوع آفتاب تا
 هنگام زوال در مجلس علمی نشستند و بعد از آن بایوان ملاحظه
 میکردند و با وجود این همه عظمت و شوکت زینبیل بافتی و درجه
 مدوی معاش آزان وصول میکردی با وجود آنکه بر روز در مطبخ او
 ششصد اردون آردنمان پنجه میکردند و مردمان خانه و مهمان و
 غیره می خوردند و بر رجم و چهار هزار نیز بر سر می گذارند و خود
 بانان جو کدز آن میکردند منقول است که یازده هزار صد زوجات
 و ششصد سیرت و شش هزار نیز حوروش داشتند و یکی حاکم
 از کمانر محدثان در مؤلفات خود آورده که حضرت سلیمان ۶۰۰
 از مشرق تا مغرب ششصد سال و شش ماه سلطنت نمودند و
 سلیمان علیه السلام بعد از وفات پدر در اتمام مسجد اقصی و تعمیر
 خانه بیت امد شریف از حدزاده در اتمام آنها سعی فرمودند و چنانچه
 پنج صد او ستاد آن پوشیار جاهل دست بموجب حکم شاهانه
 در آرزوه ذریع سوره و یور در از سنگهای خام بنیاد او نهادند و طوا
 اولس و جهان و دیو بر کی بدان کار اشتغال کردند و در
 اندک زمان خانه بیت امد شریف صورت اتمام یافت
 و بعد از آن دیوان با معاوان و بحار شتافتند و جوهر و دروم
 حان و سنگهای قیمت بهار زینبیل و آنچه موجب تزیین مسجد
 اقصی می گنجد آورده موجود نمودند و آن عمارت با کمال تکلف

و زینبالی

زینکای آراسته نقوش ساختند و در روضه الصفا آوردند
 که دینهای سلیمان علیه السلام زینک دیوان مانند کوه دینار
 نموده بودند و در ریاست دیار بزرگوسیند و بزرگ کاوی نجید
 ندو که سیاهی آب خوردن مانند ناند کلان بودند چون که
 آیدانه با تمام رسید آن حضرت از عالم فنا بعالم بقا انتقال فرمود
 ندو صاحب تواریخ برانند که مرقدمبارک سلیمان عم در جزیره
 اوقیانوس است و العلم عند الملک القدوس یا امد
 یوش ابن متی علیه السلام و آن جناب با مادر من
 سو بست و در سلاک اولاد لاولی ابن حضرت یعقوب علیه السلام
 انتظام درو و آن جناب چهل روز در شکم مای بود با شغل
 و ایتذیر قیام نمود و این کلمات لاله الا انت سبحان الی
 کنت من الظالمین در شکم مای درو میکردند بعد از آن بر تبه
 آتیه کریم نوبه آن جناب شرف قبول یافت و مای بلناره دریا
 بر آمد و بوش علیه السلام را از زولان بیرون انداخت در آن
 موضع فی الحال درخت کدو از زمین بر روییده سایه بر سر آن
 حضرت با قلند و آهوی و شش جبهه شروادون آن جناب
 مامور شد و بعد از هفتی چند سال بر یاض رضوان پیوست
 و مرقدمبارکش در حدود کوفه واقعست و امد اعلم عند امد
 حضرت عزیز علیه السلام و پدر عزیز عم شرفانام بود
 چون که عمر عزیزش بر حد رسید رسید حق سبحانه قوامی دور از شرف

نبوت منزف آوردند و آنجناب در وقتی که خماری سوار بودی
 قدری انحراف و انحراف و غیره نیز نمود و موجود در پشت و در پشت
 المقدس آمده از پشت چهار بار فرود آوردی و مرتب را به بست
 و پشت و بجانب سقفها بعد و نظر کرده می گفت ای نبی -
 زده الله بد موتها و بخورب رفته حق سبحانه تعالی روح پر فتوح آن -
 جناب نبوت مآب را در خواب قبض نمود بعد از انقضای -
 صد سال باز او را زنده کردند فرشته را فرستاد تا که از عزیز علیهم
 السلام سوال کرد که چه مقدر در زمان نمودید خواب در آن که
 البیثت یوما و بعضی یوم آن ملائکه گفت بل لیلثت مایته عام
 فانظر الی طعامک و شرابک لم یتیننه و انظر الی حمارک
 عزیز علیهم السلام در استخوان کبکی بوسیده آن در ز گوش ککرت
 و دید که عظام آن با هم سمت التیام یافته عزیز علیهم السلام دعا
 کرد یا اهد تعالی پوست او بزیر گوشت رسته حمارش زنده کردید
 آنکا عزیز علیهم السلام بر حمار خویش سوار شده در میان آن قوم
 بیاید و یقینت احوال خویش تقریر نمود بنی اسرائیل سخن آن
 جناب را تصدیق نه نمودند و اولاد و امجاد عزیز علیهم السلام
 نشانیهای بدن مبارکش را ملاحظه نمودند بعد آن او را شنا
 ختند بنی اسرائیل گفتند که توبه را بعد از هارون علیه السلام
 هیچ کس محفوظ تر از عزیز علیهم السلام نداشته و در بلیه نجات

نظر

نظر آن کتاب ضایع شده اگر تودر دعوی خود صادق ای آن -
 کتاب را بخوان عزیز علیه السلام قوریت را بر خوانند آنجا همه
 بقید کتابت در آوروند آن گاه قوریت را بعضی از علمای بنی
 اسرائیل ضحاک زده بودند بدست ایشان افتاد هر دو را با هم
 مقایله کردند اصلاً تفاوتی نداشت هر دو سالک طریق از خطایتم
 برشته گفتند عزیز علیه السلام هر خدا تعالی است تعالی الله عما یقول
 الظالمون شد و چون که زنده کافی مجدد یافت اولاد او پیران
 معر بودند و آن نسبت با ایشان در فایته جوانی می طلکد عزیز علیه
 السلام مدتی پنجاه سال دیگر در دنیا بسر برده بعد آن بر ماضی رضوان
 انتقال فرمود نقل غرائب الله او را برادری بود عزیز نام که
 توانان متولد شده بود و هر دو بیک روز فوت شدند و عمر
 عزیز علیه السلام صد سال و مدت حیاتش دو صد سال بودند
 زکریا علیه السلام نسب شریفش با سلیمان عم بن
 داود علیه السلام می پیوندد و هو زکریا بن دوان بن مسلم بن صدیق
 بن یحییان بن داود بن سلیمان بن سلم بن صدیاعت بن برحیا
 بن ناخور بن شلوم بن یسافا شط بن ابیا بن اسار بن رحیم
 بن سلیمان بن داود علیه السلام در زمان خود پیغمبر و معتمد
 قریب بنی اسرائیل بوده و پیوسته در مسجد در عبادت حق سبحانه
 قیام می نمود و پروا نداشت از شر و دشمنی در باب شهادت زکریا علیه

السلام آنست که چون بی بی مریم غدر را با حضرت عیسی علیه السلام
 حامله شد و غیر از زکریا علیه السلام کسی دیگر همراه او ملاقات
 نمی نمود قوم یهود و طینت او نشان را با قرآنی بتیان مجبول است
 جناب نبوی را بزنا متهم داشته قصد قتل او کردند و زکریا علیه السلام
 بر این واقعه اکاهمی یافته زعمیان آن شریران طرف بیابان
 فرار کردند و بیرون برفت در آستانه راه درختی آوردند و کف
 یابنی ابدی جناب من آذریا علیه السلام چون که نزدیک او
 رفت درخت شوق شد و زکریا علیه السلام را در خوف خود
 جای داد و باز اجزایش با هم متصل گشت و شیطان گوشه
 جامه او گرفت تا که قدری از درخت بیرون ماند و جمعی که
 به عقاب آن جناب بودند بیامدند ابلیس را بصورت
 انسان یافته رسیدند که هر موصوف بصفات کذا درین
 راه به نظر آنها درآمد و بیامد ابلیس با آنها جواب داد که
 من شخص ساحر تر از آن هر یکمم زیرا که بسم شجر را شکافته
 در خوف او پنهان شد و این گوشه جامه او بیرون مانده آن
 قوم با تعلیم آن لعین زکریا علیه السلام بجهت درخت دوباره کردند
 حضرت عیسی علیه السلام مادر آن جناب در
 در سن نوزده سالگی صفت سالکی حامله شد و بیعی ۶ م متولد شدند
 و بقول اهل تورخ زکریا علیه السلام در آنوقت نوزده ساله

بود و بر دانه

بود بر دایمہ عبد اللہ ابن عباس رضی اللہ عنہ صد و ہشت سالہ
 بود و قبیلہ از یحیی علیہ السلام مجلس حکم نام نذر شد و حضرت حق
 سبحانہ تعالیٰ آنجناب را در صغیر سن علم و حکمت ارادت فرمود و در
 و او را حضور آورد اند و حضور کس را لومید کہ ز غایت عفت
 از صحبت زنان اجتناب نماید نہ بوسلیم فقہان شہوت
 و بقول مورخان یحیی علیہ السلام در زمان حیات ذریعہ السلام
 در سن سی ساکنی با آن مراتب اعلیٰ شرف شدہ بودند و ہ
 بقول راویان بعد از شہادت ذریعہ السلام بمراتب اعلیٰ رسیدہ
 بود و بعد از بعثت عیسیٰ ۶۰ مخدخت آنحضرت رسیدہ
 با تصدیق رسالتش زبان الہام بیان کشادند طوالف
 انسان را بقبول شریعت احکام مسیحا ۶۰ ترغیب فرمودند
 و شہادۃ یحیی علیہ السلام بعد از رفع حضرت عیسیٰ علیہ السلام بابائش
 روی نمود و مدت عمر یحیی علیہ السلام بر و مرتبہ اصح چهل سال بود
 و حضرت عیسیٰ علیہ السلام در عہد کودکی ہر شاد و
 تولد نمودہ بودند و در عہد بلوغ اشکانیان مساجد و معابد
 خراب و ویران شدہ بودند کہ جور و ظلم آنها آشکارہ بود و نجاہ ہشت
 سال حکمراند و بیعت ولادہ آن جناب آنست کہ بی بی
 مریم در سن دوازده ساکنی روزی در سرری خود پرورہ آویختہ

بشرف نبوت

منسل می نمودند تا گاه وحی بر ائیل علیه السلام بصورتی جویان
 ساده رو کف عذر زنی بود و بدین خاطر زود بیای بی حرمیم بخاطر خود و غنچه
 را راه داده گفت آئی اعوذ بالله من غمک انکنت تقیاً
 جریر علیه السلام گفت من آدمی نیستم که تو از من و هم بخاطر
 راه ندی و انا ما انما رسول رب لا احب لك غلاما ذکيا فی
 بی حرمیم زرشنیدن این سخن در تعجب افتاد و گفت که
 چگونه مرا ولد شود حال آنکه دست بچکس شوهری بمن نرسیده
 جریر علیه السلام گفت این امور نزد حضرت حق سبحانه در غایت
 آسان است و بعد از گفت و شنود جریر بدین نزدیک باو شده
 باورا در موضع تولد فرزند و میدمانی لحظه در صدف وجودیم
 بان دُری رسالت البستن شد چون که زمان ولادت
 حضرت عیسی علیه السلام نزدیک رسید بی بی حرمیم را بمقتضای
 الهام رب العالمین و براه نمائی وحی حضرت جریر آمدن ۶۴م از
 بیت المقدس بیرون رفته بعد از طی دو فرسخ در موضع که
 آرزایست النخل کوئند رسیده پشت مبارک خود را بنخل نهاده
 بنشست و در آنجا حضرت عیسی علیه السلام متولد شدند و از
 بین قدم مینت زوم آنجناب چشم آب خوش کور ز طهارت
 و آن شیخ عزرا بار آورد و وحی بر ائیل ۶۵م گفت ای بی بی قدر
 ازین رطب بخور و ازین آب قدر بنوش و چشم بدیدر رو

خبر عیسی

حضرت عیسیٰ ۴۰۰ روشن کن بی بی مریم از روح الامین۔
 رسید اگر کسی از من سوال کند کہ این فرزند از کجا پیدا آرد
 جواب گویم حضرت جبرائیل گفت اشارہ نمائی کہ از حفرة
 عیسیٰ علیہ السلام رسید کہ من نظر کرده ام کہ تقریباً الی اللہ
 سخن گویم و مدت حمل بی بی مریم را با عیسیٰ ۴۰۰ بگفت
 و بعضی مورخان بگفت ناه و بعضی راویان شش ماہ و
 زمرہ علماء ہشت ماہ کفہ اند و ہمسع مولودی شش ماہ
 تولد نموده شد زندہ نمی ماند مگر حضرت عیسیٰ ۴۰۰ بزیت
 و بعضی راویان کفہ اند کہ همان ساعتی بی بی مریم البستن شد
 و بعد از آن وقت وضع حمل نمود و تولد اجنباب در شب ۱۲
 شنبہ در دست و پنجم کا فون الاول در شنبہ از جلوس
 سلطان سلندر رومی گذشتہ بود و زرفوت حضرت موسی
 تا تولد حضرت عیسیٰ ۴۰۰ ۸۱۳ سال و چار روز بودند
 القہ چون کہ بنی اسرائیل از غیبت مریم غریباقتند بہ
 تعجب تمام بہ عقبش چو دو دیدند و آورا از برہائی درخت فرما
 با عیسیٰ ۴۰۰ دیدہ بزبان خشونت گفتند کہ پدر بدکار و
 مادر تو زنا کار نبود انون بلوکی کہ این ولد از کجا پیدا آرد
 و بی بی مریم بموجب تعلیم وحی جبرائیل عم عمل نمود و یہودی
 در غایتہ اخطر آید بزبان آوردند کہ با ما سخنہ مینوی

را جواب داد

کسب کی در عهد باشد پس چگونه تکلم نماید آنگاه روح الامم
 بقدرت ایزد چون در سخن آمد و گفت ای عبد الله اتانی
 الکتاب و جعلنی مبارکاً بکما یبوء چون این بدیع مشاهده -
 نمودند زبان طعن در کام خاموشی کشیده باز گردیدند و در
 بعضی تالیفات ارباب سیر مسطور است که بلغت عربی
 عیشی بشین معجمت من العیش اندی هو الحیوة و اگر
 بغیر ساین معجم باشد خود ما خود من العیس الذی - هو
 البیاض و لقب حضرت عیسی علیه السلام بقول اصح
 روح الله و مسیح علیه السلام و در معنی مسیح اقاویل
 مختلفه است یکی قول آنکه چون آنجناب مسوح القدرین
 بود یعنی تمام نف بائی مبارکش بر زمین می نشست
 یا آنکه حضرت جبرائیل عم او را بر خویش مسح کرده بود تا
 شیطان را بر دوست نباشد تلقب باین لقب شیت
 و قبیل غزذالک و آنجناب سیزده ساله بود که انجیل نازل
 یافت که بتو در ابدین قوم و ملت مستقیم و عورت
 فرمود و از وی معجزه طلبیدند روح الله علیه السلام ایشانرا
 از آنچه خورده بودند و در حیره نهاده بودند فرود و از کل
 بیشت مرغی ساختند و پاد در وی دمید تا حیوة یافتند -
 هر روز نمود و در مقام معالم التشریل بر درایت عبد الله این

عباس رضا

ابن عباس رضی اللہ عنہما قول است کہ بدو عاصی حضرت عیسیٰ
 علیہ السلام چهارمردہ کان زندہ کشند چنانچہ اول عا در
 نام کہ دوست روح الدعوم بود و دوم ابن مجوز و سوم
 ابن العاثر و چهارم سام ابن حضرت نوح علیہ السلام و
 اول چری کہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام فرمود کہ زرا با مور شدن
 بتوحید گفتار نموده بودند اگناہ بر نبوت حضرت محمد رسول
 اللہ اقرار نمود صلی اللہ علیہ وسلم قال اللہ تعالیٰ اذ قال عیسیٰ
 ابن مریم نبی اسرائیل انی رسول اللہ الیکم معبد قال یا بن
 یدی من التورینہ و بیشتر ابر رسول یاتی من بعدک اسمہ احمد و
 عیسیٰ علیہ السلام و قول مورخان بروایت صحیح آنحضرت
 پیغمبر اول الزم بود و ثمر بعیش بعضی احکام تورینہ را نسخ
 نمود و بکلمت پوسته پوسته کہ چون مسیح از ایمان
 قوم یهودی مایوس گشت بود آن سیاحت اختیار نمودند و
 حنکاه در اطراف جهان فانی بطریق سیر رورہ فرموده بود
 و ندو در کتاب معانی تفسیر مسطور است چون کہ من شرف
 آنجناب فیضیاب بسی سالکی رسید بمبعوث گشت
 و در سن سی و چهارم سالگی از بیت المقدس در وادی -
 قدس مرفوع شد و بدین رو بیت مدت دعوت آنجناب

سه سال باشند و در کتاب معارف حصی مسطور است که
روح الله علیه السلام در سن دوازده ساله بودند آنجیل نزول
گشت که بدایته قوم بنی اسرائیل برداشت و در سن چهارده
سالگی چهل و دو سالگی آنحضرت بر آسمان تشریف بردند
و در روزی حسن بصری رحمه الله علیه در سیزده سالگی مبعوث
شد و در سن سی و سه سالگی مرفوع گشت و بقول صاحب
معارف آنجیل در قرنه ناصره که از اعمال بد آن قوم آن
جناب فرود آمدند بنا برین که امتش را نصاری گویند و قیل
موا به نهر عم و العلم عند الله تعالی و در رتب معتبر مسطور است
که بعد از انقضای شش روز از رفع حضرت عیسی علیه السلام
در شب بیستم آفریننده افلاک و انجم مسج علیه السلام را بر
زین فرشتاد که ابابخی این حضرت ذکر یا علیه السلام و تجابی مرم
و بعضی خورریان ملاقات نمودند و آنها را روزم نصحت بجا
آورند و اشاره نمودند که پر یک خورریان دور رده نفر
بودند چه دعوت جهانیان با طرف عالم روند و فرقه انام
را بقبول احکام آنجیل ترغیب نمایند که آن باز بر آسمان
مراجعت فرمودند و قادر مرم کار ساز او را از طبع بشری
عاری آوردند و طبیعت فرشتگان رزالی فرمود و تجابی

مریم بود

مریم بعد از شش سال از رفع حضرت عیسیٰ علیه السلام از عالم
 کانی در جنت فرودس انتقال فرمودند و مدت عمر عزیزش
 پنجاه سه سال و بقول مورخان و الا نشان بعد از ظهور امام
 مهدی آخر زمان حضرت عیسیٰ علیه السلام از آسمان بر زمین
 نزول خواهد فرمود و در نماز اقتدا پس آن امام عالی مقام خوا
 هد که در ترویج دین اسلام و رفع ارباب کفر و ظلام بسا
 می جمیله امداد خواهد رسانید و در عرب شادی خواهد نمود
 و چهل سال در جهان کانی زنده کانی نموده بعد آن متوجه
 بعالم بقا خواهد گردید و نسب حضرت عیسیٰ علیه السلام با
 حضرت سلیمان علیه السلام می پیوندد بر این وجه عیسیٰ
 ابن مریم ابن عمران ابن کلمان ابن میتار ابن خرقیا ابن
 اخزن ابن یوثام ابن امضایا ابن رالموس ابن یابوش ابن
 اخو یودی ابن مادم ابن ابیا ابن اسار ابن کایم ابن رجیم
 ابن سلیمان ابن حضرت داود علیه السلام و حضرت عیسیٰ
 علیه السلام سرور قد و سفید رو و بسیار مو و بر چهره مبارکش خالها
 سیاه و بار یک کمر و سنگش خفته بسان تیغ ایرانی بود و آمد
 بیان اصحاب کبف علیه الرمه فقه سنجان گلستان
 غرائب اخبار و داستان سرایان بوستان عجائب آثار در
 باب اسامی اصحاب کبف و سبب ایمان و نام بلده ایشان
 اختلاف کرده اند و مخبران اخبار کجلاک کور سلک مرقوم منهم

که اصحاب کتف در اصل هفت نفر بودند که در سلاک برزیده
 کان بلده افسوس که در شمال بلاد روم واقعست انتظام دا
 شتند و در آن زمان شهریار آن دیار بادشاهی بود و قیانوس
 نام و قیانوس با تمام مردم افسوس با عبادات اصنام قیام و
 اقدام می نمودند و حضرت مقلب القلوب قفل مغفلت
 از سر راه دل آن هفت نفر از راه بنده نوزی برداشت
 که در ظاهر و باطن خود را بنور توحید ایزدی متعال مجلی و آراسته
 گردانیدند و آسمی ایشان بروایت صاحب مدارک که امر
 المؤمنین حضرت عیسی که کرم الله وجهه نقل کرده اینست
 بملئنا مسلینا مسلینا مرفوش و بر فوش سادونوس چون
 خبر تبیع و قیانوس رسید که آن هفت نفر صاحب تائید از
 عبادت و اصنام کردن پیچیده برستش افریننده فرقه انام -
 قیام و اقدام می نمایند بر روز عید غمی که حقیقت معبود باطل خویش
 ذبائح و قربانیها کرده بودند حکم فرموده بود که هر که روی نیازور
 هوش آن اصنام بر زمین نهند آنها را قطعه قطعه سازند آن
 جوانان را طلب نمود چون که حاضر شدند پرسید که شما کی را
 می پرستید جواب دادند که خدای ما یان صانع آسمان و
 زمین است ما یان یغرا و خدای دیگر نداریم و قیانوس گفت
 که آتش شما یانرا آمان دارم با خود باندیشید و خود را حاضر کرده
 بدین مادر آید و الا شمارا بیاست خواهد رساند جوانان باز

گشتند

گشتند بعد از تقدیم مشورت بآن شب آزان شهر فراری نمودند در
 اثنای راه بشبانی که دیمینوس نام داشت بار خورده اشبان - از
 کیفیت حال ایشان بشرط باستفسار آنها را بجای خود آورده و
 اینچنان پس از اخذ عهد و پیمان صورت واقعه را باو در میان بنا
 دند و دیمینوس نیز بوعدانیت حضرت پروردگار اقرار نمود و ایشانرا
 بفاری که آنرا رقیم میگفتند ولالت نمود باسکی قطره نام در مصفا
 حبت باران روان شد اصحاب بدیمینوس گفتند که این سنگ
 را بازگردان که ناگاه بواسطه آوزر او کسی بی بمنزل مایان نبرد
 پس آن اشبان بر چند سنگ بطرف قطره انداخت باز نمانست
 بلکه با بر حق قالی بسخن آمده گفت عجب حال است که من پرورد
 کار عالمیان را پیش ازینا شناخته ام و می خورند که ناحق من
 عاجز را بقبض سنگ بازگردانند چنانچه ایشان را بشنیدن این خبر
 محالست روی نمود حاصل کلام آنکه با موافقت قطره در آن غار
 درآمدند و حضرت مسبب الاسباب خورب بر ایشان گذاشت
 و قطره نبرد ستها در ز کرده و تهر بران در بناده در خورب شد
 بر روز دیگر دیمینوس بر چند در طلب او شان سعی نمود بی بسری
 مقصود نبرد مدت صد و نه سال خورب بر اصحاب کبف امتداد
 یافت و فرشته در مسالی یکبار بر روز عاشوره ایشان را ازین پهلو
 بآن پهلوی میگردانید تا که زمین اندام خفقان را نخورد و بر و این
 طری رفتن اصحاب کبف بفار بعد از رفع حضرت مسیح علیه السلام

واقع گشت و زمره مورخان بر آن رفته اند که قرری انجوانان
 بغارپش از بعث حضرت عیسی ۶م بود و ظهور ایشان بعد از
 رفع آجناب روی نمود القصد چون که دقیانوس کوس رحلت
 بجانب جنم فروگرفت و چند سال دیگر نبوت تاج افسری
 حکومت بر سر نهادند و زمام بادشاهی افسوس در قبض اختیار
 بناموس که بود انیت حضرت ملک القدوس و نبوت
 حضرت عیسی علیه السلام نام ایمان داشت و رفت در زمان
 دولت او اصحاب کبف علیه الرحمه از آن حوزب آن پدر
 شدند و نخست مسلمینا برخاسته باناب بر باران زد تا که بحال یقظه
 و انتباه باز آمدند انکائی از ایشان گفت ای آنچه مقدر و رنگ
 نموده ایم در خورب دیگر خورب و او که روزی بعد از آن یملینا که
 بصفت جلالت انصاف داشت با اتفاق اصحاب بیت
 خود را تغیر داده و از درمهای دقیانوسی خرمی برگرفته چه آوردن
 طعام متوجه شکر گشت و راه از اطور و او ضاع مردم و عمارات
 تفاوت فاحش یافته متحیر شد بر دوکان خبازی رسیده بر آنکا
 خریدن نان درم دقیانوس بخبازی داد چون که خباز مثل آن
 درم بر ز ندیده بود یملینا بیافتن کنج منسوب نمود و یملینا ازین
 سخن اعراض رو بین الجانبین قال و قیل لیر حد تطویل کشید
 در این حال جمعی ملازمان بادشاه افسوس پیدا شدند و در کیفیت
 واقعه اکاهی یافته یملینا را بطرف بارگاه بردند او در اثنای راه

بگفت

می گفت که همین ساعت که چشم و قیافه من بر من می افتد کشته می
شوم مردم می گفتند که ای کنگاره تو دیوانه که این سخن میگوی ساکت
که قیافه من در صدر چشم من مثل آرنجیده تعجب میبخشد علیهم السلام با تراند
کشته چون که پیش تخت ملک رسید جوانی بر سر ایالت نشسته
دید که بزرگ معبود حقیقی اشتغال داشت ملک از احوال او سوال
نمود میبنا صورت خال را بسپیل راستی بوضع رسانید و پهلوان
این قضیه را در انجیل مطالعه نموده بود دانست که اصحاب کف
انجوانانند لاجرم میبنا را آگاه کرد که از زمان قیافه من صد و نه
سال منقضی شده اند و ما ایزد تعالی را می پرستیم و بر نبوت حضرت
عیسی ایمان داریم بعد از آن اخبار علماء را طلبا بنیده این قضیه
غریبه را بسع او شان رسانید و مشوره غار رفیم گشتند میبنا پشتر
در غار در آمده اصحاب را از امور مذکوره واقف کرد او شان
شکر و حمد نعمای الهی را بجا آورده دعا نمودند تا بحال سابق موافق
نمایند و این مسؤل قبول یافته چون که ملک بر کیفیت واقعه
اطلاع یافت فرمود تا در کی غار بر آورده مضبوط ساختند و
روایتی آنکه ملک و تابلمان او با انجوانان ملاقات نموده بودند
او شان ترا می زنده دیده بودند و سخنان او شان را بشنیدند آنگاه
اصحابان بخوابگاه ملک عدم شافتند و وفات یافتند و حق

سبحانه تعالی آن سعادت مندان را با غار زلف خلائق پنهان -
 کردند و بقول مورخان کسی دیگر آن غار را ندیده بود و در
 تواریخ خلفای عباسی بر بنوبه مسطور است که اتفاق با امداد
 داعیه شد که حال اصحاب کعب و موضع غار معلوم نماید محمد ابن
 موسی المنجم الخوارزمی که یکی از خواصان او بود فرستاد و محمد ابن
 موسی تقریر کرد که رفتم بشهر اقلین که میان عموره و رومیه -
 است و چند روز راهها در انشان رفتم و کوههای عظیم انشان
 پیویم تا بصحرای رسیدیم که در آن صحرای کوچی بود منفرده با هیچ
 کوهی دیگر پیوسته نبود و آن کوه بدین پیوسته نبود و آن کوه
 بود و خورده قطر دامن آن بزرگتر زیاده نبود اما لغایت بلند بود
 و در دامن آن کوه سوراخی بود در شک کنده بکلیت بر بالای
 آن کوه برفتم و آنجا چاهی عظیم دیدیم کشاده مثل غاری و عمق
 عظیم دوری آن داشت و کشاده کی آنجا قریب دو صد گز
 قطر داشت در چاه نگاه کردیم در زیر چاه ابی می نمود از کوه فرو
 آمدیم نزدیک آنجا شدیم و در آن سوراخ کشاده در شدیم مقدر
 صد گام برفتم بدان موضع رسیدیم که از بالای کوه دیده بودیم - و
 آن ابی بود استاده مثل بحیره و بر آن کشاده چنانچه روشنای -
 باب رسیده بود و کرد این بحیره جایها در شک کنده و بر -
 کنار بحیره درخت بسیار بود و کلن خور و بیک جانب آنرواقی

بزرگ بود

بزرگ بود در شک کنده دستونها هم از شک تراشید و در آن
 رواق بکار برده و درین رواق نیز جایها بودند از شک کنده یکی
 آزان جمله مقدار پنج کوزه بلند بود که بنزد بان انجامی باید رفت
 و در آن خانه هم از شک بود بسته چون که خواستیم که در را
 و انموده در آنجا رویم نگاهبانان ما را مانع شدند که بر که ایشان را بپند
 هلاک شود و الا افتی رسید بسجن ایشان التفات نکردیم و شمع
 بقلای داده در آنجا در شمیم سیزده اشخاص را دیدیم که خفته اند و
 از ایشان یکی یکدیگر بود امر و بر ایشان جامه بود از جنس کلبیم -
 چون دست بان کردیم بغایت بوسیده بود چنانچه از هم فرامی شد
 اما تن ایشان بر جای بود خشک شده و ایشان را بکار خورد و غیر
 اندوده بودند و پوستهای ایشان باستخوان باز کرده بود دست
 بر سینه ایشان نهادیم اثری موی و در شسته آن باقی بود چون که
 بر کشیدیم بر نیاید پس از آنجا بیرون آمده متوجه در را اختلاف شدیم
 بیان شمه حکما محرران جادو نکار و اتمان فو نکار
 بر لوح قرطاس بر نقوش بیان حکما و الا نشان داستان
 آنها را چند قسم می فرمایند و زمره بعضی علماء و عظام حضرت
 آدم و شیش هم و آدیس علیه السلام را نیز زمره اول حکمت
 داخل نموده اند و ابتداء بندگان ایشان نموده اند چون که بعضی
 حالات آن بر سه مغز عالی گوهر علیه السلام سابق است

گذارش یافت لاجرم ذکر حکما را با اسم لقمان حکیم جیش که قرآن
 عظیم الشان او اخبار می نماید مصدر در آورید و توفیق من الله الحمید
 الحمید لقمان بر درایت و همت ابن مینه و بعضی در آرزوی
 قدوة حکما جیش الاصل بود و با اتفاق اکثر اهل مغربان خزان حکیم
 عالی گوهر در مبادی احوال در سلاک مما لیس یکی زبانی اسرائیل
 انتظام داشت و بنا بر صفائی طویله و کثرت قابلیت و دانا
 مقبول در گاه احدیت شده میان نبوت و حکمت و حکمت و حکمت
 مخیرت و حکمت را اختیار فرمود حکیم علی الاطلاق ابواب
 علم و دانش بر روی روزگار خسته آثارش مفتوح گردانید چنانچه
 افضل و اعلم حکما زمان و علمای دوران آید و در لقمان علیه
 الرحمة و الرضوان منقول است که گفت که چهار صد هزار کلمه در
 حکمت جمع آوردیم و چهار سخن را از آن برزیدیم و دو چیز را
 یاد باید داشت و دو چیز را فراموش باید کرد حضرت
 احدیت را یاد باید داشت و مرکب را پیوسته نیز یاد باید
 نمود و احسانی که با مردم نمی رقیب نسبی بر آن باید شد
 و بدی را که از مردم بفرسود فراموش باید کرد لما حضرت الموه
 قال لا ینبی شیءا ما اوصیت الیاب الی نده النایمه و اما او
 صوت بست خصال منها اولها لا یشتغل قلبک بالذنییا
 الا بقدر ما بقی من عمرک و ثانیها ان تجتنب بک بقدر حوائجک
 الیه و ثالثها عمل اخره مقدر را برید المقام لها و رابعها لا یکن

کمال اقتد

کمال رقتتک من النار لم یظہر لک النجات منها و فاسبا
 اذ اردت لکن جراتک فی المعامی بقدر صبر علی عذابی
 المدقانی و ساد سیا اوارادت ان القطنی العذی طلب
 مکانا لا یراک العبد و ملائکہ و مکانة و یقول لعمان ابن تاخو ابن
 ابن تاخو ابن تارخ بود و یقول اذ رو و سبب ابن عم اخت
 حضرت ایوب علیہ السلام بود و یقول معانی ابن خالہ حضرت
 ایوب علیہ السلام بود و یقول بیشتر مورخان غلامی بود سیاه
 جیش نوبی سبب بزرگ و ستمی زفت و ساق بسته فرود
 بلند و بالا و میانہ قد و شیرین کلام و ادبی تمام داشت و عبادت
 فرودان و سینه و اسم ابنہ ساران مشتمل و قبل انہم انعام
 آبادن بنور حکمت و لی روشن و بر مردمان مشفق و در میان خلق
 مصلح و عوارہ نافع و خود را پوشیده داشتی و بر مرت فرزدان
 و مال و ملک او شان غم نخورده و در تعلیم بیع نیا سودی و
 حکیم بود حکیم و ریم و ریم و در عمر حضرت داود علیہ السلام و بدہ
 سی سال یاد او و علیہ السلام بعدی بود و در بلا یکی بودند تا پس
 حضرت داود علیہ السلام زنده بود تا بعد حضرت یونس علیہ السلام
 ابن مثنی و سبب عشق او آن بود کہ مولی نعمت وی اورا از مولی
 دور کرد تا بداندہ عقل او تا کجاست و عقل حکمت و دانش وی
 تا چند دور تا کجا رسیده اورا کوسفندی داد و گفت این را
 قربان کن و آنچه از جانی خوشتر و نیکوتر است نزد من بیار چون کہ

لقمان آنرا قربان کرده دل و زبان او بیاورد و سفندی دیگر
 بودی و دو که این را قربان کن و آنچه از جانور بدترست بمن آر
 لقمان آن کوسفند دیگر نیز قربان کرد و همان دل و زبان آورد
 خواجه گفت این چه عثمت است که از رود و بی آوردی در جوابش
 گفت انما اطیب ظمیر شی اذا اطابا و اجبت شی از او خبشی
 خواجه از وی بسیار روزی و خوشنود کردید و فی سبیل ایم او را آزاد
 کرد قومی گفت که بخار بود و قومی گفته ضیاط بود و قومی گفته که
 اشبان بود مورخان در کتاب تواریخ مرقوم نموده که لقمان
 زیر درمن قومی قاف برنماره سمندر طلسم خانه خنایار
 نموده که نظر بر کس که بدان برج حکمت افتد بلاک آرد و تمام کارخانه
 علم حکمت درون آن برج بر دیوار تحریر نموده که در درز فنیایا و کار
 از من باشد و میان دروازه آن برج چهار شمشیر برشته بایم
 دیگر حکمت کرده که شب و روز در جگر میباشند بر روز تمام میگردند که
 اندرون رفتن ممکن نیست روزی بدان مکان خود انقرین
 پادشاه با فوج رسید بسیار لشکریان بکتاب شدند از وزیر خود
 استفسار نمودند که این چه باعث است که تمامی فوج ما نقصان آرد
 وزیر حکمت آن صاحب و لا نشان دست بسته عرض نمود که باعث
 نقصان فوج شاهی اینست که این سفید برج حکمت خانه لقمان حکم

است

است اگر اجازت حضور فیض بخور عطا کرده شود که این برج پوشیده
 شود یک دیور بلند کرد و بسازد خلاق اللہ از بلائت محفوظ دارد
 بیع و بیکر حسب الهم ذوق فرین تیار نمایند بعد از آن پیش رفتند
 و آخراچ ملکانه از باد شاهی بحر می وصول نمودند و در انجا این اهل
 ذریک زبرد علمه خانه سزناک زده اندرون او شده بیکدی تمام
 کاغذ مصالحه در بر دیور او نموده دست نمایند بیرون آید و بجای
 خود آید و او را ملاحظه نموده به ترکیب کل طبعاً تیار میکنند چنانچه
 بار برقی که جهت بحر رفتن و ریل جهت زود رسیدن تیار نموده نزران
 رویم از به مهوری در و این هم ترکیب لغمان علم اند بلیک
 حکمتش از مایش می نمایند هر سال بلی حکمت او تیار میکنند
 استغیوس از جمله ملازمان و ملائذ حضرت ادریس علم
 السلام است که در سفر و حضر از خدمت آن حضرت نبوی مفارقت
 نمی نمود از سخنان او است که عام بی عمل و عابد بی معرفت
 با سیاست مشابست دارد که متصل در تعب دوران بر کرد
 نشت و نمیدانند که مال و حال بلی منجر خواهد شد و در خرد نام
 ز رجه و صایای آن علم که در باب خردمندان است علام آورده
 بصدد این محتاج جان کاستن به از حاجت از ناسان خواندن
 بخوابش از ایشان میرزا بروی مدار ابرو را که از آب جوی
 نه زرده بکست باغ فاجو نه زور مددکاری او ملکن در بخور
 کن ضایع انعام خود زینهار بحق ناشناسی و نا حق گذر

به بجز افزودن به کسر ریختن که در کبینه سفده زور ریختن
 سلامت از بابت کوشش باش ز گفتار بهوده خاموش باش
 و ز زانکه نوی سخن راستی بجز ز بهستی ز یوری آن بجوی
 نه تنها شعار ز بابت صدق عمارتن و خورج بابت صدق
 به بین نعمت و شکر نعمه بلوی به بین لذت و دل ز لذت بشوی
 ز شکرست نعمه فرایش جزیر اگر در راهی رهی شکر - کبر

سالمون جدید ز کورر مادر افلاطون است و فصاحت

و طلاقت ز بانش مرتبه بود که فرقه انام کلام اورا مفرغ القلوب
 میکنند از سوائل اردند که جوید و نیست و بدتر از شمشیر چیست
 جواب در کسی است که بایندل اموال خود قیام نماید و بخورسته
 دیگران طمع نفرماید و بدتر از شمشیر زبان امیاب نظم و نثر است
 که خلافت را با بدی یاد کنند و همراه او بدی می نمایند
 آنچه زخم زبان کند با مرد زخم شمشیر جان نشان نکند
 نیشا غوری دو صد و بیستاد رساله در علوم مختلفه
 تصنیف نموده و اکثر سازگار ممتنع اوست و استعمال اوست
 و آن کس که ترا بر عیوب تو مطلع آرد اند عزیز تر از آنکس دردی
 که ترا با بدح دروغ مغرور سازد و درین ابیات ترجمه سخنان اوست
 چنین است در سفر معانی قدیم ز نشا غریب آن الهی حکیم
 که چون قفل درج سخن باز آرد جهان را کبیر ز این آرزو

که ای چون

که ای چون صدف جدم تنگ شده اش کشتایک نفسش حکمت پرورش
 اگر چون شکوفه ز باران غیب در معانی سمیت بریزد ز جیب
 چو شمع شکوفه بمایش از گرم که بر خاک خاک بریزد در دم
 ضایع مشومسک زرم است که چون افتد تنگ زرب دست
 بفضیب طبا نچه ترا آن زلف نکرود جدا چون جلا جل زرف
 مزی ناخوش و خوش ز نار بود - طریق وسط در زرد در بخل وجود
 مکن چون فرومایگان دل آران ز حاجت زواری حاجت و ران
 چو باشد دو صد حاجت با خدای بر در باب حاجت مزن دست پای
 جانا سببش کرد نعمان علیه الرحمه برادر شناسب بود
 و این از حکایات عجایب است که بزرگ ترین الامم آنست که از می
 ز نشیمی حاجت خورد و بر او نکرود و هم او زید که نگاه در دست
 که دوائی آن استغفار است و شفای آن توبه و اعتذار صد و
 نه سال در عالم سریع الاتصال نذر اند و تلامذه و شاگردانش
 بر وزده بر زر رسید از کلیات اوست که مرد کامل تمام معرفت
 کسی بود که دشمنان این از وی زنده گانی کنند نه آنگه دوستان
 از وی خائف باشند و زوال الفاظ کور بار اوست که کاتب
 و کتابت بر زرشش کس منقلب نکرود و حقود و حسود
 و نوعید بنوعی دارند که زرق ترسان باشد و طالب مرتبه
 که قدر او از آن مرتبه قاصر بود و جاهلی که با اهل علم مجالست

کند پیش از آنکه در این ابیات نیز ترجمه و صایای او دست
 زهی پنج حکمت که سقراط بود **میر ازو تفریط و افراط بود**
 شد از جودت فکر ظلمت زدای **همه روز حکمت ز سر تا پایی**
 درین کار شاکر و بودش هر روز **فلاطون از آنها کیلے در شمار**
 فلاطون فلاطونی ازو گرفت **فلاطونی ازو گرفت**
 بحکمت چو در کسین سفته **بدان بر فلاطون چنان گفته**
 نه پنی دین شکر دیو لاف **ز شاکر اول شش نفر را فراخ**
 یکی از حد در زیر کشوری **که رنجش بود راحت و بگیری**
 چو حال کسی بند از خویش به **فند برک جانش از غم گره**
 ویم نینه ورزی که از خلق **بود نینه خلقش اندر مرشت**
 چو نتواند ازس شدن آینه ش **نباشد ازین درویش نینه خوش**
 سویم نو تو فکر که بهری درم **بود روز شب بر دل او دروغم**
 یکی آنکه چون خرد در کیف **دوم آنکه ناگاه نکرود تلف**
 چهارم نشی که با پنج سیم **بود هم چون نام زرش دل دو نیم**
 که ناگاه نیاید بد و فقر راه **نکرود بر روز عیشش - تباہ**
 بود پنجمین طالب تخت پایه **که مد حزند او نبودش ما با به**
 کند از زور مقام بلند **که نتواند آنجا کلندن کمند**
 ششم از ادب خالی اندیشه **که باشد حریف ادب پیشه**
 چو طبعش بود از ادب بے نصیب **کشد نو بنو مالشی از ادیب**

از آنکس به برین فکر و فتنش که در دولت بی سبب و شمش
 مکن ز بران مرکب عرض و آرزو زینتی بقدر کفایت بسیار
 هر روز تا شب ز خوان سپهر پسندت بدخشمه نانت جوهر
 ز زربغت هست شو خود فروش کهن خرقه نیست کن بدوش
 افلاطون معنی این لفظ بغت یونانی بیان
 عالم منفعت بسیار علمت و آنجناب از مبادی سن تا عهد
 شباب بتعمیم علم کنت و نظم اشعار اشتغال داشت و بعد از آن
 در سلاک شاکردان نشا غورس انتظام داشت و عمرش
 هشتاد و یکسال رسید و در شصت و یک ساله تصنیف تالیف
 کردن پیش کردید و در حال سکر است موت از او رسید
 ند که در دنیا چگونه عمر بسر بردی جوڑب داد که بقدر درست
 در دنیا آدم و بجزرت زلیتم و بقرابیت از آنجا میروم -
 این قدر دانستم که هیچ ندانستم از سخنان اوست
 که نفس من از مشا بده سه کس متناز می می شود تو فکری
 که بدروشی افتاده باشد و عزیز می که بخواری رفتاری داشتی
 باشد و عالمی که جابلان بروا فوس کنند فرمود از خرمی بسخن
 خواهی داد و او را محتاج سوال مگردان و گفت اجابت
 مائمت از باب حاجات را بفرود امینداز که کسی نداند
 که فرودم عارض خواهد شد و گفت عدل را یک صورت

و ظلم را بسیار صورت آرزین جته جور آسان است و عدل -
 دشور این جمله و صایای افلاطون میباشد که از حال منتر
 در عالم فنا تا آخر این کفار که در خود نامه در سلاک نظم از نظام داد
 مکن همیشه بر بدترین است که دزدی طبع و در خوبی است
 چه خوشی نفت و شکان صافی ناز که انگور ز انگور ز ناس
 چون دشمن بدست تو آورد آید از و سایه و دست و آه بگیر
 از خند خصم تو بود از خست چه آمد بدست تو از خیل نشت
 بهر کس مگر آشنای بیوی از آشنای رود شنای مجوی
 جفای که با تو ز عالم آمد جز از جانب آشنای آمد
 مگو تا نه برسد ز تو نکتة جوی چه پرسد تا مل کن در لطف تو لوی
 سخن بی تا مل نیاید صواب عنان زبان از خطا بازتاب
 در سطاط لیس ملقب با معلم اول فیلسوف
 اگر بود و آورا در سطر نیز گویند و این بلغت یونانیان بر آوف
 کامل و فاضل بوده باشد و در آن آوران شباب در ملازمت
 افلاطون شنانت و در سلاک مستفیدان مجلس او از نظام
 یافت و آیام حیاتش شصت و هشت سال بودند و در آن
 مدت صدوسی کتاب تصنیف نموده بودند از سخنان او هستند
 الا اخبار یقربون الی الملوک بذكر فحاشن الناس و الا شراری

یقربون

تقریباً بیستم نذر ساریم و ایضا من کلامه سر الملوک لایفشیج

لانه مبلک بقراط عمر او صد سال بود شانزده سال

کتب علم حکمت تصنیف کرد و بنفاد و دو سال بدرس اشغال

نمود که چهار صد نفر شاگردان را هر روز تعلیم میداد و ابیاست

ز بقراط شد علم طب اشکار با داشت قانون او استوار

ز بر تار حکمت که او یافته است دو ضد خرقه تن رفو یافته است

باید ترا دل به حکمت کرد و می بر کشا گوش حکمت شنو

بنده گوش دل را بفهم سلیم بآن نقلهای که گفت آن حکیم

مخوش گفت کای مانده در تاپیج قناعت من از خوان نیسی هیچ

کشهای حاجت ز خود دور من ز بی حاجی سینه معمور من

چو حاجت آید مقصود نشد باین نسبت خود با دلین درست

کسی را نه بجای پیشتر قدمگاه قریش بود پیشتر

چراست از فقر دور ویشی است که بی سمیت عین بی همیت

تبی دست با ایمنی خفته جفت به از مال داری ایمنی خفت

نعمیت دنیا که پاینده نیست بجز بیخ و محنت قزاینده

چو دست رسد فکر کن تو دور نوا بخش غیر مبین در و

دری ز ناداری خود منال بود عرصه شکر و اسع مجال

کراهت زلال است نقت شکر باز روزه نوشی با ندر زود هنوز

فراش از هر پیش بمخوابه حور منتهای پروان ز خوالا حور

فیمقا طیس که نود سال عمر او بود یازده سال
 کتب علم حکمت تصنیف کرد و هفتاد سال تعلیم داد و هشت
 هشت نفر شاگردان او بودند و این کلمات وی فرموده
 که آدمی را در وقت عزت و رفعت انجان باید کرد نه در
 هنگامی خواری و مذلت دیگر گفت بر آدمی در چیست که روح
 دل را از لوث مکر و فعلیت پاک سازد چنانچه جامه را از
 الایش و سیخ پاک میکردند و بجز احسان بدیگر بدی نباید داد
 بطلبموس که عمرش هشتاد سال بود که در

علم حکمت شانزده کتب تصنیف نموده و یازده شاگردان
 او بودند شب و روز در تعلیم اشتغال داشتند و این کلمات
 وی گفته است موت الصالح راحت لقف و موت العاصی
 الصالح راحت الناس آنرا را لازم که از یاد حق غافل نگردد
 بزرگ همه اعظم علما در عصر خود بود که بویزارت

نوشته و آن قیام نموده بود و روزی نوشیروان و مجلس عظیم آراسته
 نمود با حضار حکما و موبدان و عالمان و روسان مثال داده
 اشاره فرمود که برایت احضار کرده چند که متضمن احوال باد-
 شادمان و زبردستان بوده باشند بیان نمایند و بر کس
 در آن محفل در آن باب استقصا نمود چون که نوبت
 بزرگ همه رسید بفرض رسانند که مقصود بادشاه را در روز
 ده کلمه آداب نوشیروان سوال کرد که آن کدام اند جواب داد

که اول

که اول پرزیر است از شهوت و غضب و هوای نفس و دویم صدقه
 در لغت و وفادار و مواعید و شروط و موافق سویم مشورت
 با ارباب دانش در آنچه مانع شود از عواید چهارم آرام علم
 و شرف و امر علی القدر مرتبی بحکم تفحص اعمال و خوردن نیکو
 کار و بدار در ششم تفتیش مجوسان در بر چندگاه بنعم تعدد طرق
 و اسواق اهل تجارت به ششم تادیب جرائم و اقامت بر احوال
 رعایا بر مائیم هفتم مع اصلاحه و الایات حرب دویم آرام اهل است
 و عشا ز و قبائل باز دویم تعیین منیبات تا که حوادث کلبی را
 بر من رسانند و در دویم بلطف و تفقد در باره زراوند ما و خدم
 و انصاف مقالات او اند نیکو نیاست چزیت تواضع بی توقع
 و سخاوت بی منت و خدمت بی مطلب و بیج چز مجید و جید
 بنده را حاصل کرد و علم و ادب و شجاعت و یافتن بهشت
 و رستن از عذاب و وزخ و بیج چز مقتضای طبیعت
 اند و فادار و تواضع و سخاوت و صدق و بیج چز موردی
 اند روی خوب و خوبی خوش و محبت بلند و تکبر و مغیبه و
 بیج چز مقتضای قضا و تدبیر آسمانیست که سعی و تدبیر ادران
 دخل نیست و زنی موافق و فرزند و مال و جاه و عطیه و عمر و
 این نیز او گفته که دوستی با یکی از سه طائفه لازم است اول
 با ارباب علم و عبادت با برکت که از رحمت ایشان سعاده
 دنیا و آخرت حاصل کرد توان کرد دویم اهل مکارم اخلاق

که خطای دوست را پوشانند و نصیحت از بار دروغ نزارند و سوم
 جمعی که بی غرض و بی طمع باشند و بنای دوستی بصدق و اخلاص
 دارند باید کرد و در دوستی سه طائفه احترامز باید کرد اول فاسق
 و فاسقان و اهل فحور که همت او شان بر مشتهیات نفس
 مصروف بوده باشند و محبت او شان باعث راحت دنیا
 باشند نه موجب رحمت اخوت دویم دروغ گوئی و در باب
 خیانت که محبت ایشان عذاب الیم و معاشرت با ایشان
 بلائی عظیم بود سوم ابلهان و بی خردان که نه در فریضت
 برایشان اعتماد توان کرد و نه در دفع مضرت بعد از تقدیم حدود
 ثنا بادشاهی که پادشاهان را بادشاهی محض قدرت اوست
 جل جلاله و پس از تبلیغ در دو دعای دین بنیادی که از کمال شرف
 بر دو عالم طفیل حضرت اوست نموده می آید که اقلام مصوران
 الواح اخبار بدین گونه صورت نگار است آرزوی مدت سلطنت
 و زمان ایالت ملوک ملوک و اکاسره فرس امتداد تمام
 درشت در از ابتدا تا بشیر صبح اقبال تا انتهای غروب
 کوکب جاه جلال بسید خراجولان گاه دیگران طبقه بوده
 و همش نقش اطاعت ایشان بر صفحه جبین نگاشته اند
 در جلوه کی اسما طرف آثار آن حکام شوکت شمارا اختلاف
 بسیار است در و طریق تحقیق آن شارع استقامت بجانب
 انحراف افتاده و با اتفاق مورخان مجتهدان نشان پادشاهان

عجم چهار
 ۱۱۲

عجم چهار طبقه بوده اند شدادیان و کلبانیان و اشکانیان و سا
سانیان ملک فرس هم یک نسل بودند و اعداد
ایشان تا ضحاک علوانی و افراسیاب تورانی هفتاد و یک
تن و ملک ایشان تاروز کار اسلندر واسطی رومی چهار هزار
دو صد و هفتاد و یک سال و چند ماه بودند و ایشان چهار طبقه اند
نخستین خدیوگی که منشور شود سری تاجداران کیومرث بود
و ملک دادریان هم از یک اصل بودند و اعداد

ایشان تا ضحاک علوانی و افراسیاب تورانی یازده تن
بودند و مدت ملک ایشان دو هزار و پانصد و شصت و یک
سال بودند ملک شدادیان هم از یک نسل بو

دند و اعداد ایشان تا کیومرث دوازده تن بودند و مدت
بادشاهی ایشان بقول حمزه ابن محمد حسین اصفهانی دو هزار
و چهار صد و هفتاد و یک سال بودند و بقول میرام شاه ابن مردان
شاه دو هزار و هفتصد و سی و چهار سال بودند

ملوک کلبانیان که هم از یک اصل بودند و اعداد
ایشان نه نفر بودند و مدت بادشاهی ایشان هشتصد و سی
هشت سال بودند ملک اشغانیان که هم از

یک نسل بودند و اعداد ایشان هشت و یک نفر بودند و مدت
بادشاهی هشتصد و سی و چهار سال بودند

ملک ساسانیان که همه از یک نسل بودند و اعداد
 ایشان سی و یک نفر بودند و مدت باوشتای ایشان چهار
 صد و سی و یک سال بودند ابتدای باوشتای
 خلفاء عباسی بر فرجیه میزوم ریح الاول ۲۳۲ هجری
 و اعداد ایشان هفت و بیست نفر بودند و مدت باوشتای
 پانصد و هفت و سه سال و دو ماه و هفت چهار روز بودند -
 ملک بنی امیه که همه از یک اصل بودند اعداد
 ایشان چهارده نفر بودند و مدت باوشتای ایشان نود و
 یک سال بودند ملک بنی لیس که همه از یک نسل -
 بودند اعداد ایشان سه نفر بودند و مدتی باوشتای ایشان
 چهل و چهار سال بودند ملک ساسانیان که همه از
 یک نسل بودند اعداد ایشان نه نفر بودند و مدتی باوشتای
 ایشان صد و سه سال و شش ماه و هفت یک روز بودند
 ملک خزویان که همه از یک اصل بودند و
 اعداد ایشان چهارده نفر بودند و مدتی باوشتای ایشان
 صد و پنجاه و پنج سال بودند و ایشان را سبکتگین خوانند -
 ملک آل نوبه که همه از یک نسل بودند و اعداد
 ایشان هفده نفر بودند و ابتدای باوشتای ایشان یک ماه

ذی القاعده

ذی القاعدہ سے اجد و عثمان و مایہ تائبہ اثنا عشرین و
 در بھایتہ وال پوپہ زرنسل برام نور اند
 ملک سلجوقیان کہ ہمہ از یک اصل بودند و اعداد ایشان -
 شش نفر بودند و مدتی بادشاہی ایشان پانصد و سی
 و ہشت سال بودند ملک خورزمیان کہ ہمہ از
 یک نسل بودند و اعداد ایشان نہ نفر بودند و مدتی بادشاہی
 ایشان صد و ہشتاد و ہشت سال بودند ملک
 سفریان کہ ہمہ از یک نسل بودند و اعداد ایشان یازدہ نفر
 بودند و مدتی بادشاہی ایشان صد و سی سال و ششماہ بود
 ملک امیریان کہ ہمہ از یک نسل بودہ اند اعداد
 ایشان چارودہ نفر بودہ اند و مدتی بادشاہی ایشان صد و
 ہفتاد و ہفت سال بودند ملک خطابیان کہ در -
 کرمان بادشاہی کردہ اند اعداد ایشان نہ نفر بودہ اند و مدتی
 بادشاہی ایشان نو و ہشتاد و سی سال و نہ ماہ بودند
 ولادت حکیم خان نوزدہم ذی القاعدہ ۱۰۴۰
 ہجری بود و مدتی بادشاہی او صد و ہشت و پنج سال بودند
 و در نسب مورث میان از باب اخبار اہل
 بسیار کتب بعضی را عقیدہ اکثم او بزرگترین اولاد صلح حضرت
 آدم علیہ السلام بود و زمرہ بر آن رخصتہ اند کہ از ہم بن ولادہ بن

ارم بن سام بن حضرت نوح علیه السلام را یومرت خوانند
 در روضه الصفا مسطور است که اصح احوال آنکه یومرت
 ابن سام ابن حضرت نوح علیه السلام و با اتفاق جمیع مورخان
 اول کسی که در جهان بادشاهی با اسم او قرار یافت یومرت
 بود بقول قاضی مضایق یومرت در مدتی سلطنت خود
 در سیم بنای دوشهر بنامه آنها را بادان نمودند اصطخر و دما
 و ند و بیط اهل مورخان بنای بلخ بلو نیز با و منسوب نموده
 اند بلکه گفته اند که در وقتی که یومرت بتغیر آن شهر مشغول شد
 روزی شخصی از دور پدید آمد که بعضی اشخاص بروی کمان جانور
 نمودند چون که آن غریز زویک رسید یومرت او را شناخت
 که برادر اوست بزبان لغت ای بلخ ازین جهت آن بلده را
 بلخ نام نهادند و زمره راویان میگویند که این زمین و لغام و سواد
 بر سه راه اول یومرت اختراع نمود و چشم روشن و بافتن
 و زو و پتو تیار کردن و جامه گسار کلبیدن بافتن نیز از او پدید آورد
 و مدتی سلطنت او بقول راویان سی سال و بقول مورخان چهل
 و بقول اهل اخبار پنجاه سال و عمر غزیش نزر سال بود و این از
 سخنان دوستی که شخصی را دوبار از نمودن و پشانی شیرخان
 را بنا حن موافقت خاریدن و دشمنان را الطلای دادی
 کار دیوانه کانیست مورخان گویند پوششک این قرادو

ابن میاند

این بیابان این مشیق این کیورث و معانی کوفته او
 آدم است و آتام قحط این محمد غزالی رحمه الله علیه در کتاب
 نصاب الملوك آورده که او برادر حضرت شیخ علیه السلام این
 حضرت ابوالبشر علیه السلام بود و بقول شیخ فضلای اولاد سام
 این حضرت نوع علیه السلام می باشد و پو شیخ بقول از
 مورخان برادر زاده کیورث بود چونکه کیورث آثار شیرازی
 و کار مردمانی او مشایخ بوده اند و او را ولید خود ساخت و او
 پادشاهی فطنت شعار و حکمت آثار بود و او نخستین پاد-
 شاهی است که تاج بر سر نهاد این از شک هر دو آورده در کوفه
 انداخت و از آن انور اسلمه بساخت و از پوست تمور و نبات
 در جیب بوسین بدوخت و سگان نازی معلم گردانید و کلب
 راجه پاسبانی رده کوسفندان نگار داشت و استخراج جوهر
 سیم و زر از معادن و قطع اشجار چینه و در آن ترا-
 شیدن از جمله مخترعات اوست و آبادی فی سوس بابل را
 از جمله بناهای او نموده اند و مدتی سلطنت آن پادشاه -
 والا قدر بقول از اهل خرمین چاه سال و عمر غزیش با نصد سال بود
 کیورث بقول راویان شریفین بیان هر صلیبی مو
 شیخ است و بقول زمره مورخان پسر زاده او بود و بقول -
 متون الاخبار اول کیورث در اقلیم سبعة رایت سلطنت
 را برادر داشت و بقول راویان این صوم در زمان پادشاهی او

پیدا شده بود بسبب اینکه در آن ایام در میان فرقه انام - فخط
 علی بن عظیم غلامی روی نمود و ظهورش احوال انام رعایا و فقرا
 ملا خطم نموده فرمود که اغنیا بقوت قوت شانه قناعت نمایند
 و طعام چاشت را در درویشان تصدق نمایند و بقول صاحب
 اخبار اول روزه او نمانده بود گویند که در عهد وی و بانی عظیم
 واقع شده بود که بیمار خلق بود نقصان آردیدند و هر که را عزیزان
 فوت می شد به تعلیم غزالی همین صورتی مرده می ساختند و این
 بدعت بت پرستی از آن زمانه رواج جاری آرد و در تورغ
 معجم کتک مشدین رقم مثبت گشته که اول کسی که خطه
 فارسی نوشت درینت بادشاهی نمود و کار بود و اعمال و افعال
 بر دو باب بار کرد و بطور شکار بر اید کردن با موخت و زرام
 قرابیشم استخراج نمود و با انام الهی او را معلوم آردید که
 خورش او بر سوت است و در کتاب طبقات ناصری او
 در که ظهورت بادشاهی بود با دین و داد و علم حکمت را در تالی
 مرقوم نمود او را از آن جاویدان عز و گویند و بطری از آن حسن
 سهیل وزیر سلطان مامون یافته بزبان عربی بیان کرده
 و شیخ ابوعلی در کتاب آداب الحرب و فرس تضمین کرده
 که بطالع آن دلیل ظاهریست بر عصانت نفس و کمال فضل او
 در دریاں بحکم دعوی میبندند که او مغنبر بود و از غایت معدلتش -

ایش داد

پیشداد از آن واسطه لقبی ازند و در بعضی تواریخ آورده که او طریقی
تجدد سپردی و همواره در کوفه بنیامین دست مشغول بودی روزی -
جسی نزد یوان در حالت مجنون و سستی بر سر دی زدند او را بکتاب
کردند گفته اند که طهورت در روی اعلیٰ مذهب برستان و فساد
در فارس و سوادیه در اصفهان و کابن فرمود و بعضی کاشان - و
پیشاپه و مکران بر سر بنای طهورت گفته اند و مدتی حیالتش -
ششصد سال و مدتی سلطنتش چهارصد سال بودند

همشید بقول زمره ارباب اخبار لیری صلی طهورت بود بقول
اہل تواریخ برادرش بود و بقول علی برادر زاده او بود و لفظ ہمشید
مربط است از اسم و لقب زیرا که نام او جم است و لقبش شید
و معنی شید نیزه است و ہمشید در نهایت جمال بود شیر و بیاد بودند
و در علم و عقل ثانی مشا را لم نبود با ستیبا و صنایع مشغول و شهر
اصغر را بزرگ کردند چنانچه طول او از حد غفرت تا آخر مجرار
بقدر شان زده فرسنگ و عرض او یازده فرسنگ بود و بنای
عظیم الشان در آن بساحت نموده بودند که تا امروز طلل و ستونها
مانده است آنرا اصل مناره خوانند و کسی که در همان مثل آن -
عمارت نشان نزاده و برواتی چون تمام شد جمله ملوک و اکابر و
و شرفای اطراف طلبا نید در آن ساعت افتاب بنقطه اعتدال
رسید در آنخانه بر تخت نشست و جلسہ نمودند مانند نور روز
همشید می در ہمشید از آن باین لقب ملقب آید - شعر -

چه طهورت از ملک بر پست رفت مقرب جیشید شد تاج و تخت
 جهان در جیشید فرغ بر پشت بیار است کیتی چون باغ بهشت
 و در زمان شهریاری و آوران جهان در جیشید هم عالم بکمال معموری
 با آبادانی رسید چنانچه پروا بینی با نصد سال در قلم روی او هیچ
 افزیده بر مرض و بموت مبتلا نگردید و مالکان ممالک سخن رانی
 و باینسان مبانی مکتبه دانی در مولفان خویش آورده اند که
 جیشید در مبادی ایام سلطنت در فضای روح افزای فارس
 به تمهید قواعد بنائیکامی پر درخت که طول آن نژده فرسنگ و عرض
 آن دوزده فرسنگ بود در وقتی که خسرو کواکب کواکب خورشید
 در درجه اول از حمل که هست از طرف اوست نزول نموده جیشید
 با حضار اکابر و شرفی و روسای اطراف فرمان داد و در آن
 مکان بهشت نشان بر سر بروری بر آمد و بسا دلشاد و مبسوط
 گردانید و آن روز را نوروز نام نهاد و بجهول آمانی و امان کوا
 انام حکم نمود که ابواب عدل و رعایا پروری بروی روزگار آسان
 بر شهنشاه و دیار بکشاد و جمیع خلافتی را چهار قسم کرده اند معر
 فرمود که بر طبقه را برومی که لاتی بحال و مناسبت بطور ایشان
 باشد رعایه نمایند قسم اول اصحاب علم و در باب قلم و قسم
 دوم طبقات سپاه و چشم و قسم سوم اهل حوث و ذراعت

قسم چهارم

قسم چهارم مشه در آن واحی صناعت و همچنین چهار انگشتی
 ساخت و بزرگترین بر انگشتی کلمه که بیسی از جهات مناسبت
 درشت منقش فرمود و در انگشتی که به پنجم و جناب انگشت در
 آوردی منقش بود که آب سکنجید و در این معنی در عرب تاخر
 باید تعجیل را مذموم باید شمرد و در انگشتی دوم که آنرا ایام در انگشت
 خود میدارند مثبت بود که عدل و عمارت یعنی منافع از مملکت
 بدون عدالت نتواند رسید مثبت بود که عدل و عمارت صورتی نه
 بنده و بر انگشتی سوم که متعلق بمنجیان و جاسوسان بود نقش نمود
 که راستی و شتاب یعنی در اتصال اخبار تراظر استی و عجلت بجا
 باید آورد و بر انگشتی چهارم که تعلق بدوران نظام درشت مسطور
 بود که سیاست و انصاف بزم طائفه مورخان جمشید اول است
 که استنباط علم طلب نمود و بوضع حما اشارت فرمود و او نخستین
 کسی است که جادو و شوارع در کوه و صحرا پیدا ساخت و بر وایت
 مشهور شرب انگوری در زمان بادشاهی او ظهور یافت ترکیب
 شرب ایندک گشش را چند روز در کوزه ماند که کنده کشت در کوزه
 بچرخانند و بر آنش بار نمود و عرق او نشیدند روی مجلس با و نمیکردید
 بزعم آنکه سم است از روی جاریم حرم در باغچه آرزوی چشم بلاگت
 او را بخورد و بود زده یعنی فخری سروری طایر گشت پس آنرا شاه در او

نام نهادند و بقول اهل مستحبران ساختن تیر و کمان و غیره کنندگان
 از اختراعات او شمرده اند و بقول اهل رادیان ترتیب بر این
 زروسیم و لعل و فیروزه و یاقوت و زمره از نتایج طبع همشید
 است و بقول طبری مدتی بنقصد سال همشید بر جادیه قوم خود
 بر سینه راسخ الدم و ثابت قدم بودند تا آن گاه که به تسویلات
 شیطانی و تحذیرات نفسانی دعوی الوهیت نمود و سودای محافه
 و تجبر روی غلبه کرد و جهانیا را بعبادت خود فرمود و بتاثر بصورت
 خویش بساخت و با قایم غیر متاد تا آنکه از ای پرستیدند و بدان
 در اسطه اختلال باحوال او راه یافته و ضحاک تازی بر پیشش شکر
 آورد و همشید از مقاومت عاقر او دید فرار بر فرار اختیار کرد
 و بقیه ایام زنده گانی را در کج غاری گذراند و باندک ایام از
 آب و گیاه قانع گردید و یکی ناظم احوال او را بنظم بیان فرموده
 شنیدیم که همشید از بخت تخت ز دنیا بعضی جوهر بست رفت
 چنین گفت موید موبدان - که ای پرنهر مرد بسیار روان
 به بنقصد رسید از جهان سال من شد از مویح دریا فرون مال من
 مقابلید احکام دیو - هر می در آنکشت آدم چو دانشتری
 جو بختم نئون کشت و انقعه کار بدین روز بنشستم از روز کار
 بگفت این سخن شاه صافی او را در زانجا بران عدم خود روان

و علم ازین

و عمر عزیزش بقول اکثر مورخان ہزار سال ضحاک تازی
 بقول بعضی ناظران مناظم نکتہ پردازی خواہر زادہ جمشید بود و
 پدرا در سلک ملوک اعراب انتظام داشت و با عقده بسیار
 مورخان والد ضحاک برادر شداد و عا د بود و بقول مجوسی یانی -
 نسب ضحاک بٹشش واسطہ با یورث میرسد و با اتفاق اہل
 مورخان ضحاک ساحر و ماہر و کافر و فاجر و قاہر بود کہ در ایام سلطنت
 با نہدام اساس عدالت و انشاء طریق ظلم و بدعت سعی می نمود -
 چون آن سرور فر اہل ضلال مدتی بنقصد سال و بال اندوخت
 بہ تقدیر مستقیم جبار و دشمنہ لشکری و عمار از وقتف او سر بر زدند
 چنانچہ از الم آن ضحاک بی طاقت گردید و اطبا از معالجاتی آن
 عاجز آمدند و ضحاک بتعلیم شیطان از منزس انسان مرہم ساخته
 بر آن ماران طلا میدروند و قدری تسکین درو یافت مقرر شد
 کہ ہر روز دو نفر زندانی باشند و منزس او شان مرہم میدرد و بعد از
 کشتہ شدن تمام زندانیان از محلات بلاد و قریات بر صبح دو
 نفر را رفتہ بقتل می رسانند و منزس آن ہنگام آن را نزد آن کافر
 طالم می بروند ہو کہ فریاد و نفرین با و پیر از جور و پداد آن مفر شریہ
 بکہ آہن رسید کاوہ آہن اصفہانی کہ دو ہسرا اورا بفرمان آن
 بد اختر بقتل رسانیدہ بودند و ہم بارہ را کہ در وقت کارشش
 خویش مانند او را بر سر چوبی بستہ آوز بر آورد و غلامی را بجا رہ
 ضحاک دعوت نمود بسیار مردمان نزو اوجع شدند و خلفا ضحاک

پیمان از با تمان مود کرد و در نیند و کاوه اصفهانی را مضبوط ساخته در
 اردک زمان اثر ولایات فارس و عراق را مسخر کردند آن گاه
 با سپاه بی باب روی توجه بجانب ضحاک نهاد و طالب شخص
 شد که شاکسته سیر جهان بینی باشد و او را فریدون بن اتقیان که
 از اسباط جمشید بود نشان دادند و کاوه فریدون را بدست
 آورده سرش را با خسر فرمان دمی آراسته با تمام آن لشکر اکثر
 شرفائی الحراف که خدمتگذاری فریدون بر میان بسته و دوری
 قتنه بروی ضحاک کشادند و پس از مقابله و مقاومت آن ظالم را
 آبر کرده بنظر فریدون رسانیدند و فریدون چند گاه آن ضحاک
 را در جبل و ماوند مجبوس نمود آخر او را در زندان محدود فرستاد و
 عمر ضحاک بقول طبری هزار سال و طائفه اهل اخبار گفته اند که
 آن بی باب هزار سال بادشاهی نمود فریدون بن
 اتقیان در روضه الصفا مسطور است که با مذہب صاحب مروج
 الذہب اتقیان بر صلیب جمشید بود و بعضی با میان و جم و سائط
 رقم کرده اند و الاول هو الاصح فریدون در اثر بلا و رنج و مسکو
 آسای بادشاهی مشید گردانید و جهما امكن در اشاعه عدل
 و داد کوشید چون که پانصد سال بدولت و اقبال گذرانید
 و عمالت و خزائن را بمنوچر سپرده بنفس نفیس در زاویم
 با قامت طاعت یزدانی مشغول شدند و این کلمات فریدون

منت

است الایام صحائف احکام فاد و عول با حسن اعمالکم احد
 منوچهر بن مسعود جمعی مورخان گویند که دختر زاده
 فرقه ارباب فخران گویند که پسر زاده فریدون بود چون که فریدون
 در گذشت منوچهر حکم و تبعیدی بر سر سلطنت او توفیق افروز آردید و
 پسر اقلیم بادشاهی و پسر وی و بقای فرستاد و نیز فرستاد را حفر کرده
 و آب بوق آورد و بوستانها ساخت و انواع اشجار در باغین
 از پیشتها و نو سپا بدان جایگه نقل کرد و با عمارت مشغول شد چون
 که ایام دولتش بیست سال رسید و در ایام او افراسیاب از
 نسل تور آفتاب وکی از بالشکری عظیم بنیاد و منوچهر از وی بگریخت
 و در بلستان رسید و افراسیاب پس وی تفرقت رفتن پس
 صلح کردند باین اقرار که ما در این زمین افراسیاب را باشند از آنجا
 بازگشت و هم در زمان وی تاریخی عالی حضرت شعیب علیه السلام را با
 اولاد مدین ابن حضرت اسماعیل ۴۰ ابن حضرت ابراهیم علیه السلام فرستاد
 و حضرت موسی ۴۰ و حضرت هرون علیه السلام را بر فرعون که نام او
 و پسر این مصعب بود فرستاد و فرعون از اولاد عاد بیان بود که شداد
 او را بجای مکی در مصر فرستاده بود و احکام او در اکثر ربع مسکون
 سمت نفاذ پذیرفت و سوی ممالک مصر و شام و ماوراء النهر و هند
 ستان و سایر بلدان در کار خیر و تسخیر ممالکش قرار گرفت
 و منوچهر در ایام دولت خود نیز فرستاد را حفر کرده و آب بوق
 آورد و نخستین کسی که بگندن خندق و تقاره صبح و شام اشاره
 نمودی بود و مدتی سلطنت او صد و بیست سال بودند و با اتفاق

مورخان شیب و موسی عم و نارون و در اوایل بادشاهی
 او بیعت شدند و یوشع ابن نون علیه السلام در آخر ایام حیا
 تش بمرتبه نبوت مروج نمود نودی ابن منوچهر
 چون که بادشاهی او بهشت سال رسید افراسیاب بن پشتک
 از ترکستان لشکر کشید و بعد از وقوع محاربه نودی با اکثر سردا-
 ران یعنی بجهت سیاد سالاران در پنجه تقدیر آسیر گردیدند و دست
 به قضا رسید و افراسیاب بجل هیا تش را در نوشت آنگاه کار او
 و کامیاب در اکثر ولایات ایران را در سلاک تسخیر در آورد
 و از مردم قتل و غارت و خرابی شهر و ولایت و قیفه محل و
 نامرعی گذاشت اکثر عمارات را ویران کرده آنها را وقتوات
 را بینا بست و سالار و کان بعد از آن که دوزده سال در ایران
 نظم و عدوان پرورخت و عمان غریمت بجانب ترکستان
 انقطاع داد و بیسلطنت ایران رسید

و بر بر ایالت زاب قرار یافت و زرب بن طهماسب
 بن منوچهر در سن پشناد سالی قدم بر بسند جهانبانی نهاد
 و متوجه آن شد که اختلالی که بسبب استیلا افراسیاب
 در محالک ایران وقوع یافته تدریج نماید و مدتی بهفت سال
 خرج از رعایا نطلبید و قنواتی که مسدود گردانیده بود جاری گردانید
 چون که مدتی سی سال بسبب بساط عدل و انصاف پرورخت
 بعد از متوجه عالم اخوت شدند و زرب سی سال بعد از انصاف

ببرود

بر برد و مملکت را به برادرزاده خود کرشاسب بن کاشان سبب
 که مادر وی دختر ابن یامین ابن حضرت یعقوب علیه السلام
 بود سپرد و مدتی هشت سال با شاهی کرد و بقول ارباب
 اخبار پست و بیست و یکسال بر بسند سلطنت و اقبال تکمیل نمود
 سلطنت کبانیان بقول اکثر مورخان زبان دانه
 کی بلغت پهلوی وارد ف چهارست و سلاطین کبانی
 تا سلطان سکندر رومی یازده نفر نموده اند و بقول جمهور اصحاب
 اخبار مدتی هشتصد و سی و چهار سال با دوشاهی نموده اند و بقول
 جمهور ارباب راویان ملک کبانیان دوازده نفر نموده اند
 و مدتی با دوشاهی ایشان نهصد و چهل سال و آخر ایشان سلطان
 ذوالقرنین رومی بود اما بمبومی که اندرین سطور مختصر تفصیل تحریر
 می شود مدتی سلطنت و اقبال ایشان نهصد و چهل سال و اول
 از ایشان کسی که متصدی سلطنت گردید کبشاد بود و بر روایت
 اصح او نیره پسر نو در ابن منوچهر است و او با دوشاهی بود و بنور
 محمد و توکل موصوف و در عدل و انصاف بی بدل بود و مدتی
 با دوشاهی کرد و هشت سال و بمورده بر تار و همچون بود
 و همراه ترکان محاربه نمودی و بعثت انبیا حرقیل و الیاس و
 ابن الیسع و اشمونیل علیهم السلام در ایام او بوقوع انجامید و او
 به ملت اصحاب توحید روید و سکنش اصفهان بود و تعیین این
 فرسخ او نمود چو نگه اوقات حیاتش بعد و پست سال رسید
 یکاوس را و بعد خود کرده رفت بیست و پنج خود را به نام عقی بر

بست
 و لیکائوس نیره لیکایقباد بود از لغاره
 آتون تا زمین بابل در تحت تصرف خود در آورد و خطی بلخ را
 در الملک کردند و مدتی سلطنت او صد و پنجاه سال و بیست
 حضرت داؤد علیه السلام و حضرت سلیمان علیه السلام در زمان او
 روی نمود و بقول بعضی مورخان لیکائوس پسر زاده لیکبباد بود او
 با دشمنان مشغول الحزم و سردارانی و مختلف الطبع بود در
 خطی بلخ مقام داشتند و او پیری بود سیاهش نام که در فضا
 و شجاعت و مردانگی یگانه بود و زور رستم داسان ترتیب
 و نادیب یافته بود پدر بر پسر تهنیتی آفرید بود روی آن عاقر متغیر
 شده با مر لا چاری سیاهش پیش افراسیاب برفت
 روی دختر خود را با و داد و برادر افراسیاب بیاعت دوستی
 سیاهش را بقتل رسانید و زارش بود از معنی چند ماه لیری آورد
 که نامش کنجید و مانند و در ترکستان پرورش یافت تا بحد بلوغه
 رسید در آن اثناء کیوان کور از اصفهان رفته از ترکستان او را
 بمعه مادرش در پارس آورد و این موی نواشتن و جام بود و پند
 مردان و زنان پارس تا هنوز سنت تمام سیاهش رواج است
 که در ملک پارس یادگار سیاهش بماند و در زمانه او از انبیا داد
 علیه السلام و حضرت سلیمان علیه السلام و زهکی لقمان علیه الرحه بود
 و از اناروی سید است که بیابل بسنه و تا این ساعت اهل عصر او را
 قوف گویند و سرگامی مدام تا که جهان آباد است چه مسلم و

ترتیب

در تمام بنا نهاد که روی عبادت بسوی خانه تعبیه و تکلیف نمایند
 و آنجناب بر دست کعبه برای عیش با زینب زینت تکلیف
 تیار نمود که آنرا هست المقدس گویند و بیمار خانه ایست در رستگان
 بر زمین در آن کوشکیست ساخنی یکا و کس تا هنوز موجود است
 و پنجره این سیاهوشن این یکا و کس قدودا اعظم
 سلاطین عالم و زبده اکابر خواقین بنی آدم بود جمال عالیشان حکیمه
 انصاف با و صاف حمیده آرزوسته و ذرات عجبته صفاتش
 از تمامی اعمال ناپسندیده پیراسته است عالی بتمش در بلندی
 بچرخ برین برابری نمودی و نفاذ فرمان در حسب الادعائش
 نشانده حکم قضا نموده نشان تقدیر بودی چون پنجره و بنا بته
 ایلی بر تخت ایالت و بادشاهی نشست در عدل بر روی جهان
 کشود و اورد بظلم و پیداد را بر بست و بزعم بعضی فارسیان که بر نو
 و نشان اعتراف در دند پر خرمی که ملک سابقه بنا وجه از رعایا خود
 گرفته بودند آزار و فرمود و بقول صاحب اخبار جام جهان نمانی که
 احوال عالم در آن مشاهده میدردی به پنجره مخصوص بود و بعضی اهل
 تحقیق بر آنند که جام جهان نمانی است از غیر منز آن زبده تاج
 و سر هر امری که در عالم وقوع یافتی در خاطر عا طرش بر تو حوا انداختی
 چون که هشتاد سال بدولت و اقبال بگذرانید آخر الامر بر
 شجابه کباب توفیق بادشاه فوالجلال دست از ملک مال برداشته
 بر راس را و بعد خویش نموده از خلیل و چشم پیران زبده و
 جمعی گویند که حضرت سلیمان علیه السلام انبیا وکی کرده بود و چنانکه

کینچه و از اصطلاح فرزند شد در بلخ قرار گرفت و پسرانی وفات کرد
 و زرشا پسر حکما که در عهد او بودند و معاصر او نیشا غورس بود به
 تلمذ حضرت داود علیه السلام و این کلمات از سخنان او اند اعلم ان
 قوام الملک و الرعیة بالمال الذی جعل الله الاستصلاح المعاش
 و العمارت ینبوع و معدنها و لیسب نیره برادری
 لیکان و کس بود عالم مودت شعار و شجاعت آثار بود اما غوی
 درشت درشت بیج مجرمی را الحظه زنده نمیکند اشت و پشتر مقام
 مقامش بلخ بود و همواره به تسخیر ملوک ممالک مشغول بودی تا که
 بیشتر اقالیم بشود و زرشا پسر انبیا در زمان او بود ارمیا و غیر
 علیه السلام و بخشیز ابن یور ابجاریه از جمع ابن حضرت سلیمان علیه
 السلام فرستاد و بیت المقدس را در نوبت باز درست کرد
 چون که بر شد و مدتی حدود سی سال با قبائل گذرانید بعد آن ولد
 خود شناسید را بر مسند فرمانروایی نشاند خود در بلخ بلخ
 در زاویه منزل زند و زرشا پسر انبیا عظام ارمیا و دانیال
 و عزیز علیه السلام معاصر لیسب بودند

کتاب حدود بیت و نجبال در امور جهانی بابی بنزدانید
 بعده تاج کیانی را به پهن نیره خود عطا نموده از عالم فانی
 بعالم جاویدانی کوچید و زرشا پسر حکما که در آوان او بودند سقراط
 عابد تلمذ نیشا غورس و جاساس که در علم نجوم بی نظر بود
 مدفن وی در شهر خبیرت از فارس از سوادش زمان و کائن

بود.

آن بود که تبع ملک یمن و نفعان بدست فرود افت و مستولی شد
و در عهد ششام پسر زروشت مردمان را بدین مجوس دعوت
می نمود و مردم را از دین اصحابی بازداشت و در لوی نقیشت
از اصطخر مقام ساخته و درین کوه و حوالی آن صورتها و غمها
پسند که بجای مدفن ملوک عجم پیشتر اینجا نگاه بود و کورهای
ملوک آن عجم که قبل از اسلام بودند بر سنگ کوه بودند بعضی در غار
ها و در غمها که در کوه بسیار نمودند بودند و چندین دریا بین کوه بنام
رند و سنگی بسیار بر آن ریخته اند چنانچه تکی نشسته و بعضی دیگر در
صفا بنامه اند و جنب در زمین و دور آن تعبیه کرده اند روزی
کتاب بروی آوردید چنانچه از زنا روی پناه است ولایتی بنامه
نزد است و میوه های اینجا نیکو بوده باشند و آبهای روان بسیار
و مرغزاری چنان در فارس کسی دیگر ساخته و فرایع بسیار که
طول آن سه فرسنگ و عرضش یکونیم فرسنگ و همیشه مزارع
این ولایت منبع علماء و جمیع فضلاء بزرگ بود مثل امام عبید الله
که شیخ ابواسحاق فرزند آبادی در او در طبقات آورده و قاضی
ابوبکر که در فنون علم معتبر تصانیف دارد و شیخ محمد عالم و مولوی
شهاب الدین ابن ابوبکر و امام محقق محمد فخر الدین ابن محمد علی
و ابن ازمنخان اوست هر که بنامی فریفته کرد و منافی در ماند و
هر که بنامی خیانت کند بجای در ماند **پشتک برادر**
چهارم از اسباب را مردمان از مغربان شمرده اند از اولاد خویش

بود در شیر نسا زرد شست را کسی بگشت و جاما سلیک که وزیر او
 بود بجای آن که زرد شست مقرر کردند و وی دین آتش پرستی را
 رواج داد
 بهمن ابن اسفندیار این کتاب سب
 موسوم بآرد شیر بهمن اول بادشاهی است که در ابتداء مکه
 تیب و مناشیر نام حق تعالی ثبت کرد و او بادشاهی بود در
 غایت عدالت و رعیت پروری و نهایت حکمت و نصیحت
 گستری در ایام دولتش اثر بلاد عالم معمور گشت و در صیبت
 میسن اقبال و مکارم اخلاق او زوایان کیوان درگذشت
 و بهمن در اخرا ایام حیاتش دختر عمای را که زوی البستان بود
 بر سلطنت تعیین فرموده مهر آرد آید که اگر از زوجه ام پری شود
 شود صاحب تخت آن پسر بود پس ششازده سال بادشاهی
 کرد و عمر غزیش صد و بیست پنج سال نغمه اندوز و زاکا بر علماء
 و ارباب علماء که در عصر او بودند بقراط طیب حکیم و بقراط
 طبیب بودند و این کلمات از سخنان او است از فوق مضاعف
 النجاج والانصاف احسن الاوصاف وبالانصاف ویلوا لا قدر
 و سبب اکران نمودن و انعام نمودن بزرگیها زیادت اقبال و جفا
 است و در یکی جو و عطا بر سخنان بگشت بد که حق تعالی ابواب
 رزق و اقبال بر وی او مفتوح فرماید

چونکه بهمن بر بر امانت ممکن گشت بکنند در فوجی خود را بزولستان
 فرستاد او را غریب کردند و بر او در استم را آید که در اسم خوانده بود

و یلیغز

یلیغ این مختصر را از باطل معزول و جانفش از اسباب جاماسب
 این بر حسب که مادرش دختر یکی از ارباب بنی اسرائیل بود تقویین
 کرد و او را فرستاد و بفرمود تا بنی اسرائیل را خدمت المقدس
 ببرند و اگر کسی از ایشان چیزی خواهند بر سر او شان گمارند چنانچه
 این تراجم کرده در میان پیغمبر علیه السلام با اتفاق ایشان ریاست
 بنی اسرائیل و ملکی شام داد و ایشان تراجم خود کسبیل کرد و دست
 المقدس را عمارت فرمود و مادر همین نژاد اولاد طالوت بود
 و زانش از نژاد رجم بن سلیمان علیه السلام و او را دو پسر بودند
 ساسان و دادر او شده دختر عثمانی و فرنگی و بهمنی و او بادشاهی
 بود در غایت عدالت و رعایا پرور و نهایت مکرمت و نصفت
 گشته که در ایام دولتش اکثر بلاد عالم معمور گشتند و وصیت
 محاسن اقبال و حکام اخلاقی قش از او این توان در گذشت
 و در ایام حیات دختر خود همای که وی البتن سلطنت
 خود مقرر و تعیین فرمود که اگر از آن دختر پیری متولد شود
 تحت و تاج آن پسر خواهد بود و مدتی شانزده سال بادشاهی
 کرد و عمر غززش صد و هشت پنجاه گشته اند و از اکابر علماء
 و ارباب حکما که در عصر او بودند بقراط طبیب حکیم و بقراط
 حکیم طبیب و این کلمات از سخنان او است و سبب
 آرام نمودن و انعام فرمودن بزرگما زیادت اقبال و حیات
 و درمی بود و عطا بر وی مستحقان بکشاید حق بجانم تالی ابواب

رزق و اقبال بری مفتوح نماید
 بوجود محای و ضیائی و فرزکی زیب و زینت گرفت و در اشاعه
 و انصاف کوشید بعد از انقضای شش ماه هر قدر بیکر از وی -
 متولد گردید و بواسطه حب جاه جلال وضع عمل را از امر ائیل
 و کافه بر ایامینان درشت صندوقی بساخت و برورش بقرا کرده
 شاهزاده را در انجا انداخت تا با اصطخر فارس انداخت
 و آن کوچه را نام بهشت کاذری افتاد که در هر دو موسم به در آب
 کشت و کاذر بهشت در آب مشغول گردید چون که شاهزاده
 بمجد بلوغت رسید بر گرفت کازری فرو نیارد و در آن اثنار روز
 بکاذر گفت که مرا چنان خاطر میرسد که تو پدر من نیستی زیرا که
 من در خود بهمت محای می یابم حرفی تو مناسبت کاذر جواب
 داد که لعل خوشترنگ در پنجه شکست و در مکنون در جوف
 صدف پس گماناید که مثل تو بزرگ بهمت مانند منی در ویش
 در وجود آید در آب گفت که دست آرزین سخن آرای باز
 در و آنچه راستت زمان بهت کی اخرا لامر قصه یافتن او
 در آب تقریر نمود شاهزاده بملا و منت یکی از امرای محای گفت
 و آن اجر در آن آوان بختک رو میان رفت و در آن سفر
 آثار دولت و اقبال در نا صیم در آب ^{حال} مشاهده کرد چون که محای
 محای مراجعت نمود بیفیت حال رو بمرض رسانید محای در آب

طلب نمود

طلب نمود و احوالشان استفسار فرمود چون یقین آرد که در درج -
شاهی در شکم او پرورش یافته زمام امور ملک و مال باو تسلیم
نمود و مدتی سلطنت بجای اصل سال بودند

سایان آزان گفت که بخاک درشت زید اختیار نمود و زرع
و کفاره اش آردید و در آخر بود و بهمن خانی و لیعهد نمود -
و جمعی مجازان بودند چون که بهمن را بخورش داد و خانی از وی -
ابسن بود قاج بر شکم او پیاد و خانی نبت بهمن زنی با عظم
درائی بوز و سیرتی پسندیده درشت و مدتی سی سال بادشاهی
و آخر الامرتاج سلطنت اقالیم در اراغولین نمود و جمعی را در میان
کویند که اصل مناره و خانه عظیم که در وسط اصغر بود مسلمانان
آنها در میان نموده مسجد ساخته بودند در این ساعت آن مسجد
خراب گشته وی ساخته بود خروج دارا ابن بهمن

بادشاهی بود عادل و شجاع و بیاد و رعایا پرور بود و ملوکمان
پشترین اتفاق هم مطیع و منتقاد فرمان او بودند و وزیرى با
عقل و درائی رشید نام بود و پشتر مقام بود در ارباب کس بود
و شمر در ارباب سیر بود که بدو منسوب است و وی ساخته بود مدتی
سلطنت مانزده سال بادشاهی نمود و عمر غززش صد سال
وزرش هر حکمی که در عصر او بود اخلاطون که بتکمیل سقراط -
حکم مقرر گشته بود دارا ابن بهمن بادشاه

بلند و صاحب قدر بود و آنرا کمالی نام را تسخیر نموده خطمه بابل را
 در السلطنت مقرر ساخت و دختر فیلیفوس قیصر روم را
 در حماله نکاح خود در آورد بعد از روزی چند در سلطه بومی
 ناخوش که زردان ملکه روم بمشام اور رسید از صحبتش
 تنفر نموده دختر قیصر را بخدمت پدر فرستاد و در آنوقت
 آن مستوره بسکندر حاکم بود و فیلیفوس از ناموس عمل
 دختر را پنهان داشت چون که اسکندر بوجود آمد گفت
 هر صلیبی منبت و در ارباب بعد از آن دور زده با مور سلطنت
 پرورخت و هر خود را که از غایت محبت بنام خود موصوفم آورد
 بود او را و بعد ساخت خیمت بصورت عیالم اخوت برادر
 دارائی این در را جمعی از مخبران او را آوردند
 گویند این در را گویند چون که پدرش در خدمت امور شریاری
 بوی تقویین شد پدرشین متخیر شد از آن سبب عناد داشت
 و پری نام قصد کرد تا او را معزول کند و در آن اثنای رشین آگاه
 کردید ملازم خود را در ایران بخدمت سلطان اسکندر رومی فرستاد
 از اطلبیده محاربه که فایده قائم کردند سه بودی که ما بیار و جان سپار
 در میان او را زخمی نمودند چنانچه بقضای الهی بمرد زور آمد و او را
 همراه آنها هم کرده بود آن دعوه و فار و در آن در سلطه ملوک را

طوائف

طواف ساخت و در طلب روم کسی را نخواست و نخواست که
 مخالفت کند و نمی خواست که نزد قاریب او کسی را قائم مقام او
 کند مبادا که وی مستولی گردد و زوی و زار او را وی کینه دار از
 موی و نیند که از سلطان لیس به تلمیذ افلاطون که او را باین امر اشارت
 کرد بود و در ای بنامیت نظام و مکار و درشت خود بود و در سلم
 خراجی که قیام رویه اگامرد میداد کسی را برون فرستاد که اسکندر از
 ز قبول آن امتناع نموده بود که در جانبین مکره جدال در حرکت
 آمد و در آن اثنار رومی در از ز مکره او مر اجبت نموده در بارگاه
 قرار گرفت و دو اشخاص مدانی که در سلاط مقرر بایش از نظام در شدند
 تمشیر غم از خلاف و بیام کشیده در سینه دارا فروردین در
 عکرا اسکندر ریخته در آید و باد شاه روم از کیفیت او اگامی یافته
 فوراً بر باین در از رسید مری او را در کنار پناز و خرو ایران که
 بنور مقلی و جان باقی هشتم باز کرد مری خود را در کنار دشمن -
 دیده دو راه بر طلب نیکون رسانید و اسکندر سوگند خورد که این
 امر بفرمان من وقوع نیافتد آنگاه دارا راست و صیت کرد اول
 اندک اسکندر قاتلان او را بقصاص رسانید و دیگر آنکه دختر او را
 در سلاط مکتوب کرده نشینان روم خود منتظر گردانید سوگم آید
 به پیکانه را بر محالک بحج مسلط نسازد و اسکندر این وصایا را
 بسبع رضا اصفاء فرمود و خرو ایران را بدستور بادشاهان نافذ

فرمان بجز و تلفین نموده بنفس برادر خازنه او در مقبره
 تشریف بردند و مدتی سلطنت در راهی این در راه مورخان
 او را در راهی اصفه کوبیده و صاحبان زده سال باوشاهی نموده بود
 اسکندر در نسب اسکندر است در میان ارباب
 راویان در این باب اختلاف بوجود پیوسته قول مشهور
 آنست که سابقاً مشهور شده و با اعتقاد قاضی بختاری غیر از این
 پیادوی و زمره مورخان چنانست که اسکندر از حبیب فیلیوس
 میباشد و فیلیوس از نسل عیص بن حضرت اسحاق علیه
 السلام است و در کتاب دیوان الانساب چنانست
 فیلیوس بن مرس بن رومی بن یطی بن یونان بن قارخ
 بن یافس بن حضرت نوح علیه السلام و عمر پریش هزارهشت
 صد سال بودند و محلی کلام التقدير سلطان اسکندر پادشاه
 عالی قدر و الامکان کامیاب بود سلطان عظیم الشان اردو
 جناب در عدل و نصفت به مثل و بی بدل بود و بعلم و عظمت
 ضرب المثل را در نظم سلاک نظم در آورد و ابیات
 بر دوش همه مودت کار بود شمش تا سحر مشه مکرر بود
 و چون فیلیوس از تخت روم خست به نام دیگر رست آن پادشاه
 بنام موسی فرقه بر نهاد و او را تک فرمان و بی زار بعین قدوم -
 میمنت از نوم زیب و از بخشید و در ابیات کتورستانی بر آرد

افراخت

افراخت و نختت بلاد یونان و دیار مغرب را مسخر ساخت
 پس کنگاه آوزره توجه بصوب مملکت مصر در طاق مقنن
 کردون انداخت شاعر در نظم احوالش بیان نموده اند
 تختین جو خور سوی منوریت
 کشف تیغ آتش نشان جمع وار
 نرفغ جمالش بر آن ملک تافت
 سپاه تافت بر لشکری زنگبار
 زود و زپی رستن از ننگستان
 وزیرین خود بی مدار کشید
 ز ظلمات ظلمش جهان پاک کرد
 سر پرده زود در بلاد شمال
 در آمد علم زد بمشرق زمین
 وزان ناحیت تیرگی دور شد
 جنیت بجد جنوب کشید
 سر انجام کارش هو انخارشت
 چو بر کار بر او این نقطه پای
 بملکت دولتش — نامزد
 جهان را رانند از دریغ و فوس
 که افراخت بر بند کشید غم
 بد و نوز و ظلمت مبادت کرد
 بزرزدوی دشتی آتش افکند
 که از نوز آفتک ظلمات کرد
 صنم خانهار از بنیاد کنند

زهر دین بجز دین بزوان پاکد فروشت یکبارگی لوح خاک
 هو ملک جهان یافت برود فرار چه نادر اثر گاه گشت آشکار
 ز روسیم نقش اروای آفت که با سکه اشش آشنای آفت
 از وزران زر زری یافتند و ز روسیم وزر ز پوری یافتند
 به راه که زد لوس به رحیل از وشت پیچوده فرزند میل
 از و نوبی نوبت آغاز کرد ز نام دی این زمره ساز کرد
 در روضه الصفا مطهر است چون که اکثر بلاد هند در خراسان استند
 فر رفت و طریق پسندیده خدا پرستی و عبادت در آن ملک
 شیوع پذیر رفت بسع اشرف اعلیٰ رسید که در ارضی -
 ممالک هندوستان ملکی است که نام یو فور حکمت و نصیحت
 موصوف و بصفت دیانت و مودت معروف مدتی
 سه صد سال از عمر او گذشته استند قاصد سخنور بطلب او
 فرستاد و کید ایچیان لایا و شاه را جهان را با صفت الطاف
 بنواخت و ایشان را راضی و شاکر اجازت مراجعت داد
 و گفت در پایه سر سلطنت میر قیم از زبان من عرض -
 داشت نمایند که در بستان من دختر است که از حسن
 رخسار فانی الا نورش ماه و آفتاب خجالت می بر
 فیلسوفی دارم که هر چند در ضمیر گذرانند بی منت سوال کنیست

حال

حال تقریر نماید و طبیب در دم که بسان مسیحا علیه السلام در حفظ
 صحت و ازاله مرض در حصه علیا درود و دیگری قدمی به تخت
 تصرف من قرار گرفته که اگر انرا بر آب سازند و مجموع خلافت
 از ان بیاشا مند همچنان بر حال خود باشد آنون همه را پیشکش
 میکنم و التماس می نمایم که شاه جهانیاں بورد سکه بر سرین و ضعف
 شیخوخیت مرا از بروت معاف فرمایند و اگر غدر من بسمع
 قبول راه نیاید علی الفور بخدمت شتابم چون که این
 پیغام بمرض خسرو زد و ن غلام رسید کسی فرستاد - آن
 نقاس را طلب فرمود و کید بی کله و کید حسب الوعدہ بتقیم
 رسانید و سکندر نخست به تماشای جمال آن دختر قمر بیکر
 درخت آنگاه امتحان فیلسوف را پیش نهاد و بخت
 عالی بخت ساخت قدمی جلو از روغن پیش آن
 فرستاد و فیلسوف بعد از تامل بسیار بزرگ سوزن در رو
 غن خلا نیده فرمود تا قدمی را نزد اسکندر باز بردند اسکندر
 فرمود تا سوزنهارا که اخته کرده ساختند و به نظر حکم در آوردند
 فیلسوف اشاره کرد تا گره را آئینه ساخته پیش اسکندر بردند
 آئینه به نظر پادشاه رسید فرمود تا انرا در طشت
 افکندند و مجموع را به فیلسوف نمایند فیلسوف
 از ان آئینه مشرب به ترتیب داده در طشت پر آب نهاد

چنانچه بر روی آب میگردید و آنرا بدان بیت نزد اسکندر
 فرستاد و بفرمان ذوالقرنین ان مشربہ را پر خاک بہ نظر
 حکیم رسانیدند فیلسوف را چون چشم بدان افتاد -
 اظهار حزن و اندوه کرده کلمہ استغفار بر زبان آورد و بعد آن
 وطئت و مشربہ بہمان صفت باز فرستاد اسکندر از آن
 حالہ متعجب گردید و مجلس را بدان امر روز اطلاع نداد
 و ذوالقرنین بروز دیگر مجلس خود را بوجود علما و حکما -
 زیب و زینت داده با حضار فیلسوف ہندی کہ تا غایتہ
 اورا ندیدہ بود فرمان فرمود چون حکیم حاضر گشت از طول
 قامت عظیم جنبہ او متحیر شدہ بر ضمیر منیر من گذشت کہ
 شخص چنین اگر عدت زین و معرفت فہم جمع کرد و حید
 عمر باشد فیلسوف را فی الضمیر شاہ را بفرست دانستہ
 انگشت بر کرد و روی کردانیدہ بر مروجہ ہندی نهاد و ذوالقرنین
 از سبب این حرکت استفسار نمود حکیم گفت کہ بنور کیا -
 ست و ضیاء فراست آنچه ملک نسبت بمن در خاطر
 گذرانید و فہم کردم و این فعل بیشتر بآنت کہ چنانچہ در
 روی یک پنی است من نیز در روی زمین شبیہ و نظیر -
 ندارم اسکندر فرمود کہ بلوی کہ مقصود من از ارسال قلع
 روغن و غرض تو از خلائیدن سوزن چه بود فیلسوف کفہ

کہ مراد از

مراد از مشاهده ظرف پر روغن چنین معلوم شد که ملک
 می فرماید که دل من بمرتبه علم و حکمت مملوست چنانچه این قبح
 کجایش دیگر چیزی ندارد و قلب مرا نیز کجایش مسائل حکما
 نمانده و من فرود برون سوزن در آن اشارت بدان روم
 که امکان دارد که معلومات دیگر با مورد ملک معلوم و ملک
 مجتمع شود چنانچه سوزنها بسبب وقت و هر قبح روغن -
 جهت خویش جای پیدا کرده بوده اسلندر از حقیقت کرده و این
 سوال فرمود و فیلسوف جواب داد که از دیدن گره چنین
 بخاطر رسید که ملک دعوی میفرماید که دل من از اثر
 قیام نمودن با امور سیاسی مثل گره صلب و محکم گشته است
 و او را قابلیت قبول مسائل حکما نمانده و من از ترس
 ملک را آینه تنه کردم که این بر چند متین و مستحکم باشد
 بکلمه خنان میشود که از غایت روشنی و صفاسا بر جواب
 و اجسام در آن معانته نماید باز سلطان اسلندر فرمودند که -
 غرض من از نهادن آینه در پشت آب و مقصود تو از آن
 مشربیه که بر سر آب میباشی چه بود حکیم گفت که در او بادشاه
 آن بود چنانچه آینه بی توقف در تاب آب می نشیند
 ایام حیات نیز زود باقیام انجامد و حکم شیر در زما قصیر حاصل

نتوان کرد و مطلوب من از ساختن مشربه اینکله همچنانست
 که در تک آب رسوب میکنند بالای آب نگاه خود توان
 داشت که سب و فزون بسیار در زمان قلیل بجد و جهد
 ممکنست ذواتقرنین فرمودند که چون مشربه را بر خاک نموده
 نزد تو فرستاد چرا در مقابلم خرمی بگفتند حکیم انکلس نمود
 آن همه هیچ جوابی نداشت زیرا که مدعا علی ملک از آن -
 فعل این بود که بقادر مخلوقات از جمله محالاست و مجموع او
 لا و آدم اخر الامر مدفون بجاک خواهد شد بخدا از آن
 ذواتقرنین حکیم را بسیار تحسین و تعریف فرموده و قامت
 قابلیتش را بجماعت کرامایه بیاراست و سلطان سلطه
 بعد از امتحان فیلسوف بازمایش آن قدح پر آب آنرا مالایه
 مال کردند و خلاقی را بشرب آن امر فرمود هر چند مردم
 از آن آب می آشامیدند قدح بدستور سابق پر بود و
 هیچ گونه نقصان در آب پدید نیامد از آن باعین
 طیب بندی ملازم اردوی همایون ذواتقرنین کردید چنانکه
 ردوی در باب معالجه و مداوای امراض چندان امور غریبه
 بنظور رسیده که بیان بنام استقصاء آن امر بجز و قصه
 اعتراف می نماید چون که استند بعد از نسخ جمع ممالک بگردید

اینک

آنست مملکت یونان اردند در نواحی شهر زور با
 از او راق پیش شده رعاف مفرط او را روی نمودند و
 بنا بر ضرورت یکی از امرای جویشن خود را فرس ساخته جهت
 دفع حرارت گرمی آفتاب سپهر زرین بالای سرش
 مینداشتند و آن منجمان بان سلطان عالیشان گفته بود
 دند که فریب وفات آن دژت عجب صفت در زیر
 آن زمین اینین و بالای سرش امثال زرین خواهد بود
 چونکه ذوالقرنین آن حال مشاهده نمود دانست که وقتی
 در محال است وصیت نامه بوالده خود که در اسکندریه
 بودند نوشت و از هر گونه مواعظ و نصائح بامرا و دررگان
 دولت پیش نهاد و عنان اختیار بقبضه اقتدر مملکت مغرب
 در ضابطه داده بلبید چشمش از قفس وجود بسوی جنت
 فروس پرواز نمود چنانچه شاعر در او راق نظم فرمود
 می چند چشم و دنا خیزند بخنده نرمان گفتگو نیشند
 بسیار مورخان بنای سمرقند و برات و اسکندریه
 بذوالقرنین نسبت نموده اند و در خروفا نام مسطور است
 بنا کرد بس شهرها در جهان سمرقند و مرو برانست نشان
 در یکی شاعر تفصیل از این بنا بنیاد است در سلاطین نظم کشیده
 بر این بنا دست بر این بنا و کشاید در آن بنا دیگر بنا و
 همین بر این بنا و دیگر بنا و سکن در زمین همه را در و بر با و

روایت کہ مختار بعضی از متاخرین است گفتگای نمایند و من آمد
 الاعانتہ و توفیق اشک زمرہ مورخان اشک
 ولد در اد اصغر اعتقاد دارند و طائفہ راویان گویند کہ پدر
 اشک اشکانست و پدر اشکان در اد اصغر است و بقول
 جمیع مورخان اہل تورخ اشک بعد از فوت سلطان اسکندر
 بر سر ایالت رومی افزون گردید از نثارہ وجہ بخدا و تا بلہ رومی
 در تخت ترف او قرار گرفت و ملک طوائف بود ستم۔
 اصالت بجزمہ زندہ کاجی میگردد و در احکام و مکتوبات نام او را
 ند نام خود مقدم زب ارقامی فرمودند اما هیچ کدام باج و مخرج
 بومی نمیدادند و مدتی سلطنت وی بقول راویان دوازده سال بود
 و بقول مورخان پانزده سال بودند نبوت کلا حضرت ذکریا ۶م
 و تولد حضرت عیسی ۶م و حضرت یحیی علیہ السلام در زمان ایالت
 او روی نمود و این کلمات از سخنان او اند کہ کہنہ و بعضی سلا
 طین و دول کعبداشتن نباید زیرا کہ با نشان عدروت و زبیدن
 و پرامون مخالفت کردیدن همچنان است کہ کسی با ملک در
 مقابلہ و معارضہ ضمیمہ آید و این صورت بعاقبت زمیم۔ و
 و فتنی و ضمیمہ در اد شاپور ابن اشک بود از وفات
 باج افسر و فرمان دہی بر سر نہادہ در سواد عراق رحل اقامت
 انداخت و مدائن راوی آباد نموده در زمان ایالت وی
 بعث حضرت عیسی علیہ السلام وقوع یافتہ و ویس وادی

آمین در آردان وی ظاهر شده و مدتی حکومتش بقول قاضی
 یغماوی هشتاد سال و بقول حافظ ابرو هشتاد سال - و
 بقول محمد مستوفی شصت سال چون از خست زوال -
 بهرام این شهر را در آبادانی سعی بلیغ می فرمود
 و در خانیچه شهر اینبار را وی آباد کرد و مدتی سلطنت
 او بقول راویان چهل سال و بقول مورخان پنجاه سال بودند
 بلاش این بهرام حسب الحکم وصیت کرد ملک
 تاج و تخت را دید و چون که شانزده سال از ایلت او در
 گذشتند ملک زمام اقبال او را بیدار کردند
 بهرام بن بلاش که بشیاعت و بهادری و رعایا
 پروری منسوب بود بقول مورخان بلاش در ایام حیات
 خود تاج و تخت بوی تسلیم نموده بودند و مدتی حکومتش
 هفتده سال
 زینسی ابن بلاش بود
 وفات برادر درشت تاج و تخت او کردید بقول مستوفی
 محمد مستوفی مدتی سلطنت وی سی سال و بقول -
 قاضی یغماوی ناصر الدین یغماوی چهل سال بادشاهی کرد
 و خبری که در اصفهان ظاهر است و موسوم بزنده رود است
 زینسی کند اینده بود
 فیروز ابن بهرام بموجب

وصیت

وصیت عم زمام امور فرقه اعم را در قبضه اقتدر خود در آورد
چون که مدتی شزده سال بدولت واقفان گذرانید بوسیله
ظلم و تعدی کجاشکافش و رعایا بروی هجوم نموده فرزند را گرفته
میل کشیدند بلاشش ابن فیروز پس از وفات

پدر خود مالک تاج و سریر فرمان رومی گردید بقول مورخان
چهارده سال بخوبی سلطنت نمود و لارز انار او است
خسر و ابن بلاشش ابن فیروز

وفات عمر زده پدر بر سر ایالت صعود فرمود و مدتی حکومت
متش بقول در بیان سی سال و بقول مورخان چهل سال
بلاشش ابن بلاشش ابن فیروز ابن بر مرز

بر سر ایالت رومی افزون گردید و مدتی سلطنت او
بقول در باب مورخان هست و پنجسال بودند بنیریز
وطارم و بزربک این بر سه شهر روی بنا نمود و مرغزار
پلاشان اصفهان بود مشهور است

ارودان ابن بلاشش بر سر ایالت متمکن گردید و
مدتی حکومتش بقول مورخان شانزده سال بود و نافذ
فرمان بود و این کلمات از سخنان او اند قلوب الرعیات
زینت خزان ملکها زیر امله دلهای رعایا خزان بادشاهان

اگر رعیت وزیر و ستان از در و عدل سلاطین نماند و فرمای
 خوشدل و شادمان باشند بپوده ایشان نیز از شجره آمانی
 نمره کارانی چینه و الا فلا و الکتک و الوزت اند سحانه کج
 سامانیان با اتفاق مورخان زرنسل -

بهمین ابن اسفندیار میباشند بقول حمزه اصفهانی آن طبقه
 چهار صد و پنجاه و هشت سال و شش ماه باوشاهی کرده اند
 و بقول بگرام شاه ابن مردان شاه چهار صد و پنجاه و نه سال - و
 سه ماه و پانزده روز سلطنت نموده اند و بقول محمد بن مستوفی
 آن طبقه سی و سه نفر بودند با صد و سی و سه سال و سه ماه
 و پانزده روز باوشاهی نموده اند و نخستین کسی که از
 ایشان مالک امور جهان بانی گردید اردشیر بابکان است
 اردشیر بقول اکثر علماء رفتن اخبار و سیر

اردشیر بن بابک بن ساسان الاصفهانی و نسب ساسا
 ساسان الاصفهانی ساسان ابن بهمین ابن اسفندیاری بودند -
 و بقول مورخان زرنکار و جمله بغداد تارود همچون مسخر خشت
 و بقول ارباب ادویان در جمع مسمومه ربع و مسکون راینه
 شیر یاری برادر خشت و کمر بستن دی اختراع نموده - و
 و نخستین طلبیست که ملقب بشهنا گشت و اردشیر از
 سایر سلاطین مجسم بزرگتر و فضل و هنر امتیاز داشت و

محواره

و محوره همت عالی همت بر تالیف و تصنیف می
 گذاشت و عمارت و بلاد و از وی در هر دیار یاد بقا
 ماند همچون جزیره دریای بکر و امروز در قهستان دینه
 در سطح اوست و میان کرمان و در قهستان و کور شیر در
 کرمان و غیر ذلک وی بنا نهوده درین کلمات از سخنان او اند
 که بدینار غایت مکتوبه با چکس و فاکتوره دست از وی
 باز ندیده که از غنت بی او بدست نیاید - ارباعی
 سر سبزی نهال سعاده پیان ملک بی رشک عیون شریقه طمع ملور
 لیکن زلال چشمه دین کی شود در آبی باریک سیاست شادان کاکلار
 شایه این آرد شیر بادشاهی بود با عدل و انصاف
 و شجاعت و سخاوت و مردانگی شایه بود که در جهان بسیار
 عمارت بنا نهود و از آن جمله شهر نشاپور که ظهورت بنا
 کرده بود و سلطان سکندر او را خراب ویران کرده بود بار دیگر
 او را آبادان کرد و در شیعنه بطرف جنوبی او غارکی است
 در انغار صورتی شاپور از سنگ مانند ستون تراشیده
 میان آن غار ساخته نموده اند و مدتی سی و سه سال بعد
 و داد بزیت و بعد آن وفات یافت درین کماة از سخنان
 لا عمة الا بوفی العد و لا حکم الا بالیة و لا صدقة الا ببار

در این شهر صورتی غار ساخته شده از درون صخره آن شهر است از سخن آن
 در این شهر صورتی غار ساخته شده از درون صخره آن شهر است از سخن آن
 در این شهر صورتی غار ساخته شده از درون صخره آن شهر است از سخن آن

بهرام بن هرزبن شاپور مردی بود با جمال و قوت
 و بسیار دود و علم و عدل و سخا چونکه پادشاه گشت مانی -
 نقاشش را محترم و مکرم درشت بخوردستان نزدیکی کرد تا که
 مانی برود و او را آورد و برود آورده او را تحسین تمام تا اتباع او
 را بدست آورد آنجا علمای را حاضر کرد و دید تا که همراه مانی بعینه
 نمایند خوالا مظهرش کردانیدند که کفر و مبین گشت
 تو به بروی و بر امتانش عرض کردند وی قبول نکرد پس بفرمود
 تا که پوستش هر دو آن کردند و بگاہ در راه نهند و او را بیا
 و نهند و لای تا پهن از فرمود تا مهر یا نیز ابلک کردند و
 بالیشان برده دعوت او قبول کرده بفرمود تا در زندان
 کردند و ندید وی هر کلی از اطراف کسسته شد و درام
 پور و دستکوه که میان بغداد و خوردستان بوده وی سا
 بود مدتی سلطنت او سه سال بودند

بهرام ابن بهرام مردی بود بنایت نیکو سیرت و زرا فارور
 خزی مشهور نیت و مقام بچند نیشاپور درشت - و
 مدتی ایالت بهرام مانی پزده سال بودند بهرام بن بهرام
 بن بهرام و بهرام ثالث را سکران شاه گویند و او نیز بچند
 نیشاپور مقام درشت و مدتی ایالت بهرام ثالث - را

اهل سال

چهل سال و شش ماه و پانزده روز بودند و پیرام نالشت
فرمود که بر سنگ قبر او ثبت نمودند که ماداشتم چون که
پیرین جاکاه سر پنجم هجرت مسیح هجرتان ما را سود ندارد و کین
هیچ بجایان ما را پیش از وعده با نیجا نرسد لایله خط
خود از جهان برداشتم و جهان فانی را بدیکران بگذاشتم
زیسی بن پیرام سیرتی نبود درشت و هم بجای
۴ پدر قائم مقام بود بر سر ایالت جهان بانی - قرار
رفت و مدتی سلطنت او یازده سال بودند -
پسرین زسی روی بد خلق بود اما مع
ذالک عدل داشت و مقام او نیز بچند نیشاپور مقام
داشت و در زمان ایالت خود بقدر امکان طریق بذل
وسی مسکوک میداشت و مدتی نه سال و شش ماه
شاپور بن شاپور پادشاه مشفق و نیکو خلق
در عیال پرور ذوالانف لبیاری بلاد غرب را در عرصه -
نیب عارت و تاراج آوردند و شانهای اعراب را
سورخ نمود و مدتی حکومتش بنفاد و شش سال رسید - پنجاه سال و
روزی در خیمه اویم نشسته بود ناگاه ریحمان گشته شد
خیمه بر او افتاد و از در زخانی در گذشت ایوان مدائن و
نیشاپور بنامی شاپور شمرده اند بقول

او ششبر برادرش پور مدتی بادشاهی او پشت سال
 بهرام بن شاپور و بهرام ذوالانفاس را کرمان
 شاه گویند بسبب آنکه در زمان پدر در کرمان بود همواره
 در عبادت مشغول بود و در تدبیر مملکت نیز در وضعی شایسته
 سال بادشاهی نمود

یزدجرد و این بهرام این شاه
 وی در زمان فرمان رورائی بقدر امکان در احیاء مراسم
 ظلم و تعدی مبالغه نمود مدتی پست و پنجسال نیم رعایا را
 بعذیب الیم معذب داشت تا راه بمقرسفر برداشت
 یزدجرد مردی بود بدینست و مدعی که دانشمند از ابریسیت
 ندوی و نظر رحمت بحال روشن فرمودی و بلکه اکابران
 خور و ذلید در شستی و بادنی بهانه استعمال مردم میدردی
 روزی سوداگر اسب بنامت یکتا آورده نزدیک قهری
 با ساد مردمان بسیار سعی نمودند که عنان اسب بگیرند اما اول
 آنها میسر نشد یزدجرد از نهایت حرص از دو لنگانه پروان آمده
 نزدیک رفت با ساد و بعد از ساعتی عنان آن اسب بدست
 وزین زارین بخوانست و بدست خود برداشت و گمانها و دعوات
 که تنگ او بسته کند از نظرین اشنا و بر سینه یزدجرد باری
 زرد و در اطلاق کرد ازیند آخر تا بدشت بی تنگ عاقبت

ظالمان

فلان صحن بشد
 آئیم را بر هر کسی که بتولد شدی مانند گل با هم رنگ بقاداشی
 بزود در بر خود طلعت عالم افروز نمایان این امر القیس
 که از جانب او عالم صره بودی طلبانید و بهرام را بپوشی
 و در باب تقدیر پیشش شراط و صیغه بجای آورد
 بعد آن نعلن مرضی الیرام با بهرام طرف ولایت خود باز
 پشت و فرمان دادند در منزلی هوا و بیکر قهری داشت
 راطح با نواختند و آن مکان دل پیر با نوبت زمان
 تعمیر یافت یکی بخورنی موسوم شد و دیگری بنیدر مشهور
 کردید و نمان در آخر ترک عبادت و احصای کرده بملت
 حضرت عیسی علیه السلام ایمان آورد و ملک ممال و حکومت
 به هر خود سپرد نمود و تا بنیاد شد و مدتی حکومتش پانزده
 سال و سه ماه و پانزده روز بود و مندر این زمان
 بقدر امکان به تربیت بهرام تا پانزده و شانزده سالگی
 بطلب کتاب اشتغال می نمود و بعد از آن که آغاز تعلم
 در می و ابواب فرست فرمود که در اندک زمان در
 کشف فون قصب السبق از اینهای زمان در ر بود چون
 پدرش بزود آئیم بنا بر عیسی و اصل کردید و اکابر عیسی

که در وقت ظلم و تعدی او جان آن چهاره گان تا بهی
 آمده بودند بر طبق کلمه و لفظ سرالایید حال بهرام را بر آن
 قیاس نموده کسری نام را که از اقربا و اردو شیر این
 با بکالی بود او را بر سر سلطنت نشاندند و بهرام - از
 شنیدن این خبر متفکر و بی آرام گشته و به دوران ایام متوجه
 در در الملک یزدجرد شد چون که نزدیک فارس رسید
 جمعه رؤسا و خاندان عظام و علماء و اربابا ماسندان شرط
 استقبالی بجا آوردند و میان او شان در باب تکفل امور
 بادشاهی سخنان بوقوع پیوست احوالا بهرام این قول در
 یافت که تاج کیانی در میان شیران خزان گرسنه بنید
 بر آن از کسری و بهرام تاج را از آن مقام بردارد و بر سر ایالت
 نشیند و در شیر زمان بعد آن جدا آیند و تاج نزدیک بان
 در بیع نهادند و کسری با مکریم در آید و بمحی بزک دست
 دریم داد و آنکاه بهرام روی بکسری آورده گفت که پای چو
 پیش نه و تاج بر در و کسری در جوابش گفت که صاحب
 تاج و تخت منم و طالب مملکت قوی باید که این جرأت
 یزد و صادر کرد در آن اشتهار بهرام بجانب افسر توجم نمود و آن
 بر دو غیر و میر قصد آوردند و بهرام بر دور از رخ سر چینه بهوان

از پای

از ہائی در آورده باجی کجانی برداشت در حق خروئی را بیان
بما راست و بعد از صدق این امر غریب ندان شہر مبار
شیر شکار کردن نشان با ہم کمر عبودیت او بر میان بستند
و سرخیان ملک ہم زبان بدعا و ثنایش کشادہ و اول کسی
کہ بر ہر ام سلام کرد کسی بود و ہر ام در سن ہست و نجما لکی
بر مسند شہر باری رسید و در تمجید بسیار عدل و انصاف کو
شنید و منذر این نعمان را با نعمان و احسان فرادان بدیار
عرب باز گردانید و چون بعید کور بنام تہ موع بود بنا بر ان
اورا ہر ام کور میفتند بعیش و عشرت مشوف بود
و اکثر اوقات بکشیدن بادہ کلزنگ و استماع نغمہ عود و چنگ
حرفی نمود بنا بر آن پکا ککان طبع در مملکت فرسین کردہ
بمخت خاقان ترک با دو بیست صد و پنجاہ ہزار مرد و شیخ ہزار
از آب امون عبور نموده و ہر ام یکی نزد اقربا را بنیابت
گذرختہ با ہزار سوور باستم شکار از فارس ہر دن رفت
بطرف افروہجان روان شد اکابر عجم بسپہ طلعین با ہم
گفتند کہ ہر ام طرف فرور اختیار کرد اگاہ مکتوبات
بخاقان نوشتہ اظهار اطاعت کردہ و از ان نزام با
ہر ام اورا اعلام کردا بند و بادشاہ ترکستان خوشدل ہو

و شادمان شده با هستگی و عقلمت تمام قطع ملامت نازل میفرمود
 و برام از او بچنان دو منزل پیش بجانب ارمینه رفته پس راه
 بگردانید و از طرف در بند شیروان بخوابم رزم رسید و جامه ترکانه
 پوشیده بتجیل تمام بتاختند چون بترق خاقان رسید جاسوس فرستاد
 که حال و جای خاقان تفحص نماید پس شبانه بر سر وی ششون نمود
 خود را با دو لیست مرد بر سر خاقان رسانید و بار دو جوانب آن
 دو لیست مرد مقرر گردانید چون که خاقان از لشکر گاه برآمد و نام
 برام یاد کردند و طبل زدند و با جماعتی خواصان بر در خیمه او شان
 رفتند و حاجیان که بر در آنها نشسته بودند بگشتند و از درونی خیمه
 رفتند و خاقان را در خیمه بر بستند مستی خفته یافتند مرشش برید
 ند و آلودگی بر آوردند و بسیار غلافی را بگشتند و بعضی اسبیر
 کردند و باقیمانده گان بگشتند پروانجات گرفتاری آنها را
 با طراف عالم رو در نه ساخته و خود انگک بند کرد و طلب بند فروش
 شنیده رسول خود بگفتش فرستاد با وی صلح نمود و دختر خود
 را در جامه نکاح برام داد و یک فیل بدران چته سواری او
 بوی تسلیم کرد پس قصد بجانب یمن و حبشه کرد و زرسی را
 بروم فرستاد و در و منظر باز گشتند پس روی بخرم نهاد - و
 اسب را با لودی میدوانید چنانچه بر زمین شور افتاده بود و
 در اسب در آن وادی فنا پرند نا پدید گشت و مدتی بادشاهی او

همسنگ جمال

پست و پنجسال و حکیم آرامی شیخ نظامی در هفت پیکر
 در صفت آن بادشاه مودت کسرت این ابیات نظم فرموده
 شالی لادانه بزرگسنی شماغ تکل شد دانه بر جهان - فراخ
 پر خدای تکل آن جهان شدره کادمی چون سوز خورد گیاه
 باز گفتند قصه با پیرام که در افق تکل است تمام
 مردمان همچو رک مردم خوار گاه مردم خوردند و گاه مردور
 شاه چون دید قدر نریخ بلند درمی انبار برکشاد ز بند
 سوئی پر شهر نامه فرمود که درواز ز خیره چرخ بود
 تا امینان شهر کردند درمی انبار بسته بکشایند
 با تو نکر به نریخ در مسازند بی درم براد بند و بنورزند
 آنچه ز انبار خانه ماند باز پیش مرغان بند و قنی نیاز
 تا در ایام الا ز می خوردی کس نبرد ز می جوان مردی
 لاجرم چهار سال بی برکت روزی خلق بر خیزد نشست
 جمله خلق جهان ز تکل برو جز یکی تن که او ز تکل مرو
 شاه از آن مرد بی نوا مرده تنگدل شد چو آب افسرده
 روزان ریخ در خدای آورد عذر تقصیر خود بجای آورد
 گاهی وی زرق بخش جانور کای رزق بخشیدنت بخون دیگران
 یکی قدرت خدای خویش بیش را کم دهی و کم را بیش

قوی آن کر برت فروری
 کز تشنگی تنی ز جانوران
 شاه چون شد چنین تضرع سنا
 کایز و ز بر نیکوی - تو -
 چون تو در خشکسال خورستی
 چار ساله نوشته شد منشور
 از بزرگان ملک او تا خود
 کس شنیدم که چار سال کرد
 برام در آخر اوقات حیات در اثنای شکار گاه بچاپی لاد
 افتاد و نا پیدا شد با وجود فرمان مادرش در انچه تلامشی
 وی کردند اما او را نیاقتند لاچار واپس آندہ جز او دانند
 کند صید بر سر بطن جام جم برودر که من بودم این صحرای پر است
 ان شناسندگان که دانندش غار برام کور خوانندش
 تا حیرت ز خاک میکنند در جهان کورین چنین چندند
 شد زمین کنده تا دلگانه آب کسی آن بخوردند بجزوب
 و مدتی سلطنت برام است و پنج سال بودند و در وفات
 حیاتش هر چه پیش بیال و اعدا علم بچاقان الامور و الاموال
 نزد جود این برام بعد از وفات پدر بر سر ایالت
 رفتی از فرزند دید و ز غایت لطف و حلم او را نزد جود برم
 می گفتند بعد از پانزده سال ولد خورد و خورد و لیعهد نموده راه

آزیت

آفت پیش رفت و ناپدید آید
 پسر این یزدجرد بعد از وفات پدر بر سر سلطنت قائم
 مقام وی آید و بعد از ماضی سه سال برادرش با وی
 محاربه نموده بغوث بازوی خود با دشاهی از وی گرفت
 فرزند این یزدجرد مردی دیندار بود و در
 اول عهد او محلی عظیم نازل گردید و نه ساله خراج را
 بر عیال معاف فرمود و هر کسی را از خزانه خود بیستگان
 میداد و نذارات او فرزند ران است و اعمال لایق و بویس
 فرزند از جرجان و ران فرزند از بلاد سند و شهر نواصفهان
 و شاد فرزند از ازبکجان تا دیور پنجاه فرسنگ تا به خجند
 میان ایران و توران و قصه کام فرزند ران اعمال فارس
 در ملک رفت و ملک ترک در راه وی خندق ساخته
 بود و میان چون که با بنجار رسید در آن خندق افتاد و پلک
 گردید و بقول مورخان مدتی با دشاهی او سی سال بود
 بلاش این فرزند بعد از وفات پدر بر سر
 ایالت صعود نمود بقول از باب راویان مدتی با دشاهی
 وی یازده سال بودند بعد آن بعالم بقار حلت نمودند

قبا و ابن فرزند در آوان ایالت بلاس
 بطریق خلاف برادری که بر پیش سلوک کرد و بجانب
 ترکستان فرزند و در بلده نیشاپور در خانه دیقانی
 فرود آمده دختر او را در جهانه نکاح در آورد و قبا و آن حمیده را
 حامله ساخته ایلیخان را به پیشش پرده بصوب مقصد -
 روان شد و بادشاه ترکان سپاه آوردن توان ملازم او
 کردند که ملک را نزد تصرف برادر بیرون آورد و قبا و
 مانند برقی و با وطنی مسافت کرده چون که به نیشاپور رسید
 آن دیقانی را طلبانیده احوال خانه خود پرسید جواب
 داد که در همین کاکمکاری غنچه امید نکلفته که از شما تم اخلاق
 حمیده اش مشام فرق انام معطر خواهد کردید و در کوشش
 نادرری بنالک بر کشید که عنقریب به شمره آن کام جان
 خواص و عوام را شرفین خواهد کردید قبا و را از استماع -
 این بشارت و سرور بچیت دست داد و پسران روز
 قاهد از در الملک آید و خبر فوت بلاش و اتفاق
 اکابر بحکم سلطنت قبا و عرض کرد و قبا و چون
 وجود نور سیده بر خود مبارک دانسته روی بدر الملک
 آورد بجز و وصول مراد بر او رنگ بادشاهی نشسته ابواب

عدل

عدل و انصاف بروی اوز کارگشود و قباد بر مذہب مجوسی بود و با خواہر خود از دواج نموده بود و چون باین ہم آفتاب گفت
 و محبت مفروض بود وقتی کہ در قید حبس بود از غایت شوق
 مندی دیدار اہلخانہ از آہ زندان اجازت دیدن او طلبید
 و از زندان بروی گفت اگر ملکہ با ہم مواصلت نماید سوال تو
 اجابت نماید قبول نمود وقتی کہ در زندان درآمد چون واپس
 آمد بروی گفت وعده وفا باید زنی گفت حاضر ام بر من
 می خواہی اختیار داری لکن عدو زنان در رم و در اوقات
 نیز با زنان جائفہ فرام نمی آمدند رخصت داد تمام شب قباد
 ہمراہ وی صحبت داشت وقتی صبح قباد را در بستر سجیدہ در
 کنار خام روان ساخت بر گاہ خادمش پرسید گفت
 کہ این بستر است کہ شب در زیر داشتیم و در وقت
 رخصت از ہم قباد گفت کہ این بستر را نیز ہمراہ ببر بستی
 کہ جائفہ خواب کرده باشد نمی خواہم کہ بروی بنشینم -
 این را پاک کرده بیار باین بیانہ اورا خلاص کنانید و مدتی
 چہل سال ایالت نمود و در ولایتی جرجانی خطہ استرآباد
 قباد بنیاد نهاد رخصت ہستی بنا و نیستی در داد
 نوشیروان ابن قباد بادشاہ عدالت نهاد

نزد مورخان و الاثر او مستخبران صادق الاعتقاد است
 پیوسته که اول پادشاهی که کسری لقب یافت از نو
 ابن قباد بود و کسری که معرب خسروست بفتح کاف
 کسر را مشهور است و بکسر کاف و فتح را نیز مذکور شد
 و معنی از نو شیروان جدا الملک است لکن چون بنا قیامت
 قباد بیاد افتاد از پادشاهانش نو شیروان بموجب
 وصیت پدر و اتفاق اکابر و موبدان قدم بر سر پادشاهی
 نهاد و آن پادشاه عالیجاه در تمهید بساط معدلت در رعیت
 پروردی و تشدید مکرمت و معرفت کسری و فرارغ حال
 عام رعایا و فرارغ العیال کافم بر ایاد و بکثرت عمارت موا
 ضع و تعمیر قری و مزارع و جریان قنوات و اهنار و نظارت
 بساطین و اشجار بمرتبترین سعی و اهتمام فرمود که تا قیامت
 قیام ساعته و ساعت قیام ذکر جمیلتش بر اوراق روز
 کار و اوراق لیل و نهار باقی و پاییدر فرمود بود زنده است
 زنده است نام فرخ نو شیروان بعد از کرم بسی گذشت که نو شیر
 وان مانند و کفنه اند که نو شیروان بر دزد باد خوب کردی
 و بر دزد بر سکار کردی و بر دزد باران مجلس شرب خوری
 می نمودند و بر دزد آفتاب در بار عام فرمودی و نو شیروان

در اوائلی

در آوازل ایام خود خراج آراضی دیوانی را بر هیچ نصف
 قرار داد و دفاتر اخراجات ملوک ماضیه را که متضمن
 ظلم و بدعت بود بر طاق نسیمان نهاد و اسامی لشکر
 یا فرائد و دفاتر ترتیب مثبت نموده فرائد خوار استعداد و
 قابلیت هر یک مرسوم و معلومه تعیین نمود و این اطوار
 حمیده و اخلاق پسندیده سحت ولایت و بسطت
 مملکت او بحالی رسید که از دیار ماوراءالنهر و خراسان
 و در بند شروان و بلاد طبرستان و جرجان و فارس
 و کرمان و عراق و بعضی از بلاد هندستان و جزایر عمان
 و بحرین و یمن تا به یمن مرحد مغرب در تحت تصرف
 آن پادشاه گامران قرار گرفت و تمامی ممالک مذکور
 آبادان و مزارع و مزارع در معموری صفت ریاض
 جنت پذیرفت و حضرت حقانی پناه معارف گاه
 خجسته فرجایی عبدالرحمن جامی نورالدین مرقدہ السامی
 در صفت مودت و صحت آن پادشاه خجسته سیرت
 در سلسله الذہب این حکایت را نظم فرموده
 کرد و شروان شہی عادل نیم روزی بیام خود - منزل

دید بر پشت نام - همسایه
 قاضی کوزه و کوزه در دست
 بی دران نا پره نه دسته بجای
 خواست تا حیل را بر آنگیزد
 کوزه زان حیلها بر اینست
 چشم نوشیروان چون انرا دید
 گفت با خودم دای بر ما باد
 که بی بیلوی ما فقیر بر
 نبودش کوزه بدست در
 خواست تا افتاب زوز خویش
 باز لغنا مبادا - رواند
 بر فقیران رو خود یک سر
 پیران شست پیرمند از وی
 با اتفاق فضلار سخنوران مدتی سلطنت افشروان -
 همیشه سال و بر طبق کلمه ولادت ابانمی زمین اسلطان
 العادل و ولادت حضرت سید الانبیا صلی الله علیه وسلم
 در زمان بادشاهی اوروی بدار فنا نموده بودند و در نظام
 تواریخ مسطور است که نبی آخر زمان صلی الله علیه وسلم بزمان

پیر زالی فقیر عیالیه
 چونوی از روز کار شنید
 نه نمی گایستد بان بر پای
 کلاب زان چاه بود ز خود
 می فتاد آب بر زمین مرغیت
 از نزد احمک مرغت بارید
 چشم خلق از خدا می بر مباد
 عمر بند شست کشنده پیر بر
 که بان روی خود تواند شست
 پیر او فرستد از بر خویش
 پس همان دیدم غسل ماند
 رو قسمت چهر افتاب به زر
 کسش برده ز قصه رو - پی
 مدتی سلطنت افشروان -
 همیشه سال و بر طبق کلمه ولادت ابانمی زمین اسلطان
 العادل و ولادت حضرت سید الانبیا صلی الله علیه وسلم
 در زمان بادشاهی اوروی بدار فنا نموده بودند و در نظام
 تواریخ مسطور است که نبی آخر زمان صلی الله علیه وسلم بزمان

در وجود آید

بوجود آمدند بودند در آن روز آتشکده بمرد و مردانش
 و دریای ساده خشک گردیدند بلکه در آن شب دوزخه
 گنده در ایوان کسری بافتاد و نوشید در آن زمان واقعه متکلمه
 گشت و سیح کابین را طلبا بنیده حال خود با و گفت
 و در جواب او سیح گفت که این دلیل بر ولادت
 نبی آخر زمان عربی استیلای امت وی بر همه آتشکده
 یافت بلکه بعد وی بر تنگه نه افتاده یکی ز زفر کس
 بادشاهی کند پس تمام ملک ایشان شود و از بنای او
 روم است که بسکل آن طایفه ساخته است که بکنند
 المدائن پیوسته و در بارگاه او چهار کرسی زرین
 می بنادند یکی بر او وزیر زرعی و دوم رفیق را و سوم حامی
 بادشاه عین و چهارم جنتی قبحاقی بودند و رومیه نام
 شهر است که از شیروان بنای کرده و نمونه آن طایفه بر
 ساحل دریای روم آبادانی نمود و میان در و قسطنطنیه -
 یکسالم راه کفنه اند اردون اند چونکه در بازار گشتند اردو
 بند خراگند که مردمان قبحاق مستولی گشته در بند را و ایران
 و خراب نموده اند نوشید در آن ایلیک ایشان کرده او
 شانرا قمع نموده در بند را محمود گردانید و همی از لشکریان
 بر آنجا بنهاداشت تا آن که نورا علیدا گشتند و بفرمود تا

که حصنای بختند و پهلای عمارت کردند و در میان پنداشت
از درون و مفسدان در ایام وی سیف بزن کردند و
و بجای ملک غیر نزد وی آمده استمداد نمودند بر سر دق
این بر چه که سوره الفیل در شان زینترش آمده مدد داد
تا مین زرا ایشان مستخلص از عید و عیون نام را بر دست
خویش ز فرزند و زود همگان بر طاعت او بودند و در اطلاق
کردند بعد از مدتی بعد مغربیت روم کرد و ملک روم بگرفت و باز
ملک بیاد شاه داد و با قدرت اینک بر سال بر روی سلام بدرگاه معصی
آمده باز رود و زرنجی ببلرف ماوراءالنهر رفت و ما خاقان قسم
صلح کرد بشرط این که تا فرغانه ملک نو شیروان را باشد و دغری
خورسته در جهالم تکلیف خود در آمد و با اتفاق محاربه بیاطلم رفتند
و از ایشان را خبر کردند و بعد از آن متوجه در السلطنت هندستان
کردند و بعد از مغایرت صلح کردند و این کلیات از سخنان نرین
بیان نو شیروان اند - اول آنکه تا روز شب آینه در و نده
بود از آرایش حالها سلفه مدار دوم باید که از کار می نشیند
نخورد که یکبار از آن شیمای خورده باشد تویم و خود را
زنده نه شمارد چرا که کسی از زنده کافی برود او نباشد
چهارم باین خوب کند که با شاه آشنای در شده
باشد هر آنکس را دوست درونی که دشمن دوست تو بود

پنجم برادوست خوانی کسی را که بی بند مردم آزرری
 پیش خود سازد آن کس دشمن جان خودست ششم -
 باید که با مردم نادان و بی بند برزد و سستی نیند که مردمان
 بی عقل و بی بند و بسته را شاید نه دشمنی را به هم از نادان
 بریزد باید که خود را عاقل و دانا شمارد ششم حق لوی آرزو
 سخن آن تلخ بوده باشد بر زور و غوغای لوی نباید نم از خواهی
 که رزق تو همیش ظاهر نبرد و با دوست خود ملوی دهم مردم
 بی قدر را زنده نه شمار یا زودم اگر خواهی که بی رنج گوئی باشی
 قانع و خورسند باش دور زودم آزر سستی مردن بهتر
 است نکه از طعام فرومایگان سیر شدن نیز دهم بر نا اعدا
 دان اعتماد کن و بر محمدان نا اعدا و مباشش چهار دهم ایله
 محتاجی خویش آن مصیبت عظیم دان در آب مردن
 به رزق و کس خیزی خوارستن یا زودم خاسق متواضع -
 این جهان را طلبیدن بهتر است از عابد متکبر و مغرور شازدیم
 محالست از آن بزرگتر نیست که دعوی خیری کند و او را نداند
 بنقدم در جهان فرومایه تر از آن کس دیگر نیست که کسی را با
 ارضای باشد و تواند بر آوردن و بر نیاورد و دهم هم بر خند
 که کسی دانا بود چون ویرانان دانش خرد شمارد آن دانش

بروی و بالک باشد فوژویم بر کسی را که اردشس از در کار
 در انان سازد و عاقد را نماید که در تعلیم او محنت خود را ضایع
 کنند استم اگر خواهی که مردم تر از نیک گویند فعل نیک
 شعار خود بن است و بیکم اگر خواهی که همیشه با ابرو باش
 آزرده باش من است و دویم اگر خواهی که عزت و قدری تو
 بر جا باشد قدری مردم بناس است و سوم اگر خواهی
 که بی بیم باش بی آزر باش است و چهارم اگر
 خواهی که مردم بر قول تو کار کنند اول بر قول خود کار کن
 است و پنجم سخن شونان و نملک از مردم دریغ مدار است
 و ششم اگر خواهی که جوان مردترین مردم باشی و قادر
 باش است و هفتم اگر خواهی که از زمره آزاده گان باشی
 طمع را در دل خود جای نده است و هشتم اگر خواهی که بر
 دولت جرات نشود با نادانان مناظره کن است نهم
 اگر خواهی که بهترین خلایق باشی مالک خود را از خلق الله
 دریغ مدار استیم اگر خواهی که در زبان باشی کوتاه دست
 باش
 هرگز این نو شیردان بادشاهی بود با عدل
 و انصاف آما مردمان آدم اخیل را نتوانستی دید پس
 مردمان و وزیران بیت میکردی و در تشبیه بیانی نصفت
 و احسان و تمهید قورعد دولت و امتنان بیشتر از همه بیانه

می نمود و بقدری مقدور در رعایت رعایا و نوزم رفا
 بیت بر ایامیکو شید و در باره مساکینان و ضعیفان
 بر حال راز او شان عنایت می فرمودند اما در سفت
 و ما بر نوبه مبالغه داشتند که در ایام سلطنت خود با نژده
 هزار و ششصد نفر شرفی و رؤسایان و اعیان ممالک
 عجم را قتل عام کرده بودند لاجرم بر کمان دولت - و
 و اعیان شهر و ولایت از ایالت بر فرستادند
 و در آن ایام سلطنت او بر ارم جوین نواری خلافت
 بر افراخت و بنام خسرو پرویز که پسر پسر بود سکه زد - و
 با طرفت لایات منتشر ساخت و بر فرستادند
 بدخان شد و خسرو پرویز رسید به طرف اذربایجان -
 که رخنه رفت و بر فرستاد خود را بجانب برام فرستاد
 و آن سپاه منضم باز آوردند و اکابر فرستاد از خود
 این واقعه بر پرویز میراث شدند چنانچه محمول و محبوس گردید
 و مدتی امانت او با نژده سال بودند

خسرو پرویز این بر فرستاد و بر مراد ف مظفر است
 چون که پرویز در اذربایجان خبر شنید که پدرش میل
 کشیده اند و از سلطنت خلع نموده اند مانند برق و باد
 مرعت سیر استعاره کرده بدارن شانت و با اتفاق

اکابر و اعیان قاجاری بر سر نهاد و در عالمی از بافتن بافتن او
 عدل و انصاف بشارت در او انگاه نزدیک رفعت زبان
 اعتزاز برکشاد و در برت زود خویش از آنچه نسبت
 با وقوع یافته بود دلایل معقول اقامت نمود و هرگز عذری
 او را قبول فرمودند و جمیع ممالک ابائی و جدائی را در حیطه
 تخریب آورده و مرتبه او در تحمل و حشمت از مراتب سایر
 سلاطین بجم در گذشت و آنچه پرویز را از عظمت و اسباب
 نامداری و موجبات ایهت و کامکاری تیسیر پذیرفت
 و هیچ یکی از ابائی جنس او را میسر نداشت اما در خرابی
 افعال حسنه خود را با اعمال شیهه مبدل کردند بنا بران اکابر
 و اعیان در سال نهم از هجرت نبی رفرزبان علیه الصلوٰۃ من
 الرحمن پرویز را اعیان و شرفهای بجم مقید کردند و پسرش
 را بر سر تخت نشاندند و بومی تکلیف نمودند تا بقتل پدر
 فرمان داد و مدتی سلطنت خروند سال بودند

و در باب مجازان اخبار داده اند که پرویز تختی بود در نهایت
 رفعت و وسعت مرصع بجوهر قیمتی که چهار صد صیل بر زر
 میخ نظر در اطراف آن بکار برده بودند و یک بر زر کوی ازین
 بران تعیین کرده و صورتی دور زده بر وجه و کواکب سیم و غیره
 ذالک در آن مصور نقش ساخته بود و در علی مرصع از

مروارید

مردارید اید و وزن پودانه ازان سه مثقال و بر پودانه او
 قبه یا قوت سرخ و کلپا از زبرجد سبز و شاخ و برگ وی
 از لعل و فیروزه و سواری بر آب راکب و مرکوب جمله از
 زری سرخ و جامهای فاخره زربفت مزین بجواهر و گوهری
 پیش قیمت پوشیده و اسپ مسیح بزین طلای مرصع
 و بر استوان زربفت از جواهر مکلل ملع و ناقه تمام از سیم
 و اورا یک بچه از زربخته و زمام مانند آن و دایره پشتهای
 او از یا قوت رمانی ساخته و سرهای پستان آنرا از مردارید
 پرداخته و کسایط شطرنج زربفت و حیوانات شطرنج -
 یک نیمه از یا قوت بود و دیگری از یا قوت سرخ و کسایط
 ایشمی شصت کرد و شصت بمقدار یک جریب
 بود گویند که طول آن چهار صد کرد و عرض آن شصت کرد
 بود و اطراف آن بزرد بافته بودند و بر وایتی آنکه نوزده درش
 از آن بلورهای از رنگی دیگر بافته شده بود و یازده درش
 از زرد سبز و یازده درش از بلور سفید و یازده درش
 از یا قوت سرخ و در میان آن انواع گوهری شمین - و
 انصاف ریاحین ساخته بودند که ناظران زرد و در کمان
 می بردند که بینه زار است و در آن بساط صور انبار و
 و قصور دوره آن مرغذر نقش کرده و جدول و اشجار

طلا و نقره و اوراق آن از زمره و اثمار آن اشجار جمله جوهر
 آبدار مرصع نموده و خوانش مرصع بجوهر نفیس و کاسیا
 از زمره سبزه از زمره و پهلوی سپید و دشت و بزرگتر از
 همه بلاد از غایت سپیدی بخوشیدی و بار بده که مرد
 مسیح لفتی و آن سرور در آن سرورانی نامند و نیک
 مطربان او بودند و شیرین زن معشوقه او بود و شاد و ف
 زن سپاهانی نیز و اسپس گلگون و شب بدین نام دشت
 در عجائب البلدان آورده که هر روز یک کاسه طعام حوز
 دی که یازده هزار دینار قیمت آن بودی و حکم آن پادشاه
 بکدامه مرورید را بسودی و در طعام یار روی از میر قوت
 دل و اورا جوهری بود آنرا در سلسله بستنی و در دریا
 قلندی و باشیدی همه مرورید و جوهر دریا بخویش
 جذب کردی چون سنگی مفاطیس که این را طرف خوف
 میشد و آنرا شاه کوهران خواندندی و اورا همری بود
 زاده مریم بنت قیس روم و قباد نام شیر و به لقب
 پرویز نشست و صاحب تاج و تخت کردید خواست
 که شیرین را در جباله خویش در آورد و شیرین بمانند زمارت
 در خیمه پرویز زلفه و در برابر او خود را بدشسته هلاک کرد

و بعضی مورخان

و بعضی مورخان گویند که شیرین در جوده پرویز مرده بوده که
 صورتی او را در نگارستان پرویز نگاشته اند و شیرین
 نیز بعد از شش ماه زهر بکمان و ابروی باه خورده بمرد و
 پرویز را خسر و نیز گفتندی و بقول بعضی مورخان آن
 همز این نوشته روان بود که ایوان کسری که نام مرتب بود
 وی مرتب زد انید و او تاجی داشت بوزن شست
 من مرصع بجوای نفیس و تحت او از عاج و ساج
 مکلل و مرصع بود بشکل آقالیم زمین و فلک ابروج درو
 ثبت کرده بودند و از ابطاق در آورده و بر در طلسم
 بود از شیر و نوزنی سر نیز و طاسی و غلوه کم ز نومی چون
 یکسخت گذاشتی آن گوی از زبان شیر و طاس
 افتادی و او را چهار دست فرس بودی که بر دست
 فصلی از فصول از بوه سال نگاشته بودند و شرطش
 یکطرف از یاقوت و طرف دیگر از زمره و بر شیده
 بودند و نومی داشت که یکی نبش از بسد و دو عم از
 فیروزه بالشم ترکیب نموده بودند و بر او لیست
 منقال زد دست افشار بود چون فرمان در بار عام داد
 رزان زرنبدست خود صورتها ساختی و شکست و پرویز

و آنرا بهارستان گفتندی و چهل هزار زرین زرین مرصع
 بجوهر است درشتند و صد گنج که یکی از آن گنج باد اور
 ده بود نوبتی قبضه اموال بی تقیاس در هزار گشتی نهاد
 بموضع حصین می برد و باد آن گشته را بجای برد که
 بتصرف کما شکران خسرو بود و این اموال داخل نمود
 پرویز شدند و مقداری طلائی دست افشار داشت
 که بی عیسی نار با بر ص داشت و می خورد است از آن خشت
 و در حرم سرائی او است هزار دختر حلال حور و شش و
 دوازده هزار جاریه در حرم سرائی وی عمر لبر می بردند و در
 طویل او هشت هزار اسب و اشتر حقه سواری
 خاصه جوئی خوردند و دوازده هزار اسب سواری و
 دوازده هزار شتر و نوادشش هزار بز بخیر فید داشت
 برابر که در نبرد رفت صد باد صبا بگرد رفت
 برابر که در عرق شدی غرق باران بودی و در میان برق
 بلیخته آذر آسمان او آویخته حصر باد بدم او
 و بارید گوید که بی نظر افاق بود که ملازمست پرویز می نمود
 و ششین که در شش حسن و جمالش فداق جان آریا
 ملاحظت تلخ بود در شبستان خسرو در کار بر می نمود آرم

از ابواب سعادت و دولت آنچه خسرو پیرا
 میگردش می، سع بادشاهی را تیسیر پذیرفته بود
 اما کلبت و شقاوتی نیز نصیب وی شده که امری
 از آن صعبتر نتواند بود و آن آنست که حضرت لیث
 پناه صلی الله علیه و اله و سلم مکتوبی فرستاد پیرا جهت
 قبول ملت پیمان دعوت فرمود و آن نامه حضرت
 را باره ساخت و ایمان بروی نیاورد و ایست
 درید آن نامه را دون سخن ^{آن} نه نامه بلام خویشین را
 و چون خبر سوئی آرد خسرو بسمع اشرف خیر الشریعین
 علیه و اله و سلم الی یوم الحشر رسید بزبان وحی بیان
 گذرانید که مذاق الله مقله کما مذاق کتابی بود سطره آن سور
 ادب بمدران اوقات بفرمود که از دست هر مقتول
 کردید مورخان گویند که شرین و خستری بود که در خانه بی
 اکابر خدمت میکرد روزی خسرو در خانه او رفته بر روی
 او نظر کرد بروی عاشق شد و آن شخص ازین حال خود در
 کردید و شرین را از جزا درگاه مکرر شایع شد ملازم خود را
 داد که در دریا غرق نماید و شرین خود را به لطائف الخیل

خلاص نموده در دیو بر روی ازر را پاننان خدمت میکرد بعد آن
از نشتری خود را بخر و نشان فرستاد وقتی که خسرو بیاد
شاهی رسید شترین نشانی خود را یاد داده داخل حرم آردید
گفته اند که چه چیز باید که در خواب روی صبح باشد تا کمال یابد و
آن همه در وجود شترین موجود بودند یکی خواص زرخور رسید
که شترین را بچه مرتبه دوست دارید جور سب و دوستی که
مجت من جندان نسبت بومی نیست که بسیاری امور قسبه
تنقیض او نتواند نزد و زشت افعال حسنه استکمال آن
نتواند نمود و بتواتر وصال و تعاقب اتصال خاطر خیرین
تسکین نباید و بطنی زیر بحر ان و صعوبت ایام حرمان از خاطر
پسرون غمی رود و بنجگاه کنجی مدفون سکندر بود که بر نمونی
زرری پرویز شاه را بدست آمده بود آن صد و پنجاه -
افتابه زر بود و نیز نام نوای ست وطن اسامی آنجهار
پرویز کنج با و اور و کنج کا و کنج عروس کنج و کنج خروزی
کنج افراسیاب کنج سوزن کنج خضر کنج شاد و در کنج چین
کنج روس کنج زبر کنج طاکس کنج رومیه کنج بندیه
دیگر آنکه شش همی بشنوی تو کوی همان دیبه خسروی
دگر نامور کنجی افراسیاب که کس را نبودان بخشش و آب

در کنج

در کتب کتبش خوانند سوخته از آن کتب برشور افروخته
 در پنج زوری خوشایند که بالاشس یک تیر بر تاسی و
 که خضر انبیا و نذماش روان همان کاروان نامور کردان
 دیگر اندک بدشاد و در بزرگ که گوینده را مشکران بزرگ

شیر ویر این پرویز که موسوم بقباد
 بود و شیر ویر لقب او مست چون که بر سندیانی
 قرار رفت و تاج خسروانی بر سر نهاد و داستانت
 سماعی و رعیت نوشید و بیانی عدل و انصاف
 و در در استحکام داد اما از حکاک رکالت و عقل و
 روایتی اقربان زده بر رخ و در القتل رسانید چون که - از
 ایالت اوس سی سال و هشت ماه منقضی شدند مجازی
 جرم و اصرار و مولانا شیخ نظامی فرموده
 پدرش بادشاهی را نشاید در شاید بجز ششماه نباید
 در شیر این شیر ویر در سن نه سالگی
 بر سر ایالت بجای پدر قائم مقام گردید و یکی - از
 ارکان دولت که به نیابتش مهمات را فیصل میداد
 و مدتی یلونیم سال سلطنت نمود

شهریار بود از وفات اردشیر بر سر بر ایالت مملکت آمد
 زیرا که شهریار از خاندان ملوک نبودند و اکابر عجم
 از خدمتش عار در شدند که از نسل پادشاهان نیست
 روزی با اتفاق زمره عجم قتل وی اقدام نمودند و در حین
 سواری از خمر سیف و سنان او را از پشت اسب خود
 بر روی زمین انداختند مدتی سلطنت اوست ماه بود

پوران بنیت پرویز بود از قتر شهریار شاه
 ممت بدوره با اتفاق اکابر و روس عجمی قدم بر میبند
 سلطنت نهاد از حکایت معتر و تدبیر اقرار و خاندانرا
 با لطافت احسان فرودان مسلمان گردانید بلکه اللاب
 عدل و انصاف بر روی عالمیان بشاد اما حقیقت آنست
 چون تاجی کلبانی بتوران رسید شکوی دران خاندان گریه
 بیاد و این قول سنجیده را بخوان نظم مرد در جهان دیده را
 شکوی نماید دران خاندان که بانگی خرد گس آید از مالکیان
 در کتاب روضه الصفه مسطور است که یکی از امرای رستم نام
 بر پوران دختر پادشاه عاشق گردید و بخدمتش اظهار اشتیاق
 مواصلت نمود و پوران در جواب او لغت ای نادان
 دختر پادشاهان زیر کسی دیگر خاندان در جهان که غیر خاندان نمر آید
 و از ملاعبه پوشیده نیست روزی رستم فوجی خود را بباراست

بنی
 کلام

دورنش

در شبی که موعده بود چون که در اخل عزم می شد پوران دختر
با سبب آنکه ناخواسته اطلاع داده چون که رستم بیاید او را -
که رفتار کرده بسیار است رسانیدند چون که رستم ازین واقعه
خبر یافت فوراً لشکر خود در مدائن آورده مقابله او نمود
چنانچه بود از مقتله فوج پوران دختر شست خورد و پوران
بدست پسر رستم رفتار شد با نوع عقوبات پوران را بکشت
و مدتی سلطنت پوران دختر است سه سال و شش ماه
چون که سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم خرمادشاهی پوران
دختر شنیدند فرمودین یفعل القوم سئو و اهرم الی الا
مرات **بجشنیکه جشننده بقول مورخان**
در سلسله بنی اعمام خسرو و پرویز انتظام داشتند و
نامش فرزند و جشننده لقب وی بود و مدتی پادشاه
شش ماه بودند **آزرمی ملکه بنت خسرو**
پرویز غوری جمیده و عاقله ملقب بقباده بود و با جناب و -
رای خود داده به توپم اموری پادشاهی قیام نمودند
و مدتی سلطنت آزرمی ملکه یکسال بود و بنی اخوان زمان
صلی الله علیه و آله و سلم در عهد آن ملکه بدار را فرزند زلف
فرمانده بودند و بعد از آنکه اعیان عجم خواهرش را
بجای ملکه بر سندان ایاالت نشانند و وی بر چند که در مدی

و کیا است بی بدل بود امانی سعادت بود که گوشش و سنی
 او سود هیچ سود و فائده نگردد باعث دعای بنی از فرزندان
 صلوات الله علیه و سلم و بعد از شش ماه طرف در اتفاقا که حد
 و بقول طبری نه ماه سلطنت آن ملک بخوبی برانجام آید و
 فرزند این خسرو پسر که مادرش شکر نام -
 مطرب اصفهانی بود بعد از وفات خدیو بر ملکه کزلی اکار بر عجم
 به تختش احوال شاهزاده استقبال نموده معلوم کردند که از
 اولاد خسرو پسر که زدنش شیریه ریخته بود احوال در
 نصیبان موجود است بسی اتمام آن بیچاره را از آنجا در بد آن
 طلبانیده تاجی بادشاهی بر سرش نهادند چون که سه ماه
 ز فرزان روای در نزدش نشاند یعنی علامتش ملاک بود
 در نظام انور رخ مسطور است رفتی همچنان خسرو را گفتند
 بودند که اندین دوران شخص باین علامه بر آید که در نوبه
 وی انتقال دولت و سلطنت این خاندان خواهد شد
 و خسرو صحت زنان خود موقوف فرمود تا که چنین شومی
 در خاندان با بظهور نماید قضا کار در آنوقت که در حبس بود پسر
 از غلبه شویت بهترین فریاد رسانید خواجه مرا کشتن را باس
 دلاکان پوشانیده به بیان مرزانش در زندان فرستاد و خسرو
 همراه او صحت نمود و علامتی در او دید و بعد از سفر نه ماه نزد جوار

بیتفاق شکر نام

شکر

نماند

بزمید و پوششیده در عوم مرا برورش او میگردند و عظمه نه ساله شد
 روزی نظر خسرو بر آن بچه افتاد و پرسید که این بچه کیست احوال
 پورمان نمودند خسرو او را برهنه ساخته بزرگنوی او را در غریبه دیده
 گفت که این همان غنم و شوم است که باعث این نزد و دمان
 من دولت و حکومت اتعالی نماید پشتر منجان مرا خرداده اند
 او را از خانه خود بیرون نموده جلا وطن ساخت بعد از فاجات خسرو
 بیز او دیگر نرسد او مانند پهلوانان با برادر او لا تلاش کرده طلبانند
 بر سندن سلطنت نشاندند کفنه بزرگان خط نمیشد

یزدجرد این شهید یار این خسرو بود قیام شیر و بی

دست بکشتن برادران و اقربا در زخم نمود از آنس جان خردیها
 اختیار کرده خسرو در شهر یار او را از زندان در قفس برده و
 در آن شهر قمار زده نشو نمایافته بعد از واقعه فرزند اعیان مملکت
 مجسم از حال یزدجرد قفس کشته او را در درون طلباننده
 در سال یازدهم بحیثیت او را بر سندن سلطنت ممکن گردانیدند
 و در آن آوان مسلمانان ز بر محاکم ایران استیلا تمام دست
 داده بود کاری یزدجرد استقامت نیافت و در بکله در زمان سلطنت
 سلطنت وی میان عرب و مجسم محاربات روی نموده بودند و در
 وقت سعد بن ابی العاص بفرمان امر المؤمنین حضرت عمر فاروق
 رضی الله عنه در نوزحی قادمیاه بر لشکر او منظر آمدید و یزدجرد در خوابوند
 زین شکست خبر یافت نذرانی در اعضا آن رعیت و ما بویم که در
 آن بلده نایب شهید یار عجم بود بنابر آن که تو منی از زور و درشت -

خاقان ترکستان را ترغیب نمود که بر سر زردجود تاخت کند از آنجا
 سپاه فراوان تیار نموده متوجه اصفهان گشتند زردجود بطرف
 خراسان فرار کردید و با همیوم تعاقب او کرد و آن بادشاه بی سرو
 سامان در نوزحی مروی شاهجهان در آسپانها گشت و آسیای
 بخیل روزی ساعتی نزد خود نگه داشت آن بیچاره را زردجود در مدتی
 سلطنت او هفت و یکسال و شش ماه بود که از آنجمله شش و
 ستیم سال فی الجمله همگی که ممکن گشتن و قرار می درشت و بازده
 سال دیگر در اطراف کشور و شور میباشست و شش گشته ازین
 واقع بروایتی صح در سالی سی و یکم هجرت بوقوع انجامید - در ایام
 دولت و قبله ساسانیان با نهایت و اختتام رسید فنیجان -
 الملك المحمدي الذي لا يزول ملك سلطانه

در سیر غیر الشری الیوم المحمدي الحمد للذی

اعز الاسلام برسالة جیه محمد الامین و جمله خاتم الاحکام ابنة دکان
 ادم بن المار و الطین و صلی الله علیه و سلم الی الیوم الیوم الیوم
 المرضین و ضلوة زکایات متوالیات الی الیوم الیوم الیوم برفع
 انحضرت قندرجت صد الانبیاء و صلی الله علیه و سلم باد
 نسب شریف آن حضرت صلی الله علیه و سلم الی الیوم و هو
 محمد بن عبدالمود بن عبدالمطلب بن لشم بن عبدالمناف
 بن قصى بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن
 فهر بن مالک بن نضر بن کنانة بن خزیم بن مدرکه بن الیاس
 بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن اد و ابن الیسع بن

۱۷۵
 الهمیسع بن بسلامان ابن النخشب بن النسبت بن حمل
 بن قیندر بن اسمعیل علیه السلام بن ابرارہم بن ابرارہم کلہی
 حدقان بن ارقاب بن الهمیسع بن بسلامان بن عوص
 بن بوس بن قوال بن اموال بن العوام بن القوام بن
 فاشد بن حاشد بن جزار بن ایزار بن ندلاس بن تدلاس
 بن طایخ بن عاخ بن حاجم بن عابم بن فاشس بن احش
 بن ماجی بن تاجی بن عیفر بن عیفر بن عبید بن عبید بن -
 الدعاء بن الدعاء بن حمد بن حمد بن بسنتین بن حسنتین
 بن تیزر بن بکر بن یحیی بن یحیی بن لاغوب بن مرغوب بن عبقر
 بن بشکر بن نسبان بن عصیان بن عیسر بن کیر بن اقتاد بن
 ابہاد بن مقصر بن مقصر بن ناحش بن احش بن زارخ بن
 عاریع بن شمائی بن مزئی بن عوص بن عوام بن قیدر بن اسمعیل
 بن ابراہیم بن اوزر بن تارخ بن عسیر بن ارقف بن شایخ
 بن قانع بن احمد بن رزقششم بن سام بن فوج بن ملک بن
 متوشلیخ بن عشرہ بن اخلاق بن بڑ بن مہلابیل بن کنیا بن
 انوشس بن شیش بن حضرت ابوالنضر بن ابوالنضر
 الفصہ در آن اوقات و او ان کہ تابشیر جمع وجود ابوالنضر
 رز مطیع خلاف نزدیک بدیدن در سید و طائر روح پر فوج معبر

وی از فضای راحت افزائی عام قدس بجانب قالب مطهرش
 متوجه آمدید و روح قدس فرره طاهره پهنای معنی نور موفور انوار
 حضرت خاتم الانبیا و صلوات الله علیه و آله و سلم زرقندیل عرشش
 میسلی در خم طاق ابروی حضرت آدم علیه السلام بود و نیت نهاد
 ند بعض غنایت زیند سبحان تا نفع روح در آن جسد نورانی اتفاق داد
 ز نورش جهان را لباس وجود ز جودش شیدا اساس وجود
 و آن نور زاری از آدم صغی اللدم توسط جواب شیش علیه السلام
 منتقل آمدید و هم چنین از صلب ابا برهم امیات نقل شد
 تا خروج بجزرت نوح علیه السلام و اصل کشت و پس از چند واسطه
 دیگر آن آفتاب عالمیاب از مطمع جبین حضرت ابراهیم
 علیه السلام طلوع نمود و زراکتی بجبهه ابروی پهلوی حضرت -
 و سبیل علیه السلام تحویل فرمود و بدین سان آن عطیه عظمی -
 از اصلاب طاهره ابا بیطون امیات پارسا بطریق مناکحه
 شرعیه انتقال می فرمود تا فوتی بعدنان رسید
 و بعدنان از دست بجانم تقالی دوزده پیران بخشید متعدد و عد
 و ذیب و تهمان و ضحاک و تهب - و عدنان شهر عدن
 را وی بنا نموده بود و دانی نسبت از و بیت و عدی امانوز
 پیغمبر محمد صلوات الله علیه و سلم من الازل الی الابد بعد انتقال
 نمود اما بعد از هشت پیران بودند و در آن جمله فرزندان حامل نور

سیدالابرار

سید الا برور صلی اللہ علیہ وسلم علی الامام ہارکشت و نزر چہد
 پسر داشت رتبه آباد و آثار و قمر و جویر بن عبد اللہ -
 ابی ریحی اللہ عنہ و قوم او از نسل انمار اند و خلیفہ و می نیسان
 و خفقم از نسل رتبه بن نزر اند اما مضر شرف نوز خراش -
 صل اللہ علیہ و علی آلہ ما طلعت الشمس و القمر از دیگر بلاد
 ممتاز بود و مضر را دو پسران بودند غیلان و الیاس بنی خزاعہ
 و بنی قیس از تخم غیلان بن مضر اند حدی شتران او -
 اعدادش نمود و نوز آن مرور بہ پسرش الیاس منتقل شد
 و اورا ست پسران بودند عمر و عاص و مری و بنی خزاعہ و بنی
 ریحاح اقتساب بعمر بن الیاس دارند و نوز خزاعہ الیاس از
 الیاس بہ پسرش عام انتقال نمود و اورا عدلہ گویند و
 عام عدلہ از آن سب ملقب گردید کہ اورا ک شرف
 ابار خود کرده بود و این پنجگم کلہ از برای بیانہ است ہچنانکہ
 در علامہ و تمام و اورا دو پسران بودند بذیل کہ بنی بذیل منسوب
 باو ہستند و نوز حضرت خرابریم از نوز کہ بہ خزیمہ منتقل
 شد و خزیمہ را ست پسران بودند اسد کہ بنی اسد از نتایج
 او ہستند و کفانہ و کفانہ کہ مکنی با الوافر بود نوز مراد اور
 باو انتقال یافت و وی پنج پسران داشت نصر و
 عابد و عنانہ و عمر و ملک کان و مالک ابن قعقاع و بنی لیبث
 و نشاب باین پسر دارند و نوز آنحضرت مصطفی علیہ افضل

الصلوة من الصدق القوی و از کثرت به پیشش نفرته اهل
 قریش عبارت است از دست بوی رسید و در اطلاق لفظ
 قریش بر نفر گفته اند که در بگردار به نیست مستولی بر دو باب
 بحری و چون نفر و اولاد او بر عرب استیلا یافتند او را
 قریش گفتند و نور محمدی صلی الله علیه و سلم از نفر به پیشش
 مآلک و زوی به پیشش غیر که بی غیر با و منسوب
 است انتقال یافت و نسب ابو عبیده جراح رضی الله عنه
 که از عشره مبشره است بنوسط غیر به نسب سرور عرب
 و عجم صلی الله علیه و سلم ملحق می شود باین و تیره ابو
 عبیده و عامر بن عبد الله بن الجراح ابن بلال ابن وعب
 ابن خنیسه ابن الحارث ابن غیر و نور نبوی صلی الله علیه و سلم
 و سلم از غیر به پیشش غالب و زوی به پیشش لوی و
 از بولدش کعب رسید ابن عدی و بنی حجاج ز نسل
 کعب ظاهر شدند و از المومنین عمر ابن خطاب سعید
 ابن زید رضی الله عنهما بسبب کعب در نسب با سعید
 عجم و عرب با و نسبت دارند باین طریق عمر ابن خطاب
 رضی الله عنه بن نوفل بن عبد المزی بن ریاح بن عبد الله بن
 قره بن زریح بن عدی بن کعب و سعید بن زید رضی الله
 عنه بن نفیل بن عبد المزی المذکور و زریح و صایا کی نسبت
 با و لادن علم و عقل را کار فرمایند که فلاح نیاید بر نگاه بمقتضای

خجسته

علم و عقل

علم و عقل را کار فرمایند که فلاح نیابد و برنگاه بمقتضای علم و عقل
 کار نهند چنانچه علم پر حواش و جزه لائیت و صدق مستدم
 عزت و شرف ختم موجب مجد و بزرگی و وجود قرین فروری و
 حسن خلق مستجلب محبت و خلق ایزد سبحانه تعالی یاران
 کس باشد که با وی ایمان و معرفت دارد و دشمن آن کسی
 بود که بدانت جاہل است امامت این کعب بجهت
 عمل نور محمدی صلی الله علیه و سلم از سایر اخوان امتیاز داشت
 و نسب بنی تمیم و بنی مخزوم بمره می پیوندد و امیر المؤمنین حضرت
 ابوبکر صدیق رضی الله عنه و طلحه ابن عبد الله و خالد ابن ولید رضی الله
 عنهما بواسطه مرتبه در نسب با حضرت سید الانبیاء صلی الله
 علیه و سلم مشارکت دارند برین طرز امیر المؤمنین حضرت
 ابوبکر صدیق رضی الله عنه ابن ابی قحافه و عثمان ابن عامر ابن عمر ابن
 کعب ابن سعد ابن تمیم ابن طلحه ابن عبد الله ابن عثمان
 ابن عمرو ابن کعب المذکور خالد ابن ولید ابن مغیره ابن عبد
 الله ابن عمرو ابن مخزوم ابن نطفه ابن مرتبه و این کلمات
 از سخنان او هستند هر که در عواقب امور اندیش نماید در
 مقام عزت باشد هر که در امری که شروع کند بی حیل و دانش

نفس خود را فریب داده باشد و برده نفس خود را در عرضہ تهمت
 در آید نیز او را در علامت کرد و شخص چنین قرین شامت و دنداشت
 کرد و توری حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم از مرہ بود شمس
 کہ کلاب کہ در جمع و آب ترش بود انتقال نمود و اسم
 کلاب حکمت و بی زہرہ ذریاست کلاب میباشد
 و عبد الرحمن ابن عوف رضی اللہ عنہ و سعد و قاص رضی اللہ عنہما
 بتوسط وی در نسب بان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم لاحق اند
 و برین پنج عبد الرحمن ابن عوف ابن عارض ابن زہرہ
 ابن کلاب و سعد ابن ابی العاص و مالک ابن ذهب
 و عبد المناف ابن عبد مناف ابن زہرہ ابن کلاب
 رضی اللہ عنہما و نور آن حضرت رسالت مآب صلی اللہ علیہ
 وسلم در کلاب بہ پرش قصی کہ موسوم بزید بود انتقال
 نمود و عماتہ خدیجہ بنت خویلد و زہیر ابن عوام رضی اللہ عنہما
 بتوسط قصی در نسب با محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 شریک اند برین موجب زہیر ابن عوام ابن خویلد ابن
 اسد ابن عبد الغری ابن قصی و خدیجہ بنت خویلد رضی اللہ
 عنہما ابن اسد مذکور و قصی سہ پسران داشتند عبد مناف
 و عبد الدار و عبد الغری لیکن حامل نوز محمدی صلی اللہ علیہ وسلم عبد
 المناف بود و او را از رغابت حسن و جمال شمس القمر میقتند

و عبد مناف

marfat.com

Marfat.com

نام را چهار پسران بودند هاشم که پدر عبدالمطلب
 و عبد الشمس جد بنی امیه است و نوفل جد حمیر بن
 است و عبدالمطلب که جدا علایک امام شافعیست
 که الد علیہ و عبد الباشم و عبد الشمس تو امان متولد شده
 نزد در حین ولادت پشانی ایشان برآیم اتصال داشت
 بود و برادر برادر یک شمشیر از یکدیگر جدا بودند و یکی از عقلاء
 آن عصر را شنیده گفت که همیشه در میان اولاد ایشان
 بران شمشیر قائم خواهد بود و فی الواقع در عاقبت
 نشد که فرموده بود چنانچه میان حضرت محمد مصطفی صلی
 علیه و سلم و ابوسفیان و حضرت امیر المؤمنین مرتضی علی
 السلام و حضرت معاویه رضی الله عنه و حضرت امام
 حسین رضی الله عنه و زید علی سید الساجد قائم
 و قائم شمشیر در میان امیر المؤمنین حضرت عثمان رضی
 الله عنه و حضرت معاویه رضی الله عنه بسبب عبد مناف
 کتب بآن حضرت رسالت مآب صلی الله علیه
 فصل است برین نمط حضرت عثمان بن عفان بن
 عاص بن امیه بن عبد الشمس بن عبد مناف
 ک امام شافعی رحمه الله علیه بحضرت شفیع المدنی بن

علیہ افضل الصلوٰۃ المصلین نیز در عبد المناف القاصی
 بذریعہ برین موجب ابو عبد اللہ محمد بن ادیس بن
 بن عثمان بن شافع بن الیاس بن سائب بن حمید
 حمید فرید بن ہاشم بن عبد المطلب بن عبد المناف
 زید اللہ ہاشم عمر و نام داشت و بنابر علوی مرتبہ اولی
 علی مہدی و ہاشم در حسن و جمال بی شائبہ
 و اشعہ نور احمد مختار صلی اللہ علیہ و آلہ الاطہار در غایت
 نور از جنین مبین اومی در شیدہ اورا و تاب بی شائبہ
 چارہ لہران بخشیدگی اسکہ پدر مادر امیر المؤمنین
 علی کم الدوجہ بود و نسل ابو صفی و ابو المطلب
 نیز نور پدر کی حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم
 و جناب حضرت نفی کم الدوجہ است و غرہ صبح زہد
 کانی عبد الیاس ہاشم بر داری ریح در غرہ شام بمقام عباس
 مبدل گشت اما عبد المطلب بعلمی نشان در غرہ
 مکان اخصاف باوصاف حمیدہ و اشتہار بافعال
 از سائر صنادید قریش ممتاز و مستثنی بود و جمیع آن
 ریاست و تقدیم اورا قبول میدرشتند و این مفسر
 را سبب افتخار و مبالغت خویش میدرشتند چون

عبد المطلب

عبدالمطلب متولد شد مویهای سفید بر سر داشت بنابراین
 شبیه موسوم شست و بعد از آن که در سن آشنه بر قمیزه رسید
 و بزرگتر شد محالده موصوف شد و شبیه اش الحمد خوانند
 و کتیبتش ابوالمحارث بود و عبدالباقی در مدینه مسماست
 سلمی بنت عمرو بن ابیدرا در جهانه کخاج جای داد و پس از تولد
 شبیه الحمد بجانب شام شافت و در آن دیار وفات
 یافت و بعد از وفات عبدالباقی چند گاه مطلب
 بن عبدمناف از پریشانی حال برادر زاده خویش آگاه
 شد و در مدینه رفت و شبیه الحمد را دید و خود آرنیده
 طرف طه بازگشت چون که ولد عبدالباقی جاهلی
 نامناسب در پرورش داشت در اثنا راه برگشت از مطلب
 می پرسید که این بچه کیست جواب میداد که عبدی
 بنابراین اسم عبدالمطلب بر شبیه الحمد اطلاق یافت
 چون که بن عبدمناف از عالم فنا انتقال نمود ریاست
 قریش عبدالمطلب رفت و آنالی مسجد الحرام در قحط و احتیاج
 باقصی انبیاست میگویند و هر گاه که ایشانرا حادثه پیش
 می آمدی در تلاوت است عبدالمطلب بحیل بشیر می رفتند
 و در راه سینه ساخته و دعا میکردند باینکه نوری پدید آید

علیہ افضل صلوة المصلین کہ از جہن میں ہیں اومی درخشید
 آن ہم بکفایت مقرون با حاجت میگردید و از نتائج
 الطائف از وی عبد المطلب را ده پیران و شش فرزان
 متولد شدند و پیر اول عارث و ابوسفیان و تمیزه و نوفل از
 جملہ فرزندان عارث و ابوسفیان در یک سال مسلمان
 شدند و دوم ابولیب سویم غیداق کہ ذرئت خرواحسان
 اورا عجل می گفتند چهارم مقوم و حمزہ رضی اللہ عنہ از یک
 ماوراند و در حال او نیز ازین خونی معلوم نشدہ پنجم فرار و ازو
 نیز عقبی نمائند ششم زہر و او در جملہ شعور فصیح عرب است
 بنفم ابوطالب و اورا شش پیران و دو فرزان بودند
 عقیل و جعفر و امیر المؤمنین حضرت علی کرم اللہ وجہہ و
 امیانی و طالب و حمزہ و ماورایشان سے ہے فاطمہ بنت
 اسد بن عبدالمطلب کہ از مؤمنات بہا جرأت بود رضی
 اللہ عنہ و ہشتم عبد اللہ کہ زیبا ترین قوم و قبیلہ بود کہ پسر از
 سیدالکونین صلے اللہ علیہ وسلم ازو عقبی نمائند نہم حمزہ کینثر
 ابوجحان رضی اللہ عنہ و اورا یک پسر بود عمارة نام خرابرید علیہ
 افضل الصلوة والتحیہ رسید ہفدہ سالہ بود و محمد بن
 عبد اسد بن عبد المطلب و ماورآن حضرت بی بی آمنہ -

بنت

بنت و عقب بن عبد مناف بود و در شرح او را مولانا
 امام الدین غوری رحمه الله علیه آورده که حق تعالی جبر و علی
 شانه نور پاک آن سید الانبیاء صلیم پیش از خلقت عالم
 شش هزار سال قبل از آن بیافرید و آنرا در میان جوهری نموده
 و آنرا زویرش معیله بداشت چون که حضرت
 میزدم علیه السلام آفریده شد آن نور از آن جوهر بر آورده در
 صلب حضرت ابوالنضر علیه السلام داشتند و آن جوهر از
 ذوق بترقید و زره زره شد و آن جوهر در آن برج صد آفرید
 و در کتاب واقعی مسطور است چون که نور سید الانبیاء
 در صلب بر که می آمدی در پیشانی او نوری می بود که خلق الله
 متعجب و متحیر می مانند و چون که آن نور در پیشانی عبد
 بنیاد در شبی تاریک چهرین او مکتوب مطالبه میکردند
 چنانچه قبیلہ بنت نوفل خود استکباری عبد الله نمود
 که مراد در حاله نکاح خود آرد و در تمهید مسطور است که بروز
 دو شب و شانزدهم جمادی الاول سنه فیر آن نور از
 پیشانی عبد الله فاید است و در پیشانی بی بی آمنه
 ظاهر آرد خلائی از او دیده جان شدند و شبی بی بی آمنه
 در خواب دید که یکی برکی نورانی او را گوید بسیار باو ای بی

بی ایمنه که بر فردوس شنبه دشنا نزد هم مجادی الاول نبی آخر زمان در
 رجم تو نازل شده دور رساله عبیدی مطهر است که بشب جمعه
 چهارم مجادی الاول بوقتی سحر عبدالمطلب در خواب دید که
 در خانه عبدالمطلب ستاره سرخ روشن و تابان برآید بالا میرود
 بر چندی بالا تر شود بزرگ می شود چون که با سمان رسد مانند
 تمام دنیا شود و آفتاب و ماه تاب و کواکب بی نور گردند
 آورده اند چون که نبی آخر زمان متولد می شدند
 عبدالمطلب بخواب دید که آفتاب از افق خانه عبدالمطلب
 طالع شده زنان گفتند ای عبدالمطلب به خود بر
 زمین آمدن این کودک نوری پیدا شود که ننگهای کوشها
 بافتند و شتر که در جنگل بقره می خریدند و نهایی آنها
 نمودار شدند و خصوصاً در شرح مطلع الانور مطهر است
 چونکه آن حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و سلم بر زمین
 تشریف ارزانی فرمودند یک دست بر زمین بکشد و بگوید
 دست قدری خاک بر درشته بسوی آسمان بالا آورد و در
 گاه بیدند عبدالمطلب گفت ای عزیزان در پیشانی
 این کودک نور کواری میدید که همه ملکوتیان و جبروتیان
 خادمان آسمان دولت سرای این بچه بوده باشند و بلکه
 یوسف کابن خانه بخانه میباشند و میباشند که شب

نبی آخر زمان

نبی آخر زمان میان شما متولد شده و آن سال عام
 فیل بود پنجاه و پنج و بعد ازین در قوه موافق تاریخ چهل و یک
 سال نذاودان نوشیردان عادل بودند در قورخ آورده
 که در شب خود آنحضرت صلوات الله علیه و سلم پانزده کلمه
 مکان کسری بجانب شرقاً افتادند و بعد از آن بر لب
 دجله بنامی بغایت رفیع ساخته بود و بسیار دولت
 بروی خرج شده بود روزی آنی دجله طغیان نمود آن
 عمارت عالیست را هم در آن شب در آن خشت
 چون که فروریانی او شنیدند تعذرش هم فرود و در
 ملازمش سیصد و شصت نفر کاپتان و منجمان
 و درملیان و ساحران می بودند و از آنجمله سائب نام
 در علم نجوم کمال داشت که در احکامی او خطا نمی افتاد
 آن جماعتی کاپتان را طلبانیده باعث نقصان از
 آنها سوال نمود و او شان مهلتی شبانه خود گسستند
 و سائب نام در شبی تاریک بر پشت کوه برآمد و با طرف
 و جوانب و بر آسمان و زمین نظر کرد و دید که از جانب
 حجاز برقی بدرخشید و تا به مشرق رسید چون که روز
 شد زیر قدم او مرغذر رسید و بگردیده با خود گفت آنچه

دیده بودم راست آید از ظرف حجاز بادشاهی ظهور
 کند تا به مشرق همه عالم در احاطه او در آید و فطور پیدا
 شود و ساعت احوال خود را با کاتبان بیان نمود
 و او نشان نیز دلائل نجومیه اظهار کردند و برین قول
 اجماع کردند که نبی اخرا زمان مسوئت شده که ملک
 کسری در تصرف وی در آید اما نزد بادشاه اظهار
 این امر نباید چرا که باعث قتل مایان کرد و بادشاه
 را گفتند که در ایام نحس بنا نهاده بودند از آن نقص
 واقع شده در ساعتی سعد بنامی دیگر مکان بنا دهند -
 چون که با تمام رسید با همه در کان و شروفی و روس
 در آن مکان جشن نمود بعد از آن بار دیگر آبی دجله
 طغانی کرده آن عمارت را نیز ویران کرد و کسری در
 آب افتاد و نزدیک باطل است رسیده بود که از
 دجله بیرون کشیدند بر آن جماعت قهر کرد و بسیار
 زردان زمره به قدر رسانید و سویم گرت بنا نهادند
 چون که با تمام رسید کسری ترسان سوور شده برانجا
 میگذشت با نیش بلخزید در آب افتاد و نمرده از آب

بیرون آوردند باز آن جماعت طلبانیده گفتند
 که نبی آخر زمان پیدا شده و نزد ما شمالدنب بیان نمودید
 باقیمانده کانرا نیز گفتند **دولادت خیر الانام**
 در سال چهل و سوم از هلو مست نوشتند و آن بود و از عام قبل
 پنجاه و پنج روز گذشته بود داشت دوشنبه و روز دهم
 ربع الاول بعد از صبح صادق پیش از طلوع آفتاب
 در مرای که جانب شرقی و شمالی خانه مبارک است بوجود
 آمده بودند صلوات الله و سلامه و بعد از سه سال از
 ولادت آن حضرت علیه السلام حضرت امیر المؤمنین
 ابوبکر صدیق و امیر المؤمنین حضرت علی رضی الله عنهما
 متولد شده بودند و بعد از پنج سال آنحضرت امیر المؤمنین
 عثمان رضی الله عنه و بعد از هشت و بیستم سال آنحضرت
 امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه متولد شد و در سال چهل
 و چهارم در کوه در کوه حرا وقت چاشت هجرت
 و چهارم رمضان ظاهر شد و وحی آورد آیه کریمه اقراباسم
 ربک الذی خلق مصدوق این قولست ولادت بی بی
 فاطمه در سال دوم از وحی بود و در سال سوم دعوت عام
 بود یعنی امیر المؤمنین حضرت عمر رضی الله عنه و آغاز

این کتاب در کتابخانه
 جامعہ اسلامیہ
 دارالعلوم دیوبند
 محفوظ است
 تاریخ ۱۳۰۰
 شماره ۱۰۰

غلبه کفار و انبیا رسا نیدن بمسلمانان در سال چهارم بود از وحی
 و در سال پنجم از هجرت بعضی از اصحابان بی جنب جنت سوم بود
 رجب هجرت نموده بودند و در سال ششم از هجرت اشکان
 قمر و اسلام آمدن امیر المؤمنین حضرت امیر مومنان رسول
 علیه السلام و در سال هفتم هجرت قبائل عرب سلمان شدند
 و در سال دهم وحی وفات ابوطالب عم رسول علیه السلام
 بود و بعد از آن روز وفات پی پنا حدیجه بود هم رسول علیه
 السلام بود و در سال یازدهم هجرت نکاح پی پنا عاتق بنت
 امیر المؤمنین حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود و در سال
 بیستم هجرت میمونه بسعادت مناکحت حضرت رسول الله
 صلی الله علیه وسلم فائز گشت و آن حضرت مسلم در وقتی مزاجه
 در عمرة القضا در منزل شرف میمونه برف زفاف شرف
 ساخت و در غراب این اتفاقات آنگاه در مهل سی
 هشت هجرت وفات میمونه بعد از آن مرحله دست در آمد و
 آنجا مدفون شده و در سال سوم هجرت زینب بنت
 عرکمه را در عقد نکاح خویش در آوردند و زینب بنت
 ماه برف از دواج آن حضرت صلی الله علیه وسلم شرف
 بود و بتاریخ چهارم ربیع الآخر وفات یافت و کنیت وحی

ام البناتین بود بسبب شفق و مریخی که بر حال زرد قرار سپرد
 مسالین میداشت باین لقب اشتهار یافته بودند و در سال
 صایم حجت بتاریخ چهارم شهر شوال ام سلمه بنت ابی امیه - بن
 شام بن مغیره بن عبدالمطلب بن عمر بن مخزوم بن یقطیه بن مره - بین
 لقب بن لوی بن غالب و مادر ام سلمه عاتکه نام بود حضرت
 رسول الله بودند در عقد مناعت خود در آورند و فرزندانی که از
 از دوج مطهر است حضرت سیدکایانست علیه افضل الصلوات
 که فوت شد ام سلمه رضی الله عنها بود و عطفان هم شش ساله
 تسع و تسعین بود و عدلی جانشین ششاد و چهار سال گفته اند
 و عن سائر ازواجه الطاهر است اما الرزائی سید المرسلین صلی
 الله علیه وسلم چهار نفر بودند یکی ماریه قبطیه رضی الله عنها بود که
 که حضرت ابراهیم لاری بوجود آمده بود و دوم کاره و سوم حمیده
 و چهارم کنزکی بود که زینب بنت جحش رضی الله عنها باین
 حضرت صلی الله علیه وسلم نجشیده بود و با اتفاق
 چهارم تاریخ اولاد و کلمات ذکر شفیع روز نشور صلی الله
 علیه وسلم الی یوم یفزع فی الصور است نفر بودند بدین قصد نقل
 قاسم و عبد الله و ابراهیم اما قاسم پیش از بعثت
 و در که منظر زینب بنت ابی حدی که رضی الله عنها متولد شدند بود و در
 سال عمر یافت و بجهان جاویدان شافقت و عبد الله - که
 یقطیه بقیب و طاهر است در که منظر زینب بنت ابی حدی که

چشمشاک آن شاهزاده منقار زو در آن در سطره وفات یافته
در سال سوم هجرت بی بی رقیه رضی الله عنها از دوری ملاک
در عمرای شادمانی و اقبال بیار امید ام کلثوم رضی الله

عنها در سال سیم هجرت سلس از وفات بی بی رقیه مرحوم
آمر المؤمنین حضرت عثمان رضی الله عنه را عنایت فرمودند
و امر عقب و الا نشان آن دختر رسول الله را در سلسک از
دورج کشید و دوراند امر عقب فرزند حاصل نکردید و بولد پنجسال

در سال پنجم هجرت ام کلثوم بر یاض رضوان فرامید
سیدانسان فاطمه از زبیر رضی الله عنها بولد ظهور

نبوت و نزول وحی پنجسال تولد شده بودند و القاب آن
بی بی صاحبه مبارکه و طاهره و ذاکره و راضیه و مرضیه و محدثه و

بتول و زبیر بودند و حضرت سرور عالم او را ام محمد کنیت داده
بودند و در سال دوم هجرت سیدانسان بی بی فاطمه از زبیر را

آمر المؤمنین حضرت شاه مردان کم الله وجه در عقیقه
منگت در آوردند و در آن زمان بقول ارباب مورخان

سیدانسان پانزده ساله بود و شخص ماه بولد زبیر وفات پیدا
و حضرت بی بی فاطمه از زبیر را از ملک حضرت شاه مردان چهارم

و دو دختر فرزند امام حسن و حضرت امام حسین رضی الله عنهما
زینب و ام کلثوم رضی و بی بی زینب را با عبد الله بن جعفر

اینست که در این کتاب
در بیان آنکه در این کتاب
در بیان آنکه در این کتاب
در بیان آنکه در این کتاب

داود بودند و از عبداللہ دو پسران بزرگ عبداللہ و عون
 کہ از او شان اولاد و اعقاب مانند و ام کلثوم را - امیر
 المؤمنین حضرت عمر خطاب رضی اللہ عنہ بجایہ نکاح خود
 آورده بودند و از امیر صاحب والا شان ملک امری بزرگند کہ
 زندگان داشت و بعد از وفات امیر المؤمنین عمر فاروق
 رضی اللہ عنہ محمد ابن جعفر اورا بخوارست و خودہ محمد موسی
 محمد لعالم جاوید رحلت نمود عبداللہ ابن جعفر اورا دور
 عقد نکاح خود در آورد چنانچہ در خانہ عبداللہ ام کلثوم وفات
 یافت و بعد شش ماه بعد از وفات پدر سید الشہداء

سید زین العابدین لعالم جاویدانی خودہ عمر عزیز سید الشہداء
 است و بیست و شش ماه و نیم روز رسید در شبی سه
 شنبہ سیم ماه رمضان بعد از شش ماه وفات پدر از
 دار فانی لعالم جاویدانی رحلت فرمود و بعد از وفات سید
 الشہداء امیر المؤمنین حضرت علی کرم اللہ وجہہ از غایت
 حزن و ملال بر کتانی حال آردید و گفت وای و حضرت پیغمبر خدا
 حاضر خود را بعد از آن حضرت بتو تسکین میدوم و بعد از تو
 یکی تسکین کنم و از اہم مفارقت دست بسیار می نمود این است - از زحم

وکل الذی دون الفرقان قلیل
 دلیل آن لا یدوم خلیل
 و این اتفاق در عالم من بعد آمد
 و این اتفاق در عالم من بعد آمد

و کتاب حضرت رسالت مآب صلی اللہ علیہ و آلہ الی - یوم
 الحجاب جہر نقر بودند و موالی حضرت سیدہ انام علیہ افضل
 الصلوٰۃ والسلام پیست و ہفت مرد و یازده زنان نوشتہ اند
 و بقول ارباب مورخان موالی جملہ پنجاب و نہ نقر بودہ اند
 و علیہ مبارکش در فرزند شاهی آوردہ کہ ندم کون سفید
 پوست و سفید اش زردی میزد و شادہ پشانی و بار یک
 بر و سیاہ چشم بلند بینی شادہ دندان کردی سن سبط
 کردن و قد چون مرد بالا مارک آتشمان در زردست
 چنانچہ دستہای مبارکش بز نور سیدی و در اندام مبارکش
 استخوان نبودی موی خرفط سیاہ بار یک تازیر ناف
 جود موی بود اگر موی بپشادی تا کمر رسیدی اگر کرد آوردی
 بہ بستن حاجت نشدی خود بخود در سر کردادی رخسار
 پرانور مبارکش محمودہ درستان کو کوفتیش فرم
 در روز مژہ در زرد و لفت دست بہن و مدتی حیات بابرگاتش
 بانفاق اہل سیر و نورغ شصت و سہ سال و بیان -
 معجزت آنحضرت از حد بیرون و از احاطہ شمار افزون
 بود علماء آن میر و خبرستہ بزرد معجزہ بقید تحریر آوردہ اند و انہا
 در کتب معتبرہ و مسطور خام عنین غمامہ در تفسیر بعضی از انہا

جرات نمود و در سال یازدهم بی بی عائشه رضی الله عنها را
در عقد نکاح در آوردند و بعد از آن بطائف تریف تریف
بروند و سپس از شش ماه و یازده روز مراجعت نمودند و
اسلام جنات در آن سال بود و در شبی بیست و پنجم
این سال قصیه موراج روحی نمود و زمره علماء بر آنند که دوازده
دوم ریح الاول واقع شده بود و پنج وقت نماز در آن شب
فرض شده و در شبی دوشنبه بیست و پنجم ماه صفر
در سال یازدهم از وحی هجرت رسول الله واقع شده بود
و در سال یکم هجرت در یازدهم ماه رمضان جهاد فرض گردید
و نماز برین ترتیب که آنوقت مقرر گشت و اذان -
معین گشت و بعد از آن سال بیست و یکم ماه شعبان صوم
رمضان فرض گردید و قبله بر کعبه مقرر گشت و در سال دوم
هجرت شبی چوبه یازدهم رمضان ولادت آیر المؤمنین
حضرت امام حسن رضی الله عنه و بیست و یکم سال در ماه ثوال
جنگ احد واقع شد و در آن مبارک رسول علیه السلام
انجا شهید گردید و در همین جنگ آیر حمزه رضی الله عنه
شیرت شهادت چشیده بود و بر روز شنبه چهارم ماه
شعبان بسال چهارم هجرت آیتی تحریم خمر نازل شد و در روزی

پنجشنبه

پنجشنبه سوم شعبان در همین سال ولادت امیرالمؤمنین
 حضرت امام حسین رضی الله عنه بموقع هیوست و در سال
 پنجم هجرت نکاح زینب بود با رسول الله علیه السلام
 و در سال ششم هجرت بر بانی بی بی عاتق رضی الله عنها ایتم
 نازل گردید و در سال نهم هجرت این فرض کشتن حج نازل
 شد بر مسلمانان و منع کافران از آن و در سال دهم آیت
 فرض شدن زکوة نازل گردید و بر فردوشنبه دو روز دهم ربیع
 الاول و سال یازدهم هجرت وفات رسول الله صلی الله
 علیه و سلم بود و حضرت ابابکر صدیق سابق الاسلام است
 از مردان و امیرالمؤمنین حضرت علی ام المومنین و زکوة کان و
 حضرت بی بی خدیجه کبری از همه زنان اسبق است و دویم مرتبه
 از مردان سعد و قاص اسلام آوردند بر روز دیگر عمر و عقبه و روز دیگر
 ابوذر غفاری و روز دیگر خالد سعید و روز دیگر زبیر و روز دیگر عثمان
 و طلحه و زکوة و کرا ابو عبیده ابن جراح و روز دیگر عبد الرحمن ابن
 عوف بنده عثمان عطف بنده جناب ارعن بنده عامر و قاص
 بنده عبد الله سعید بنده هشتر اصحاب بنده بشیر جو زان اصحاب
 دیگر قریب چهل نفر ایمان آوردند و هنوز دعوت اشکاره نبود
 هر کسی بخیفه ایمان می آورد و در آنوقت همین دو نماز فرض
 بودند فجر و عصر و گانه رکعت خفیفه می خواندند و این پنجماز است

و در روز شنبه اول شعبان در سال پنجم هجرت
 حضرت امیرالمؤمنین حضرت علی بن ابی طالب
 رضی الله عنه در مدینه منوره متولد شدند
 و در روز شنبه اول شعبان در سال پنجم هجرت
 حضرت امیرالمؤمنین حضرت علی بن ابی طالب
 رضی الله عنه در مدینه منوره متولد شدند
 و در روز شنبه اول شعبان در سال پنجم هجرت
 حضرت امیرالمؤمنین حضرت علی بن ابی طالب
 رضی الله عنه در مدینه منوره متولد شدند

سال پیش از هجرت فرض آورد و در شرح مشارق آورده
 پیش از هجرت نیز در ماه در شبی هجرت صحیح فرض شد
 همه بتواتر جو از آن نکه وضعیفان اسلام می آوردند و هر آن بر سر
 ضلالت خود بودند چون که امر عمره رضا اسلام آورد و در جمیع
 قریش اندکی دعوت آشکارا کردند چونکه ابابکر صدیق رضا
 معظمین اهل قریش بود برر تفحص بابنی آخر زمان ملاحظی شده
 ایمان آورد و بخانه رفته تمام اهل خلیفانه و تبع را دعوت نمودیم
 ایمان آوردند و قریش بوی سرزانش نمودند که نیکو تفحص رفته
 بودی گفت یا صنادید الحرب را اینه و جهاد الونزه علی ابوت
 و اعدا ما کان ذالک الوجه کذب اهل قریش گفتند بیگانه
 نیکو نیست بدین نوع کار اعلالی آورد چون که خرا ایمان
 آوردن امر عمره شنید تیغ حاصل کرده از خانه بیرون آمد
 و گفت که من تنها اولاد بنی کاشم و اولاد عبد المطلب با هم
 خواهم اولاد ام رقیه اول کار محمد را سرانجام نم این فتنه از عالم فرو
 نشانم بعد از آن کار تمام ایمان او خواهم کرد بطلب سید المرسلین
 هر که بیرون آمد گفت کجاست بلات دعوی که این زمان او را
 بخش و رز بنوده ششم بر که مدوی او کند او را نیز ملاک کم و او در
 مکتبوت و مصلابت بود چنانچه جمیع عرب که خوف آمد می

در اثنای راه

در افتاد و راه بنعیم رخصی المدینه ملاقی شد و نعیم را با و مجادله شد و حواش
 که او را بکشید نعیم گفت مرا حاجتی جز بیکتشی خود بر تو الحال بروی
 ایمان آورده و داد و تو سعید رخصی مرا ایمان قبول کرد و اهل بسطوف
 خانه رفت با تخم برهنه در آمد دید که او شان نزدیک تنور نشسته
 تلاوتی قرآن میکردند چنانچه آواز آنها در گوش او می رسید چون که
 او را دیدند زود آن را در تنور سوزان افکندند عمر بر سر خود
 غری زد که آن عافیه رخصی کردید گفت ای برادر بر همی خواری سخن
 ما ایمان آوردیم با ما آمد دل او نرم شد و غصه بر رفت گفت چرا
 صحیفه را در آتش سوختید در جوابش گفت ای برادر کلام خدا برز
 سوز و بعد آن گفت برو بار خود پیش از تنور بر آورده بدست
 عمر زد در آنوقت تیغ از دست انداخته در تمام کرده ماند
 و پیش خود هر عذر و عجزت بجا آورد و پر دو بخت نبی آفرزگان در
 خانه در قم رضع بر رفتند و در راه او بزود در قم رضع رسید و کونی او
 متغیر گردید و گفت که عمر شمشیر حاصل کرده آمده پیغمبر فرمود منترس
 و بلووش که بیاید امر عمره گفت اگر خبر خلاف گویم بدان منشر
 کار او بکنم در باز کرد بیاید و ایمان آورد با جمل و سه مرد و ده زن
 ایمان آورد و بقول مجران و را و یانی چهل و پنج مرد و یازده زن
 ایمان آورده بودند بعد از آن در بازار کوه یاران او ظاهر دعوت

میکردند و آشکاره و بلند آذان گفتند و بعد از آن اندر آمدند
 آهسته آهسته آذان میکردند و تمهید معرفت آوردند در آن
 آذان نمی آردند با یکی نماز در مدینه منوره استقامت یافت
 خضیه آدا میکردند چون عمر ایمان آورد و بعد از آن آشکارا فرمودند
 عبدالله بن مسعود گوید ایمان آوردن عمر فتح و دعوت بود
 او ظفر اقلیم عالم بود و در آن روز جنس نبی آدم و دهم بود
 دعوت نرسید و یک روایت است سه سال دیگر روایت
 سال بعد نبوت ایمان آورد چون که حضرت
 صلعم چهارشنبه یازده روز امیر المؤمنین حضرت ابوبکر
 رضوان است کرده بودند و در مصابیح مسطور است
 امیر المؤمنین حضرت نبی عائشه و عباس رضی الله عنهما
 حضرت در حالی چهار روز بعد از آن این ابوبکر صدیق
 کاغذ و قلم و دعوت طلعت تا که وصیت نامه نوشتند و فرمودند
 پیش میاد که بعد از من کسی دیگر نفر ابوبکر صدیق
 خلافت نگیرد چرا که من ولایت او را بجای خود خلیفه نمودم
 من از لازم که متابعت و فرمان بردار او باشم که او را
 بجای آرند و با او مخالفت نه نمایند که عین تار از کی منسب
 در شرع مشارق مسطور است که بوقت رحلت آنحضرت
 پیش او نبوده بودند که هر باروستی مبارک خود بان آید
 بروی مبارک

بروز مبارک خود می مالیدند و می فرمودند لا اله الا الله ان
 الموت سكرات فانه جان مباركش قبض شد بر سینه حضرت
 عائشه رضی الله عندها بودند بعلطیه و سر می مبارک خود را بر زانوئی
 بی بی عائشه نهاده بودند که روح پر فرخ آن حضرت بر یا عرض
 رضوان پرور نمود و بی بی صاحب آیه سوره سوری آن شاه انبیا
 را بر بالین نهادند همین قدر بغر نمودند ای رفیق در مانده کان نه
 سال من عافیه را در در رقبا گذارنده بحالم جاوید ترف فرماید
 بدو بی بی فاطمه آوزر مادر شنیده است رفت از دور آوزر
 آمد لاصباح و لایناحی علی نبی و بی بی فاطمه رضی جوارب داد که ما
 بر محمد صلعم نمی آیم من بانقطاع ملائک و جبرائیل هم از خانه می آیم
 و امر المؤمنین حضرت ابابکر صدیق فرمودند در مدینه منوره بودند و
 امر المؤمنین حضرت عمر فاروق رضی الله عندهما شدیده بگفتند که
 گویدم حضرت وفات یافته او را از زنده نمانم بر روز سه شنبه یعنی
 هجرت امر المؤمنین حضرت ابابکر صدیق رضی الله عندهما در مدینه
 شوز و غوغا بود بعضی وفات و بعضی معراج میگفتند خبر واقعه یافته
 بیامد بر سر آنحضرت با مسأد و جادر از روی مبارک او دور
 نموده بیان دو ایراد بوسه داد و زرزار کرد و گفت خلیفتی
 فرید ای محمد غالی تامل از دست داده و مرا تنگ گذارشته
 و دواعی آفرین مرا از تو میسر نشد افسوس زرزار افسوس من -

از دروغ محروم مانند جمله اهل عربها در بریده شدند پس بیرون
 آمده شمشیر زردستی عمر خطاب گرفته در صبح آمدند و در
 مدینه منوره شور و غوغای برافراشتند چنانچه بعضی مسلمانان که
 در دین با خداان شوق نداشتند زردین مسلمانان برکشیدند
 و مرتد شدند و گفتند اگر وی پیغمبر حق می بودی نمی مردی و انصار
 یان می گفتند و شعد عباده را بردند تا که بر خلافت نشا
 نند و امیر المؤمنین حضرت ابابکر صدیق چون آن احوال ملاحظه
 نمود اهل بیت را بر یکا بجزیره و تلقین نداشتند و خود
 بموضع اصبه نزد انصار یان رفته آن شور و فتنه آنها
 را دفع کرد و در مصاحح مسطور است بروایتی عاقل شده
 رضایه امیر المؤمنین ابابکر صدیق و حضرت عمر فاروق و حضرت
 عثمان و حضرت علی رضی الله عنهما در باب غسل متفکر
 بودند چگونه کرده شود با حاکمان جامها و یا بخر جامها غسل دادند
 شود درین اثنا حق تعالی بر همه خواب غالب کرد و انداختند
 همه عاقل کردند و در خواب آواز شنیدند که بیگفتند
 اغسلوا فی التدمع القمیس و در رساله عبری مسطور است
 که امامه و انس و صیب و عمار و علی و بلال رضی الله عنهم
 عنهم غسل دادند قیام نمودند تلقین و صیانه تیار
 کردند

نقش فاتم فرمود و زر جمله احادیث صحیحہ کہ در شان حضرت
 صدیق رضی اللہ عنہ صادر شدہ بودند یکی اینست کہ حضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ گنت متخذ خلیل کا اخذت ابا بکر
 خلیلہ وللہ اعنی وصاحبی وقد اتخذ اللہ صاحبہ خلیلہ وقال
 صلی اللہ علیہ وسلم انت صاحبی فی الفار و صاحبی علی
 الحوض وقال صلی اللہ علیہ وسلم اتانی جبرائیل فاخذ بیدی
 فارانی باب الجنة الذی ینخل منہ امی فقال ابو
 بکر یا رسول اللہ ووت انی ننت معک علی النظر الیہ -
 فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اما انک یا ابا بکر اول
 من یدخل الجنة من امی وقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 لا ینبغی لقوم فہم ابو بکر ان یوفہم غرہ - در سال یازدہم
 ہجرت کہ در اول خلافتہ آنحضرت مسکت کہ در
 دعوی ابو مسکتہ تذب دعوی پیغمبری می نمود و خانجہ بعضی
 خورق و دستدرجات از او نیز بطور می آمدند لیکن ہم
 بر خلاف مدعا میبودند اگر کسی دعائی در رزی عمر میکرد
 فی الحال آن شخص می مرد و اگر بر رزی شای چشم دعا میکرد
 ہمدان او را کور می آردی و در مقابل سورۃ و الحادیۃ
 کفۃ و الزارعات زرعاً و الحی صدات حصداً و الحی بزی

خراً

جزا و انکار است سر از سر در سگات بر
 صفع بنت صفع الی کم یقین الا المار تکر من الا انشاء
 بین تمتعین را سکی فی المار و ذنبت فی الطین و در برابر
 سوره فیل الفیل و ما ادریک ما الفیل له ذنب و تیل و خر
 طوم طویل و ان ذلک من خلق ربنا الجلیل شجاعت
 خالد ابن ولید رضی اللہ تعالیٰ عنہ در مقرر سفر ماویٰ زید
 و زینت ابیر شہداء و آن غرہ زید ابن الخطاب
 و عداد ابن بشر و ابوجانہ انصاری رضی اللہ عنہم با نزر
 تہ صد نفر مسلمانان کہ از انجملہ تہ صد نفر مسافرین
 انصار بودند کہ بدرجہ شہادت لا تقاع یافتند و از مخالفان
 با نزرہ نزر نفر بر راه عدم شناساندند و در جنم قرار یافتند و
 در سال دو ہزار و ہجرت نہام سرداری اہل عراق و مقاتلہ
 اہل کفر و شقاق را حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ در قطع
 اقتدر خالد ابن ولید رضی اللہ عنہ نہاد و خالد اول در
 جزیرہ شافہ و فتح آنجا اورا دست داد و بعد از ان بجای
 اہل توجہ فرمود و امر امورز با اتفاق حاکم اہل کفر بہ محاربتہ اشتغال
 نمود اتفاق عربی اتفاق افتاد کہ از مہابت آن ہر ام
 جنگجوی عنان تماسک از دست داد و در انشا و عرب

۱۸۶

شخص که موسوم بود بانروز مرد با جمعی کثیر از مردان نزد کمری
 برای مددکاری فرستاد تا هشت روز مقابله و بمقتضای اتفاق
 یافته افتاد آخر مکتونم نزر مرد بدست خالد ابن ولید با
 مکتونم نزر سال که برابر بودیدند و هم در آن سال عین التمر و
 دومة الجندل و انبار از بلاد شام با تمام خالد ابن ولید رخا
 له عنه مفتوح گردیدند و داخل بلاد اسلام گشتند
 و در سال نهم حیرت در ولایتی شام میان خالد ابن ولید
 رض و سپاه نکتبت انجام روم و شام محاربه صعب اتفاق
 افتاد و سی و شش نزر نفر در ظل رایت فتح آیت خالد
 ابن ولید رض بود و اعداد جنود نکتبت و روم و شام سیم
 هست یک نزر نفر نسیم نکتبت الی بر سپاه خالد رخا له
 و زید و سپاه شقاوت و شکاکه لغار منفرم گردید بعد ازین
 سپاهی دیگر افزون از پیشتر از جانب روم رسیدند
 میان لشکر اسلام و آن جماعت شقاوت فرجام عروب
 صعب روی نمود و بالاخره ریاحی نکتبت احدیت از مهبی
 عنایت پناحت بر شفق علم سعادت پریم خالد رض و زید
 و لشکر قهر بعضی فرز بر فرز اختیار کرده فرج راه ملک
 عدم زیدند و در شبی یکشنبه اول محرم بعد از آن سال و بروی
 و در سال چهارم حیرت بر فرز چهارشنبه است و هشتم

ذی الحجہ سال سیزدهم هجری آن یکانه روز کار و خانی اثنین
 از هماغی لغار و ثالث ثلاثه عدالت شعار ازین مربع
 عنان و مسدیس جهات بمنین جنات عالیات خرامید
 مدتی خلافت بقولی اصح در شهر دو سال و سه ماه
 و سفت روز و مدتی حیانتش شصت و سه سال و بعد از
 وفات و قید زدن صدیق رضا امیر المؤمنین علی
 کم الهد در تعریف و توفیق ذلت ملک سمانش سخن
 تلیق نموده و در مجمع مهاجرین و انصارین رضی الله عنهم
 رجوعان بزبان کومرافشان و لسان فصاحت شعار
 گذراننده که ترجمه آن کلمات است هر مصنفات ارباب
 بصارت که باندک تغیری در عبارت و فی الجمله تقدیم
 و تاخری در تفسیر و تقریر مرقوم و مسطور میگردد با طول مدّه
 صحت کلام و از همه ابلغ بود و ساحت او منع رای او از همه
 انوز و طاعت او از همه اکثر و فطر او بر دقائق امور اعرف
 و عمل او در تقییم مصالح جمهور اشرف باری که در دانش گران
 مورد نگاهشند او در درشت کاری که بار دانش در آن بهمان
 کردند و مضایع نگذارشت و مجلس صادق و انیس مفتوح
 و موجب راحتها و مرهم بر احتیاج بود و در حالتی شدت صحت

رسول مختار صلی الله علیه و آله الاطهار و اختیار کرده و مردم
درشت در خدمت آن سرور ایشان را نمود و امر در فضائل
وینی از خصائص ذاتش و ادراک معارف یقینی
روز و روزم صفاتش بیخ چشمش قاطع و نور بصیرتش ساطع
و نفس او از وسعت بدولی مبرا و دل او از غیب نفاق
معرا و در اجراء احکام شرع شریف قوی و ضعیف نزد او برابر
هم گم با و نزدیکتر از مخالفت فرمائش دور تر خلیفه بود که بچکس
اگر در خلافت او خلاف امر آن نه نمود و با وجود او هیچ رندی
را در تصدیح این منصب مجال لاف و چالاکانی نبود و در وقتی زمان
در روزی که مردم در کشیدند و با مضمای امری روی آوردند
زمانی که خلافت مصلحت در توقف دیدند کلاش از هم فصل
بود امام هر گم از آن شفای جان علیل مریض و حال او مصداق
مقاله رسول الله صلی الله علیه و آله بود که کیفیت و دوری در صفات
آن می یافت که حضرت ابابکر صدیق ضعیف ابدن است
اما قوی تربت در برابر امری الله متواضع و فروتن است و در نفس
خویش امام عظیم است عند الله و بزرگ در چشم مؤمنان -
و نیز در نفس ایشان و در شان او هیچ کس را مجال بدلولی و غماز
نمود و در خصائص او هیچ فردی را مکان شریک و همبازی فی و شان

صلح بنت سحر بنت عم ابی مخنفه بود و آنحضرت است که بران
 و یک دختر بودند اول عبداللہ دوم عبدالرحمن سوم محمد و دخترش
 عاتقہ صدیقه فخر بود و عبداللہ در حیات پدر فوت شده بود نسل
 نذر او دویم عبدالرحمن برادر عاتقہ در سده ثلث و خمسین
 در بخارا انتقال یافت بود و درین کلمات از سخنان آنحضرت اند
 لیس مع البصر مصیبت و لامع الجرح فائدة و ایضا من کلام رو
 بلازم کل بالنطق حضرت سالت پناه صلعم در شان شخصین رخص
 فرموده اند ان اهل الجنة یتررون ربهم علیین کما ترون اللواتب
 اللدی فی افق السماء وان ابابکر و عمر منہم و النعماء وقال صلعم ابو
 بکر و عمر سید الکونین و اهل الجنة من الاولین و الاخرین الانبیاء
 و المرسلین وقال عبداللہ ابن خطاب ان ابنی صلعم را می ابا
 بکر و عمر فقال ہذا ان السمع و البصر وقال صلعم ما من نبی الا وله وزیر
 من اهل السماء وزیران من اهل الارض فاما وزیران من اهل السماء
 جبرائیل و میکائیل و اما وزیران من اهل الارض ابوبکر و عمر و عن
 عائشہ رخص قالت نینا در کس رسول اللہ صلعم فی مجری فر لیلۃ
 ما جئت اذ قلت یا رسول اللہ صلعم کل تلون لاحد من الجنة
 عدد نجوم السماء قال نعم عمر قلت فاین جننت ابی بکر قال ان جمیع
 جننت عمر جننت و ارحمة من جننت ابی بکر رخصی الی عنہ چونکہ حضرت
 امیر المؤمنین حضرت ابوبکر صدیق رخصی ما رشدند جمیع اصحابہ باتفاق

جمع شده

جمع شده بخدمت آن حضرت حاضر آمده التماس نمودند که
 شما اختیار دارید هر کسی را می خواهید او را ولعید خود مقرر نمایند
 اما باید که امیر المؤمنین حضرت عمر رضی نباشد چرا که وی در مری
 درشت و سخت مزاج است بعد آن امیر المؤمنین باو شاک
 نمودند شما یان باز درید من درین امر باندیشم پس کاغذ و
 قلم آن نزد خود طلبیده بنشست و بپلک خود عهد نامه زیب
 ارقام نمودند بعد از آن در شاد نمودند شما یان لازم که بنام کسی
 که در عهد نامه قلم شده بیعت او کنید بلکه بدل در جان و
 بصدق تمام فرمان او بجا آرید جمله اصحابان متقابل شدند و گفتند
 نباید که نام عمر در عهد نامه مندرج باشد در آن اثنای امیر المؤمنین
 حضرت علی که ام الدرد و وجه پیش شده بفرمود انا بیعت و
 انکان فیہ باسم عمر من بیعت اوم ارحم درین عهد نامه
 نام عمر باشد و یا نباشد بعد از آن تمام اصحاب بیعت و می کردند
 چون عهد نامه کشادند نام عمر بود اصحاب گفتند ای ابو بکر مری سخت
 و درشت و غضوب بر ما یان عالم کرد اینید غلیظ رسول الله
 صلعم روی خود را بطرف قبله آورده فرمود قد ولین علی خذک
 و غیر الخلالی
 امیر المؤمنین حضرت عمر بن خطاب
 رضی الله عنه بعد از وفات ابابکر صدیق بر مسند خلافت صعود نمود
 نقبش فاروق و کیش ابو حفص تولدش بعد از وفات عام قبل نیز بود

۱۹۲

سال اتفاق افتاد و فاروق اول خلیفہ بنیت کہ بلقب بامر المؤمنین
 گردید و اول کسی است کہ امر او کہ نماز را با جماعہ نزدیک و نخستین کسی
 است کہ راہی دین ساخت و اول خلیفہ البیت برای دریافت
 احوال رعایا تمام شب دورا میگردند و آنجا ذمیت المال اسلام
 و اختراع دیوان خانہ و وقف نمودن آراضیات و وضع تاریخ و
 وسن ہجری و ساختن نینزہ این جملہ مختصرات فاروق اند و نخستین
 کسی است کہ مردم را از بیع ام و ولد مانع گشت و در عہد خلافتش ہزار
 سی و شش بلکہ در خیر تشہودی در آمدند و ساکنان آنها بدولت اسلام
 شرف گردیدند و چہار ہزار مساجد بنا نمودند و چہار ہزار کنیثہا
 ویران آوردند و سی ہزار منبر و مساجد بنا چہ خطبہ روز جمعہ ترتیب
 کردند و نبی آخر زمان صلی اللہ علیہ وسلم در شان او فرمودہ اند
 لَقَدْ كَانَ فِيمَا قَبْلَكُمْ مِنَ الْأُمَمِ مَثَلُ ثَلَاثِ فِئَاتٍ بَكَرَتْ فِي أُمَّتِي أَعْدَانَهُمْ
 وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْحَقَّ عَلَى
 لِسَانِ عِمْرٍ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَوْ كَانَ بَعْدِي
 مَكَانٌ عَمْرٍ ابْنُ عَطَابٍ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَسَلَّمَ مَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ عَلَى رَجُلٍ خَيْرَ مِنْ
 عِمْرِ الْفَارُوقِ ابْنِ عَطَابٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا إِنَّ هُمَا
 تَوَلَّيَاكَ أَنْ هَفِرْتَ نَمُوْدَهُ أُنْدُ - وَدَرَسَالِ چہارم -

ہجری

marfat.com

Marfat.com

هجری در زمان خلافت امیر المؤمنین حضرت فاروق
 رضی اللہ عنہ ابو عبیدہ جراح بموافقت خالد ابن ولید
 رضی اللہ عنہ دمشق را فتح نمود و ببلکہ ظفر بعقب هم درین
 سال با تمام خالد ابن ولید رضی اللہ عنہ چهره کشود و جریر
 ابن عبد اللہ بکلی رضی اللہ عنہ هبتر آن بکبیده را فتح کردند
 و مردم آنجا آنچه ربقه اسلام در نیامدند آنها را پلاک نمود
 و مسلمانان را با خذ غنائم بنواخت و در سال پانزدهم هجری
 بحسن اعتناء خالد ابن ولید رضی اللہ عنہ فوجی اهل
 اسلام و سپاه در عرصه دشتی شام بر عظمی روم
 و روسای آن مرز و بوم غالب گردیدند و در آن معرکه
 یازده هزار نفر از روضی مخالفان و اشرار طعمه زبانب کباب
 گردیده آنها را در چشم رسیدند و خالد رضی اللہ عنہ بعد از
 فراغ آن امر علم غزیمت بجانب حصص برافراشت
 و تمت بز ظفر آن بلده و حصار استور آن کماشت
 در زمستان در قضیف محصوران کوشید چون
 که نسیم نوزوزی از حیب ظفر و فیروزی و زبید و قلمه
 غنی طبری از بسوب باد سحری شگفتن آغاز کرد و سروی
 قدر آن گلستان ملت محمدی صلعم بچکان غنی سان را بخون

و دشمنان آب داده جنگ سلطان برپا نمودند و با عنایتی
 الهی آن بلده را نیز چون سایر بلاد آن مفتوح ساختند
 و بعد از فتح آنجا خالد ابن ولید رضی الله عنہما لشکر طبرستان
 طلب توجه فرمود و آن خطه را نیز چون سایر اقطار
 فتح نمود و هم درین سال جریر ابن عبداللہ کلبی رضی الله عنہ
 بر لشکر عجم مظفر و منصور شده متوجه عراق عرب
 گردید و اعدا و مقتولان آن مکره بعد نزر نفر رسید
 و هم درین سال یازدهم بحری امیر المؤمنین عمر فاروق سعید
 ابن ابی وقاص را در ولایت عراق فرستاد و او را با لشکری
 عجم حربی در کمال سعوبت روی داد - در روز اول
 که اهل تورخ آن را از حالت کوفتید با نصد نفر مسلمانان
 شربت شهادت چشیدند و در روز دوم که آن را از غوث
 کوفتید نزر نفر موهدان شرف شهادت یافتند و در روز
 نزر نفر کافران شریکیشان و اصل جنم گردیدند و بینه
 سوم که آنرا از اعماش کوفتید قدری مقابله کردند و در شبی چهارم
 که آنرا لیل نوا بر سر کوفتید تمام شب محاربه قائم بود و بروز چهارم
 وقت ظهر ششم فرخ زاده سردار آن قوم بود بقتل رسید
 و در آن مکره صد نزر نفر عجم کشته شدند و از عساکر اسلام

سی هزار

سی هزار نفر شهید شده بودند و هم درین سال بنام کوفه
 و بصره واقع شد و تاریخ پانزدهم ماه شوال همین سال سعد
 وقاص رضی اللہ عنہ در سلطنت بنی ساسانیان در مدائن
 رسید و بعد از مشایخه قصر کئی زر زنگار و بنا کئی استوار
 و آوان اطعمه و اصناف اغذیه و باری کریمه که ترکوان
 جنات و عیون و ذروع و نعمت فیما فالبین بر زبان
 گذرانید و در ایوان کسری زبان به تحمید باری تعالی گشاده بود
 آن بهشت رکعات نماز با در سانسید از جمله عنای می که
 در تعرف سعد در آمده بود آنرا در مدینه فرستاد بساطی زر
 بغت مرصع بجوهرت که طول او صد و بیست ذرع
 و عرض او پنجاه یک ذرع بود و آن را بهارستان می
 گفتند و در سال شانزدهم بعد ازین فتوح عمرو بن مالک
 فرمود که سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہم نظر را بر این غنیمت
 بر افراشت و خوز را در برادر استم زرد با شکر شفاوه
 بنام در آنجا اتفاق افتاد و عاقبت نسیم ظفر البر و زبده
 مسلمانان را صورتی فتح روی داد قال فی الغنة و قتل من
 المشرقین بابا الف و اللد اعلم و محمد بن سال امیر المؤمنین عمر
 رضی اللہ عنہم است المقدس را مفتوح ساخت و عمرو
 ابن عاص رضی اللہ عنہم را بایالت مصر بنواخت و محمد بن سال

۱۹۶

میان سپاه اهل ضلال و ظلام یعنی فوجی شاه روم - و
 لشکری بدایت انجام اسلام در یرموک مدتی است
 شبانه روز بساط محاربه قائم بود و هر روز از طلوع تا هنگام
 زوال آتش حرب و قتال سمت التیاب داشت
 و انتقال در میان جان و تن و تیر و جوشن رسم فراق
 بود و وصال در آخر روز سکیم نسیم نعت الهی - از
 مهب فضل نامتناهی و زریده و بهیمن شامست - و
 شجاعت خالد ابن ولید رضی اللہ عنہ بشری نذای
 لتفتحن فقد جاءکم الفتح بمساع اهل اسلام رسانید سپاه
 روم چهار صد هزار نفر بودند از این جمله هفتاد هزار نفر در
 درک اسفل منزل نمودند و عکرمه ابن ابوجهل و بعضی
 اصحاب رضی اللہ عنہم اجمعین درین غزوه بدرجه
 شهادت رسیدند و در جنت عدن فرامیدند -
 و در سال بیستم هجری ابوموسی اشعری بایشارت امیر
 المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ لشکری اسلام بخوارستان
 و امروز کشید و آن دیار را از قوت وجود مشرکان پاک
 کردند و در سال بیست و نهم هجری در بلاد شام بلائی و با شیوع
 تمام یافت و آنرا طاعون غمواکس گویند و در آن - و با
 پیست و پنج هزار نفر از اصحابان و تابعین روز بگشت

الماوا بنادند و از آنجمله یکی ابو عبید جراح است رضی اللہ عنہ
 کہ در سلسلہ عشرہ مبشرہ انتظام درود و آسمتیں عامرست
 و بابت مشہور شدہ در سن بیست و ہفت سالگی
 مسلمان گردید و سی و بیس سال در اسلام اوقات گذرانید
 و در جمع غزوہ با حضرت سرور کائنات علیہ السلام بودند
 و از عمدہ رفقای سبک کہ در غزوہ احد فرار نمود و شیخ
 عقیف الدین کارزونی نوشتہ کہ در شان ابو عبیدہ
 رضی اللہ عنہ این آیتہ نازل شدہ بود لا تجد قوما یؤمنون
 بالاد و ایوم الاخر یوادون من حاد اللہ و رسولہ الا یتی
 و حضرت خیر البریہ علیہم السلام در حق او فرمودہ لکل امتی -
 امین و امین بند الایمن ابو عبیدہ جراح و ابو عبیدہ رضی اللہ
 عنہ بلند و بالا بود باریک اندام تنگ پوست و رکبہا
 برومی او ظاہری نمودند و دیگری معاد ابن جبل رضی اللہ
 عنہ ست و او انصاریست کہ در غزوہ بدر حاضر بود و در
 سن بیست و سہ سالگی نبی آفر زمان علیہ السلام او را
 بحکومت ملک یمین تعیین فرمودہ بودند و مسالمتہ او
 نمود بقیہ صلح اللہ علیہ وسلم ماشی و ابہ فرمودہ بودند

۱۹۸

و آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم را لب بوده و بنی آخر زمان در
 حق وی فرموده اعرف امتی بالحلل والمحرام معاذ بن جبل رضی
 قلیہ عنہ بعض المحدثین کان معاذ بن جبل من افضل شباب
 الانصار علما و حیا و سخا و شجارا و دیگر فضیل ابن عباس
 است رضی اللہ عنہ کینت شس ابو محمد بود که در غزوه حنین
 و محبت الوداع همراه بنی آخر زمان صلیم بود و در نکاح غسل
 آن سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم ادا و نموده بود و در سن بیست
 و سه سالگی بمرض طاعون عموس در جنت عدن فرامید
 و در سال بیست و یکم هجری بلاد نوبه و بربر و یرقه و طرابلس
 و زیار مغرب بدست صاحب مصر که جامع فهم و کیا است
 و برق لامع عقل و فراست عمر و ابن عباس رضی اللہ عنہ فتح
 شدند و بعد از آن سال فتح میاوند نیز روی نمود مجمل بیان آن
 واقعه اینست که آن فرزندان که بوصف شجاعت و مردی
 شولت در آن آوان مذکور در مسموره ربع و مسکون مشهور
 بودند صد و پنجاه هزار نفر غازیان در ظل رایتی تلبیت آن صاحب
 و الاشان در نهادند جمع بودند و آخر المؤمنین حضرت عمر فاروق
 رضی اللہ عنہ نعمان ابن مقرن مرزنی رضا با جمل هزار نفر جاوده
 کان و سواران بحرب غزانا مزد فرمودند و تا مدتی سه ماه
 میان آن دو فریق به بغیر از ناوک جانستان کسی را ترود نمی

نمود

نمود و در شبی چهارشنبه در آن بر دو لشکر مانند بخرافه در
 جوشش و فروزش می آمدند مانند آسیا در چکله بودند و جو بیای خون
 به مثال آب روان در آن مگر که سمت جریان در پشت جوانی
 که شب بر او فروزین دست از سنیر باز داشتند و بر روی
 پنجشنبه عربی صعبتر از روزی چهارشنبه اتفاق افتاد و صبح روز
 جمعه نمانان رضی الله عنه به تعبیه سپاه پرداخت و گفت از عالم
 غیب چنانجا طرم میکند که امروز شربت شهادت خواهم
 چشید و بشرف ملاقات حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه
 و سلم خواهم رسید بموجب فرموده امیر المؤمنین حضرت عمری
 فاروق رضی الله عنه که بعد از من خلافت ایمان رضی الله عنه باشد
 و بعد از وی جریر بن عبد الله بن جری و بعد از وی مغیره بن شعبه
 رضی الله عنه و وی در عرب اشتغال نمودند که تیر از مقبلش
 آمده در جسد او فرو رفت که طامر و جوش از نفس وجود
 بر ریاض قدس پرور نمود که آن عمر و این معده رفا غزا میکردند
 بقضای الهی و گمان نیز بر ریاض فرود کس و اصل آورد و بوقت
 نماز دیگر هم در آن روز جریر بن عبد الله رضی الله عنه عربی بغایت
 صعب نمود اما با فریب شجاعت و شهامت او صورتی دفع
 چهره نشود و اعدا و مقتولان آن مقاتله چهل هزار نفر فاسیان
 رسیده بود و فروز نام نیز در آن روز مقتول گردیده بود و اهل

تواریخ این فتح را فتح الفتح خوانند بلکه همدین سال در دیاری
 اسلام در هم و دینار بسیار بنام حضرت ایزد بخار مغزوب
 گویند و بعضی از آن دینار کلمه لا اله الا الله گفتنش بود و برخی
 فقط تجسته الحمد لله و بقول الله نام تجسته فرجام عمر این خطاب
 رضی الله عنه را نیز درین کتاب جات نقش کرده و هم درین سال
 در سده اهدی و عشرين ابواب بلده اصفهان نیز مفتح
 گشت بسعی عبداللہ ابن عثمان رضی الله عنه و هم درین سال
 خالد ابن ولید رضی الله عنه در خلد آباد وصال یعنی بقرب صخره
 ذوالجلال در جنت فردوس برین فرامید گنیشش ابو
 سلیمان و لقبش سیف الدب بود چنانچه در شدتی مرض بزبان
 نادربیان فرمودند که سالها با عز از جهاد قیام نموده بودم و در آن
 امر در رسم جهاد اجتناب را بخوبی بجای آوردم تمنای آنند شستم
 که با عز از شهادت فائز شوم با وجود آن که چندین طعنه مزب
 باعضای این بی نصیب رسید اما بیاعتنا مطالعی و پوشش
 فلکی کج رفتار آن دولت شهیدار دست نداد و اکنون باین
 متاسف و متحیر ام که بموت جیفه از عالم فنا می باید رفت
 بعد آن فرمودند که استب و علام و سلاح مرا در عدت اهل
 محام صرف نمایند چرا که هیچ چیز نزد من محبوب تر از اعلام
 کلمه الله و بیک نیست چنانچه بود ز وفات او تفحص موقوفات
 او نمودند بغير همان استب و علام و سلاح خزی دیگر نیافتند

و این معنی

و این معنی بختمت امیر المؤمنین حضرت عمر فاروق رضی اللہ
 عنہ و ضوح یافت بفرمود خدای عزوجل بر ابوسلیمان
 رحمت فرماید که من حال او را برخلاف آن که ظاهر کرده
 تصور میدوم چون که جنازه خالد ابن ولید رضی اللہ عنہ بردا
 شدند خود را و فاطمه رضی اللہ عنہ در مفارقت برادر عزیز
 خود بسوز و زاری میگذاشت با وجود که حضرت امیر المؤمنین
 فاروق رضی اللہ عنہ مصیبت زده گان را مکره می شمردند
 و خود آن حضرت در کمال محبت بر جنازه خالد ابن ولید
 زور زور میگذاشتند و گفت که ای بنی مغیره را هیچ
 پاک نیست که آب از دیده بر آرند برای خالد اما بر این
 خود را خاک کنند و فریاد و فغان و او را بر نذرند و لطمه
 بر رخسارهای خویش نزنند چرا که میت را ایذا میدهد
 و مجلس در شجاعت و جوان مردی و دلآوری و اطاعت
 اولی الامر بر آری خالد ابن ولید رضی اللہ عنہ نمزوند کرد
 نقلت که روزی امیر المؤمنین حضرت فاروق
 رضی اللہ عنہ میبند شدند و والد خالد رضی اللہ عنہ را دید
 که در وصف قره العین خویش ابیاست می خواند و
 اشک خونین از دیده می بارید پرسیدند که این زنگه
 چیست و این گریه برای چیست گفتند یا حضرت ما در

خالد بن ولید رضی اللہ عنہ است کہ در عراق پسر عزیز خود میگردد
 فرمودند کہ ہر سح زنی ندیدم کہ مثل خالد زوی پسر می شود
 شدہ باشد و مانند وی جوان مردی و دلاوری کرده شد
 و در سال ہست و دوم ملک اصفہان با جنبا و مغیرہ
 ابن شعبہ رضی اللہ عنہ در حیرت شہر در آمد و خطہ رومی و دامغان
 و ماژندران و تبرستان را نعیم ابن مقرن رضی اللہ عنہ -
 مفتوح گشتند و ہمدین سال بلال حبشہ رضی اللہ عنہ
 مؤذن نبی اہل قریشی صلی اللہ علیہ وسلم و عثی رضی اللہ عنہ
 در ملک شام مدار الاسلام فرامیدند و در سن شصت
 سالگی اوکل کسی کہ بانگ نماز داده آن بلال حبشہ بود
 و در سال ہست و سوم ہجری عثمان ابن ابی العاص رضی اللہ
 عنہ شیراز و اصطخر را داخل خطہ اسلام گردانید و ہمدین -
 خواند الاخبار مطور است کہ بادشاہ عراق را گرفتار
 کردہ بخدمت امیر المؤمنین حضرت عمر فاروق حاضر اور
 دند و امر صاحب فرمودند اما ملک ایمان ارتقاہ ملک
 عراق ترا داده شود سلطان انکار کرد جلاور را بر سرش اساو
 زدند امیر المؤمنین فرمودند اگر ایمان نیارد قتل کن بار دیگر
 آن ملک را گفتند ایمان آرز باز اعراض آورد جلاور تیغ
 بر آورد ملک عرض نمود یا امیر المؤمنین تشنہ ام بگو تا کہ مرا -

آب بند

آب دهند بفرموده امر آب دادند چونکه بماله آب بدستی
 او دادند باز عرض نمود ای امر صاحب جلاوتی کشف شده
 بر سر استاده آب در حلق فرو نمیرود بفرمانا که آب
 نخورم نمانند فرمود بلند ازید تا که آب بخورد چون که این
 سخن از زبان امر المؤمنین بیرون آمد آن کوزه آبر بر زمین
 زد تمام آبش بر نیت امر المؤمنین شجیب آردیده فرمود
 بچهار نوع ایمان یافت او را در خانه موسی اشعری رضی الله عنه
 مقید دانند چون که عبادت موسی اشعری را بدید - و
 دین نبی آخر زمان را معانیته کرده ایمان آورد امر المؤمنین
 فرمودند که اقطاع عراق ترا بخشیدم بجای خود برو جواب
 که من بزرگی ملک عراق ایمان نیاوردم مراد من اینست که
 باقیانده عمر خویش را در خدمت اصحابان بگذرانم اما مرا
 بلکه خراب در عراق عطا شود تا که آنرا بخوشی آبادان
 کنم که یاد بقا از من در روز قضا بوده باشد امر المؤمنین مراد
 قدر نموده روانه فرمودند خلیفه عراق در جوابش تحریر نمود که
 در عراق یک بلشت جای غیر آباد نیست که داده شود
 آن مکتوب را در میان جمع اصحابان خواندند و گویا فوراً جواب
 و استاده شده گفت الحمد لله مراد من بخراب نبود - بلکه
 مقصود من این بود تا که اصحابان همه کوه باشند که من عراق

را آنچنان آبادان بر امیرالمؤمنین عمرت کرم کرده ام که یک
 بلشت کبیره خراب در وی نیست اگر کجوزین خراب شود
 جواب آن بخدمت پروردگار امیرالمؤمنین را باشد نه مراد بود
 همه اصحابه بر نیاست وی آفرین آورد و در عهد خلافت حضرت
 عمر رضی الله عنه توفه و بصره بنا کرده شدند و در اطراف عالم
 رونقی و طراوتی اسلام پدید آمد و در سده ششم و عشر دیوان
 بنا کرده شده و در پانزدهم صفر در سده اثنای و عشرین هجری
 عمر ابن عباس رضی الله عنه قسطنطنیه مصر بنا کرده بودند
 روزی ابو لؤلؤ غلام مغیره ابن شعبه رضی الله عنه را مستور پیش امیر
 المؤمنین عمر رضی الله عنه آوردند و گفتند که غم خورده و امید دارند
 و جرم بوی ثابت کردند در حال هوشیاری او را حکم حد فرمودند
 چونکه او را حد زدند غصه خورده در مسجد درآمد و امیرالمؤمنین
 عمر رضی الله عنه را در محراب نشسته زده و یا زده نفر دیوان
 که او آنحضرت نشسته بودند همه شپید نموده بعد آن در شکم
 خود نشسته بزود بمرد امیرالمؤمنین فرمود الحمد لله که خود را خود
 کشت و از قصاص خلاص نشد و در قصص اقدی آورده اند
 آنروز چهارشنبه بود که زخم کاری کرد و بر اثر خلافت بر این شش
 نفر وصیت نمودند که با اتفاق خلافت کنید اول امیرالمؤمنین

عثمان

عثمان بن عفان رضی و امیر المؤمنین حضرت علی و طلحہ و زبیر
 و سعد بن وقاص و عبد الرحمن ابن عوف رضی اللہ عنہما بقول
 اہل میزان آن حضرت یازدہم روز وفات نموده بودند و در
 شبح مشارق مسطور است کہ روز زنده ماندند و بر فرجہ از در
 فنا بعالم بقا کوچیدہ در جنت الما و المقام خود نمودند و در
 خلاصتہ الاخبار مسطور است ۲۸ ذوالحجہ در ۲۳ سیدہ ہجری
 امیر المؤمنین حضرت عمر فاروق رضی اللہ عنہ بجانب جنت
 فرودس انتقال فرمودند و مدتی عمر عرض شصت
 و چار سال و مدتی خلافتش یازدہ سال و ۵ ماہ ۲۱
 روز بودند و نسب آن حضرت را بدین تفصیل تحریر نموده اند
 عمر بن خطاب بن نفیل بن عبد العزی بن ایاج۔
 بن عبد اللہ بن قرظ بن رواج بن عدی بن کعب بن
 لوی بن غالب بن فہر بن مالک بن نضر بن کنانہ بن
 بن خزیمہ بن مدرکہ بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد
 بن عدنان بن ادو ابن الیمع بن الیمع بن یعرب
 بن یسحب بن قیندر بن اسمعیل بن حضرت ابراہیم
 علیہ السلام و نام مادرش حتمہ بنت ماسم خواہر ابو جہل

بود و در این راه خواجه الاخبار هفت پسران بودند بدین تفصیل
 عبدالله و عبدالرحمن اکبر و عبدالعاصم و زید و عیاض و عبدالرحمن
 اوسط و عبدالرحمن اصغر و در این محراب بیان شش پسران
 بودند اول عبدالله برادر حفصه زوجه رسالت پناه صلی الله علیه
 وسلم و دوم زید که از بطن ام کلثوم بنت فاطمه بنت رسول الله
 صلی الله علیه وسلم بود سوم عبیدالله چهارم عاصم پنجم بحیرا که در آن
 نسل نمانده ششم عبدالرحمن بود و ابو شحمة بیعت حذرون
 شرب حذروه شدند چنانچه به نیم حد وفات نمود و نصف
 بعد از موت زده بودند و چهارم و خزان بودند حفصه و فاطمه
 و رقیه و زینب رضی الله عنهن و این کلمات از سخنان او است
 در در فانی بر بچکس اعتماد نباید کرد و وقتی آزمایش کنند
 که او بی مطلب بوده باشد و از صحبت جا پلان و کمپایه کناره نماید
 و در تواریخ چنان نوشته بودند عبدالله و زید اکبر و زید اصغر
 و عبدالرحمن اکبر و عبدالرحمن اصغر و عبدالعاصم و عبدالرحمن
 اوسط بود که نسل ایشان در عرب موجود است بفضل
 ایزد سبحان نامی و زامی بسیار شده اند

و امیر المؤمنین حضرت عثمان ابن عفان رضی الله عنه - که
 کنیتش ابو عمر و لقبش ذی النورین که بعد از وفات یعنی شهادت
 امیر المؤمنین حضرت عمر رضی الله بر سنده خلافت صعود فرمودند
 و در باب تواریخ گفته اند که از زمان حضرت آدم علیه السلام

تا اوان

تا آوان حضرت خاتم الانبياء صلی اللہ علیہ وسلم بعد از امر
 المؤمنین حضرت عثمان رضی اللہ عنہ این دولت کبسی
 میسر شده که دو دختر بنی آخز زمان در خانه او بودند و حضرت
 سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم فرموده است که غفر لک یا عثمان
 ما قدمت وما اخرت وما اعلت وما اخفیت وما ابیت
 وما کان وما ہو کاین الی یوم القیامت وقال انبی صلی اللہ
 علیہ وسلم لکل نبی رفیق ورفیقہ یعنی الجنۃ عثمان وقال
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یشفع عثمان ابن عفان بمثل
 ربیعہ وفضل اول در زمان خلافت امیر المؤمنین عثمان
 رضی اللہ عنہ در سده خمس و عشرين سلیمان ابن ابرہہ رضی
 اللہ عنہ بلاد شردان و ارمینہ را فتح نمود و در سال و در سال بیست
 و ششم فتح کارزون و قلعه سفید با تمام عثمان ابن عاص رضی
 اللہ عنہ اتفاق افتاد و ہم درین سال فتح افریقہ زد و بار منذب
 عبد اللہ ابن زبیر رضی اللہ عنہ را دست داد و در سال بیست
 و ہفتم فتح اندلس بسعی عبد اللہ ابن نافع رضی اللہ عنہ تمسیر
 پذیرفت و در سال بیست و ہفتم معاویہ ابن ابی سفیان
 رضی اللہ عنہ بعضی جزائر فتح کرد و اموال بی شمار بدست آورد
 و در همان سال عبد اللہ ابن عامر رضی اللہ عنہ امیر المؤمنین
 عثمان رضی اللہ عنہ بود و تجدد را با توابع فتح نمود و در

۱۷۵۸

ثلاثین بحری و الی لوفه سعید ابن العاص رضی اللہ عنہ با سپاہ
 ظفر و سگاہ باختصاص عبد اللہ بن عباس و عبد اللہ بن
 عمر و عبد اللہ بن زبیر و عبد اللہ بن العاص رضی اللہ عنہم از
 انجمله بودند متوجه جرجان گشتند و بروایتی امامین الهما بین
 المکررین شریفین حضرت امام حسین و امام حسین رضی اللہ
 عنہما حقه احرار از ثوابت غزایم راه آن سپاه بودند و بزین
 اقدام حسن اہتمام ایشان خطہ جرجان مفتوح گشت و
 در سال سی و یکم بحری عبد اللہ ابن عامر رضی اللہ عنہ از امر المومنین
 عثمان رضی اللہ عنہ رخصت طلبیدہ با سپاہ فراوان از
 راہ بیابان کرمان بجانب خراسان راایت توہم برافراشت
 و بر دو طلبس را بطریق مصالحہ مفتوح ساخت و آن گاہ
 بجانب قائن شافت بعد از جمع ساختن خاطر از ہمام آن
 مقام خوف و با حوز و جام و نیش پور و جوئن و بحر آباد و
 بنزور و اسفراین و ن باورد و جہان و ارغمان و جوستان
 و اکثر شہر عدائن و ولایات را بعضی بلطف و برہمی بعطف
 در سلک تسخیر در آورده بعد آن لشکر بر خراسان کشید آن
 خطہ را نیز داخل اسلام گردانید و عبد اللہ بن عازم را بدار
 السلطنت ہرست ارسال داشت و ہم چنین ہمت

بر سخر بلخ و مروی و طخارستان کجاست و در آفران -
 بلدان را نیز داخل بلاد اسلام ساخت و هم درین سال
 معاویه رضی اللہ عنہ بعضی از مواضع روم را لشود و در سال
 سی و دوم بحری عبد اللہ بن شرح رضی اللہ عنہ مملکت افریقہ
 را مسخر نمود و در سال سی و سوم بحری جریر ابن عبد اللہ
 بحلی رضی اللہ عنہ ارمینہ را با محاربه بوکشا و درین سال -
 انتقال جمع از اجل اصحاب رضی اللہ عنہم از عراقی - غزور
 بدر السور دست داد و آزان جمله ابو فضل عباس
 بن عبد الملک رضی اللہ عنہ عم نبی سرور و آل بنی غالب
 صلی اللہ علیہ وسلم دو سال بود و بقول اہل تورخ سه سال
 از حضرت نبی آخر زمان صلی اللہ علیہ وسلم اسن بوده و در
 ترمذی آورده کہ بغیر صلی اللہ علیہ وسلم در حق او فرموده من
 اذی عمی فقد اذانی فان عم الرجل صنوبہ و وفات او ۱۲
 رجب و ۳۳ ہجری بود و مدتی عمر غرضش ہشتاد
 شت سال فرمودہ اند و نہ پیران داشتند فضل
 و عبد اللہ الخ و عبد اللہ الجواد و عبد الرحمن و قثم و معبد
 و شرف و تمام و عارث رضی اللہ عنہم و ہم درین سال مذکور
 عبد الرحمن ابن عوف رضی اللہ عنہ متوجہ مراد قاست
 حضرت ذوالجلال کردید کہ از عشرہ مبشرہ میباشد کنش

ابو عبد اللہ و زرجمہ مناقب اوست کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
 در غزوه تبوک دو رکعت نماز در عقب او آدا فرموده
 و او اتفاق بی نهایت در دین اسلام نموده بود و در هنگامی
 رحلت از ارض مدینه که چهار ہزار وینار خرید او بود با بہات
 مؤمنین وصیت فرمود و ہر یک از اصحاب بدر را چار صد
 درم سرخ داد و در آنوقت زیادہ زہد نفر بودند و ہزار
 اسپ و ہزار شتر بسیار اصحاب رضی اللہ عنہم و فقرا
 وصیت فرمود از جہہ احادیثی کہ در شان او وارد شدند
 یکی آنست کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ ان عبد الرحمن
 ابن عوف امین فی السماء و امین فی الارض و عمر غزیرش
 ہشتاد و ہشت سال لقمہ اند و دیگر می عبد اللہ ابن مسعود
 رضی اللہ عنہ کہ ہم دین سال بر باض رضوان توجہ فرمود
 قدیم الاسلام بودند و لقمہ اند ششم کسی است کہ ایمان
 آورده و صاحب سر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بود کہ
 سواک و نعلین آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در اسفار او
 محافظت می نمود و زرجمہ کسانیت کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
 اورا بشارت بہشت فرمودہ مدتی عمر غزیرش شصت
 یکسال بودند و دیگر می ابو دردا رضی اللہ عنہ انصاریست

در ملک شام بفرمان امیر المؤمنین عثمان رضی اللہ عنہ قاضی
بوده و در آن بلده در تاریخ مذکور انتقال فرموده و دیگری
مقداد ابن اسود رضی اللہ عنہ بود این نیز قدیم الاسلام
بودند و در جمیع غزوات همراه نبی افر زمان صلی اللہ علیہ
و سلم می بود و در ترمذی آورده که رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
فرموده بودند ان اللہ تبارک و تعالی امر فی بحب اربعه
واخبرنی انه یحبهم و قبیل یارسول اللہ سمویم قال علی منهم
یقول ذالک ثلاثا و ابو ذر و المقداد و سلمان امر فی حبهم -
واخبرنی انه یحب نعم چون مردان بر روی غزایش
نزد سواران مستعد شدند در آن وقت امیر المؤمنین -
عثمان رضی اللہ عنہ اجازت نداد و فرمود که من المشب
رسول اللہ را بخواب دیدم که میگوید ای عثمان با عدو
نزد من میرسی یقین دارم که امر در کشته خواهم شد
غازیان نشینند عربی سخت بر پا نمودند و در آخر شکت
خوردند در آن اثنا درون مسجد امیر المؤمنین عثمان تلاوتی
قرآن میکردند او را آسیر نمودند و در آن وقت امیر المؤمنین
علی کرم اللہ وجہہ امام حسن را بجا او فرستاد و خواست
که آنها را قتل کنند امیر المؤمنین عثمان رضی اللہ عنہ مانع آمد بعد آن - امام
حسن آدمی نجیب است پدر فرستاد که مرا قتال کردن نمی ماند چه

کنیم امیر المؤمنین علی فرمودند که قتال کند از چه و در اجازت
 ندادن اسب باز آورده خبر ما نام حسن رسانید و شان آمده او
 را رفتند بتاریخ هر دو هم زوی الحجه سسه غمسخ و ثلاثین بحری
 بر امیر المؤمنین عثمان بعضی از اهل مدینه از خیل امیر المؤمنین ابو
 بکر صدیق و بعضی از خیل امیر المؤمنین عمر فاروق بروی خروج کرد
 نزد خلافت مصر چهار هزار و قریب چهار هزار سوار و چهار هزار پیاده
 که از کوفه و در بصره برای حج آمده بودند با خود بار آورده او را گرفتار
 نمودند عثمان رضوان الله علیه گفت که مرا ناحق میباشید و در
 جوارش گفتند که در طال ملکات پیدا ویرماندی از خود خلیفه
 کردانیم زود برود در لکن اثنار امیر المؤمنین علی کم الدوم در
 میان آمد و گفت خروج بر خلیفه جائز نیست شما خون ناحق چرا
 می خوابید او شان عیوب او از حد زیاده بیان کردند بگفتند
 که خلاف شرع کاری نیز کرده که در موسم بکته چهار کانه نماز اقامه
 کرده با وجود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم دو کانه میگذرودند و است
 و سه سپاه سوخته امیر المؤمنین عثمان رضوان الله علیه داد که پیغمبر
 صلی الله علیه وسلم مسافر بودی دو کانه بجا آوردی و من از مدینه
 بکته رفته نیت اقامت کردم نماز چهار کانه میگذردم و جمیع
 مصاحف جمع کردم و دیدم که مخالف یکدیگر بودند که بلی نمائند
 و هر چه در آن صحت یافتم آنرا جمع کردم و یک مصحف صحیح ساختم

و آن مصحف

و آن مصاحف دیگر را بسوختند تا که از مصاحف بنام فتنه برپا
 نشود بعد از طول بحث حضرت علی کرم الله وجهه اصلاح داد
 بعد بسبب مکتوب او را شهید نمودند بقول مورخان -
 بتاريخ نزوم ذی الحجه در سه فتنه و ثلاثین هجری امیر
 المؤمنین حضرت عثمان رضی الله عنه شهادت یافته بودند
 و نسب آنحضرت را بدین تفصیل زیب ارقام نمودند
 عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبدالمطلب
 بن مناف بن قحطی بن کلاب بن مره بن کعب بن
 لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن
 خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن
 عدنان بن اودان بن ایسح بن الیمسح بن یعرب بن
 یسحب بن قینذر بن اسمعیل بن حضرت ابراهیم علیه السلام
 بد الله نام مادر حضرت عثمان ابن عفان رضی الله عنه از وی گشت
 کریمه بن ربهیم بن حبیب بن عبدالمطلب بن عبدالمطلب
 و بروی اخبار الانساب نام مادرش ام کلیمه بنت عم آن
 حضرت صلی الله علیه و سلم بود و مدتی خلافتش یازده سال
 و یازده ماه و نوزده روز مدتی عمر غیر شش هشتاد و شش سال
 و هشت زن در عقد نکاح آورده بودند اول رقیه و بعد از

آن ام کلثوم رضی اللہ عنہا کہ در سنلک نبات حضرت سرور -
 کائنات صلی اللہ علیہ وسلم جای در شتند آزان جمله بوده اند
 و دوزده پیران و شش و ختران داشتند عبد اللہ ابی عبد اللہ
 اصغر و عمر و ایان و خالد و لید و سعید و عبد الملک و عقبه و شیبہ
 و میفره و نظره و این کلمات از سخنان ذی النورین رضی اللہ عنہما
 العبود و محافظت الحدود و الوفا فی بالعبود و الرضا بالوجود
 و الصبر بالمفقود و ایضا من کلام من علاقه العارف ان یلین
 قلبه مع الخوف و الرجائی و لسانه مع الحمد و الثنائی و عیناه من
 الحیار و البکار و ارادة مع الترتب الرضا و از جمله آحاد بیت
 که در شان خلفای راشدین رضوان اللہ علیہم اجمعین صادر شده
 یکی آنست که بنخبر از فرزندان صلی اللہ علیہ وسلم فرموده امی
 بامی ابوبکر و اشدم فی امر اللہ عمر و قثم حیا عثمان و اقصایم
 علی و فرضیم زید ابن ثابت و اقراریم ابی احمد بن سب
 و اعلمیم بالحلل و الحرام و معاذ بن جبل و کحل امی آمین - و
 آمین ہذا لامی ابو عبیدہ ابن جراح و قال رسول اللہ صلی
 اللہ علیہ وسلم رحم اللہ ابوبکر زوجی ائبتہ و علنی الی در البجرت
 و صحنی فی الفار و اعنتی بلال من مالہ رحم اللہ عمر یقول الحق
 و انکان مرتکرہ الحق و مالہ من صدیقی و رحم اللہ عثمان تستحیی منہ
 الملائکة و رحم اللہ علینا اللہم اورو الحق منہ حیث و رزقی
 اللہ تعالی عنہم و عن سائر الصحابة اجمعین

اسد العالی غالب امیر المؤمنین حضرت علی ام الدرد و جہ ابن -
 ابی طالب و خلق بر امیر المؤمنین شاہ مردان رضی اللہ عنہ اتمام
 کردند و گفتند کہ کوشایدی امیر المؤمنین عثمان را از بر ائمه سوگند
 در شریعت جائز نیست ہم را بر کاغذ لکاشته بر سر منبر بر آمد جمله **عجل**
 حاضرین مجلس سوگند خوردند نہ من عثمان را کشته ایم و نہ کشت
 ندیم و نہ بر کشتن او اجازت دادیم و نہ ازین خروج ثانی مرا
 علم بوده بعد از آن بر مسند خلافت مقرر گردانیدند خواست
 کہ عالم ولایتی شام را معزول گردانند چرا کہ پیش او نیامده بود
 موسی اشعری گفت مصامت این است کہ در این زمان
 برای او مثال نبولسید و بیبانه بطریق کلمه او را طلب کن
 چون کہ بدست تو آید بعد آن بر ہم خوایی یعنی امیر المؤمنین برای
 او زین ارقام فرمودند انا قد عرفناک اوم ہم بر پشت آن مکتوب
 مکرر نمودن والاک علینا و بر طبقاً **بغیر غیر** بر طبق **بغیر غیر** الا
 شرف و آخرت و زرافشان سپهر آداب ابن عم نبی از فرزندان و الا نشان
 اعلیٰ نسب حیث قال علیہ من الصلوٰۃ اعلیٰ و من التیمات
 و زرافیات کہ زنا و اعلیٰ من ثمره واحده و لغاس من اشجار شتی
 و انور وجود فاقش الجود مصطفیٰ علیہ الصلوٰۃ والسلام و اضوار
 و زت ہمت صفات مرتضیٰ از زبیب مشکوٰۃ بر توی ظهور رفته و
 دو صدہ مثال ہن رسالت و نبیال طوبی اتصال کلشن ولایتہ

از فیضان یک جو بیار صفت نشود و نما پذیرفته و ولادت شاه
 ولایت بزور جمعه دوازدهم ماه رجب در سنه هجری بعد از
 واقعه عام فیل دست داد و بقول از باب مجازان طلوعی آن
 مهر سپهر خدایستی از مطلع هستی در سنه ثمان - و
 عشرين از حادثه مذکوره اتفاق افتاد و بر وایتی راویان القاب
 بر زنده مردک دیده دوازدهم جمادی الاخر در سنه -
 ثلاثین از واقعه عام فیل عام تار را منور گردانید و تولد آن مولود
 عاقبت محمود در نفس خانه کعبه روی نمود زیرا الله بحسب اقتضای
 قضا بلکه بعضی مشیت از دلتالی نزدیک بوضع عمل والده ماجده
 اش در طواف است احد شریف بود و این سعادی عطا از اول
 افرینش تا غایتی مسیح افریده را میسر نمائید و وصیت حکمت
 این جز نزد مورخان فضیلت هر دو از شایسته شایسته و دغدغه
 در گذشته و کنیت انجناب ولایت آفتاب ابو الحسن و ابو
 حسین و ابو البطلین و ابو اریانین و ابو تراب القاب
 شاه مردان فراوان اند امیر المومنین و امام المسلمین و امام
 المتقین و یعسوب المسلمین و امیر نخل و مرآتی و اسد الله
 و ولی الله و سینه البلد و وحی در سلک القاب میمنت الالبش
 انتظام دارد و در کتاب موالید ائمه آورده که سید و وصیین
 و صدیق ابی و فاروق اعظم و قسیم النار این همه القاب

جدد کرد

حیدرآباد انڈیا علیہ مبارک لافتاح کندی لون و میانہ قد و فراخ
 چشم و بزرگ شکم و اصبع سر بوند و بزرگ محاسن چنانچہ میانہ
 کتف و گوش و عذرا آزان پر بود چون کہ رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم بیدایت طوائف انام بمبعوث شد در انوقت امر
 انو متین بازده سال بود و جمیع اقوال ان لوکب برب و لایست
 اول نشی است کہ تصدیق مر رسالت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 کرد در تقویٰ امور دین و تمشیت مهام شرع متین لوزن بسی
 و کوشش بجا آورده اتمام نمود و در جمیع مواقع و معارف فاضله
 بلا ذمت حضرت سرور کائنات صلی اللہ علیہ وسلم شرائط شجاعت
 و جہاد بجا آورد و مراسم بدایتی اجتهاد و عربی درشت و اضاف
 الطائف الہی و انواع اعطاف فائز الہی مفتخر و مباهی شسته
 و رایتی ولایات و کرامات در اقطار و امسار بر افراشت
 از جہد احادیثی کہ در شان آن حضرت صادر شده یکی اینست
 کہ حضرت سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ انت منی بمنزلہ
 لارون من موسی الا انہ لابنی بعدی و قال رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم ان علیا منی وانا منہ و ہو ولی کل مؤمن و قال
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وانا در الحکمۃ علی بابا و عن
 جابر رضی اللہ عنہ قال دعا و رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - علیا
 یوم الطائف فانما فقال الناس لقد طال بخواہ مع ابن عمہ

۱۱۰۱

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما انتجيتهم ولكن الله انتجاه
 وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعلي يا علي لا يجبل لا حد يجنب
 في هذا المسجد غري وهو غرك عن اهلك اسم ام عطية قالت
 بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم جيش فبهم علي - قالت
 فسمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اللهم لا تميتني حتى
 تريني عليا وقال صلى الله عليه وسلم لا يحب عليا منافق ولا يفتنه
 مؤمنا وقال صلى الله عليه وسلم من سب عليا فقد سبني عن
 ابراهيم بن عازب وزيد بن ارقم رفا ان رسول الله صلى الله
 عليه وسلم لما نزل بغدير خم اخذ بيد علي فقال الستم تعلمون
 اني اولى بالمؤمنين من انفسهم قالوا بلى فقال من كنت
 مولا فلي مولا اللهم والي من والاه واعد قلبي عمر رضى
 بوزيالك فقال له هنيئا لك ابن الى طالب اصحت واسيت
 مولى كل مؤمن ومؤمنة وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان
 ملكي علي ابن ابي طالب ليقترون على سائر الاملاك يكونها مع
 لانها لا يصعد الى الله قوس شي يسخط ذكر علي عبادة عن
 عائشة رضى الله عنها قالت رايت ابوبكر صديق بكثرة النظر الى وجه
 علي فقلت يا ابيت اراك تكثر النظر الى وجه علي فقال يا ابيت
 سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال النظر الى وجه علي
 عبادة و بعد زهادت امير المؤمنين عثمان رضى الله عنه طواف
 شورفا واعيان والكابرهاجر والفسار رضى الله عنها واعاظم برلاو
 وديار آن منظر العجائب آثار ومظهر غرائب اطوار الخامس نحوذ

کم مسند

marfat.com

Marfat.com

که مسند خلافت را بذلت بابرکات خود مزین سازید و بر تو
 سعی و اهتمام بر تنظیم حال عالم و عالمیان اندر زنده و آن حضرت
 جهت ملاحظه ترضیه احوال عباد و بلاد این ملتس را تشریف اجابت
 در قرآن داد و بروایتی را در بیان شریف بیان بروز نوز و قدمی
 مبارک بر سر خلافت نهاد و مرتضی کرم الله وجهه را در ایام
 خلافت باست ملاحظه مقتاده افتاد و آن عبارتست از عاقل
 و طلحه و زبیر رضی الله عنهما و مورخان آن حرب را جمل گویند
 دویم قاطع و مطین و آن کنایت است از معاویه و جماعتی که
 معاوی را نمودند سوم مارقین و الجماعتی بر شاه ولایت طلحه رضی
 و طلب امارت بهره و زبیر رضی الله عنهما توقع ایالت گویند نمود
 و امیر المؤمنین کرم الله وجهه فرمود که ناصر و معین من بفرشتا کسی
 و یکدیگر نیست اگر بمفارقت شمارم در حوایج امور و وقایع
 مابقی مشوره نماید و ایشان ازین معنی رنجیده طالب حوادث
 بیانه گشته بنیای علی بن ابی طالب را از امیر المؤمنین کرم الله وجهه اجازت
 مکه طلبیدند که در آنجا ساکن گشته بمکلی اوقات را معروف
 با دایمی عبادت و وظائف نمایم امیر کرم الله وجهه فرمود
 که چون اراده شمار بر حوران مقصورت برمه اراده نماست
 چنانکه و طلحه و زبیر رضی الله عنهما بحکم هم شناختند و عاقل
 صدیق را با خود موافق ساخته و خواطر بر مخالفت امیر کرم الله وجهه

قرار داده غنیمت بهره نمودند و بعد از استماع این خرافات المومنان
 ارم المدوجه در کوفه شتافته و از کوفه در بهره رفته تا در قتال
 اشغال یافت و از جانبین مردان مرود و دیران محو که
 محمود در آن میدان تاختند و بزخم شمشیر بران و سنان
 شعله سان خاک بیابان را بخون بلبیدگی کل ساختند و تمام
 امروز آتش قتال مشتعل بود و خنجر ز مردم پیکر از خنجر آب
 شندف کون می مایید و با الاخری آفتاب فتح و ظفر از مطلع
 اقبال امیر المومنان حیدر ادرام المدوجه حره کشود و بفرده
 نزر نفر از لشکری ام المومنان عاتش رضی الله عنه و سینه
 نزر نفر از سپاه امام المسلمین را می عدم نمودند و از جمله
 قتلان واقعه عمل یکی زهر رضی این عوام رضی الله عنه
 که از عشره مبشره بود و همی عم سید الانام صلی الله علیه وسلم
 که مادرش صفیه بنت عبد المطلب بود و نسیش
 ابو عبد الله در سن شانزده سالگی و بقول دیگر یازده ساله
 بزرف اسلام رسید و در جمع غزوات ملازمت حضرت
 صد کائنات صلی الله علیه وسلم نمود اول کسی است که در
 میان میدان چهار شمشیر بر اعدای دین بر کشید و نبی
 از فرزندان صلی الله علیه وسلم فرمود مکمل بنی حواری و حواری
 زهر و عن علی ارم المدوجه قال سمعت اذنی من فی رسول

آمد صلی اللہ علیہ وسلم من انی نبی قرظہ فیما تینی بحرم فان
 طلقتم فلما رجعت جمع لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 ابوہ فقال فد اک ابی و اخی و لیفیت شہادت زہرا رضی
 اللہ عنہا بر اہل بوم است کہ چون از ان موکہ بیرون آید در
 میان قومی از بنی تمیم نزول فرمود عمر و ابن ہرمود المہاش
 او را برای ضیافت برده در وقتی کہ بخواب بود بر قتلش
 مبادرہ نمود و بعد از ان جبارہ بر سر زہرا رضی اللہ عنہا
 سوار شدہ نزد امیر المؤمنین شاہ مردان کہ اللہ وجہ رفت
 و لیفیت حال باز گفت و صدر ار فرمود بشارت باد
 ای کشندہ زہرا بگوش زہرا لکہ از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
 شنیدیم کہ بشر قاتل زین علیہ السلام صغیرہ یا انصار عمر چون کہ
 این فرودہ شنیدہ امیر را گفت تو بلای کہ این امتی اگر
 برای تو کشند بشارتہ دوزخ شنوند ہم خلق رقم کفر صحفہ
 حالش کشند آن گاہ از غایت خشم بر شمشیر بر شکم
 خویش مبادرہ زور آورد تا کہ از ہمتش بیرون رفت
 حیرت زہرا شنیدش می منور کرد ہمتش طبع آرام
 خسر دنیا و الاخرت نام و عمر زہرا رضی اللہ عنہا ہفت
 سال و بقول دیگر شصت و چهار سال بودند و شہادتش
 در سہ تلائین ہجری روی نمود و علیہ زہرا رضی اللہ عنہا

سفید چهره میانہ قامت بودند نہ کوتہ نہ بلند و ابرو چشم و کمان
 ابرو بسیار موی داشتند و عارضین بودند و تکیا بودند و یارود
 پیران داشت و از آنجمله عبداللہ و عاصم و عروہ و منذر و مصعب
 و زورہ بودند و اسمائی بنت حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ عمرہ
 و خالد و جعفر از امیہات شانت رضی اللہ عنہما بودند از جمله جمہ
 قتلان عمل و دیگر طلحہ رضی اللہ عنہما بن عبداللہ ہر عمر امیر المؤمنین
 حضرت ابابکر صدیق رضی اللہ عنہ بودند نیش ابومحمد در سن ہست
 سے ساکنی مسلمان آوید و در آن غزوات در تلاوت حضرت
 سرور کائنات صلی اللہ علیہ وسلم حاضر بودند چنانکہ آنحضرت صلی
 اللہ علیہ وسلم دست عشرت او را بطلحہ الفیاض خطاب فرمود
 و بطلحہ در روز حنین بطلحہ الجواد او را معزز نمود و بعد از آن بطلحہ
 انحر مشرف خست و بکلمہ اوجب طلحہ الجنۃ نواختند و بروز
 حمل بعد از ہر دوں رفتن زبیر طلحہ رضی اللہ عنہم نیز غزم رفتن نموده بودند
 و مردان بسبب کینہ دیرینہ کہ از آنجناب در سینہ داشت
 بردار عیہ طلحہ رضی اللہ عنہم اطلاع یافتہ باہذاختن تیر جان گذر باہمی
 طلحہ رضی اللہ عنہم را در رکاب دوخت کہ خون در سیلان در آیدہ علام
 طلحہ رضی اللہ عنہم خوارم خویش را از عمر کہ آنحضرت ہر دوں برود
 بخزیرہ رسانید و مقارن آن حال چشم طلحہ رضی اللہ عنہم بر سواری افتاد
 او را نزد خود طلبیدہ از وی پرسید کہ از کدام فرقہ ہستی جواب
 داد کہ از لشکر یان حضرت علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہم کہم آمد

وہم ہستم

و همیشه طلحه رضی اللہ عنہم دست خود را بدستی من داده تا که
 بیعت را مجدد سازم آن شخص ملتس طلحه رضی اللہ عنہ را میزدول داشت
 تا که بیعت نه نماید و بعد از انعقاد پیمان مرغی رویش از قفس
 وجود برکنده و او را در قفس معطل پرور فرمود چون که لشکری صورت
 واقعه را بخدمت فیض در جنت حضرت امیر المؤمنین کرم اللواریم
 مودع نمود آنحضرت فرمود باری حق سبحانه تعالی نخواست
 که طلحه رضی اللہ عنہ را معری از بیعت من در بهشت در آرد و علیه
 مبارکش بالا قامت و زینش کندم کون خوب صورتی داشت
 و بسیار موی و سری بنی اش باریک بود و کتف او کشاده
 و سابقا سبط درشتی و وی نیز یازده پر آن داشتند
 به تفصیل ذیل محمد عمر آن و عیسی و یحیی و اسمعیل و اسحاق
 و یعقوب و موسی و ذکریا و صالح و عزیز رضی اللہ عنہم
 تاریخ یازدهم جمادی الاخر روز پنجشنبه در سه شنبه و
 ثلاثین هجری مسلمان طلحه و زبیر رضی اللہ عنہم کشته شدند
 و هجرت در سال سی و یکم آن فارس رضی اللہ عنہم ریاض
 فرودس برین شافت و سیلمان رضی اللہ عنہم بود که
 کمال اخلاص که باستان مقدس نبوی صلی اللہ علیه
 وسلم اختصاص بسیار داشت و آنحضرت در شان او

۱۱۱۹

فرمود سیمان منا اهل البیت و بروایتی مشهور موطن
 اصقبان است و مدتی عمر غزیریش دو صد و پنجاه سال
 و بقول مورخان سه صد و پنجاه سال بودند و پندرین سال
 خدیفہ یمانی نیز وفات یافت و خدیفہ رضی اللہ عنہ
 بنابر سر کی کہ حضرت سید الانبیاء صلی اللہ علیہ وسلم بومی در
 میان نہادہ بود بحال منافقان معرفت تمام یافت۔ اما
 بسبب مخالفت معاویہ ابن ابی سفیان رضی اللہ عنہ
 ہمراہ حضرت شاہ مردان کرم اللہ وجہہ آن بود کہ بعد از شہادت
 امیر المؤمنین حضرت عثمان ابن عفان رضی اللہ عنہما فوجی
 از بنی امیہ کہ از ابن عمر البربر صلی اللہ علیہ وسلم گنہ ویرینہ
 بخاطر خود داشتند بومی پیوستند و او را بہ مخالفت شاہ
 ولایت کرم اللہ وجہہ ترغیب و تحریص نمودند و معاویہ خاطر
 بر مخالفت فروردادہ عقائدشامیانہ را نسبت بحضرت
 امامتہ منقبت فاسد کردند و چون کہ این خبر بسنج
 شریف امیر المؤمنین رسید چندان کشت رسولان سخن گوید
 و قاصدان بلاغت شعار بدمشوق فرستاد و بنوک ملک
 کوہر سلک و زبان خامہ غیر شامہ سوا عطر دل پسند و نصا
 ح سو و مند بر صحائف ارقام مرقوم کردند در سال ورت
 اما کلمات ہدایت نشان در ضمیر معاویہ ابن سفیان رضی

تأثر

Marfat.com

تأیید کرده بلکه رایتی مخالفت برافراشت بنا بر آن که امر المؤمنین
حضرت علی کرم الله وجهه در آخر شوال در سینه است و ثلاثین
ما تودوزر نفر مرد خنجر گذار که از آنجمله هشتاد نفر از اهل بدر بودند
و شش صد نفر از صحابان بعثت الرضوان رضی الله عنہما بودند
در ظل رایت هدایت آیت شاه ولایت منقبت جمع آمده
در کوفه بصورت شام نبضت فرمود و معاویه رضی الله عنه
قرب وصول آن حضرت شنیده با جماع جنود ضلالت
انجام شام فرمان نمود با قصد هست بر زر نفر از شام در حرکت
آیدند در پانزدهم ذوالحجه در صفین تلافی فوجی امر المؤمنین علیه
کرم الله وجهه وجود پادشاه دست داد و در یلم محرم
سبع و ثلاثین بجای به مدبر و مواسار گذرانده و بقره ماه صفر آغاز
کردند و بقول راویان بازده ماه برابر بیدار شسته بودند و
با استعمال شمشیر و تبار و تیر و کمان مشغول بودند و بقول مورخان
مدنی معامله صفین در صفین صدر روز بودند و نو و مقاتله روی نمود
و بر روز آخر مرد و لشکر همچون دریای آبی اخضر در توج آمدند و امر
المؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه توأمی محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم
برون آورده عماد سرور کائنات صلعم بر سر خود بسته و ذرع آن
سیدالانبیاء را در بر کرده و تازیانه نبی اخضر زمان که مسیح بمحشوق بود
بدست گرفته بر فرس محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم سوار که
نام او ریج بود سوار کردید و فارسان و شجاعان و دلاوران

۱۱۱۱

افاق در عقب آن خلیفه باستخفاف روان شدند و همراه - آن
 حضرت تکبیر می گفتند و از بزرگترین صفوف اهل شام هم برآمده
 رآتی دولت ایشان نیکون سار گردیده و آلس شدند و معاویه
 رضی الله عنه که اهل شام گجا میروید که در حرب گامی ظفر و گامی
 نیزیمت میباشد مردمان شام باز گردیده اشتغال از شرف قبال
 از باد عمله رجال ساعت بساعت از پیشش پشت می شد
 و کار از زمین شیر و ستان در گذشت بهشت و بریان رسید
 و جوی خون چون رودی همچون و در فرزند مانند کوه کانون روان
 گردید هر گاه مبارزان شام طریق انبازم پیش رفتند - و
 امیر المؤمنین حضرت علی رضی الله عنه دست از کوشش
 و سعی کوتاه فرموده و اتباع را نیز از محاربه منع میکرد و بعضی
 از خوارج گفتند که ما با اینرا چگونه ظفر میبر شویم که در وقت
 نیزیمت از تعاقب اعداء منع می فرمای و حال آنکه از مردم
 مایان روی بگریزمی آوردند اتباع معاویه رضی الله عنه را
 دند آن حضرت در جواب آنها فرمود که معاویه رضی الله عنه
 کتاب الهی و سنت رسالت پناه صلوات الله علیه و سلم عمل نمی
 نماید و من آن کلمه که ابن سفیان میکند القصه تمام آن روز جنگ
 قائم بود بلکه زمان زمان صعوبتیش می افزود با وجود آن که خورشید

خبر

خنجر نزار از میان دست آن کارزور اندیشیده رخت اقامت
 بنیان خانه مغرب کشید و رخساره زمان مانند دل مہمان
 شام تنگ و تیرہ آردید آن دو سپاہ دست از قتل بیکدیگر
 باز نداشتند و بفریب تیغ درختان و سنان - جان
 سنان ہمت برانہدام و انہدام بنامی بیکدیگر کھاشتند
 و طائفہ راویان روایت کرده اند کہ امیر المؤمنین حضرت
 علیؑ روم الصدوجہ را در آن شب یافتی از ہائی در آوردی
 و بگری کفنی ویلی از مخصوصان عدو بگری است گناہ داشت
 زوبت بیافندوسی و شش نفر رسید و در بجز بگری از
 ابو سعید سمعانی مرویست کہ معاویہ رضی اللہ عنہ گفت
 کہ امیر المؤمنین حضرت علیؑ روم الصدوجہ در لیلۃ الہریر نفیس
 خویش زیادہ از نہ ضد نفر از ابطال رجال بقتل رسانید - و از
 جانبین در محاربہ میانہ نمودند تا آفتاب بلند کردید و آغوشم -
 کوفی گوید کہ جمعی از ارباب اعمی و شمار شتکان آن جنگ
 نموده اند سی و شش ہزار در جزیر تعداد در آیدہ و در منقاع السا
 لکین شمار شتکان لیلۃ الہریر سی و ست ہزار نفر گفتہ اند و بروز
 دیگر کہ ہنوز جنگ قائم نبود و معاویہ رضی اللہ عنہ چون آثار ضعف
 و عجز بر شکر شام مشاہدہ نمود با عمر و عاص رضی اللہ عنہ گفت
 کہ است آن جلیبا کہ ذخیرہ ہنارہ عمر و گفتہ بر از جنین روز جلدہ
 ذخیرہ کردہ ام بفرمای تا مصاحف را بر سر رماح مربوط کردہ نیدہ

گویند بر این کتاب خدای حکم است که میان ما و شما بر این عمل
 نه نموده است و اقیانان که بر این مقوله اطلاع یافتند و رآیی ایشان تنبیر
 پذیرفته چون که اکثر اعیان و درمزار و سپاهی آیر المؤمنین کرم الله
 وجهه از معاویه رضی الله عنه رشوتها گرفته بودند و از محاربه طول شدند
 و میل فراغت داشتند گفتند ای شاه ولایت دعوتی
 معاویه رضی الله عنه را اجابت کن که ترا بکتاب الهی می خوانند آیر المؤمنین
 فرمود که من زودترم ز بیم نسان با اجابت کتاب خدای عزوجل
 اما این جمله است که عمر و عاص اندیشیده اند و این مکر است
 که آنها پیش آورده مقصود مخالفان از رفع مصاحف - عمل
 بمضمون کتاب خداوند تعالی نیست بلکه چون از حرب آنها
 تنگ آمده اند و زلفت و ظفر با یوس کشه می خوانند
 که باین قاعده فتنه را تسکین دهند و ازین جمله جان خود را
 بیرون می برند و لشکری عراق اعزاز الحاح رده گفتند اگر
 دشمنان معاویه با نجاج مقرون نگردد ما ترا گرفته بخشم - می
 سپارم چون که این سخن باین مقام رسید آیر المؤمنین
 فرمود انا الله وانا الیه راجعون و الی الله المشتکی - و آمد
 المستعان انت الحاکم فیما بیننا فانک عدل لا تجور و خلال
 این احوال رسولان معاویه مصاحف با خود آوردند و گفتند
 ای ابوالحسن شامیان میگویند که با ما یان کتاب است که علمنا -
 میان ما یان حکم بجز این کتاب نیست در این اثنا درین الکوا

و جمعی سپاهیان که ایشان را خوارج گویند آمده و مباحثه و التماس
 نموده گفتند که دعوتی معاویه را اجابت باید نمود - و الا
 ما یا نرا در محال گفت خویشین معذور باید داشت چونکه امر المؤمن
 منین ایحاط خوارج را در اجابتی التماس معاویه ملاحظه نمود
 اشعث ابن قیس که از معارف کوفه بود او را امر فرمود که
 با اهل رایات بلوی که بیرون از اهل حرم بودند از نزد
 اشعث بفرموده آنحضرت عمل نمود بعد از آن معاویه نزد
 امیر المؤمنین علیه السلام وجه پیغام داد که کتاب خدا نطق
 ندارد و لادم اینکه که اول تو شخص را مختار کن و من نیز مختاری
 گیرم تا که تصفیه مایان کرده شود چونکه پیغام نزدت شاه مردان
 رسید اهل عراق گفتند معاویه زمره انصاف سخن میگوید بگذرد
 حفاظ کلام ز مردم عراق و شام اجتماع نموده میان بر دو وصف
 نشستند و قرار دادند که در امری خلافت حکمین حکم کنند
 و آنالی شام حکم عمر و عاص رضی الله عنهما دادند - و
 اشعث ابن قیس و متابعان او گفتند و مختار مایان -
 ابو موسی اشعری است امیر المؤمنین را و معاویه فرمودند
 که مرا برای ابو موسی اشعری شوقی نذارم عبد الله ابن
 عباس رضی الله عنه ز زبان شب مختار است اهل شام و خوارج
 گفتند که میان شما و عبد الله فرقی نیست هر چند امر و سایر

عقلا مبالغ فرمودند که دیگری از اهل کربلاست تعیین نمایند آن
 جماعت قبول ننمودند و چون امر خلافت بر مصالحه و حکم
 حکمین قرار یافت و امیر و اعیان عراق و معاویه و معارف
 شام در میان لشکرگاه جمع ساخته عهدنامه نوشتند و این
 در تصقیه در سوم ماه صفر در سسه شان و ثلاثین بجزی روی
 نمود و بعد از اتمام مصالحه امیر بجانب کوفه و معاویه بطرف شام
 مراجعت نمودند و مقرر گشته ابونوسی اشوری با طائفه از اعیان
 و معارف حجاز و عراق و عمر و عاص با عظمای روم و شام -
 بدوة الجندل که موضع ایست میان عراق عرب و شام -
 جمع گشتند که در امر خلافت حکم کنند و بعد از انقضای و
 بیعاد ابونوسی و عمر و عاص رضی الله عنهما بر ملک با چهار
 صد نفر در دوة الجندل جمع گشتند و بعد از گفتگوی بسیار
 میان ابونوسی و عمر و عاص رضی الله عنهما در آخر عمر گفت
 مصیبت آنست که حضرت علی و معاویه رضی الله عنهما - را
 ز زکوة عزل کنیم و هم خلافت بشوری قرار دهیم تا که مسلمانان
 شخص که شاکسته اینکار بوده باشد او را اختیار کنند
 ابونوسی این رای آورد پسندید و چون که بمنزل آمد - وند
 و عبد الله بن عباس رضی الله عنهما گفت بخدا سوگند ای ابونوسی
 کمان من است که عمر و عاص ترا فریب داد اکنون از روی

نصیحت میگویم که اگر در امری اتفاق نموده اید او را در حکم تقدیم
 نمائی که آورد غدر است می ترسم که تو پیش از وی
 در امری متفق علیه حدیثی اتفاق کنی او مخالفت تو انچه را کند
 فتادی متولد کرد که بحاجت تدویر آن نتواند کرد ابو
 موسی رضی قبول نمود رفتی دیگر ابو موسی و عمر و عاص رضی
 با خلافتی در مسجد جمع شدند ابو موسی با عمر خطاب کرد که
 بر منبر رفته حدیثی متفق علیه را بسمع مردم رسان عمر گفت
 معاذ الله تو تقدیم نمائی که از من اسن و افضل ابو موسی
 با استدعائی و الحاح یار موافق بر بالای منبر برآمد و بعد از حمد
 و ثنائی حضرت پیریا و درود حضرت سید الانبیاء صلی الله
 علیه و سلم بر زبان آورد که ترقیه حال رعایا و تنظیم اموری بهمایا
 منوط و مربوط آنست که حضرت علی و معاویه رضوا از
 تصدی امر خلافت و حکومت معاف دریم و درین کار
 را بشوری حواله کنیم تا که از برای صلاح خویش بر نهی نشا
 نسته این امر خطیر دانند اختیار کنند آنگاه انگشتی
 از دست بیرون آورده گفت که من حضرت علی و معاویه
 بر دور از خلافت بیرون آوردم چنانچه این انگشت مرا از
 انگشت خویش بیرون آوردم و بعد از آن از منبر فرود آمد و عمر
 بر منبر برآمد و گفت این شخص صاحب خود را از خلافت

عزل او چنانچه مجموع مشاهده فرمودند و من صاحب خود را که
 معاویه است بخلافت مقرر ساختم زیرا که او والی امیر المومنان
 حضرت عثمان رضی الله عنه میباشد مطالب خون اوست
 و ترا در ترین مردم که بجای خلیفه مظلوم شهید بنشینند
 اوست ازین سخن غلغله در میان خلایق بافتاد و ابوموسی
 او را دشنام داد و عمر و زبان بشتم ابوموسی شاد و طایفه
 که حاضر مجلس بودند زبان بطعن ابوموسی در زاروه -
 گفتند که امیر المومنان عاقبت و پوقوفی ترا میدارند
 از آن جهت حکومت ترا طره میدارند و فوجی قصد قتل -
 ابوموسی کردند و وی از هم جان عزیز تر بجبهه بگم رفت و عمر
 عاص با متابعان بدشمنی رفته بخدمت معاویه رضی الله
 کردند و عبید الله بن عباس رضی الله با موافقان بخدمت
 امیر المومنان حضرت علی رضی الله شافت و آنحضرت
 را بر آن قصه ازیم حالات اعلام دادند و در مقصد الاقصی
 مذکور است که بعد از وقوع این قضیه شیعه مردم متفرق بجمار
 فرقه شدند و زمره گفتند لا حکم الا للهِ انرا کلمه خوانند
 و خود را نیز گویند و کوهی بر زبان آوردند که مایان کار این
 بر دورا بخدا باز نذر شستیم این گروه را بر صیه نام نهادند و
 اظهار کردند که این حکم خطا بود و مایان کسی را با ماست و خلافت

احق از حضرت علی کرم الله وجهه و دیگر بزرگان شایسته و در فض
 او بنام ازیر که غیر او باشد و این جماعت بر و انقض مشهور شدند
 و فرقه گفته اند که بر او واجبست که کتاب ریز و متعال را متابعت
 نمایند و بر چیز را که کلام الهی زنده کند او را احیا کنیم و بر چیز را که بر او
 او بر طبق قرآن مقرر باشد بجز اینیم این فرقه را معتزله نام نهادند
 و بقول راویان اعداد مقتولان محاربه صفین از سپاه امیر
 المؤمنین کرم الله وجهه هشت پنجاه نفر شمرید شدند و در آن
 جمله ۲۵ نفر از اهل بدر بودند و از لشکری معاویه رضی الله عنه
 چهل پنج نفر کشته شدند و در مستقی نادر است
 که در صفین از فوجی حضرت شاد نجف کرم الله وجهه چهل و نوزده
 نفر شهید گردیدند و از لشکری معاویه رضی الله عنه نوزده نفر
 کشته شدند و در نظام التورخ مسطور است که در سده
 تسع و ثلاثین هجری جمعه امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه موسی اشعری
 مختار کار و جمعه معاویه رضی الله عنه عمرو عاص حکم کردند و سلطان
 پروردگارا بیت را خانتقم کردند نصف معاویه رضی
 را و نصف امیر المؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه را دادند و
 به نسبت عمرو عاص خیانتی ظاهر گردید که از معاویه رضی الله عنه
 رشوت اخذ کرده بودند و امیر المؤمنین کرم الله وجهه حکم آنها
 را رضی نشدند و دوزخ را از ایشان شاه مردان بسبب

۱۱۱۱۱

این معنی که بحکم خدا داد و موسی اشعری بجهت خود حکم آورده بودند
 امیر المؤمنین را مخطی نام کردند و بیرون آمدند در حدود آن
 شهر جمع شدند و گفتند اگر تو خلیفه بر حق مبودی به حکم خدا
 میدادی و اگر مبودی چرا اقدام بر خلافت نه کردی و بر معاویه
 رضو و مسلمانان را از شیخ بران چرا کشیدی و ما حق چندین
 هزار مؤمنان را چرا کشیدیم که استعدود در جواب کردند
 و ما امیر المؤمنین جنگ کردند و شست هزار نفر کشته
 شدند و چهار هزار نفر بوجه رگای یافتند و در هر دو ماه رمضان
 در سده اربعین بمحرمی عبدالرحمن بن ملجم شاه مردان را در حجاب
 مسجد شمشیر زد و شب ادینه امیر المؤمنین بن علی را ~~بکشتند~~
 حق تعالی پیوست و در فرمود مسطور است که عبد الرحمن بن ملجم
 بیسنه امیر المؤمنین کرم الله وجهه بود و معاویه او را بفریفت
 و بقتل در حال بوردن قبول کرد و گفت که برو مع ما نشد
 بعد از نماز صبح شاه مردان بر روی زیارت هرمن آمده بود و از کوفه
 از زیاران پوشیده تنادبی صلاح بر آورده بودند و عبدالرحمن
 بن ملجم با صلاح دنبال امیر المؤمنین بیاید امیر المؤمنین حال او در یافته
 احقر ز کرد و وی در دنبال نشست امیر المؤمنین پیش آمد و کور
 دید و او ز بد آن کور زد که یا فلان بن فلان بنقصد نفرمیت
 که بدان نام بودند در جواب یک گفتند باز امیر المؤمنین

فرمودند

marfat.com

Marfat.com

فرمودند یا فلان ابن فلان نام پدر آنها فرید کرد و صد نفر بدان
 نام جو رب دادند باز امیر المؤمنین گفت یا فلان ابن فلان
 نام پدر و جد فرید کردند همان یک نفر بدان نام جو رب داد و امیر
 المؤمنین گفت پایاب کجاست و می جواب داد بدانجای بود آن
 امیر المؤمنین بدان محل رفت در آن زمان عبد الرحمن ابن بلجهم در
 رسید و امیر المؤمنین فرود آمده نماز شروع کرد چونکه بر وقوع آمد
 بیخ زد امیر المؤمنین فرمود قورت بر آب الکعبه و جان داد او را
 غسل داد و جنازه خوانده بر شتر بار نمودند مدینه روان نمود
 و در شتر مانند هوا بدوید که کسی جز او نیافت که گویا رفت بعضی
 گویند که در شتر آمد و خلق الله دفن کردند چونکه امیر المؤمنین
 شکر سپاس از روز و در خلافت کوفه بود و اهل کوفه بر امیر المؤمنین
 مثلین حضرت امام حسن رضی الله عنه بیعت کردند و اهل شام همه
 معاویه رضی الله عنه بودند و امام حسن رو بجانب شام نهاد و معاویه رضی
 رو بجانب عراق آورد در موصل طلاق شد میان ایشان بود
 صلاح شد امام حسن رضی الله عنه از خلافت خود خلع کرد تا که
 ماضی خون مسلمانان ریخته نشود و طرف مدینه بازگشت و این
 ماجرا شش ماهی بود معاویه خلیفه شد و در المملکت دمشق
 کردید و در رساله عبیدی مسطور است که معاویه رضی الله عنه در سال یکبار
 بر آنجا زیارت سید الانبیاء صلی الله علیه و سلم می آمدند در مدینه
 و امیر المؤمنین امام حسن و امام حسین رضی الله عنهم نیز در

روضہ استقبال میگردند و بعد از زیارت ایشان بر سر سبزه
 خود سوگزا کرده و غمگین بر درشته بر دوش نهاده پیش ایشان
 ایشان پیاده می آمدی تا بجاگاه ایشان از راه ساندی سائمان
 مدینه می رفتند که این فیلسوفیست که پدری ایشان را بهشت
 و در ملک ایشان خلیفه گردید و در آخر خود را همچنین می
 نماید و امام حسن رضا و امرالمومنین عاقله بر روز شنبه
 نهم رمضان در سده تسع و در بعین بحری بود در صیحات
 او روز در فنا نقل کردند در جمله شهدای عرب صفین یکی
 عمار ابن یاسر رضاست که حضرت خیر البریه علیه افضل الصلوة
 و التحیات در حق او فرموده یا عمار یقتلک الفیة للباغیة
 چون که خبر شهادتی عمار بحضرت صدق در رضی الله عنه رسید
 بغایت خشمگین شده بر زبان بلاغت آید که در آنند که
 الله تعالی بر عمار رحمت کند روزی که او را در قبر برانگیزند و
 آنوقت که میان کور از نیک بد سوال کنذیم و دریم بر آنهار
 رحمت کناد و هر وقت در خدمت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 که کس را دیدم و چهارم عمار بود و از چهار کس دیدم عمار بود
 نه یک نوبت عمار را بهشت واجب شده بلکه باره استحقاق
 آورده جنت عدن او را بسیار دنیا باد او را حاجی کشند

و او باقی

وادباً حق بود چنانکه رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرموده بدور الحق
 مع عمار حیث ما داز حضرت امیر المؤمنین بہ نفس نفیس
 بر عمار نماز جنازہ گذرانیدہ بدست ہمایون خویش آوردنجاک
 نہاد و مدتی عمر عمار رضی اللہ عنہ ویکسال بود و دیکری از شہدار
 صفین فرمیدہ ابن ثابت رضی اللہ عنہ کہ ملقب بذوالشہادین
 بود کہ حضرت مقدس نبوی صلی اللہ علیہ وسلم در قضیہ کوہی او
 را بجای دو کوہ اعتبار فرمودند از اصحابان بدروز انصار است
 و دیکری اولیس فرستادہ اللہ علیہ کہ نبی افرزمان صلی
 اللہ علیہ وسلم اورا در خیز بالہا فرمودہ در جیب البیر مطور است
 کہ روزی اولیس قرن رحمۃ اللہ علیہ علیہ السلام بہ تبارہ دریای فرات
 وضوی نمودند کہ آوزر طبل بلوش اور رسیدہ رسید کہ این ہم
 صدر است گفتند کہ آوزر طبل شاہ مردان است کہ بحرب
 معاویہ مرود اولیس گفت بیج عبادت فاضل تر از متابعتہ
 حضرت علی مرتضی ام اللہ وہ نیت آن گاہ در ملاذمت
 آنحضرت شتافتہ عاشیہ موافقت را بردوش نهادہ و
 علی ازان معارک شری شہادت چشیدہ بروضہ رضوان
 فرامید و در محاربہ دیکر امیر المؤمنین رضو با خوررجست
 و آن ملاعین چہار ہزار و ہشتصد نفر بودند و ازان طبقہ زیادہ
 رزقہ نفر جان ہرون نبردند و از لشکری نصرت قرین -
 بیش رزقہ نفر شہید نہ شدند و در سال چہم در آن

۱۱۲۸

بر ملاال وقتی صبح روز جمعه نوزدهم رمضان در سنه ۱۱۲۸ هجری آن
 سالک مسالک بعد از آنکه ابن علی بن محمد را در این علم مرادی شمشیر خود
 را از سر آب داده بود بان شمشیر امیر المؤمنین را در مجرای آب مسجد
 چون نه بر قوع آمدند تیغ زدند به همان زخم آن شاه مردان ~~معدود~~
 از با بافتاد و شهید گردید و از در رفا بفردوس اعلی فرامید
 و مدتی عمر شریفش شصت و چهار سال بود و مدتی خلافتش
 چهار سال و نه ماه و پانزده روز بودند و امیر المؤمنین کم الدوم را
 شایسته قائم بودند یکی بزنگین عمیق لاله الا الله عدة للقاب وقت
 نماز در آنست مبارک میفرمود در بزنگین فیروزه ثبت بود
 که نفرین الله وضع قریب که در عرب با آنست آنحضرت بوده
 و بزنگین که در ایام خلافت در دست درشت و در با قواة
 امیر الملائک و علی عبده نوشته بود و ~~و علی بن محمد~~ و علیه امیر المؤمنین
 منین تنم کون زناش مائل بحجرة بود میان قائم و تابان روی
 و فرخ چشم و اضع و اشعر البدن و عظیم البطن و طول
 اللحية و میانی پر و دوشش آنحضرت هر بود و کجا من شریف
 را یکبار خضاب کرده بود و نه زن در حاله نکاح در آورد
 اول سیده النساء بود تا که حضرت فاطمه از امرای الدعوت
 در عالم فنا قائم در دست حضرت مرفی کم الدوم بمناب
 کت دیگر زن رغبت نفرموده دوم ام البنین بنت
 صحابیه بن خزام ابن خالد سوم ام اسماء بنت عمیس ختمیت

چهارم مسماة ام حبیب بنت ربیعہ بن ثعلبہ مخیم امامہ بنت
 ابی العاص بن ربیعہ کہ از زینب بنت محمد رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم تولد نمود ششم ام خولتہ بنت جعفر بن قیس حنفیہ
 ہفتم ام عمار بنت امرای قیس کلابیہ ششم لیلی بنت
 مسعود بن خالد از بنی تمیم ہفتم ام سعید بنت عمرو - بن
 مسعود ثقفیہ رضوان اللہ علیہم اجمعین نقل من خلاصۃ الاخبار
 تعداد اولاد امجاد آنحضرت بقول روایان پانزده نفر
 بودند امام حسن و امام حسین و امام محمد حسن از بطن حضرت
 فاطمہ از زہرا رضی اللہ عنہا و عبد اللہ و عثمان و عباس و امام جعفر
 از بطن ام ابیہین متولد شدند کہ شہدای اربلا اند و عبد اللہ
 و ابوبکر کہ نام مادر ایشان لیلی بود و اینها نیز از بلا بوز شہادت فا
 تقص شده بودند و یکی و عون از بطن ام اسلمہ در وجود اولاد و محمد
 ابی بکر و جعفر حنفیہ از شمار در و از بطن خولتہ تولد نمود و عمر الا بکر
 کہ از ام حبیب بوجود آمد و محمد اوسط نام مادرش امامہ و محمد
 اصف و نام مادرش ام ولد بود و بالفاق واقفان موافق روایان
 انساب از پنج ہر حضرت ولایتہ مآب کرم اللہ وجہہ نسل ماند
 امام حسن و امام حسین و امام محمد حنفیہ و امام عباس و امام عمر رضوا
 بن اللہ علیہم اجمعین بنات مکرمات امیر امت صفات
 کرم اللہ وجہہ ہفده بودند زینب کبری و رقیہ و ام کلثوم کبری -
 بنات حضرت فاطمہ از زہرا رضوا بودند و رقیہ در خورد سالگی وفات

یافت و زینب کبری را عبدالدین جعفر طیار رضا در عقد نکاح
 در آورد و ام کلثوم کبری را عمر در جهالہ نکاح در آورد و زینب صفرا
 و رقیہ کبری و فاطمہ و رقیہ صفرا و خدیجہ و میمونہ و امانہ و رملہ
 الکبری و رملہ الصغری و ثقبہ و رملہ و ام حسن و ام لانی و
 ام سلمہ و ام کرام و ام جعفر کہ اسم محض او عثمانہ بود و ام
 بعلی کہ دہمہ خیر ام کلثوب بود کثیرت و بقول اہل توارخ اولاد شاہ
 مردان رضا نوزوہ زینبہ و نوزوہ زینالہ بودند و بقول اروپایان -
 شریفین بیان سی و پنج ذکور حضرت جید کرار ام المدوجہ بودند -
 امام المؤمنین حضرت ابی محمد الحسن رضا میلاد - با
 سعادت آن امام عالی ثراد بر و اپتی اصح پانزوم رمضان سنہ
 ہجری در مدینہ منورہ اتفاق افتاد و بعد از تولد امام حسن رضی اللہ
 عنہ حضرت جبرائیل علیہ السلام اسم شریفش را بطور بدیہ تجذبتہ
 حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم آوردہ بود کہ بر قطبہ - حریر
 بہشت نوشتہ بودند و بقول بسیار از بابان اہل توارخ حسن
 مراد ف شہید است و شہیر نام لہر عارون علیہ السلام نیز بود و
 القابش تقی و سید ذرکی و طیب و سبط و ولی بعثت
 پیوستہ و امام حسن رضا بوقت وفات حضرت سید الانبیاء
 صلی اللہ علیہ وسلم ہفت سالہ بود و در وقتی انتقال امیر المؤمنین
 کم المدوجہ کہ از در رفا بجنت اعلمی شرف فرما شدند و سی
 سی و ہشت سالہ بود و بر و اپتی شفا القدرتی خلافتش ششماہ

و ما نژدہ

پانزده روز بنا بر اختلاف رای متابعتان ببله محض بقضا - می
 مالک الملک المستعان دست از آن مهم باز داشته
 همراه معاویه رضی صلح کردند پانزدهم محرم در سلسله بحری میر
 ایالت را بوی گذارشت و با اهل بیت خویش بازده
 هجده سال در مدینه منوره بعبادت مشغول بودند و در اوایل
 سده فحشین بحری شیب کسم قاتل الکاس که
 زوجه آن حضرت جعفر بن ابی طالب است بن قیس بن
 حضرت رضا داده بود که پیوسته بر بستر ناتوانی و تکالیف نهاد
 تا چهل روز در بطن افتاده بودند تا ۲۸ ماه صفر
 مذکور بحری مرغ روحش از نفس وجود بریاض عدن
 پرور نمود و بقول راویان انواقه عظمی در اول ربیع الاول
 در سینه مذکور بوقوع انجامید و بقول عبد الله مستوفی و فاته
 آن امام مجتهد صفات در پانزدهم صفر
 و در بعین بحری دست داد و عمر غزیش بنا بر روایتی
 اول که مختار اثر از باب اخبار است چهل و شش
 سال و شش ماه بود بد آنکه اولاد امجاد آن امام عالی
 نژاد بروایتی اکثر مورخان شانزده نفر بودند و اسمای شریفه
 آن شانزده گانه اینست حسن وزید و عمر حسین و
 عبد الله بن عمر و عبد الرحمن و عبد الله اصغر و اسمعیل و محمد

یعقوب و جعفر و طلحہ و حمزہ و ابوبکر و قاسم و بنات
 کلمات ان امام مجتہدہ صفات پنج بودند و اسمای شریفہ
 آن شاہزادہاں اینست ام فاطمہ کہ والدہ امام محمد باقر بود
 و زینب و ام عبد اللہ و ام الخیر و ام سلمہ و ابن الحشاش و
 بقول زمرہ علمای علم النسب از امام زید ابن امام حسن
 و امام حسن ابن امام حسن رضی اللہ عنہم نسل مانده و سایر
 اولاد ان حضرت عقب ندرند و این کلمات از سخنان امام
 حسن ابن امام حسن است کہ بولد خود عبد اللہ محض وصیت
 فرمودہ بود استغفر عن السلاۃ بطور انصت فی المواطن
 التي تدعوك نفسك الى الكلام فيها فان انصت حسن
 علی کل حال کلام مفر نظام حضرت امام حسن است ملاک
 الناس فی ثلاث الکبر و الحرس و الحد فالبکری ملاک
 الذین و بہ عن ابلیس و الحرس علی نفس و بہ اخرج حضرت
 آدم علیہ السلام الجنة و الحد زائد السوی و منه قتل قایل
 و هابیل و ایضا من کلام الادب لمن لا عقل له و لامرؤ
 لمن لا حیار له و لا حیار لمن لا دین له راس العقل معاشرۃ
 بالجمیل و بالعقل تدربک الدررین جمیعاً من صوم العقل
 حرماً جمیعاً یا ابن آدم عطف عن محارم اللہ تلکن عابداً
 و در حق بما قسم اللہ تلکن شکیفاً و احسن جور من جاوہرک

تلکن

تکن مسلماً لا اغنی البر من العقل ولا فقر مثل الجبل ولا وحشة اشد
 من العجب لا عیش الذومن حسن الخلق حضرت امیر ارام السدوم
 از امام حسن رضا سوال فرمود یا بنی ماسدا و فقال یا ابنت السدوم
 وقع المنکر بالمعروف فقال ما اشرک قال اصطناع العسرة والا
 صال بالجيرة فقال ما المودة قال العفاف واصطلاح المال قال
 فما السماع قال البذل فی العسر واليسر قال فما لا اخار قال الموارخ فی
 الشدة قال فما الحم قال كظم العیظ قال فما العنی قال رضی النفس بما
 قسم الله قالی وان قل قال فما الفقر قال شرة النفس فی كل
 شیء قال فما العقل قال انبت قال فما السناء قال ایتان الجمیل
 وترک ارفع نقش فاتم ان حضرت رضا العزة الله وحده
 و امام المشرقین والمغربین حضرت ابی عبد الله

الحسین رضا اثر مورخان با قلام بلاغت نشان بر لوح بیان
 زیب ارقام نموده اند که بعد از وفات امام حسن رضا پنجاه روز
 منقض شدند میدانشار حضرت فاطمة الزهرا با امام حسین رضا عالم
 شد و تولد آن حضرت ششم شعبان ۳۰ هجری و قوع یافت
 و بر دای بعض مورخان مثل مصنف و مستقصی و مؤلف و غیرها
 فضلالی کبار مدعی حدیث ان امام بزرگوار شش ماه بود و غیر محلی
 امن ذکر یا علیه السلام و امام حسین رضا الله عنه هیچ فرزند و بچه
 شش ماه متولد نشده که اولاد زیسته شد چون که آن
 غنچه بکین ولایت در فلش و انبب العطا یا نسیم فتمثل
 با بشرا سویا بشکفت و شام این کلدسته بشام حضرت خیرالا

در کاشن جلد
 بفضله زود می

نام صلی الله علیه وسلم رسید مبتدیج و سرور بخانه حضرت بی بی فاطمه
 زینب را رضی الله عنه تشریف تشریف خود در زانی فرمود و آن قره العین
 نبوت را در حجر عطفوت خویش جای داده اذ آن در گوش
 راست و اقامت در گوش چپ او گفت و نامش حسین
 بناد و حسین مراد ف شیریست و شیر نام دویم لری که روان هم
 ست و القابش وزیر در شید و سید و طیب و دخی و زنی و سید
 و در نسخ معتبر از علمای دانشوران و فضلاء عاقلان معین گشته
 که حضرت امام حسن رضا از فرق تاسینه شبیه بحضرت خرابتر صلح
 الله علیه وسلم بود و حضرت امام حسین رضا جمالی درشت جوان
 که در خانه تاریک نشستی از بیاض با عذرو بر اوقت رخسار فایض
 الا نورش بوی خوش میداد و درخشنده کی او مانند آفتاب
 تابان بود و ز سلیمان فارسی رضا ~~شهر~~ مرویت که حضرت
 رسالت شاه صلح الله علیه وسلم فرمود که امام حسن و امام حسین هر دو لکر
 من اندر که این نزد دوست در دو کویا مرا دوست داشتند
 و هر که مرا دوست در دو کویا خدا ترا دوست در دو کویا خدا می ترا
 دوست در دو اورا در بهشت در آرزند و هر که امام حسن و امام حسین
 را دشمن در دو کویا مرا دشمن داشت و هر که مرا دشمن در دو انگس
 دشمن خدا در رول است جای او در زخ بوده باشد و آن امام
 عالی مقام بوقتی وفات حضرت سید الانبیا صلعم نشش ساله و
 نشش ماه بود و در زمان شهادتی حضرت شاه مردان کرم الله وجهه

مسئول

سی و شش ساله بود و در عین انتقال حضرت امام حسن
 رضا علیه السلام بود و پس از فوت برادر عالی کور خویش
 یازده سال در جهان فانی اقامت داشت بر روز جمعه دهم
 محرم سه اعدی بمصر در موضع اربلا رومی عزیمت بجانب
 فردوس اعلیٰ برافراشت و مدتی امامتش قریب دو ده
 و ده سال بود و او آن حیاتش پنجاه و شش سال و پنجاه
 و یازده روز بود و در روضه الصفا مسطور است که بنقادوسه
 نفر از ابدیت و قرنها با تیان حضرت امام حسین رضا در موضع
 اربلا بدرجه بلند شادت رسیدند و زرموالی آنحضرت در آن
 روز جان سوز شسته کس نجات یافتند و همچنان از اولاد امام
 علی علیه السلام ذکر امام علی بن امام حسین رضا را امام زین العابدین
 در کتب الغر اعمامی جمیع ابدیت است که در آن واقعه شهید شده
 اند برین موجب تفصیل نموده اند حضرت امام حسین و امام
 عباس علی و امام عمر و امام محمد و امام عبداللہ و امام جعفر رضا و بنیاد
 مرتضیٰ علی کم الدوم و امام ابوبکر و امام قاسم و امام عبداللہ
 اولاد امام حسن ابن علی کم الدوم و امام علی و امام عبداللہ
 و بنیاد امام حسین بن علی کم الدوم و محمد و عون پسران جعفر
 طیار رضا و عبداللہ و عبدالرحمن و جعفر انبار عقیل رضا عن
 و مسلم ابن عقیل در کوفه قید زین واقعه شریقی شادت

چشیده بود و امام حسین هفت فرزند داشت و امام علی
 بن امام حسین الاصفه که مادرش شاه زنان بنت یزید جردین
 شهر یازد و امام علی بن امام حسین الاکبر که والدہ اش کلبی بنت
 ابی مره بن عروه بن مسعود الثقفیہ و امام جعفر بن امام حسین
 که مادر او فضا عیبه بود و وی در زمان حیات پدر با جمل طبعی از
 عالم فنا بدرالقرار انتقال نمود و امام عبد اللہ بن امام حسین
 که بزعم شریک ملا عین در حالی طفولیت منبت خوانمید و امام عمر
 بن امام حسین رضا بقول مورخان در واقعہ از بلا صبار سالم بود
 بعد از آن در اندک زمان از دررقانی بدرجاء ویدانی رحلت
 نمود و بالتفاق جمیع مورخان نسبت جمیع سادات حسین
 علی ابن امام حسین رضو کہ ملقب است با امام زین العابدین
 ملحق میشود بدائمه و خیران بی بی فاطمہ کہ باز در واج امام حسن
 بن امام حسن الرضا رضو را در بی بی سکینه بنت امام حسین
 رضو را با امام مصعب بن زبیر بحالہ نکاح خود در آورده بود
 از فرست او عبد اللہ بن عثمان از در واج نمود صلی اللہ علی محمد
 والہ ما خلف الملوان و تعاقب العمران و نقش فاتم آن
 حضرت لکل اجل کتاب و این کلمات طیبات از سخنان آن
 حضرت است ان اجود الناس من اعظمی لمن لا یرجوه و ان اعفی
 الناس من عفی عن قدره و ان اوصل الناس من وصل من

قطعه

قطعه من اراد اللہ تعالیٰ و تبارک بالصنعة الی ارضہ کافاه بہا
 فی وقت حاجتہ و صرف عنہ من بلاد الدنیا ما ہو اکثر فید و
 من نفس کریمہ مؤمن فرج اللہ عنہ رب الدنیا والاخرت
 و من احسن احسن اللہ الہ و ہو بحسب المحسنین و قال رضی
 اللہ عنہ صاحب الحاجتہ لم یکرم وجهہ عن موالاتہ فاکرم و جعلک
 عن ربه و قال الحکم زینت و الوفاى مروءة و الصلوة نعمة و الا
 ستکبار و العجلة سفیة و الثقة ضعف و مجالسة اهل الدنیا
 شر و مجالسة الغسوق ریبیة
 امام المسلمین

علی بن امام حسین اخو امام زین العابدین رضی اللہ عنہما
 یلقب بامیر المؤمنین اصح یازوم شعبان سبعمائة و ثلاثین بحری
 و نیت ترفیش ابو محمد و ابو الحسن و ابو القاسم و ابو بلیر
 کفہ زند و القاب ان حضرت سید العابدین امام زین العابدین
 رضی اللہ عنہ و ذوالنقبات و امین و ان جناب بروایتی اول کہ محمد
 اکثر اباب اخبار است در زمان شہادت جد بزرگوار حیدر
 کر در کم العدم ستم سالہ بود و در وقت وفات عمر حضرت امام حسن
 رضی اللہ عنہ ستم سالہ بود و در واقعہ کر بلاہ است و ستم سالہ بود و
 بعد از آن حادثہ صیحا و چهار سال عمر دیگر باقیست خاص در مدینہ
 منورہ ششم حرم ستم فمسن تسعین بحری بر خاص رضوان
 خواہد و مدتی عمر عزیزش پنجاہ ہشت سال و بقول مورخان

انتقال آن امام شکره صفات خصال از درر لال در سه
 ربع و تسعین روی نمود و زمره علمای اعم و فضلاء بنی ادم -
 اتفاق در زندگی آن امام به محاسن ذرست و مکارم صفات
 و وفور دانش و زور کوری و ترست طاعات و پر بندگاری از زکات
 سادرت عالم و عامه منتسبان حضرت خانم الانبیا صلی الله
 علیه و سلم امتیاز تمام داشت و همواره همت عالی همت بر تشید
 قواعد شرع شریف و تمیید مبانی ملت خیف و اشاعه خود
 و سخاوت و افاضه لطف و رحمت میکی شد و آثار راست
 فضل و سعادت و علانات علم و سعادت از نا صید ممالوش
 ساطع و انور سروری و امانه و انار دین پروری و ارامه از زمین
 پیشش لامع و ستان سینه مصطفویه از حرکات و سکنه
 تش ظاهر و سیر مرضیه مر قنوبه از افعال و اخلاقش با حسن
 اخلاق حسن از احسان فراوانش پدید اولطف کفایت
 از الفاظ فصاحت نشانش بود در اعداد اولاد امام -
 چهارم اختلاف بسیار کرده اند چنانچه بعضی را عقیده آنکه
 آن حضرت را پانزده دختر بودند هشت بر و هفت دختر بود
 و بعضی در مصنفات خود ثبت کرده اند که پانزده پسر و هفت
 دختر شدند و اسمهای اولاد ذکر هشت اسم متفق است از اولاد حضرت

امام محمد باقر

الامام محمد باقر وعبد الله بن محمد باقر واناام زيد شمس وعمر اشرف
 وحسين اصغر وعلي اصغر ثم اولاد شمس موسم باقظس است
 ومعاصر آنحضرت مروان وعبد الملك ووليد بن عبد الملك
 ونقش فاطم آنحضرت وما توفيقى الابا بالهد ومن كلام عليه
 ارحمة وارضوان اربع ذم بن ذل البنت ولومريم والدين ولودريم
 والغرمة ولوليلته والسوال ولو كيف الطريق وقال رضي الله عنه من
 قنع بما قسم الله فهو اغنى الناس صدقة السر يطفى غضب الرب
 وعنه يرفعه الى النبي صلى الله عليه وسلم قال انتظر الفرج بالعبادة
 ومن رضي بالقليل من الزهد رضي الله عنه بالقليل من العمل ومن
 وصيت لابنه محمد الباقر رضي الله عنه عن ابي جعفر قال اوصاني ابي
 قال يا بني لا تصعب خمسة ولا يجادهم ولا توافقهم في طريقتي -
 فقلت جعلت فداك ومن هؤلاء قال لا تصعب فاسقا قلته
 ومن اشاني قال البخل فانه يقطع بك احوج ما يكون اليه قلت
 ومن الثالث قال اللذاب فانه بمنزلة الرزب يبعد منك
 القرب قلت ومن الرابع قال اللاحق فانه يريد ان ينفعك
 نصرت قلت ومن الخامس قال قاطع الرحم فاني رايته ملعونا
 في ثلاث موضع من كتاب الله تعالى وصلى الله على نبينا محمد سيد
 الانام واله اللام صلوة دائمة عميمة الى يوم القيام
 الطاهر ابو جعفر امام محمد الباقر رضه والدة ماجده اش فاطمة بنت امام
 حسين رضي الله عنه واولاد باسعادشس برزوجه سوم صفر
 سنة سبع وخمسين هجرى اتفاق اولاد و بعض مورخان

در غره ماه رجب و سال مذکور گفته اند و شاکر و ثادی از
القاب آنحضرت است و در زمان شهادت جد خویش
امام حسین رضی الله عنه ساله بود و در آوران وفات پدر سی هشت
ساله بود و در سده عشر و بیستم وفات یافت بدین روایت
که اصح اقوال است مدتی عمر غزیرش پنجاه هفت سال و
و آوران امامتش نوزده سال و دو فور فضل و کمالش در متون
وفات مسطور است و غرارت و مجد و جلالتش در بطون صحی
تف مذکور و تحقیقت امامتش بموجب نص ابائی عالی
شانش معین و نزلت از امامتش در منشآت مجبان خاندان
نش بین روایت است از امام صادق که از پدر نامدر خود
امام محمد باقر رضی الله عنه نقل کرد و گفت که روزی در پیش جابر بن
عبد الله انصاری رضی الله عنه در آن دم در حالی که مکتوف البصر بود سلام
کردم کوراب در مبارکرت خود گفت تو کیست گفت محمد بن
محمد بن امام حسین رضی الله عنه گفت نزدیکتر آئی پیش او رفتم
دست مرا بوسید و قصد کرد که بتقبیل باکی من قیام نماید و در
ترشدم پس گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم ترا سلام میرساند
نزدگتم و علیکم السلام و رحمه الله و بركاته یا جابر چه تقرب
مرا یاد فرموده و در باره من این الطاف نموده هست
گفته خروزمست اینم دانست یا رب منم که میگذرم بر زبان - تو

جابر گفت

امام السابق ولاحق ابو عبد الله حضرت امام جعفر
 صادق رضا و ولادت با سعادت آن امیر کسب سیادت بر روی
 راویان شریف بیان علمای ائمه محمد روز شنبه ^{بهار} یازدهم ربیع الاول
 و سه شمانین هجری در مدینه منوره اتفاق افتاد و قید انجمن الا
 ثنین ثلث عشره یوم یقینت من شریع الاول ^{سه}
 ثلث و ثمانین هجری اسم ترفیش امام جعفر و کنیتش ابو عبد الله
 قیل ابو اسمعیل بود و القاب آنجناب بسیار اند و مشهور صادق
 و صابر و فاضل و طاهر است و پادشاه و ولادتش ^{عبد الرحمن} عبد الملك بن مروان
 و امی والده اش ام فروجه بنت قاسم بن ^{عبد الرحمن} ابان بن ابی بکر صدیق
 رضا المدینه و بقول راویان اخبار و امام جعفر در وقت وفات جد بزرگوار
 امام زین العابدین رضا با نوزده سالم بود و در زمان انتقال و الا خویش
 سی و چهار ساله بود و مدتی امامتش سی و چهار سال و مدتی حیاتش
 شصت و هشت سال و موضع وفاتش مدینه منوره و سبب وفا
 نش ظلم و ستم که روز شنبه و موضع مدفن ^{بهار} بمولش در بقیع نزدیک
 بقبور پر نور ابا و اجداد بزرگواران و الا نشان امام عالی مقام است
 و اعداد اولادش ۱۶ ذکور و زهیت مکارم ذرت و محاسن
 صفات امام جعفر مانند بر توی افتاب زر فلک اخضر انتشار
 کرمه و وفور ^{اللهم} مات و خورق عادت آن امیر کسب امامت
 بسان فیض سحاب در بسط اغیر صفت اشعار بزرگرفته و حمیر
 مطهرش مظاہر اسرار علوم دینیه و حقائق آیات و سنات کلام الهی

از کور

از تحریر و تفسیرش مقرر و دقائق کلام معجز نظام حضرت رسالته
بناه صلی الله علیه وسلم از تقریر بی نظیرش منفسه و حقیقت آتش
نزد کافه بکلام علام زاعم مسلم و وجود فالفن الجودش پیش عام اولاد
آدم ملک بصحت موسسه که روزی امام والا مقام می فرمود که علمنا غا
بر و فرمودت فی الاوجاع و تقر فی الاسماع و ان عندنا الجفر
الاحمر ~~الابيض~~ و معصف فاطمه از برارض و ان عندنا الجاه و الجفر
معه فیما جمع ما یحتاج الناس الیه جمعی از تفسیر این کلام سوال آردند
جواب داد که غایب علم است بدانچه واقع شود و فرمود علم است
لقضا یا رند شده و غرض از زینت قلوب الناس است و
مقصود از تقریر اسماع کلام ملائکه است که سخن او نشان می شنویم
و ذرات ایشان را بنیم اما جفر اخر ظرفیت که صلاح محمد رسول
الله صلی الله علیه وسلم در آن موضوع است و از آنجا بیرون نخواهد
آمد تا وقتی که قائم آل محمد ظهور نماید و جفر ابیض نیز ظرفیت که
قوررت موسی و اجمل است و زبور داود و فرقان محمد رسول الله صلی
الله علیه وسلم و سایر کتاب الیه در اینجا است اما مصحف فاطمه رض
مخبر که از قوت بفعل آید و نام بر طلی و عالمی که تا قضا حتمه بدر خود
در آنست و جامه کتابیت که طول آن سفنا و زینت که محمد رسول
الله صلی الله علیه وسلم آنرا اطلاق فرموده و امیر المؤمنین علی کم السلام
آنرا بجز خود نوشته و بر صحنه محتاج علیه است تا روز قیامت در اینجا
مسطور است و از آنجا جفر رض منقول است که میفرمود حدیثی حدیث ابی

و حدیثی ابی حدیثی جدی و حدیث جدی حدیث علی ابن ابی طالب
و حدیثی عنی حدیث محمد رسول اللہ صلعم و حدیث رسول اللہ قول
اللہ تعالیٰ عن بعض اصحابہ قال دخلت علیہ و موسیٰ بن بکر و یحییٰ بن
بکر بنده الوصیة فكان حفظت منها قال یابن اقبل وصیتی و احفظ
مقالی لئی فانک ان حفظت نفس سعید او نمت سعید ایابنی من
الاقع بما قسم لم تهتم اللذنی قضا و من استصغر زلته - غیره
استعظم ذلته لفسه و من استصغر زلته لفسه استعظم ذلته غیره - و
نفس خائش باشاره لا قوة الا بالله استغفر و الله العظیم و معاصر
آنحضرت ابو جعفر منصور الدوالقی العباسی و ابوسفیان ثوری رحمہ
الله علیہ میگوید کہ از امام جعفر رضا التماس نمودم کہ مرا وصیتی فرما کہ بواسطه
محافظت آن از عنایت الهی منتفع گردم گفت ای ابوسفیان
در و علو بر امور دینت و حضور در رحمت فی و بد خوئی در بزرگی
و سیاست فی و ملوک و سلاطین را اخوت فی کلم ای فرزند
رسول خدا ترا زیادت کند فرمودم نفس خود را از محارم حضرت
عزت باز درر تا کہ عابد باشی و آنچه اللہ تعالیٰ نصیب تو کند از حق
باش تا کہ بصفت غنا متصف باشی و بر حسن محاورت
خلق اقدام نمائی تا مزین بزینت اسلام باشی و با هیچ فاجری
مصاحبت مکن تا بار تکلیف گناه بتلا ندوی کفر زیادہ کن
فرمود ہر کہ غنی خوردی عسرت و پستی جویدی سلطنت باید

کہ پروں

که پیرون آید از ذلتی معصیت کفتم که زیاده ازین میخواهم فرمود مصا
 حبت نمودن با پرنشین بد خروج از جاده سلامت و مجا
 است کردن بابی باکان مستلزم تهمت و طلامت و عدم
 محافظت زبان موجب سلامت و ندامت بعضی ارباب
 مورخان نوشته اند که حضرت امام صاحب را شش پسر و
 یک دختر متولد شده بودند و جمعی را ادیان گفته اند که هفت
 پسر و چهار دختر بودند و شیخ مفید افاده کرده که اولاد زکوة و
 انانث صادق رضا یازده نفر بودند بدین تفصیل ذیل میباشند
 اسمعیل و عبد الله و ام فرده مادر ایشان فاطمه بنت حسین
 بن علی بن ابی طالب رضی و امام موسی کاظم و اسحاق و محمد
 که از عمیده متولد شده بودند و عباس و اسمای فاطمه که از امیبات
 اولاد شنی در وجود آمده بودند و عقب امام زینچ فرزندان
 امام موسی کاظم و اسمعیل و علی مرتضی و محمد و بیاج و اسحاق مؤ
 تمین رضوان الله علیهم اجمعین
 الامام نصائم - ابو
 الحسن موسی کاظم خصه الله بمرید اللطاف والمراحم و
 لا دست شریف امام صاحب بنقتم در الوا که فرزست بیان
 که در مدینه بروز یاشند بنقتم ماه صفر سنه ثمان و عشرین
 و مائنه القاق افتاد و نیشش ابو عبد الله و ابو ابراهیم و ابو
 الحسن و ابو اسمعیل و ابو علی نیز گفته اند و شاه
 و لاوتش ابراهیم بن ولید و اسمی ام وی و لده و القاق

صابر و صالح و آئین و آن امام عالی مقام را بوسطه و نور علم و کلمه
 چشم کلان می خواندند و در وقتی وفات امام جعفر رضی الله عنه
 ساله بود و بر دایمی اصح است و پنجم ماه رجب ساله
 ثلاث و ثمانین و مائتة هجری در بگذرد و از عالم فنا بجایم بقا انتقال
 نمود و مدتی امامتش سی و پنج سال و مدتی جهالتش بیجاه و پنج سال
 و با ششم مکارم اخلاق آن امام عالی شان اطراف جهان را مسطر کرده
 بود و از شوه محاسن آداب آن مقدسای بلند مکان شام ظلمت
 اندوز طوائف انسان را بصبح عالم افروز رسانیده و نور زهد و
 عبادتشن افزون از قوت طاقت متعجبش و کمال علم و
 فضیلتش برون از احاطه استطاعت علماء و دانشور و عجب است
 که امامتشن مخبر از اعجاز رسول و عزائب خوارق عاداتشن مخیر
 طباع و عقول امامت ائمه بوجود فائز وجودش منصوص و
 تقویت ملت بر برای عالم آرایش مخصوص و نقش خاتمش
 الملک المدو عده و از معاصر امام زین العلفای معادی معارون
 رشید و اعدا و اولادش سی و هفت نفر است و سه دختر
 و آنکه علم و نسب برانند اینست که از سیزده پسران او
 عقب مانده بدین تفصل ذیل امام علی رضا و ابراهیم و مرتضی
 و محمد عابد و جعفر اولاد این چهار بسیار اند و زید انبار و
 عبد الله و عبید الله و حمزه این چهار متوسطانند در اولاد و
 پنج قلیل الاولادند و آن عکس است و که رون و اسمعیل

و ایضا

و اسحاق و حسن اما از اولاد ایشان عقب نمانده سلمان
 و عبد الرحمن و فضل و احمد و عقیل و قاسم و داؤد و محی و عمر
 و جعفر الاصفی و زینبات مکررات امام موسی کاظم ائمه بصر
 اسوده و زینبات مکررات این امام طاهر نجسته صفات است
 و قاطبه که قبر شریف او در بلده قم است و از امام موسی رضا
 رضا روایت است که فرمود من زراره فله الجنة الفردوس
 سلطان الاولیاء و الاصفیاء امام ابو الحسن علیه
 ابن امام موسی رضا رض و سیلا و کثیر الاسعاد ان امام عالی مقام
 بروایتی اکثر علمای راویان بر روز جمعه یازدهم ذوالحجه سده ثلاث
 و خمین و مابینه هجری در مدینه منوره اتفاق افتاد و بقول ارباب
 مورخان ان صورتی در یازدهم ربيع الاخر سده ماکور دست داد
 و بقول زمره ابر مخبر ان دوازدهم ربيع الثانی در سده ثمان
 و ربیعین و مابینه تولد نموده و پادشاه ولادتش منصور و اسمی
 ام وی ابی ابی بنجه که دختر ام ولده بود و اسمی امام هشتم
 بنام کنیت بابو الحسن علی ابن ابی طالب رضی اللہ
 عنہ موافق است و اتفاقش رضا و مرتضی و صاحب و رضی و وفی
 و در زمان فوت جد بزرگوار خود پنجساله بود و در وقتی انتقال
 امام موسی کاظم رضی ساله بود و بروایتی اکثر راویان - امام
 موسی رضا بقصد مأمون در یازدهم ماه رمضان سده ثلاث
 مابین هجری در قریه سناباد از اعمال طوس روی برآض رضوان
 آورد و مدتی عمر غیرش پنجاه سال و مرقد بمایونش در سراسر ای

حمید بن قحطبه در قبه که مدفن هارون آرشد بود و حالاً آن
 فرز بزرگوار روضه فائق الا نور مطاف طواف اعیان - و
 و شرفائی روزگار است و قبله اقبال و کعبه اهل اصاعروای نظم
 اقطار بلاد و امصار سلام علی آل طه و یس سلام علی آل - غیر
 النبیین سلام علی روضه الحبل امام مباهی به الملک والین -
 اقارب و اجانب از مشرق تا مغرب بوفور علوی شان و
 سمو مکان ان امام اتفاق داشته و در رند و افاغی و ادانی
 بلکه جمع افراد انسان مناقب و مفاخر ان حمیده با اثر و ابر
 صی لطف فهارنگاشته اند و میکارند و زراعتش بموجب نفس
 بجزیره تصور توان کرد پیشتر بود و امانتش بموجب نفس
 ابا بزرگوار معین و مقرر از ابوالصمد بروی منقول است
 که گفت روزی در خدمت امام رضا علیه الرحمه و ثنا بودم با من
 گفت که بمقبره کافر شدید و از چهار جوانب آن قدری
 خاک بیار چون به خاک آدم خاک ستانیده و بوسیده باشد
 و فرمود زود باشد که درین موضع برای من قبری حفر کنند - و
 کسب طایر شود که هر کس که در ملک خراسان است بیارند
 آن را در دقایق آنرا قطع نمایند و باز فرمود برو و زر فلان موضع
 قدر خاک بیار پس از آنجا که فرموده بودند خاک فرادانند فرمود
 که برای من در این موضع قبر تیار خوانند کرد باید که بلوی که
 بهفت درجه فرود برند و در میان آن کور بکنند و اگر مانع شوند

بلوی

بگوی تا که که تیار کنند باید که کرد و زراع و شیری باشد که آنرا
 واسع ذوالرحمة و وسیع ارداند آن قدر که خواهد بداند در زمان
 حفرة از جانب سرین رطوبتی ظاهر خواهد شد بکلامی که ترا
 تعلیم میکنم تکلم نمائی که آب زبانه شود و کج بر آرد و در آن آب
 مایه آن کوهی بنی این نان را که بتو میدهم ریزه ریزه کن و
 در آن آب اندر ز تا که مایه آن بخورد پس انگاه مایه بزرگ
 پیدا شود و آن مایه آن خورد را بر چند چنانچه مسح کنی از آن نماند
 پس مایه بزرگ نیز غائب شود و چون او را بر مایه بکلامی
 که تر تعلیم کردم تکلم نمائی که مایه آن عدم نماید و آنچه کفتم فکری مگر کعبور
 مامون باز امام فرمود که یا ابا الصلت فردا پیش اینجائی خواهم
 رفت اگر در مجلس او بیرون ایم و چیزی بر سر خود پوشیده
 باشم یا من سخن گوی که با تو سخن خواهم کرد و اگر چیزی بر سر خود
 انداخته باشم یا من تکلم کن ابا الصلت گوید که روزی داری
 امام بعد از ادای فریضه نماز با داد جامه پوشیده فقط نشست
 تا که غلامی از پیش مامون بطلب امام آمد و امام متوجه شده
 و من از عقب او روان شدم و آنحضرت در مجلس مامون در
 آمد و در وقتی که پیش او طبقاتی میوه نهاده بودند و در دست
 خویش خوشه انگور داشت چون که مامون امام را دید
 بر حبت و شرط معافه بجا آورد و میان پرده چشمش بسید

و آن خوشه غیب را بدست امام عجم و عرب داد گفت یا ابن
 رسول اللہ ازین خوبتر انور دیده کی امام صاحب گفت که انور
 نیکو در پیشت بوده شد پس مامون گفت ازین انور تناول
 فرمائی امام ابا نموده گفت مرا از خوردن انور معاف در
 مامون مبالغه نموده گفت که ما را مگر متهم میدری و آن خوشه را
 شنیده چند دانهائی انور خوردن باز بدستی امام داد آنحضرت
 دوست در آن انور خوردن باقر را پذیرا داشت و برخاست مامون پرسید
 یا حضرت کجا از لطف میرید جواب داد با نجائی که فرستادی
 و خبری بر سر مبارک خود پوشیده پروان شافت و من باوی
 سخن تلفم تا که بمنزل مقدس خود رسید فرمود که در کی امر
 را بستند و بر فرزند خود بقیه ارد و من در میان مرا محزون
 و غمناک استادم ناگاه دیدم جوین ما در سر اید شد بغایت
 خوب روی و مشکبوی بغایت شبیه بابام رضا علیه الرحمۃ و الاما
 و بتجلیل او را استقبال نموده گفتم از کجا در آیدید که در ورزیده
 بود گفت آنکس مرا در آورد که از لایحه منوره مکتباعت
 باینجا رسانید باز پرسیدم که تو کیست جواب داد که من
 حجتہ اللہ محمد ابن علی ابن موسی ام النکاه پیش در آمد من
 نیز با شماره او موافقت نمودم چون امام فرمود العین خود را دیده
 برخاست و معالقه کرده او را بسینه خود منضم ساخت و
 میان پردهش پیوسته و ثمره و شجره نبوت را در فرس خود

کشیده

کشیده آن درمی درج فتوت زوی در روی پدر نهاد و باوی
 در سر سخنان گفت که من ندانستم انگاه بر دولت امام تقی
 دیدم سفید تر ز برف که امام محمد تقی رحمة اللہ علیہ انرا می
 بسید و در آن اثناء لیسر عالیقدر دست در میان جام و سینه
 پدر فشرع الصد بر برده چرمی مانند عصفور بدون آورده -
 فرورد و امام رضا علیہ الرضوان و اثنار بجورر مغفرت حضرت
 علام موت و امام محمد تفت ای ابوالصلحت از خزانه آب
 و تخمه بیار نفتم آنجا نه آبست و نه تخمه فرمود که هر چه ترا میلویم
 آنجان من و من در خزانه رفته آب و تخمه یافته بجنورشن -
 موجود در اندم و مستعد آن شدیم که در غسل مطهر امام ولد
 ارشدش را مدونایم فرمود که یا اباالصلحت یا من دیگر است
 که مری اطرد می نماید چون که امام تقی رحمة اللہ علیہ از غسل
 امام رضا علیہ الرحمۃ و لدعا فارغ شد فرمود که در خزانه جام
 در نیست که در آن کفن و جنوط است بیرون آر من در
 خزانه رفته انجامه دانیر دیدیم که آنرا بر زنده بودم شنس
 امام تقی رحمة اللہ علیہ بر دم تا پدر خود را تکفین کرده نماز نذرود
 و بعد از آن گفت تا بوی حاضر ساز نفتم نماز را کوم تا که مرتب
 سازد گفت بخزانه رو چونم رفتم تا بوی یافتیم که بر زنده بودم
 شنس امام محمد موجود نمودم امام رضا را در تابوت نهاده گفتند
 در وقت نماز آغاز رو و هنوز سلام باز نداده بود که تا بویست

در جنبش آمده میل علو نمود و در سقف خانه شکافی افتاد
 و تابوت از آنجا بیرون رفت کفر تا این رسول الله صلعم -
 مائون همون لحظه بیاید و امام را طلب درود در جواب معلوم
 و حکم فرموده خاموش باش که تابوت زود خواهد نشست
 آنگاه گفت ای ابوالصلت هیچ پیغمبر نیست که در شرق
 بوده باشد و در صحن او در مغرب بود مگر که بادی حق بجانم تعالی
 میان اجساد و ارواح ایشان جمع کند پیش از تمام شدن
 سخن باز سقف خانه شق گشته تابوت فرود آمد و امام حق
 علیه الرحمه برخاست پداری خود را از آنجا بیرون آورد و بزرگوارش
 خوابانید چنانچه لوی بغسل و تلفین آنحضرت بردارفته
 اند بعد از آن مرا گفت برخیز و در باطن چون که بموجب
 فرموده او عمل نمودم و مائون و خدم او را بر در سری دیدم - که
 استاده اند محزون و زاریان و جامه دریده مائون گفت
 یاسید انجعت باب بعد از آن به تجنیز و تلفین امام بدایت
 قرین قیام نمودند و در جانب قبله قبر تارون بحفر فرود نمود
 مشغول کرده و من در آن موضع حاضر شدم و مائون ترا برو
 صیت امام اطلاع دارم گفت هر چه رضا فرموده بجا آر چون
 که قبر را کنند آنچه بزبان همایون آنحضرت جریان یافته بود از
 ظهور آب و مایان و غیر آن بوقوع انجامید و مائون آن امور

غریبه

غیره را معاینه دیده گفت ای ابو الحسن چنانچه در زمان حیات
 خود محاسبات و خرابیات بجا می نمودید بعد از وفات نیز عافیه میسازید
 یعنی از نزدیکان مأمون گفت که هیچ میدانی که اینها بر چه چیز دلالت
 میکنند در جواب او گفت میدانم آنرا بیان کن گفت اشاره
 بآنست که ملک دولت شما برای بنی العباس با وجود کثرت شما
 بماند این مایه این است که وقتی اجل شما نزدیک رسیده آرزو
 عالی مردی را بر شما مسلط کردند تا همه را بر سر حد عدم رسانند مأمون
 گفت صدقت بگفته ابو الصلت گوید چون که مأمون از مرگ
 تعزیت امام رضا باز پرداخت گفت یا ابا الصلت آن کلام که
 ترا امام رضا تعلیم کرده بود آنرا بگو بگو من بقوی بزبان درستی قسم
 یاد آورم که آن سخن همان زمان از صحیفه فاطمه محفوظ شده مأمون در
 غضب زخمه در مجلس من فرمان داد که من تا مدتی یکسال در
 حبس مانده بودم روزی از غایت دل تنگی و محرومی کفتم خدایا
 بطغییل محمد و آل محمد علیه الصلوٰة والسلام مرا ازین شدت واقع که
 فرقی عطا کن بنور این دعا یا اتمام نه پیوسته بود که امام محمد
 ابن علی ابن امام موسی رضا را دیدم که در آمده مرا گفت
 ای مأمون چرا دل تنگی پریشان حال شدی نشسته می - یا ابا
 الصلت کفتم آری و آنقدر فرمود که بر خیز و بیرون برو خودی
 که در ششم دست زد ما که بکشید و در دروزه بکش و دوستی

مرا از فقه از زندان بیرون برد و عاریسان مرا میدند اما نموانستند
 که با من سخن گویند و امام تقی گفت برو در زمان ابدت قالی و بودیعت
 او که بدیگری بامون نرسی و او بنور رسد ابو الصلت در آن
 زمان این نقل و حکایت میکند تا این زمان ملاقات میان
 من نه پیوسته این کلمات از سخنان امام رضا میباشند که مال
 و دولت جمع نشود مگر به پنج فصلت یکی نخل شکر و اصل طولی
 و حص غالب و قطع رعم و ایشار دنیا بر ارضت و نقش کلین
 آنحضرت حسبی ابدت قالی و آن حضرت و الا نشان را پنج پران
 بود بدین تفصیل زید امام محمد تقی و امام حسن و امام جعفر و امام
 موسی ابراهیم و امام حسین و عقب و می از امام محمد تقی است
 و پس از تحقیق الظاهر المذکور فی البدایین و الارشاد - ابو
 جعفر محمد الجواد بقول از اباب خروادت آن امام عالی مقام تقدم
 رمضان سه عشرين و تسعين و مائتة بحری در مدینه منوره اتفاق
 افتاد و بقول بعضی راویان یازدهم ماه رجب و سنم مذکور قول خود بود
 که آنحضرت محمد و کنش ابوالحسن و لقبش تقی و جواد و موضع ولاد
 نش مدینه منوره و نوع ولادش آدینه اار جیب سلمه بحری
 و پادشاه ولادش محمد آیین و اسمی ام وی ام الخزوان و ابو جعفر -
 ثانی در زمان وفات پدر پسندیده صفات خود بر وی امی اصح ۸
 ساله بود و ششماه بود و در پانزدهم ذی الحجه در سنه عشرين و مائتین
 بحری خاص در بغداد زلف مرغی او شش زر نفس وجود بکل زر زردی

این

برین توهم فرمود اوقات هاشم ^{علیه السلام} و نجس که در او انکار
 ایام صبی و عبادی ایام نشو و نما شمام امامت و سروری از ساداة
 افعال آن غنچه گلشن نبوت در دیدن بود و نسایم امامت
 و دین پروری از در دست احوال کل گلشن ولایت در دیدن
 و انور رخسار فلق انورش و مہر سیر عالم و علم و دانش را
 افضائی بود کہ از افق دوران مصطفوی طالع آردیدہ و قائمی موفور
 لاسفائش در کج زرجد و معالی را شجرہ بود کہ بر جوینار خاندان مرتضوی
 قدمی بالا کشیدہ و دلایل امامتش بموجب نفس ابدان در دانش
 در عیاشی ظهور و امارت جلالتش و در کتب متقدین و متا
 حزین با قلام اتمام مسطور من کلام علیہ الرحمۃ و الغفران من وثق
 باعد و توکل علی اللہ نجاہ احد من کل سوی و عز من کل عدو و قال
 العادل بالنظم والمعین علیہ و الراضی بہ الشکر و قال یوم العدل علی
 انظام اشد من یوم الجوع و علی المظلوم و قال عنوان صحیفہ -
 المسلم حسن خلقہ و عنوان صحیفہ السید حسن الثناء علیہ و من
 کلام علیہم طلب العلم فان طلبہ فریضہ و البحت عنہ نافلة و من
 صلۃ بن الاخوان و دلیل علی البرۃ و تحفۃ فی المجالس و
 صاحب فی السفر و انیس فی الغزایہ و نقش فائش القادر اللد
 و معاصر انحضرت الاشراف از خلفای مامون - معصم نام بود و امام
 محمد تقی ^{علیہ السلام} و سرور و دختر جعفر داشتند امام علی الہادی و امام
 موسی ^{علیہ السلام} بیقرع کہ اولاد آنجناب در مشهد مقدس میباشند -

اولاد امام علی
 در مشهد مقدس
 میباشند

و این کلمات از سخنان
 علیہ الرحمۃ میباشند

وفا طم و امام محمد علی رسولنا وعلیه السلام وکلیات فراوان یاد
 الا امام الهمام الرضی ابوالحسن علی النقی علیه الرحمة
 که بروی اصح راویان تولد امام شریف کلام بر روز شنبه یازدهم ماه
 رجب در سه رجب و عشرین مابین محرمی که آسمش علی
 و نیش ابوالحسن ثالث و نقی و نقی و زکی بر روز شنبه
 بقول مورخان بر روز شنبه یازدهم رجب در عاشره محرمی
 در مدینه منوره تولد نمود و کلاه ولادتش مامور شید و امی
 ام وی ابی کلمه فضیله بنت مامور شید که در وقت وفات
 پدر خود شش ساله بود و مدتی عمر غزیش حدیث و عقول
 در باب مورخان و بر روز شنبه دوازدهم محرمی الاول اعظم
 بیست و چهارم و هجدهمین و مابین عمر در ملک شام فرزندش از
 قفس وجود بگزرز فردوس برین روز نمود و بعد از آن موقوف
 و سبب وفاتش جوهر ستم ملک عباس و انور ماطن -
 نجسه میانش منور و محراب وجود فاضل الجودش بر سر
 امامت معین و اشتغال ضمیمه فاضل پدرش با شکمال فنون
 فضیلت مبین و نقی فاضل العبدی و هو عصمت من خلقه
 و معاصر آنحضرت از خلفای و ائمه برادرش متوکل و پدرش
 مستنصر و مستعین بالله بوده و امام صاحب الامتیه سمران و
 یک و ضر درشت امام حسن عسکری و امام حسین و امام جعفر
 بود و نقی ابوعبدالله که بگذر بلقب کرد و پدر آنکه بر روز و وفات

برادر جوان

برادر خویش عوی امامت کرده بودند و او را صد و ششت لبران بودند
اما عقب از شش لبران مانده و دختری امام کادی یکی بوده عالی

نام علی ابار و علیه السلام

الساقی حوض کوثر ابو محمد حسن

العسکری علیه الرحمه که امش حسن و نیش ابو محمد و نقبش

زکی و فالتس و سراج بود و ولادت این امام با احترام بقول

در باب مجبران بر روز دوشنبه و چهارم ربيع الاول ۲۳۱

هجری در مدینه منوره متولد شد و پادشاه ولادتش معتقم نام بود

و اسمی ام وی بی بی سوسن بود و مدتی عمر خویش در شبستان

و انتقال امام یازدهم فرزند خصال بر روز یکشنبه ششم ربيع الاول

۳۱۱ هجری و پادشاه و نیش مردان و سبب وفاتش

جو و ستم مردان بود و موضع وفاتش سرود و موضع قبرش مردان

در ملک شام و اقصیت نزدیک بروضه مادر و پدر کور کرده اند

و اعداد اولادش است ذکر در شمس و امام المؤمن

او که امش محمد و نیش ابو الفاسم و نقبش مهدی ~~الغنی~~

و تولد بمایون آن دری هدف ولایت و هدایت بقول اکثر

در او ایان در قریم سرین راکی بر روز جمعه ۱۲ رمضان ۳۵۲

هجری غمگین و مایهین هجری اتفاق افتاد و انصاف زمان

در وقتی وفات پدر بزرگوار خویش بقول در باب مورخان است

ساله بودند و بقول راویان پنج ساله بودند و حضرت و اسب

عسکری

و مسطر و خلف و
وصف زمان و
وقام

العطا ما ان كلدسته كطر ز نبوت را مانند حضرت يحيى عليه السلام
 كه حال طفوليت نبوت عطا فرمود اورا حكمت را امت نمود
 چنانچه حضرت عيسى عليه السلام در وقتي خود سالي بمرتم رسالت
 رسانيد ~~و~~ اورا نيز در صغير سن امام كرد انبيا و صاحب زمان
 در اوان معتمد خليفه يازدهم محرم ۲۶۶ هـ مسجدين و مابينين بحر
 على الاختلاف القولين خزان در موضع سرمن راى از نظر رعابا
 و براى غائب كرد و سبب غائب شدن اينست كه اوزى بلادش
 گفت كه برو و برشته سوار شده بيا آن صاحب زمان شتر نيافت
 در انور لطم غائب كرد ببار مذيب فرقه شيعه تا غايى محققيت
 و برگاه اراده ازلى بظهور او تعلق كرد نقاب اخفا از جبهه اهداب
 اقباب آسا بر خواهد داشت و همت عالي نهدت بر تزويج بر لقمه
 عز و دفع ظلمه اشقياء خواهد گذاشت و جمع فرقه هاى امتى بنوى
 و تمام طوائف ملت مصطفىى عليه الصلوة والسلام اتفاق دارند
 كه ظهور مبدى بوقوع خواهد انجاميد و بقر لطم حسن جهاد ان امام
 با احترام تمام اطراف انصار و بلاد را از عدل و داد پر خواهد كرد
 نند اما اين مسند مختلف فيه است كه مبدى موعود محمد ابن حسن
 عكرت ياد بگر از نيره لى بنى فاطمه از زرا خواهد بود از اولاد قبول
 و عقيدة اهد سنت جماعه آنست كه از آل محمد شخص خواهد بود
 زرا اولاد قبول رسد كه در اخر زمان ظهور نمايد و عقيدة زمره اهل -

* اولى بنى جعفر و موعود بنى جعفر
 انان حضرت عيسى عليه السلام خواهد بود

شيعه الله

شیخه آنگه مهدی بشارت از محمد ابن امام حسین علیه السلام رحمت الله
 علیه که در سر راه بنام من ای ای محضی آریده و چون نسبت حضرت
 احدیت بخرج او تعلق کرد ظهور خواهد فرمود و بعضی علامات
 مهدی که حضرت سید الانبیا صلوات الله علیه وسلم و زمره بدایت صفات
 و علمای بابرکات روایت کرده اند اینست که مهدی از سادات
 حسن خواهد بود و نام او و نام پدر او موافق خواهد بود و بکله نام -
 حضرت رسالت بنام صلی الله علیه وسلم و نام پدر آنحضرت یحیی باشد
 و تولدش در دین منوره و ظهورش در بکله مکه و هم بجزش است المقدس
 بوده شد و علیه مبارکش قامت چون سرو و رویش همچون ستاره
 بدرخشد و رنگش گندم کون و پیشانی نشاده و بینی اش دراز و
 و مار یک و میان بینی اش بلند بود کمان آبرو و ستان مژگان
 و آبر چشم و در کتف او نشانه مانند کتف خرابه صلوات الله علیه
 و سلم بوده شد و بر رخسار راست او خالی باشد و بر کتف دست
 راست او نیز خالی شد و آیات امام است از سائل آرزو
 علامتی طلبد طرف برنده اشاره کند بام الله تعالی آن برنده بیاید
 و بر دست امام بنشیند و دیگر شافی خشک در زمین بنشیند
 بام الله بنزد و بر آرد و بقول مورخان صد و پنجاه و یک شهرت
 را کج از دم مانند ظفر و انگلستان و عربستان و هندستان ظفر
 خواهد نمود و با هر قلم و عصا در بار که برسد فتح کند چون که تکلم
 خواند بام الله در نور خود بخوبی بافتد و بر سر او ابر سایه کند و فرشته
 ندا کند این مهدیست او را دعوت کند و بر سرش شکر او خفیه را بکند

و در میان دندان او فرقی
 یعنی متصل با یکدیگر نباشد

و انفعالستان و غره بها

و نیکانیل علیهم السلام سیاه سالار بود و پیشند و چهار هزار فرزندشان
 بر آرزو داشتند او پیشند و در زمان او بزرگت همراه که سفید کرد
 و نوگان با مار و بزوم بازی خواهند کرد و زمین خزان خود را بمثال
 ستونهای آرزو نقره بیرون اندازد و در زمین برکت پیدا شود که
 از یک مدیشت صد مد برود و مردمان چنان اغنا کردند که فقر را بنیاد
 بندند زکوة آنها را قبول کنند و عیالات که فقیر از ظهور امام پیدا شود
 یلی اینست که سید **العلی** نامی بکنانه میان بحر اسود در مقام خرفه
 در راه **علیه السلام** کشته شود و انعامش از ظهور امام فرزندان
 سفیان بن عمارت بن عبدالمطلب بر او طلب امام مهدی -
 رحمة الله علیه شکر عظیم بفرستد چون که بمکه بدر برسد که
 در میان مکه و مدینه واقعست تمام لشکر او در زمین فروروند و
 دو نفر سلامت مانند آن قاصدان خواهند بود که یکی خبر براری
 سفیان برد و دویم فرغوش کفایت امام مهدی در مکه آرد و بعد
 از آن مردمان با مهدی بیعت کنند و امام مهدی بر او جنگ
 سفیان از مکه بیرون رود و در دست امام مهدی کشته شود
 و علامتی دیگر آنکه در ماه رمضان در شبی اول کسوف ماه شود
 و در ماه دوم ماه رمضان خسوف آفتاب شود و قدوة المحدثین
 شیخ علی متقی رحمة الله علیه در بعضی رسائل خود نوشته که
 امام محمد مهدی از مکه خروج کند و هم محمد باقر بر او عا شوره بعد از عشا
 که صد سال بر این برز سال بمکه بکنند چهار صد و پنجاه نفر فرزند

اقوام با عداوت و ابریدر بیعت امام مهدی کنند و در میان
 مقام حضرت ابراهیم علیه السلام با امام مهدی بیریقی حضرت
 محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بوده باشد که از صوف سیاه
 چهار گوشه بود و برتر بود از رسول الله صلی الله علیه و سلم کسی
 آنرا بر پا نکرده بود و امام مهدی آنرا بر پا کند و بر آن رایست
 بطریق علم بسته باشد البیعت خالد و نزد امام مهدی پیر این
 و شمشیر حضرت برورد عالم صلی الله علیه و سلم نیز بوده باشد
 چون که نماز عشا بگذرد بر منبر سوار شود و خطبه دراز بخواند
 و خلق الله را بسوی طاعات خدا و رسول دعوت کند و
 تمام مردم عرب و عجم او را اطاعت کنند و خزینها که در زیر
 خانه لجه مدفونست در زمان او خود بخود بیرون آید و لشکر
 جانب هندستان و افغانستان فرستد و نجیبای هند
 را بر دست است المقدس صرف کند و طوق در کردن
 ملوک هند کرده بخندست آن حضرت در آورند و در
 زمان او بسیار شهرها و حصاری را فتح خواهد نمود و خصوصاً
 صا این شهر قسطنطنیه رومیه قاطع و چون که بر اثر
 فتح قسطنطنیه بر نغاره دریا رسد بیریقی خود را بر زمین
 فرو کند با مراد دریا خشک شود و لشکرش با آرام بگذرند
 بعد از آن در مقابل قسطنطنیه آمده بکبر گوید و یاورهای قلم

جمله خود بخود یافتند آن شهر را نیز ظفر شود و پس از آن جانب
 رومیه متوجه شود که در آن شهر نزر بازر است و در هر بازار نزر
 دوکان میباشند آنرا نیز امام مهدی بکلیه فتح کند و از نزرین شهر
 نزرین بیت المقدس و بابونی که در آن بابی سکنه میبودند
 و مانده بنی اسرائیل و حله حضرت آدم علیه السلام و عصای حضرت
 موسی علیه السلام میباشند و بعد از آن بطرف شرق قاطع رود
 که بر نهاره دریا افتاده که رود دنیا است و طول آن شهر
 یکونیم نزر میل و عرض آن پانصد میل و آن شهر راسته صد شصت
 دروازه است و آن شهر را چهار تپه فتح خواهد کرد
 و بعد از تسخیر انصار و دیار و بلاد آن هند و سند و افغانستان امام
 صاحب رفق در بیت المقدس فرود خواهد افتاد و در آن افتاد
 حضرت عیسی علیه السلام از آسمان بر زمین مکه نزول نماید و نماز
 صبح روز جمعه در عقب امام مهدی رضی الله عنه بگذرد و مدتی ایالت
 ام مهدی رضی بقول راویان سی سال و بقول مورخان چهل سال
 باشند در تورخ مسطور است چون که حضرت عیسی علیه السلام
 از آسمان بر زمین نزول نماید تمام خلافتی را بر بند سب امام ابوحنیفه
 دعوت کند و دست دیگر فریب را نسخ کند و در عرب شاهی
 خواهد کرد و هر سال در عربستان باد شاهی خواهد کرد اللهم صلح
 علی سیدنا محمد سید المرسلین و آله الطیبین و عترته الطاهیرین
 و اصحابه و انبیا و اجمعین الی یوم الدین و حکام بنی امیه
 بعد از شادانی

برافراشت و بعضی از فوت وی بعضی از اولاد و اقربای او برائی
 جهان بینی و کیتی ستانی بموده اند و اثر ایشان مرتکب نوازیم بغی
 و ضلال شده از عقاب و نکال اخوت اندیش نموده اند و
 تمام آن طائفه که بملوک بنی امیه عبارت از ایشان است چنانچه
 نفرموده اند و مدتی حکومت در اطراف جهان نمود و یکسال متداول
 یافت و اول آن طائفه حضرت معاویه ابن ابوسفیان رضی
 است و آخر ایشان مروان ابن محمد بن مروان خواهد بود و نسب
 حضرت معاویه رضی بچاره در سلسله به بعد مناف انصالی می
 باید بر این موجب معاویه بن ابی سفیان صحز بن حرب بن امیه
 بن عبد شمس بن عبد مناف و مادرش هندیه بنت عتبیه بن
 ربیعہ کہ در روز جنگ احد کشته شد سید الشہداء حضرت امیر مومنان
 رضی اللہ عنہ نجانبه بران معاویه را این اکلمه الالباد میبفتند
 و در سال فتح مکہ کلمه توحید بزبان رانده در سلاک مولفہ قلوب
 انتظام یافت و با اعتقاد زمره اہل سیر ہند توبت کتابت
 وحی او و بزعم فرقه کاتب صدقات بود و چون معاویه برادر
 ام حبیبہ رضی اللہ عنہ است و ام حبیبہ زوجہ حضرت خاتم الانبیاء
 صلی اللہ علیہ وسلم بود و زود و برج سید المرسلین اورا امہات
 المؤمنین میگویند و بنا بران اورا خال المؤمنین نیز میبفتند
 و معاویه رضی اللہ عنہ زود و فاست برادر خویش یزید در سال سیزدهم
 ہجری بقرمان امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ والی دمشق شدند
 و امیر المؤمنین حضرت عثمان رضی اللہ عنہ سابق آن منصب را

بوسلم

بعضی از اولاد و اقربای او برائی
 جهان بینی و کیتی ستانی بموده اند و اثر ایشان مرتکب نوازیم بغی
 و ضلال شده از عقاب و نکال اخوت اندیش نموده اند و تمام آن طائفه
 کہ بملوک بنی امیه عبارت از ایشان است چنانچه نفرموده اند و مدتی
 حکومت در اطراف جهان نمود و یکسال متداول یافت و اول آن طائفه
 حضرت معاویه ابن ابوسفیان رضی است و آخر ایشان مروان ابن محمد
 بن مروان خواهد بود و نسب حضرت معاویه رضی بچاره در سلسله به
 بعد مناف انصالی می باید بر این موجب معاویه بن ابی سفیان صحز بن
 حرب بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف و مادرش هندیه بنت عتبیه بن
 ربیعہ کہ در روز جنگ احد کشته شد سید الشہداء حضرت امیر مومنان
 رضی اللہ عنہ نجانبه بران معاویه را این اکلمه الالباد میبفتند و در
 سال فتح مکہ کلمه توحید بزبان رانده در سلاک مولفہ قلوب انتظام
 یافت و با اعتقاد زمره اہل سیر ہند توبت کتابت وحی او و بزعم فرقه
 کاتب صدقات بود و چون معاویه برادر ام حبیبہ رضی اللہ عنہ است و
 ام حبیبہ زوجہ حضرت خاتم الانبیاء صلی اللہ علیہ وسلم بود و زود و
 برج سید المرسلین اورا امہات المؤمنین میگویند و بنا بران اورا خال
 المؤمنین نیز میبفتند و معاویه رضی اللہ عنہ زود و فاست برادر خویش
 یزید در سال سیزدهم ہجری بقرمان امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ والی
 دمشق شدند و امیر المؤمنین حضرت عثمان رضی اللہ عنہ سابق آن منصب را

پورسلم داشت و معاویہ رضی اللہ عنہما را فوت خلیفہ ثالث
 و عوی غلامت نموده کوای می گفت شاه مردان رضی
 منقبت برافراشت و بسبب شامت آن حرکت خدین
 نزار کسان کشته شدند و برج و مرج با نور مملکت راه یافت
 بعد از آن امیر المؤمنین حضرت علی اکرم اللہ وجہہ بآر السلام
 انتقال نمود و حضرت امام حسن رضی اللہ عنہما را خلافت
 استعفا فرمود و حضرت معاویہ رضی اللہ عنہما را در بیع الاول
 در سہ امدی در ربعین ہجری در حکومت استقلال
 یافت و نوزده سال و ہشت ماہ و پانزده روز کا مرانی
 کردہ بود و ہنم ماہ رجب سہ ستین ہجری بدآرا ہجری -
 شانت و معاویہ رضی اللہ عنہما اول کسی است کہ از احکام اسلام زندان
 ساخت و قیود مقرر کردند و بومی خوش را غالیہ خوانند
 و در مسجد مقصورہ بنا نمود و وی اول کسی است کہ از ولاد
 مسلمان بود کہ خواہہ مرا با نرا بخود اختصاص داد و بر برات
 دیوانی مہر کرد و وی اول کسی است کہ خطبہ را شمشہ خوانند
 چون کہ معاویہ رضی اللہ عنہما در زمان حکومت بطریق ملوک جاہلیہ
 در ملبوس و ماکول تکلف می نمود و بہ تجمل و عظمت
 سلوک میفرمود و امیر المؤمنین حضرت عمر فاروق رضی
 اللہ عنہما را برای ملک عرب میبخت و در یک ماہ محرم ۲۳
 ہجری عبدالرحمن بن عمرہ بفرمان حضرت معاویہ رضی اللہ عنہما را

بطرف بستان کشیده بعضی از مواضع آن ولایت و بیاترا
 تحت تصرف خود در آورد و در شد بن عمر و بحدود سند رفت
 دست بناراج و غارت برآورد ۲۵ ماه ریح الاول سنه ۳۳
 عمر بن عاص سهمی که از قبل حضرت معاویه رضی و آلی مصر بود
 و وفات یافت و پسرش عبداللہ قائم مقام پدر شده بود
 و عمر و عاص یکی از دولت سواب بودند که در فن مکر و تدبیر
 کے شایسته او نبود و در پان سال عبداللہ بن سلام
 اسرائیلی کہ بعلم زبور و محمد الصاف درشت و در سال اول
 از محبت از ملت حضرت موسوی در دین محمدی در امان بود
 و در مدینه از عالم فنا بدر الجا ویدائی انتقال نمود کہ از اولاد
 یوسف بن حضرت یعقوب علیہ السلام بود و از جد کسانیت
 کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اورا بہ پشت بشارت فرموده بود
 یازدهم ماه محرم سنه ۳۴ بمکه بمصری ابو موسی اشعری
 رضی کہ موسوم بعبداللہ بن قیس بود در مکہ معظمہ وفات یافت
 و او بحسن صورت و جودت قرأت و وقوف بر قواعد
 احکام شریعت الصاف داشت و عمر غزیش شصت
 و سه سال بود و پندرہمین سال فتح کابل بسعی عبدالرحمن بن
 سمره دست درد و مہلب بن ابی صفہ را این جہاد می را
 برافراشت تو بہ بطرف بستان نمود یازدهم
 ماه صفر سنه ۳۶ بمصری عبدالرحمن بن خالد بن ولید در بلدہ

معص

حص و فانت یافت فخران کونید که این انال باشاره
 معاویه اورا زهر داده بود ^{دو روز و نیم ماه محرم}
 بحری یزید بفرمان پدر خویش با جمعی از اکابر اصحابه مثل
 عبداللہ بن عباس رضو ابوالیوب انصاری و عبداللہ
 بن زمر رضو و عبداللہ بن عمرو ابن ابی العاص رضو بطرف
 روم شافت و اورا در قسطنطنیہ بانصاری محاربات
 رومی نموده کہ در اکثر معارک ظفر یافته بود
 و ابوالیوب و خالد ابن زید انصاری رضو کہ در سلاک
 اکابر اہل بدر و اصحاب احد منتظم بود در حرب و صفین
 ملازمت امیر المؤمنین حضرت علی ام الدومی نمود در طار
 استبول جہان فانی را وداع نمود و نزدیک بہ بسوران
 بلکہ مدفون گشته و مرقد منورہ او محل روحانی استسقاء
 اہل سلیمان و انصاریان و غیرہ ہما آردید و ششم رابع الف
 سبہ غمین بحری مغیرہ ابن شعیبہ ثقفی رضو رومی۔
 بعالم عقبی نہاد و رومی از ما قبل معاویہ والی کوفہ بود
 و چہارم ماہ محرم ^{۱۱} سید ابن زید ابن
 عمر قریشی العدوی کہ ہمسر عمرو و شوہر خواہر امیر المؤمنین عمر
 رضی اللہ عنہ بود و در سلاک عشرہ و ہشترہ شرف انتظام داشت
 در عتیق بلخ فلذہ بن قوسہ فرمود و مدتی عمر خویش بقول

را و بیان هشتاد و سال و بقول مورخان هفتاد و پنج سال بود
 و محمد بن سال جریب این عبد اللہ بجلی بطرف جنت
 الماواشتانت و امیر المؤمنین حضرت عمر فاروق رضی اللہ عنہ
 او را از غایتی حسن و جمال یوسف این امت میخواند و جریب
 گفته چون کہ از زمین بحضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم آلام
 مرا تعظیم و اکرام و تجلیل و احترام میکرد و بہ نزدیک خود جای جنت
 نشین مرا ببطور دای مبارک خود فرست میگرد و اما من روی
 آداب کہ منقح ابواب آداب است بآئی خود را بر روی آن
 حضرت سرور عالم صلی اللہ علیہ وسلم فرمودم زیرا کہ چراغ دولت
 بی آروغن ادب سوخته نشود و قلعت عزت بی سوزن ادب
 و وضع نگردد در آن اثنا حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بوسی
 اصحاب رضی اللہ عنہم نگاه کرده فرمود اذ انما کم کریم قوم فالاموه
 و از جریب رضی اللہ عنہ منقول است کہ با حضرت گفته بودم کہ ہمیشہ
 ملاقات بتبسم میکرد و بتباشت می فرمود و از ام المومنین
 حضرت علی ام المومنین منقول است کہ حضرت رسول اللہ صلی
 اللہ علیہ وسلم میفرمود جریب این عبد اللہ در منا اهل البیت
 ظهر بطن ظهر البطن ظهر البطن دوم محرم ۹۳
 ہجری است است ابن زید رضی وفات یافت و کنیت او
 اسامہ و ابو محمد بود و مادرش ام امین رضی اللہ عنہ رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم زوجه فضائل اسامہ اللہ حضرت رسول اللہ صلی

اللہ علیہ وسلم اور ابرہہ شکر کی کہ اکابر و مہاجر و انصار چون کہ امیر
المؤمنین حضرت ابابکر صدیق و حضرت عمر فاروق رضی اللہ عنہ
وغیرہما داخل آن بودند ہر یک را امیر کردند و در بخارا آوردہ
عن اسامہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یاخذہ الحسن
ابن علی فیقول اللهم اجہا فانی احب ہما

یکم ماہ محرم الحرام ۵۵۵ ہجری سعید بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ
کہ از عشرہ مبشرہ است و در مدینہ منورہ بر باض جناب خرامید
و در اول بعثت سعادت ایمان مستند شدہ و او اول
کسیست از مسلمانان کہ تیر بر روی کاخران میزد و از جہد احادیثی
کہ در فضیلت سعد و قاص بر و ابی امیر المؤمنین حضرت علی
رضی اللہ عنہما بیعت ہوستہ یکی اللہ بر وز احد رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم اورا مخاطب ساختہ میفرمود کہ یا سعد ارم
فداک ایت امی و در صحیحین از ابی عیاشہ صدیق ثور خرا
مرویت کہ در وقتی کہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
در مدینہ تشریف آورده بودند شبی پدید بودم فرمود کہ کانک
مرد صالحی امشب بجا است من قیام می نمود در این عین
اورز سلاح در گوش مار سید حضرت رسول اللہ فرمودند
کت این گفت منم سعد بنغیر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ
باعث آمدن تو چه بود گفت در نفس خود حرفی یافتم
نسبت بر رسول خدا ایدم تا کہ امشب جناب را مر است

نجایم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در حق او دو عا کرد و بخواب
 و در سیر سلف مسطور است کہ سعد رضی اللہ عنہ در ہفدہ سالگی
 بشرف اسلام شرف آردید و در ہشتاد و سہ سالگی بجناب
 رب الارباب شافت و ہموافرا المہاجرین
 ہمارم ماہ صفر ۵۳۴ھ ہجری معاویہ سر انجام مہام خراسان را در
 قبضہ اختیار سعد بن عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ بناو و سعید بود
 ضبط ان حدود لشکر باور آرا انتر کشید نخست بخارا نمود
 و حاکم بخارا سے صد درم جتہ بدل صلح فرستاد و سعید بود
 از فیصل مہام بخارا لوای ظفر انما بصوب سمرقند براخت
 و والی آنولایت در شہر متحصن گشتہ و سعید بطاہر آن
 بلدہ را معکر ساخت و آغاز محاصرہ او چند وقت میان
 اہل اسلام و اصحاب کفر و ظلم محاربات سخت روی نمود
 قثم ابن عباس ابن عبدالمطلب رضی اللہ عنہ
 کہ در بعضی آن معارک شہید شدہ با علی علیین توبہ فرمود
 و قثم بحسب صورت بمشایبہ حضرت سعید عالم صلے اللہ علیہ
 وسلم بود و باہام حسین رضو برادر رضاعی بود چون کہ سعید
 دانست کہ فتح سمرقند بچنگ نیر پذیر نیست عامل
 بصلح گشتہ بعد از ادو شد سفر اقرار شد کہ حاکم سمرقند
 بالنقد نر در دم بمسلمانان دید و سعید مال مصالکہ رفتہ بلبل
 مراجعت کوفہ بروی شافت آزا بنی روانہ آردید

ہشتم

ہشتم ماہ شعبان ۶۵۷ھ ہجری عبد الرحمن ابن صفح
 الدوسی رضی وفات یافت مشہور است کہ ابو ہریرہ - در
 وقتی محاربہ در عقب امیر المؤمنین حضرت علیؑ کریم الدوم
 نمازی خواند و بر خوان معاویہ طعام می خورد و در حین بیضا
 از مو کہ بیرون آیدہ رفتہ در گوشہ می نشست و سبب
 این امور از وی پرسیدند گفت کہ الصلوۃ خلف علیؑ ام
 و سہاٹ معاویہ اوسم و ترک القتال اسلم و ابو ہریرہ رضی
 بفرمودہ کہ معاویہ روزی چند بکومت مدینہ منصوب
 شدہ بود نو مدتی حیاتش بقول راویان ہفتاد و ہشت
 سال بودند **یکم محرم ۶۵۷ھ ہجری قیس بن**
سعید بن عباد از جهان نذران بروضہ رضوان انتقال
نمود و قیس رضی در اثر معارک ملازم رکاب ہدایت
انتساب حضرت ولایت مآب امیر المؤمنین علیؑ ابن
ابی طالب رضی بود و زرائس بن مالک رضی الد عنہ
مروست کہ گفت منزلی قیس بن سعید بن عباد من
ابنی کنزل صا الشرط من الامیر در سہ ستین ہجری
باتفاق مورخین معاویہ بمرض موت گرفتار گشت - و
دست قضا روز نامہ عمر و دولتش دو نوشتہ در آن
ایام کہ بہر بہر بستر ناتوانی داشت بہ تجدید بہت یزید

پرداخت و خاطر از حکومت آن پدید نا بکار خارج ساخت
 روزی بوی گفت ای امیر ملک برای تو راست آدم و
 سر کردن نشان عرب را بملقه اطاعت تو در آوردم که بعد
 از من بچکس با تو خلاف نخواهد ورزید مگر امام حسین
 ابن علی رضی و عبداللہ ابن عمر رضی و عبدالرحمن ابن ابوبکر رضی
 رضی و عبداللہ ابن زبیر رضی اللہ عنہم اما امام حسین ابن علی
 رضی مروی تنگ روی و طبع خفیف است اہل عراق او را
 نخواہند گذشت کہ خروج کنند باید کہ بروی ظفر یابی بعد آن -
 از روی عفو یکنی زیرا اللہ شہرہ پیغمبر است و ما این مقام را بر تہ
 آنحضرت یافتہ ایم و عبداللہ ابن عمر روایت کہ او بعبادہ
 مشغول است و وی خلافت قبول نکند مگر وقتی کہ تمام -
 عالم طالبش باشند و این معنی ہرگز میرفت و عبدالرحمن
 ابن ابوبکر رضی را ہمت نیست کہ بمصاحبت زنان مشغوف
 است از وی باک مدبر و با نیاز درم و دینار خاطر او را بدست
 آرا اما عبداللہ ابن زبیر مانند رو باہ بچکمہ و تدبیر در آید اگر
 فرصت یابد بمثال شیر عملہ نماید اگر مطمع شود بہتر و اگر
 نشود بہر وقت کہ بدست افتد پارہ پارہ کن بعد از امام
 و صایا بدر را بجز انتقال نمود و مدتی عمر غزیرش ہشتاد و
 یکسال بودند و سائن زاویہ کویہ کرید

ویرید

و نیزید این معاویه بود ز وفات پدر مالک گشت
 و باج آردید و همت بر اخذ امام حسین و عبد الله این عمر
 و عبد الله این زهر کجاست چنانچه امام حسین رضی - را
 شهید ساخت و عبد الله این عمر با نیزید نه موافقت
 کرد و نه مخالفت نمود اما با اتفاق مورخان عبد الله این زهر
 بیعت وی نمود و بعد از واقعه رملای لوامی مخالفت برافراشت
 و در طم خروج فرمود و بعد از شهادت امام حسین رضی غاشیه
 متابعت عبد الله این حنظله غسیل الملائکه بردوش
 خود انداخته قدم در راهی خلاف نهادند بنا بر آن به سپاه
 شام بفرمود که آن سرخیل اهل ظلام متوجه مدینه شده
 همراه عبد الله محاربه نمودند و عبد الله شربت شهادت
 چشید و شامیان در مدینه مشوره سه روز غارت کردند
 و در آن واقعه هفت هزار نفر کشته شدند و در سه
 ربيع و ستین هجری آن سپاه بفرموده یزید غم از م
 عبد الله این زهر رضی آورده از مدینه متوجه مکه مشرف گشتند
 و حرم حرم را مرزور در میان رفتند و بر جبل البقیس
 منجیق نصب کردند بجانب مکه مظهر و مسجد حرام که
 مسکن عبد الله این زهر رضی بود آغاز انداختن سنگ و
 قارور لفظ نمودند و جمعی بدان چته شهید شدند و شامیار

در این کتاب از این روایت آمده است که
 در این کتاب از این روایت آمده است که
 در این کتاب از این روایت آمده است که
 در این کتاب از این روایت آمده است که

کشت حضرت اسمعیل علیه السلام که در حوالی خانه تا آن غایت موجود بود
 و محترق گشت و بواسطه این حرکات شنیعه شامیان و تردد
 مردم در مکه صعوبت تمام پیدا کرد و در زمان محاصره از میادوی صفر تا
 افراسیاب اول امتداد یافته ناگاه خبر خراش زبید در میان فریقین
 مشهور گردید و شامیان طبل رحیل کوفته هم عبد الله ابن زبیر را
 روی در ترقی نهاد و در متون الاخبار مرویست که سبب موتی
 زبید آن بود که روزی بتراب شرب اقدام نمود چون که دست
 و بی شعور شد بر خاکست و آغاز رقص و نغمه بر آورد در آن اثنای با هم
 الله تعالی جلدشانه بعد از آب عاجل و اجل مبتلا گردیده با خدا و ذوق
 پیشش بر زمین غریب خورده که تا در آن آسفل در هیچ محل
 قرار نگرفت و قوت وی چهارم ریح الاول است در ربع
 و شین همی بموضع خورین بطرف که ویه روی نمود و بدنی عمر و پیش
 چهره سال و شش ماه و پانزده روز بود و بعد از وفات او
 یازدهم شعبان ۳۲۳ هجری بریده ابن الحصب
 الاعمی رضی الله عنه دره بقضای الهی و بر روضه رضوان شافت
 در تبستقصی از ابوالعین علی بن ابی طالب منقول است که هیچ
 حدیثی در باب بلدان از نبی اخرا زمان صلی الله علیه وسلم بصحت
 نرسیده است الا در حق بریده ابن الحصب رضی فرموده اند که با تحقیق
 تو زول خواری کردی بعد از من در شهری که در خراسان بنا کرده است
 آن را برادر من فدالتقرین بار دیگر آبا نماید و او را مرده خوانند و فونی

ابن مشرق

اید مشرق و قاند ایشان خواهد بود و در روز محشر ابو العلاء گفته اند
 که بریده رضی الله عنده از وفات حضرت نبی آخر زمان صلی الله علیه وسلم
 با اهل کفار و اعدا در موضع مروه غزا خواهد کرد و بعد از آن شریعتی
 شهادت از دست اعدا خواهد نوشتید چنانکه مرقد منورش
 در موضع مروه واقعست و مطاف طواف خلق الله است
 و معاویه این نیز در زمان حیات نیز در مروه
 شامیان بوی همت کرده بودند چون که پدرش نیز در فوجت
 شهادت کرده است او نمودند و بعد از آن چند روز بر سر مندفلا
 نشست روزی بر بنبر بر آمده گفت که مرا اصلاحیت و قابلیت
 این امر نیست و از عهد تعهد این کار نمی توانم آمد چون نظر
 در امور شما و خودی نمایم لاتی و منرا در بخلافت نیست
 مگر امام علی ابن امام حسین ابن شاه مردان ابن ابی طالب
 رضو و امام زین العابدین الرقیه اطاعت او در اردن اندازید
 تا که سعادت درین دریا پیدا و بعد از آن تمام خطبه از آن منزل
 فرود آمده بمنزل خویش رفت و ابواب افتد و کل طرا
 سد و در آورنده از خانه بیرون نماند تا که وفات یافت
 و مدتی سلطنت بمعاویه این نیز یکو نیم ماه گفته اند و
 روان حیاتش هست و بمجال بودند مردان
 بن حکم بن ابی العاص بن امیه بن عبدالمطلب بن مناف

و علم در روز فتح مکہ مسلمان شدہ بود اما پورسطہ سوی ادب
 بی ادبی حضرت رسالت منانہ صلی اللہ علیہ وسلم اور ابا اولاد
 از مدینہ خارج فرمود و تولد مروان در سال دوم ہجری بود و در
 ہجرت دوم محرم در سہمہ ربیع و ستین ہجری دولت مروان
 در تفاع یافتہ حاکم ممالک شام گردید و مدتی ستہ ماہ حکومت
 کرد و ہجرت ماہ رمضان در سہمہ فہس ستین ہجری ہجرت از عام قنا
 لعام بعام در گذشت و مدتی حیاش بقول مورخان ہشتاد
 و ستہ سال بودند **عبدالملک ابن مروان بقول عجمی**
کثیر مورخان نحمدان عبدالملک بن مروان شازدہم شہان
اندر سہمہ ثلاث و عشرين ہجرت تولد گشت و کنیت
عبدالملک ابو الولید و لقبش الموفق الامراء و محمد
الملك را بنا بر قلت سخاوت و مبالغت در بخل و ست
ر شمع الحجارہ میگفتند و متنی در غامی ردایت از زبان
عبدالملک بمشاہ خلائی میر رسید بمشاہ کہ اگر مکتس
برین من گشت از بعضی را کہ می آمد بنابر آن اورا ابو
الذباب می خواندند و عبدالملک ہشتم رمضان
در سہمہ فہس ستین ہجری کہ پدرش رفت ہجرت
بکنجی گشت کہ شد دو مالک ممالک مشرق گردید و بعد آن
در سنہ اہدی و سبعین ہجری بجانب عراق رفتہ در میان

سال مصعب ابن زبیر رضی اللہ عنہم کو فخر المسخر کردانند
 چون کہ از آن سفر بدمشق بازگشت حجاج ابن یوسف
 ثقفی را بحرب عبداللہ ابن زبیر رضی اللہ عنہم حجاج مکہ را
 بدرفت و عبداللہ را شہید ساخت و تمامی ممالک حجاز و
 عراق و اندلس و ایران و فارس و خراسان بعبید
 الملک مسلم گشت و عبدالملک عراق و حجاز این بود
 را بحجاج از زانی فرموده را ایتی نخوت و عظمت را
 برافراشت و او نخستین پادشاهی است از اہل
 اسلام کہ غدر کرد و وی اول ملکی است کہ مردم از تکلم
 در بارگاہ سلطنت منع کرد پانزوم سوال ^{۸۶}
 بحری را ایتی غرمت بجانب آخرت برافراشت
 و مدتی عمر خویش شصت و چهار سال و او آن
 سلطنت و اقبال بہت و بیسالی بودند
 سویم عبادی الاول ^{۸۷} بحری عدی ابن حاتم رضی
 اللہ عنہم کثیر الام سلمو ک طریق آخرت پیش رفت
 و حاتم ابن عبداللہ طای است کہ بچود و ارم آن قدر
 شہرت داشت و در روز کہ ظاہر است کہ تا قیام
 میریجہ حوادث روزگار صحیفہ بزر جمیل او طی خواهد فرمود
 و عدی در سال ہفتم بحری ایمان آورده بود و در جنگ

جعل وصفین بلاؤمت امیر المؤمنین حضرت علی کرم الله
 وجهی نمود و در روز اسلام او حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه
 وسلم نشانت تمام فرموده ردائی مبارک خود را بجهت او ببط
 کردند و بر زبان معجز بیان گذرانیدند که اذاتنا کم کریم قوم فاکرمو
 و بدقی عمر برشش صد و بیست و یکسال کفحه اند یا زوم
 محمد ^{۶۸} بنی عباس حیات را بحر العلوم و خوالا
 نبت علی العموم ابن عم افضل الناس ^{عبدالله}
 ابن عباس رضی الله عنهما یافته بر وضع فرزند اساس
 بسوی جنت شافت و تولد آن جناب قبل از هجرت
 سه سال در شعب ابوطالب رضوی نمود و در وقتی
 وفات حضرت کائنات علیه افضل الصلوة چهارده
 ساله بود و در نوبی رسول الله صلی الله علیه وسلم او را دعا
 کرده بود اللهم فقد فی الدین و علمه فی التأویل و این دعا
 بشرف اجابت مقرون نشسته چنانچه عبدالله در تحصیل
 علوم بدرم کمال رسیده بود و او بیست و دو وقت عجمت
 سماعت در ملاؤمت امیر المؤمنین حضرت علی کرم
 الله وجهه میگذرانید و در ایام در طائف بقیم شد تا
 وقتی که وفات یافت و در سیر السلف مطور است
 که چون عبدالله ابن عباس رضی الله عنهما تکلفین کردند

مرعی

مرغی سفید آمده در میان کفش در آمد و ناپیدا گردید
و مدتی عمر غزیرش بنفتاد و یکسال بودند و عن سائر القرة
الطاهرة النبوة و علماء الامة المصطفوية

صالح حمادی الاخر ^{۳۳} هجری عبد الله بن ابراهیم رضی
الله عنهما در مکه شہید ساخت و جسد مبارکش را بردار

بیاویخت و عبد الله اول مولود است که در اسلام

بعد از هجرت فراتمام علیه الصلوة والسلام در مدینه متولد شد

و حضرت بنی آخر زمان صلی الله علیه وسلم عمری را مضع فر

موده در دهان او آب دین مبارک خود انداخت

اول چیزی که بکام او رسید آب دین حضرت رسول الله

صلی الله علیه وسلم بود و آنحضرت او را تحنک نموده دعا

برکت نمود و او بعد از شهادت امام حسین رضی و دعوی -

خلافت نموده تمامی اهل حجاز و عراق و فارس و خراسان

و بلاد اسلام سواری مملکت تمام اطاعت او نمودند

و مدتی عمر غزیرش بنفتاد و یکسال بودند بعد از آن

اول ماه محرم ^{۳۴} هجری عبد الله بن ابراهیم

عمر ابن خطاب رضی در مکه بر یاض رضوان شافقت

و عبد الله در صغیر سن با پدر خویش از مکه در مدینه

هجرت نمود و اوقات فرزندگات را با داری و طائف

و عیالات و عبادت مستغرق میگردید و در وقت
 نوح طاعت و عبادت و نماز بخت حضرت رسالت پناه
 صلی الله علیه و سلم و قیقه نامرعی نمیکردید و مدتی عمر عرش
 بقول مورخان هفتاد و هشت سال و بر وانی خداوند
 مستوفی رحمة الله علیه هشتاد و پنج سال بودند و بعد از این
 سال ابو سعید خدری رضی الله عنه که از جمله فقهای
 و اعیان اصحاب است از در رقبا عالم بقا انتقال نمود و او
 مدتی نود و پنج سال در جهان فانی زنده گانی نموده بودند
 اول ماه صفر سه شان و سبعین هجری
 جابر ابن عبد الله انصاری رضی الله عنه که از اصحاب سید
 الا برور صلی الله علیه و سلم بود و از جمله اصحاب امیر المؤمنین
 حیدر اکرم بود و از عالم فانی با گذر بدر از انتقال
 نمود و مدتی عمر عرش بقول در باب مورخان نود و پنج سال
 ششم ماه محرم الحرام در سه شانین هجری
 عبد الله ابن جعفر طهار رضی الله عنه از در رقبا بدر از انتقال
 نمود و تولد عبد الله در حبشه اتفاق افتاده بود و در صغیر
 سن بتصرف ملازمت حضرت سید الانبیاء صلی الله
 علیه و سلم شرف گشت و از آن حضرت توحش یافت
 و توحش امام یاقعی رحمة الله علیه مستور است که مانند عبد الله

ابن جعفر

این عیفر رضا در وجود و سخا که نبود بنابر این ملقب بجواد
 بود بازدم رجب در سده احدى و ثمانین
 امام ابوالقاسم محمد ابن امیر المؤمنین حضرت علی ام الد
 وجه که مشهور است به محمد ابن امام حقیقه رضا بجوار مغفرة
 خانی البریه بیست و محمد بن حقیقه بوفور علم موصوف
 بود و بکمال فضل و شجاعت معروف و حضرت سید المرسلین
 صلی الله علیه و سلم امیر المؤمنین حضرت علی ام الد وجه
 را از تولد محمد خبر داده بود و فرموده زود بیاید مرا سر می
 متولد شود یا بدیدم او را باشم و کنیت من مسیح و علی اردا
 بنابر این شاه ولایت آن بنال کاشن بدایت را محمد نام
 نهاد و ابوالقاسم گفت داد و در تو ریح امام یافعی رحمه
 الله علیه مسطور است که محمد بن حقیقه بغایت شدید القوة
 خانچه نوبتی از وی نزد امیر المؤمنین آوردند آنحضرت فرمود
 که این زره دراز است و این طلا مقدر از این گوناها باید
 کرد و حضرت بان زره برده بزور نجه ان مقدر که حضرت
 امیر المؤمنین فرموده از در من آن منقطع ساخت - و
 مدتی عمر عزیز محمد ابن حقیقه شصت و سه سال بود و العلم
 عند الله المصود
 اثنی و ثمانین هجری لمیل بن زیاد الخفی که از جمله احوال
 نشانزدیم ماه محرم

اصحابِ اُمِّ الْمُؤْمِنِينَ حضرتِ عسکے اُمِّ الدردوجہ بود۔ و
 حجاج اور ابوشرف شہادت رسانید و مدتی عمر فرما کر
 بقول ابیاب مورخان ہشتاد و چہار سال بودند
 یازدہم ماہ رجب ۳۰ ہجری ولید ابن

عبد الملک بقول ابیاب مورخان صاحبِ تائید چہار بود
 عنید کہ در زمانِ حکومتِ خود مرتکب جور و ظلم فرادان کردید
 گویند کہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بزبانِ وحی
 بیان فرمودہ بود کہ مانند فرعون در امتی من ولید نام خواهد بود
 کہ اورا فرعون ثانی خوانند و مضمون این حدیث کہ در شان
 ولید ابن عبد الملک است و صنوع یافت انا اعتقاد
 میان آنست کہ ولید افضل خلفای بنی امیہ بود زیرا کہ
 اول مسجد جامع میان دمشق است کہ مشہور جامع
 مسجد بنی امیہ میباشد و کما یساخت و بعد آن در مدینہ منورہ
 مسجد حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را وسیع کردند
 و بعد آن در بہت المقدس مسجد اقصی را نیز تجدید عمارت
 نمود و سایر مجروران بر ایاں جدا آورده و جتہ ایشان و ہم مدوی
 معاش تعیین فرمود و در بعضی شب کو در رخ مسطور است
 کہ وضع منار جتہ باطلی نماز از فخر عات دوست و وفات

ولید ابن

ولید ابن عبد الملک پانزدهم جمادی الاول ستمت
 و تسعین هجری الفلق افتاد و مدتی عمر خویش بقول اویان
 پنجاه سال و مدتی حکومتش ده سال و نه ماه و پانزده روز
 و نقش خاتمش مستقیم الد بود و در زمان حکومتش اول
 ماه محرم الحرام در سده شصت و شصتین هجری بلده بخارا بسوی
 قتیبه ابن مسلم رضی اللہ عنہ مفتوح گردید و پانزدهم ماه ربیع الاول
 ستم هجری مسی قتیبه مرقد را مفتوح ساخت و بکلمه
 در آنجا مسجدی عظیم الشان بنا نمود و هر تیری که می یافت او را
 در آتش سوزان می انداخت بنابر آن تمامی بلاد ماوراء
 انهر تا بغرغانه بلده از مملکت کابل تا به ملتان و سند و هند
 را مفتوح گردانید پانزدهم ماه جمادی الاول ستم
 هجری ابو عمره اولس ابن مالک رضی اللہ عنہ در بلده بصره
 وفات یافت و زرهاص میر السلف منقول است که
 انس بن مالک گفت که حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ
 وسلم در حق من دو دعائی فرموده بود اللهم انشئ له و ولده - و
 اطلیل حوته لیس قادر چون مرا مال در گردانند چنانچه مرا با غی
 است که بیکت دعای آنحضرت در سال دو بار میوه می
 خورد و زرهاص من صد و هشت فرزند متولد شده اند و
 بقول انشئ اویان پانزده سال انس رضی اللہ عنہ در بلاد دست حضرت

صلوات الله عليه وسلم نذرانیده بودند مدتی حیاش صد سال بود
 دند سویم ماه شعبان در سینه اربع و تسعین
 هجری سعد ابن مسیب مخزومی رحمه الله علیه که یکی از علمای
 فقه سوره مدینه منوره است داعی حق را بیک اجابت
 گفت و ولادتش در سوره باقرم هجری اتفاق افتاد
 و سعید از امر المؤمنین حضرت ابابکر صدیق و عمر فاروق و عثمان
 ز النورین و صدرازر و صیب و محمد ابن مسلمه و ابو هریره رضی
 سماع احادیث کرده بود و با سعد ابن ابی وقاص و عبدالله
 ابن عمر و عبدالله ابن عباس و زید ابن ثابت رضی عنه
 شرایط متابعت بجا آورده بود و کارش در علم و فضل بجای
 رسید که حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه در شان او فرمود
 سعید ابن مسیب اعلم الناس لما تقدمه من الآثار و افضلهم
 برائمه و زید و عبادت سعید بمرتبه اعلى بود که در اوقات
 هیات خود صبح و مدتی پنجاه سال با جماعه نماز آدر میکرد
 و گاهی نماز او فونت نشد و در نصف اول تکلف نمیزنود
 و سینه سال پیش از اجتماع اذان در مسجد حاضر نشد
 و مدتی عمر خیرش هشتاد و پنج سال و بعد ازین سال
 ابو محمد عروه ابن زبیر رضی الله عنه که در سلاک

فقیهای

فقہائے مدینہ شرف انتظام داشتند از امام علم عریضت
 بجای داشتند و از خود و از خود ز سر و خاله خود و
 عائشہ صدیقہ و از مادر خود و از عبد اللہ ابن عمر رضی و از کاتب اصحاب
 رضی اللہ عنہم از عجمین احادیث سماع داشتند و از ہر دو ہزار و ہشت
 و پستہ نفس و تسعین ہجرت بفرمان حجاج سعید بن جبیر
 ہزار و ہشتاد و پنج ہجرت بفرمان سعید بن جبیر
 حجاج سعید ابن جبیر رحمۃ اللہ علیہ کہ نصفت علم و فضیلت
 و زہد و عبادت موصوف بود و با طہار آراہات و خوررق
 عادت مشہور و معروف بود بقضای الہی شری شہادت
 سعید و سعید نزد عبد اللہ ابن عباس رضی سماع احادیث
 و تحصیل علم لغائب و قرأت می نمود و در جمیع علوم مذکور حضور
 صا در قرأت فرقان سعید بہارت کافل حاصل فرمودہ
 نقبت چون کہ نظر حجاج بران سعادت مند افتادہ از
 وی تنقی بن بنیر تغیر کرد و سعید گفت والد مرا سعید نام نهاد و
 عم غیب را علاء الغیوب میداند حجاج گفت کہ میگوی در
 و در حق رسول اللہ سعید گفت بنی مصطفیٰ خیر ما ضین و خیر ما قین
 است گفت سعید میگوی در حق ابو بکر صدیق رضی گفت ثانی
 اثین فی الفارست و حضرت رب العالمین عزت دین را با و
 عزیز فرمودہ گفت سعید میگوی در حق آخر المؤمنین حضرت عمر فاروق

ابن خطاب رضو گفت احب انذ ان یخزلون با صدر جلیین
 وکان احقبا بالخر لفت ہم میگوی در حق امر المؤمنین عثمان ابن
 عفان رضو گفت کہ جہاز جیش عسرت نموده و خانہ در بہشت
 خریدہ و مظلوم شہید آردیدہ گفت کہ در حق امر المؤمنین علی
 ابن ابی طالب رضو ہم میگوی لفت اول کسی است کہ اسلام
 آورده بود و احب بنات بنما اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در خانہ او
 بود گفت کہ در حق حضرت معاویہ ہم میگوی لفت کاتب
 رسول اللہ صلعم بود گفت کہ در حق عبد الملک بن مروان ہم
 میگوی لفت بیگو کار است و اگر لکھ کھ بد زوری آردہ شد
 بخزای خود خورد رسید گفت کہ در حق من ہم میگوی لفت
 توبہ نفس خود از دگروی دیگری و درنا تری بعد از آن حجاج بقتل
 او اشارت نمود سعید تبسم فرمود و حجاج سبب تبسم
 رسید گفت بوالطم جرارت تو در در کامی الہی تبسم
 می نمایم و بعد از آن از حجاج جہلت طلبید تا کہ دور کت نماز لوزو
 حجاج اعوانہ خود را گفت کہ روی او را بجانب قبلہ رہ بکنید
 انصاری او را کشید سعید فرمود کہ اینما تو تو فرم و بعد آمد - حجاج
 گفت بر خاکش کشید سعید فرمود کہ منہا خلقنکم و فیہا نعید
 و حجاج لفت کہ آونش نزنید ال گاہ سعید کھ تو حد بزبان

آورد

آورد و جلاد سری مبارکش را از زمین جدا ساخت و از آن سر
 بریده شکر تر کلمه لا اله الا الله سموع گشته یکتوبت درت
 مدونیت گشته بسع حافران رسید و در تورخ کابل مسطور
 است چون که حجاج سعید را بقتل رسانید بامر الله اختلال
 فاحش و نقصانی کامل در عقل وی راه یافت و تا آخر عمر بر
 ان حال ماند و بعضی مورخان آورده اند که حجاج بعد از شهادت
 سعید عمر فرزنده ماند و در آن ایام بر کاه خوزب میرفت
 سعید را ندیده در آنش رفته شصت اید من خدا به
 در سطح و انا حق گشته نقل است که شخصی حجاج را بعد از
 گرفتن خوزب دید و او را شناسید و در آنجا داد که در عوض
 هر کسی که گشته بودم مرا یک نوبت گشتند و بعضی سعید
 ابن جبر رفته الله علیه منقذ و بارم گشتند تا هنوز خلاصی نیابا
 فتم چون که خبر شهادت سعید به حسن بصری رفته الله علیه
 رسید گفت اگر از شرق و مغرب اجتماع نمایند بقتل سعید
 ابن جبر بر آنکه می بماند کالی ان تا نزار در در آنش دوزخ
 و مدتی حیاشش نجاه سال بودند و بر شش در او وسط مشهور
 است رفته الله علیه رفته واسعه هشتم سوال
 بعدین سال حجاج ابن یوسف زخمی هستی را نزارویه
 گد گشتید و مدتی حیاشش نجاه و پنج سال و مدتی حکومت

هست و پنجمال در کتاب روضه الصفا مسطور است اول کسی
 که در اسلام بر یکی شریف و نام او را هزار هزار درم بخشید حجاج بود
 و هزار نامه در مجلس او حاضر می شدند و توانا کون نعمت و فوا که
 بر دست خوان رومی میدهند و در میان کفته بود که رسول میان ما و
 شما آفتاب است و در فصاحت و بلاغت بی نظیر بود و در معارف
 صعب پیاده پا شده میرفت و بر آرسی نمی نشست و از زمین زیاده
 خصائل او بخیزانند و در کتاب روض المذنب آورده چون که
 حجاج متولد شد مخراج اسافل منسود بود و بشقیب آنرا
 سوز رخ آرند و آن مولود را محمود پستان در دهان نمیکرفت
 روزی شیطان بصورتی طیب ظاهر شده گفت که خون بزغله
 بر وجود حجاج بمالید و بر فرزندیک در خون بز حجاج نشانند و بر روز
 سویم بخون مار آن طفل را ملطع ساختند بعد از آن شیر بخورد
 و حجاج در صغیر سن نثر پیوسته بمشایبی خونریزی و فتنه انگیزی
 داشت و گاهی میگفت که هیچ چیز نزد من لذیذتر از
 قتل نیست و اعدا و مردمان که با استغین بنیج ستم حجاج
 کشته شدند صد و بیست و پنج هزار نفر رسید و اعدا و مقتول
 لان حروب را غیر از علام الغیوب کسی نمی درند اول کسی
 که محل ساخت و بر آن سوز شد حجاج بود و او اول کسی است

که مردان

که مردان و زنان را در یک زنجیر میبندید و مجوس ادانید
 و زندان بی سقف از جمله مخترعات خاطر شوم اوست
 چون که حجاج بمرد در آنوقت پنجاه هزار نفر در زندان او
 بودند از آنجمله سی هزار مرد و بیست هزار زن برآمدند -
 سلیمان ابن عبدالملک نقیش ابوالویس
 و نقیش الاعمی الی الله و وی در زمان حکومت خود
 به تمیید باب لصفه و احسان قیام نمود و منصب
 ولایت عهد را به عمر ابن عبدالعزیز رحمه الله علیه تفویض فرمود
 و او را مفتاح الخیر میگفتند و او بفضاحت و بلاغت
 و بکثرت فهم و قطانت انصاف داشت و بر اکل و نرب
 شرمی تمام داشت چنانچه در بعضی تواریخ مسطور است
 که در روز حد رطل طعامی خوردی نیم ماه صفر
 تسع و ستین هجری وفات یافت و مدتی حکومتش
 سه سال و هشت ماه و مدتی هشتاد و پنج
 سال عمر ابن عبدالعزیز بن مروان علیه الرحمه
 و الغفران با اتفاق مورخان در نشور نام مآورشش
 ام عامر حجاج بنت عامر بن عمر بن خطاب رضی الله
 عنه و نقیش ابوجفص چون که ستم سوری پرورش

رسیده باش شکسته بود و او را اسبج بنی امیه میبفتند
و القابش معتصم بالله و عمر ابن عبدالعزیز رحمة الله علیه -
بر عاده محبت اهل بیت ثابت قدم بود و بخلاف ابا و
در قریب از خویش خطبه را از لعن امیر المؤمنین حضرت علی
رضی الله وجهه و اولاد او مجادش منع فرموده و آنچه خلفا و سابقه
و عظمای بنی امیه بظلم و تعدی از مردم گرفته بودند همه را بصا -
جانش از فرمود و در ایام خلافت از بیت المال زیاد
از مردم تصرف نکردی در دیوان نظام نشسته - جامه
بمکلف پوشیدی و در مسند امام احمد خلیل رحمة الله
علیه آورده که بنی آخر زمان صلی الله علیه و سلم فرموده ان
الید بعث علی را کس کل مایه سنه من یصح یبذره
الایة دنیا و این اثر در جامع الاصول آورده که علما اتفاق
درند که در مایه اول عمر ابن عبدالعزیز بوده و در مایه ثانیه
امام شافعی و در مایه ثلثه ابن شریح و در مایه رابعه ابو سہیل -
سلجوقی و در مایه خامسه امام محمد غزالی رحمة الله علیه و وفاته
عمر ابن عبدالعزیز رحمة الله علیه چهارم ماه رجب سنه
احدی و مایه و واقع شده و مدتی خلافتش دو سال و شش
ماه و مدتی حیالش چهل سال اول محرم سنه مایه چهارم

اغاز

آغاز دولت بنی عباس شد یزید ابن عبد الملک بعد
 بدی یزید مروان بن حکم و جد ماری او یزید بن ولید معاویه
 لاجرم شرارت موروثی در وی تاثیر نموده چون که بر سر آمد
 حکومت نشست در تغییر احوال پسندیده عمر ابن عبد المطلب
 رحمة اللہ علیہ نوشتند حال عادل را معزول ساخت سلطان
 و سلطان نظام منصوب آوردند و کتبش ابو خالد و نقیض
 القادر بضع اللہ و مدنی حکومتش چهار سال و شانزدهم سال
 شعبان در سده خمس مایه بحری از در فنا در گذشت
 و مدنی هایش چهار سال و در زمان ولید در

اربع مایه بحری ابو عمر و عام ابن شراحیل
 اللوزی رحمة اللہ علیہ بم بوفور علم و فضل در میان ارباب
 اخبار اشتهار در رد که بعثت فحاجه عالم اخوت را
 ساخت در تواریخ امام یافعی رضا مزبور است که چه
 اعظم بمن بود و او از جمله عظمی تابعین و ابی
 است و از شعبی منقول است که گفت که زیاده
 از اصحاب رضی اللہ عنہم ملازمیت کرده ام

المؤمنین حضرت علی کم اللہ وجه بوده و مدنی هایش هفت
 هفت سال و بقول راجیان هشتاد و چهار سال و
 شانزدهم جمادی الاخر سده خمس مایه و عبد المطلب

در آن روزی که مشهور است به کثیر غزه فوت کردید و تیری
 از جمله اجله شعرائی عرب است و جابر الله نسبت به غزه
 بنام جمیل العقار به تعشق می ورزید و در آن باب
 اشعار بسیار در سلاک نظم در شنیدم که بیشتر غزه اشعار
 یافت روزی کثیر بعبد الملک در آمده بعد الملک گفت
 مرکز از خود کس عاشق تر دیده کثیر گفت در بعضی بیایانها
 دیدم ناکاه دیدم که کسی نشسته در دم بناده از وی
 رسیدم که چند تر از اینجا آورده است بیستم جوراب
 در آن روز که نزدیک آن رسیدم گفت که من و اول من - روز
 شکی ملک می شویم اکنون این درام را نصیب
 با امید الله میدی را بدست آورم و صدی ایام من
 نه می خورم که با تو نشینم و شکاری که در درام
 بیستم گفت بلی و ما هنوز با هم دیگر در سخن بودیم
 یکی در درام از فساد من خورستم که امروز از
 درم بیرون آورم اما این شخص بیشتر از من نزدیک آه
 بیایم که بیست و نه از درام از در من در تعجب شدم پس
 که در بیستم این روی جوراب داده چون چشم او مشتاق
 بیستم بلی بود از درام و بعد درین سال

علمه

علمه غلام عبد الله ابن عباس رضی اللہ عنہم غنیۃ
 بعالم اخوت برافراشت بربری الاصل بود و در
 کتاب مقصد الاقصی مذکور است که در کابل بوده و او
 را در علم حدیث و فقه مهارت تمام حاصل بود و علمه
 و کثیر شاعر و رحیم الله در یلغز و مدینه فوت شدند و مردم
 بلیبار نماز جنازه برایشان از رده نقتند که امروزه افقه
 مردم و اشعار نام بردند از در رفتار زیند افوسس برزرا افوسس نه
 مانند ایشان درین ملک عرب مدائن خود شد
 ابن عبد الملك که کنیتش ابو الولید بود و نقشب منصور یا
 در سن چهل دسته سائل برسد کادری نشست ز روزه سب
 و نه ماه باو شاه بود و فتح قیاریه و اسلام و سمرقند و غیر
 حکومت او بود و او بغایت بخیل و مسلک بود و بر جمع
 مال و اسپان شغف می نمود چنانچه بازوه برزرا
 عربی و عراقی عمده عمده در طویل اشس جو می خوردند
 در سنه خمس و عشرين و مایه بمرض خنایق ازور
 در گذشت مدتی چنانش بقول او بان شخصت او
 چهار ماه و بقول مورخان پنجاه و پنج سال و شش ماه
 اول ماه صفر است و مایه بحر
 ابن عبد الله بن عمر بن خطاب رضی اللہ عنہم از در رفتن
 بقاشافت در تورخ امام یافعی رحمه اللہ علیہ مستطوره است

از در رفتن
 از در رفتن
 از در رفتن

که سلطان ابراهیم بن عبدالملک در خانه نوبه شریف سالم را دید و گفت
 اگر حاجی دوری از من طلب نمایی جویت داد که و آید در خانه
 خدا غیر از بر آید مدعا از بنی آدم سوال ننمایم مدتی نبردیم ماه حج
 در آن ساله حیاتش بلا قبول مورخان پنجاه شش سال نغمه اند
 پانزدهم ماه محرم سید سبع و یائمه بجوی حسن بصر
 رحمه الله علیه فوت شدند از حسن بیسالی پیش از شهادت
 امیر المؤمنین حضرت عمر فاروق رضی الله عنه متولد شده بود و
 پدر حسن رحمه الله علیه علامه ایدین ثابت الفاری رضی بود
 و مادرش سنان بنت ام سلمه رضی عنه بود در وقت طفولیت
 در مدینه مکه که مادرش غائب گشت حسن میگریست
 و از بیت ام سلمه رضی لسان مبارک خود را در دهان او میداد
 خود شرافت علم و فصاحت بدان سبب او را حاصل
 شد و شیخ عقیق الدین کلر زونی در کتاب
 استوار است که امیر المؤمنین حضرت عمر فاروق
 سن اده بودند و امیر المؤمنین حضرت عثمان
 مدینه دیده بود و خطبه انجذاب را شنیده بود گفته
 از امیر المؤمنین حضرت علی رضی الله عنه در مدینه نیز دیده
 مانی او امیر المؤمنین بصحت تمام در بصره رسیده بودند
 و در آنجا امیر در بصره بود و حسن در وادی قرآ لوده قال
 محمد المحدث الکبریٰ امیر غیاث الدین شاه میر رحمه الله علیه

حاج
 در بصره
 در مدینه

قد اجمع

وداجمع المشايخ على انه صحبت سيدنا أمير المؤمنين منه
 وبسبب الخرقه منه ولا ريب ان بولاد الجاهل من الاول
 المشايخ والعلماء اوثق والثمن من عاقبة المحدثين والفقهاء
 فكلف يعتبر قولهم ولا يعتبر بولاد الا صدقا الاتقيا كما نوراها
 معان العلم والعمل متعبدين من الدلائل والامثال والبدع العلم وراز
 فضل ابن عباس رحمه الله عليه نقولست كم حسن رحمه الله
 عليه بشرف ملاذمت صدوسي نغز از اصحاب رسول الله صلى الله
 عليه وسلم رسيد چنانچه از اکابر تابعين و سادات و مسلمان
 است که امام وقت خود بود در علم و زهد و ورع و عبادت و عمر
 خویش بقول مورخان نود و هشت سال رسیده بود و هجدهمین
 سال یعنی در ششمین بوی اسد این عبد الله که حاکم
 خراسان بود غور و غرجهستان و جبال نيزوز را فتح نموده بود
 بزود هم ماه محرم سه ربيع و عشر و نایتم بوی مسلم
 ابن عبد الله ابن عباس رضی الله عنهم وفات یافت و در
 نوزدهم امام یافعی رحمه الله علیه آورده که مسلم ابن عبد الله رضی الله
 عنه در جمیع ماه رمضان و وقت سحر تا شب آخر المؤمنین
 رضی عندهم مسلم ام العلم و جبر زعمی آردید و بقول راویان انکم
 در زمان محبت آنحضرت و ولادتش اتفاق افتاد و عبد الله
 در آن نزد ولایت پناه آورده بود تا که تهنیتش الثقات آرد

و نسبت علی ابن عبداللہ نیز ابو الحسن بود و علی از اصغر
اولاد عبداللہ ابن عباس رضی بود و احمد قوم قریشی مرغوب بود
بلند و جسم و خیمه طویل داشت و پایهای بزرگ و کمر
قائمش بر تپه بود که بر گاه طواف می نمود چنان تصور میشد که
سورر است و در دم بیاده و علی با وجود وفور و درازی تا ملکب
عباس و عباس تا ملکب عبدالملک بود و اعدا و اولاد علی
ابن عبداللہ است و بیخ نذر بودند و در قیامتش بقول او
بیست و سال اول ریح الاول سه سبع
و عشر و یائمه پیری زید بن علی بن امام حسین بن حضرت علی
بن ابی طالب رضی اللہ عنہم در کوفه خلیفه گردید و پنجاه هزار
نفر بیعت او نمودند و در خلال آن احوال طائفه از معارف
کوفه که دوستی بیعت با آنحضرت و الا نشان داده بودند از قبول
ایمانش برکنار شدند بیعت را شکستند و گفتند که امام مایان
امام جعفر بن محمد صادق است و مخالفه عنده و زید آن طائفه را
مخاطب ساخت گفت یا قوم راضی و رضوی یعنی ای قوم چرا ترک
بیعت من نمودید و آه در دست گذارنده بر آه چه افتادید
بر این سخن اسمی را رضی بر قوم شیعه اطلاق افتاد - گفته
زید در اول ماه صفر سه آنی و عشرین و یائمه فرج کرد - و
بیان او و یوسف ابن عمر و النقی و الا کوفه اتفاق محارب افتاد

اعداد

اعدا و متابعان زید ششصد نفر بودند و یوسف بر تلی اساده
 فوج فوج سباه را متعاقب یکدیگر بر روی حرب زید میفرستاد
 و آنجا سب بدافعه آنها برداخته که لشکرش را منبزم بیخت
 در آن اثنا تقضای الهی ناگهان تیری بر پیشانی مبارک امام در رسید
 و زشت است آنکه بر زمین افتاد و در غرر و جوشش از نفس و جودش
 بر خاص رضوان پرور نمود و یوسف سر مبارک را بشام فرستاد
 و جسدش را بدر آوردند در کتاب تحفته المملکة مطبوع است که
 زید را بر نه راه برد در صورت آوردند و همان روز عنکبوتی برای ستر
 عورتش نخی تنید تا که از نظر خلایق پنهان شود و یوسف تا
 سه سال جسدش را بردار نگذاشت بعد از آن با شاری -
 و بعد این برید آن قالب منظر امام را با تش عوم محترق کرد
 نید و بدقی حکمی حیاتی زید در حق بقول مورخان صدر وضع سال
 و بعد ازین واقعه بر طلال ولد ارشدش ^{ابا} بجی با سایر اولادش
 و اهل بیت زید بجانب خراسان تشریف بردند و در آن ولایت
 آنحضرت نیز شریقی شهداتی چشمه در کتاب فصد خطاب
 مذکور است که والد زید شهید از ولایتی ^{است} سبند بودند -
 با زوم شعبان سه ست و عشرين و مایه
 بحری مزید بن و کنید بن عبد الملک گفتند ابو العباس
 و لقبش ^{است} مکنفی بالله و طائفه علماء را در آن بزرگوار و الحاد نسبت

کرده اند شغف تمام داشت بتریب دوام و میل خاطر شوش
 متوجه بود بانندام دین اسلام و بر ولید این بزند خروج کرد و
 فماین ایشان مجاریه واقع شده بر ولید این بزند ظفر یافته
 منصور روید و همان روز ولید را در سفر فرستاد از کتیرت مغنیه که
 محبوب ولید بود منقول است که بوقتی عصر بوکید شراب بخوردیم
 چون که دست شدیم بر آه من مجامعت کرد درین اثنا موزن ماها
 بانگ نماز داد ولید مرا گفت بر خیز رخت مردانه بپوش تا که در
 مسجد رفتم ای جماعت را امامت کن گفتیم در حالی مسجحت حکومت
 مسلمانان را امامت کنیم گفت اگر زور بقتل تو رضادیم با بر فوراً
 دستار بر سر لبه و طلیسان بروی کشیدیم و همرون بر آله بر ستم
 عرب آن جماعته را امامت کردم در بیج بنی امیه بیات
 کردم العبد علی الازدری اشرف اندر کاند الوالی در صحن صوم و قارو
 فضل و علم منتسب فرق او را تاج زیننده است و از زین تاج
 تالش پشانیش مانند لوی از زینب مر از زینب چون آید شام را
 مرا بر نکرده بغارت همان که مانند در فی خراز از لیس
 دلایده شود پرده بر و خمران اگر بسبیل بلوی که رو بگردان زور
 در ان زمان که طوع او چو کوه بود دران خراز و بزین باز آره بر کرد
 نیاردا و که رو بر خلاف آن فرمان مطلقاً حیانتش می داشت
 حال و ایام حکومتش یکسال و شش ماه بودند ~~سندین~~

بزرگوار این ولید

و نیز بد این جهت سایر کوران و مجربان معلولان و فقیران نشاء و طفم
مقرر کردند و در ابتدای حکومت فرمان نمودم در عراق و خراسان
در مطرب و مسخون و مختنی بوده شد آنها را در شام بیاورند و مدتی
حیاتش سی و هشت سال و ایام حکومتش یکسال و شش ماه بودند

۷

نیز بد این ولید این عبدالملک کنیش ابوالولید و لقبش
الث کر لائمه الحد چون که نیز بد رسند حکومت نشست در سو
مات سپاهیان را هم که با بر آن ملقب بناقص شد در تواریخ
ایام یافعی رحمه الله علیه منطور است که نیز بد بی قدری بود در کتاب
روضه الصغی منطور است که با بر او دینار جاریه خریده بود و همراه
روغایه محبت داشت روزی در باغ نشسته بودند خوشه
انگور بدست گرفته جاریه دین خود میکشاد و وی دانه در دین
اوی انداخت و جاریه میخورد بعضای اسی دانه انگور در حلق
جاریه بند شد بر چند علاج کردند مگر فایده نداد آخر ملاک شد
تا بیفت روز چند جاریه را در خانه در شسته بود و با وی میامحه
میکرد بر روز ششم او دفن نمود اما در عراق جاریه بارادید که در آن
جود بود بیست و یکم ذوالحجه سه ست و عشرین نایبه چون که
شش ماه با بالنت گذرانید بعینت طاعون متوجه آخرت
گردید و مدتی عمر عزیزش سی و بیفت سال

پانزدهم شوال در سه بیع و عشرین و نایبه برادرش مروان

بن محمد بن مروان کنیش ابوالاسحاق ولقبش المنعز بالله
 که قند و لید این برید برضای او شده بود هشتاد و نوزده نفر مع
 ساخته متوجه دمشق گشت و ابراهیم با صد و نوبت نوزده
 نفر استقبال او نمود در نوزدهم هشتم کرم التمش از دم بیجا
 این آنها را شغال یافت و نسیم نصرت بر شقه علم مروان و وزیر
 و ابراهیم در جنگ کشته گشت و با عالم ^{علاها} بقا نمانست و
 مدتی حاکم سی و شش سال و اتمام حکومتش ^{منزله} سه ماه و نوزده
 روز شنبه این مروان که لقبش القاسم بحق الله
 و ابراهیم را برجه آن لقب او آوردند که اعراب که هر هر صد سال را
 سه الحار گویند و نوزده سال استیلا و معاویه این ابی سفیان
 بر دمشق تا وقتی حکومت مروان صد سال بودند و جدهای نزار صاحب
 مروان سبت و مروان در اوایل ^{منزله} ششده هجری بر سنده حکومت
 نشت مدتی پنج سال و ششماه بچند جهان بانی نمود و بطوری
 ابو مسلم مروزی و انتقال دولت از بنی امیه بآل عباس
 در اتمام دولت او بود و در نوزدهم مهر در سده الهی و ثلاثین
 و یاقیم هجری بر رستی صایح عباس که بفرمان سفاح خلیفه او
 را تعاقب نموده بود بقتل رسید و شعله غضب مالک
 الملک قدر اساس تسلط بی مروان را محرق ساخت
 و نابود گردانید و مدتی عمر غریزش ^{منزله} بقول ارباب مورخان پنجاه

نه سال

نه سال و بقول راویان شصت و نه سال و الفرة مد
الملك المتعال و عليه التكلان فی كل حال

بقول راویان در اول ماه صفر در سده سبع و عشرين
و یایه یومای خلافة در سر شیخ عبداللہ ابن جعفر الطیار رضی
الافاق انقاد و عبداللہ بن کور را در کوفه عبداللہ ابن عمر ابن
عبد العزیز رحمۃ اللہ علیہ مجوس ساخت بود جمعی شیعه
اورا از زندان بیرون آوردند و بر خلافت برداشتند و
بامر مباحثت و متابعت او برداشتند و میان او و عبداللہ
ابن عمر رحمۃ اللہ علیہ والی کوفه مجاہدہ بوقوع انجامید و شکست
بر عبداللہ ابن معاویہ افتاد و بعد از آن شنافت و شیعه زیدیه
با پنجاب ملحق گردیدہ و علوان و جبال ری و فارس
و بعد از آن را مسخر کردند و خلافتی بسیار از بنی اشعم وغرہ
از اضاغر و اعاطم در ظل رایت فتح آیتش مجتمع شدند
و او در فارس رعل اقامت انداخت و معن ابن زائده
کہ از قبل مروان والی عراق بود بمجاہدہ او شنافت بود از
تغارب فریقین سپاہ عبداللہ متفرق شدند و آن
جناب فرزند برقرار اختیار کرد و بامید آنکه **اللهم انزل علی محمد و آل محمد**
مروزی مردم را برضای ال محمد دعوت میکنند بصوب
خراسان شنافت و بعد از وصول بلده فاخره پرست

مالک خزاعی که در آن زمان از قبل ابومسلم و الی آن بلاد بود
 با اشاره فرمود ابومسلم عبداللہ را شهید ساخت با اشاره
 فرموده ابومسلم عبداللہ را شهید ساخت و از عبداللہ پرسیدند
 که سبب چیست که پدر کلا ترا معاویہ نام نهادند و عبداللہ -
 جو رب داد که روزی جد من در مجلس معاویہ ابن سفیان بود
 که فرمود فرزند پدر من باور ساینند و معاویہ بخدمت جدی من
 آمدن کرد که صد مرتبه درم زر من بستان و این همه را بنام
 من موسوم گردان بنابر آن پدر من بمعاویہ مسیح کرد و نزد
 مرویت چون که امام حسن رضا استماع نمود که عبداللہ پر خود
 را معاویہ نام نهاد که فرمود که زر اندک بر شوه گرفته و نای
 زشت حاصل آرد و شهادت آنحضرت در آخر سه
 تسع و عشرين و یائتم بگری بوده و در من آنحضرت در مصحف
 بر آستین رضا اللد عنہ و عن سائر العترۃ النبویہ
 و بقول بعضی مخبران ابومسلم را از آل حمزه بن عمار شمرده اند
 که نسبت حمزه منتهی بکود زر بن کشواد میشود و از غراب القفا
 قات الله کود زر در حروب اختراع پوشیدن جام سیاه
 نموده بود و در وقتی غریبک نمی خندید و ابومسلم نیز در
 عین خروج کسوت سیاه می پوشید و در غیر عمر که کار زر زنی

خندید

خدیو و ابومسلم موسوم بابر ابراهیم و کنی بابو الاسحاق بود که
 در سده مائیه هجری در اصفهان تولد نموده بود و خاص در لوفه نشو
 و نما یافته و در وقتی که نوزده ساله شد بخدمت امام ابراهیم بن
 محمد بن مسلم بن عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہما کہ دعوی خلافت
 می نمود رسید و ابراهیم اثر اقبال در تاجیه احوال او مشاهده
 نموده گشت او ابومسلم و نامش عبد الرحمن فروردی یازدهم
 ماه محرم الحرام سده اربع و عشرين و مائیه هجری ابراهیم او را
 با کثرت تبعه خود بر آرزو فرموده در خراسان فرستاد چون کہ
 ابومسلم در آن مملکت رسید پوشیده چند سال بنیان
 مخالفت عباسیان دعوت نمود و خلق اللہ بنایت دستی
 بیعت بوی دادند یازدهم شعبان در سده ثمان و عشرين
 و مائیه هجری ابراهیم بر مسند امامت بجای اصحاب کہ در خراسان
 بودند نشست و آن امام فرمود کہ من برضای خود اقلیت را
 سپیل استقلال با ابومسلم بخشیدیم باید کہ مجلس سرراز
 حکم و فرمانش نہ بچد حکم او حکم من و فرمان او فرمان منست
 و ابومسلم بحد برص تمام تر بد دعوت دور و نزدیک بپسند اسباب
 خروج و ظهور اشغال نمود اول محرم سده تسع و عشرين و مائیه هجری
 امام ابراهیم برای ابومسلم پیغام فرستاد کہ در خراسان -
 با چهار دعوت زبان کشاده اردان و ابومسلم در معرفی شافعه

۱۳۱۲

اعیان را با طراف بلاد خراسان متفرق کردند تا بقیانرا از
 زمان ابراهیم آگاه ساخت ۲ ماه رمضان سنه ۱۲۹
 هجری خروج نمایند در روضه الصفا مسطور است که در آن اوان
 ابومسلم در میان خود را فرمود تا بیدایات اجتماعی ملتبس
 به لباسهای یلزنک در شته باشند و تا بر زنگی که مناسب
 در شته باشد از اشعار خود سازند و آن جماعه بحکم اخوی تغیر لباس
 کردند و هیچ کدام موافق مزاج ابومسلم ننفتاد چون که
 جامهای سیاه پوشیده و دستارهای سیاه بسته بخدمت او حاضر
 آمدند آنها را دیده از آن زنگ هیتی در دوش افتاده لباس
 سیاه را موقوف ساخت در شبی هست و نیم ماه رمضان
 که موعد خروج بود ابومسلم و سلیمان ابن کثیر با مجموع مسلمانان
 از صنع و کبر لباسهای شبرنگ در بر آورده در حد و دروی
 که عسکر کی ایشان بود آتش فساد بسیار افروختند و در
 آن ایام خلقی شتر از فرق آنان در ظل اعلام ظفر ابومسلم جمع گشته
 چون که بلال شوال بغرضی واقبال بر منبر نه پاره کردن بر آمد و ابو
 ابومسلم و سلیمان ابن کثیر را بغرمود تا که بر خلاف بنی امیه بی
 آذان اقامت نماز عیدین و شراط اقامه قیام و اقدام نمایند
 بعد از آن بر منبر رفته با ستاد و خطبه خوانند و سلیمان ابن کثیر بوجه
 فرموده محمد بن خوده آقا گاه به نصیر ابن سیار که والی خراسان بود از

قدر

قبل بنی امیه نام نوشت و او را به دعوت عباسیان خواندند -
 چون که آن مکتوب بختم نصیر رسید متحیر و سردرگم گشته
 غلام خود زید را با پانزده هزار سوار بخاربه ابومسلم فرستاد ابومسلم
 مالک ابن مشیم خزاعی را بمقابله یزید نامزد کرد و اندک ماره قتال
 متبک آورد و زخمی بر یزید حوذه آورد آسیر کرده نزد ابومسلم
 فرستاد از شنیدن این خبر پشیمانان بنی بجواری ضمیمه نصیر راه
 یافت و در خلال آن احوال شیعه آل عباس از اطراف
 و جوانب خراسان با ابومسلم پیوستند و ابومسلم بجانب
 نصیر سارنجهت نموده آن مرد در آن جزایر خائف و
 ترسان گشته قصد کرد که بگذرند ابومسلم مبادرت نمود
 شرط متابعت بجای آورد و اعلام بر بنابر کثرت تویم بر ختمه در
 ری شناخت و در آن ولایت پناهنده بنابر اطمینان از ابومسلم
 خائف بود او را در محضه بنام بساوه بردند و در ساوه متقاضی
 اجل در رسید و نصیر این سیار بدر ابور انقال نمود و ابومسلم
 بعد از فرزند نصیر این سیار در مروی را بی اقتدر بر آفرشت از
 اصحاب نصیر و امیه بر گرامی یافت بقتل رسانید و تمامی مالک
 خراسان ابومسلم را تسلیم گشت و پایه قدر او ارتفاع یافته از
 فرق فرقه بن در گذشت باز تویم ذوالحجه سه تلاثین و مائتم بحر
 قحطیه ابن شیبث از نزد امام ابومسلم بخراسان رفته علی نزد ابومسلم

برد و ابو مسلم امارتی جیوشش بقطبہ ارزانی در شسته اورا با چون
 بلا اثنا و امر از شجاعت اثنا به لشکر مالک عربی مامور کردند
 قطبہ را بتی جہانگیری برافزاشته بصوب جرجان حرکت نمود و
 حاکم آنخده موسوم به بناتہ با چون نامعدودہ بمقابلہ او اقدام نمود
 بامر اللہ تعالی شکست بر جرجانیان افتاد بناتہ هم قریب بازوہ برز
 نقر شت و قطبہ بجرجان در آئندہ سی ہزار نفر دیگر از خود
 بنیان بقتل رسانید بعد از آن بجانب عراق عجم توجہ کردہ داد و
 ابن یزید کہ در آن آوان والی ارمان بود با سپاہ فرزدان متوجہ
 قطبہ شتہ در نواحی اصفہان خراسانیان و شامیان با ہم رسیدہ
 در میان آنها حرب صعب اتفاق افتاد و در خصوص فرزدان
 قطبہ غنیمت بی نهایت گرفت و چند روز در اصفہان رحل است
 انداخت و بعد از آن در بناوند رفتہ آن عظم را نیز مسخر ساخت
 و بعد از آن روی بعراق عرب آورد اما در احوال ابن یزید بعد از فرز
 چونکہ در خدمت پدر رسید و کیفیت استیلای قطبہ
 مروض آوردند و سپاہ عراق را فرزدان آوردہ از مردان مدو
 طلبید و موضع حلولا را معسکر کردند چون کہ قطبہ در عراق
 را بتی استیلا برافراخت و ہم بر ضمیر یزید ابن جبیر
 راہ یافت بطرف کوفہ شناخت قطبہ اورا تعاقب نمودہ

لوقی نماز شام

بوقتی نماز شب بر نهاره در بایکی فرزت رسید و بعضی لشکریان
 از آب گذشته بهره فوجی بریدند در آن طرف آب میخیز بودند
 آغاز کار زور نمودند و محطبه است خود را در آب رانده بود ناگاه
 مای سوزش در لای دریا فرورفت چنانچه کشتی عمرش در دریا
 فنا در آید چون که سبایمان خراسان ازین حال اطلاع یافتند
 مانند باد بر آب عبور کردند و لشکر نزدیک این جعبه روی بودی
 انزاع آوردند انگاه امراد و لشکریان بر ضد محطبه را تلاش نمودند
 او را نیافتند در این اثنا را آبشش بمه زین و لغام میدادند
 مردمان در استند که محطبه را می کشند آید که عا شد با امر اچار
 با حسن ابن محطبه معیت کرده متوجه کوفه شدند و نزدیک این جعبه
 تاب مقاومت نیآورده مورطه بگریخت و حسن با صهل نزر
 نفر شیخ زن در زوم حم ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰} ^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰} ^{۱۲۱} ^{۱۲۲} ^{۱۲۳} ^{۱۲۴} ^{۱۲۵} ^{۱۲۶} ^{۱۲۷} ^{۱۲۸} ^{۱۲۹} ^{۱۳۰} ^{۱۳۱} ^{۱۳۲} ^{۱۳۳} ^{۱۳۴} ^{۱۳۵} ^{۱۳۶} ^{۱۳۷} ^{۱۳۸} ^{۱۳۹} ^{۱۴۰} ^{۱۴۱} ^{۱۴۲} ^{۱۴۳} ^{۱۴۴} ^{۱۴۵} ^{۱۴۶} ^{۱۴۷} ^{۱۴۸} ^{۱۴۹} ^{۱۵۰} ^{۱۵۱} ^{۱۵۲} ^{۱۵۳} ^{۱۵۴} ^{۱۵۵} ^{۱۵۶} ^{۱۵۷} ^{۱۵۸} ^{۱۵۹} ^{۱۶۰} ^{۱۶۱} ^{۱۶۲} ^{۱۶۳} ^{۱۶۴} ^{۱۶۵} ^{۱۶۶} ^{۱۶۷} ^{۱۶۸} ^{۱۶۹} ^{۱۷۰} ^{۱۷۱} ^{۱۷۲} ^{۱۷۳} ^{۱۷۴} ^{۱۷۵} ^{۱۷۶} ^{۱۷۷} ^{۱۷۸} ^{۱۷۹} ^{۱۸۰} ^{۱۸۱} ^{۱۸۲} ^{۱۸۳} ^{۱۸۴} ^{۱۸۵} ^{۱۸۶} ^{۱۸۷} ^{۱۸۸} ^{۱۸۹} ^{۱۹۰} ^{۱۹۱} ^{۱۹۲} ^{۱۹۳} ^{۱۹۴} ^{۱۹۵} ^{۱۹۶} ^{۱۹۷} ^{۱۹۸} ^{۱۹۹} ^{۲۰۰} ^{۲۰۱} ^{۲۰۲} ^{۲۰۳} ^{۲۰۴} ^{۲۰۵} ^{۲۰۶} ^{۲۰۷} ^{۲۰۸} ^{۲۰۹} ^{۲۱۰} ^{۲۱۱} ^{۲۱۲} ^{۲۱۳} ^{۲۱۴} ^{۲۱۵} ^{۲۱۶} ^{۲۱۷} ^{۲۱۸} ^{۲۱۹} ^{۲۲۰} ^{۲۲۱} ^{۲۲۲} ^{۲۲۳} ^{۲۲۴} ^{۲۲۵} ^{۲۲۶} ^{۲۲۷} ^{۲۲۸} ^{۲۲۹} ^{۲۳۰} ^{۲۳۱} ^{۲۳۲} ^{۲۳۳} ^{۲۳۴} ^{۲۳۵} ^{۲۳۶} ^{۲۳۷} ^{۲۳۸} ^{۲۳۹} ^{۲۴۰} ^{۲۴۱} ^{۲۴۲} ^{۲۴۳} ^{۲۴۴} ^{۲۴۵} ^{۲۴۶} ^{۲۴۷} ^{۲۴۸} ^{۲۴۹} ^{۲۵۰} ^{۲۵۱} ^{۲۵۲} ^{۲۵۳} ^{۲۵۴} ^{۲۵۵} ^{۲۵۶} ^{۲۵۷} ^{۲۵۸} ^{۲۵۹} ^{۲۶۰} ^{۲۶۱} ^{۲۶۲} ^{۲۶۳} ^{۲۶۴} ^{۲۶۵} ^{۲۶۶} ^{۲۶۷} ^{۲۶۸} ^{۲۶۹} ^{۲۷۰} ^{۲۷۱} ^{۲۷۲} ^{۲۷۳} ^{۲۷۴} ^{۲۷۵} ^{۲۷۶} ^{۲۷۷} ^{۲۷۸} ^{۲۷۹} ^{۲۸۰} ^{۲۸۱} ^{۲۸۲} ^{۲۸۳} ^{۲۸۴} ^{۲۸۵} ^{۲۸۶} ^{۲۸۷} ^{۲۸۸} ^{۲۸۹} ^{۲۹۰} ^{۲۹۱} ^{۲۹۲} ^{۲۹۳} ^{۲۹۴} ^{۲۹۵} ^{۲۹۶} ^{۲۹۷} ^{۲۹۸} ^{۲۹۹} ^{۳۰۰} ^{۳۰۱} ^{۳۰۲} ^{۳۰۳} ^{۳۰۴} ^{۳۰۵} ^{۳۰۶} ^{۳۰۷} ^{۳۰۸} ^{۳۰۹} ^{۳۱۰} ^{۳۱۱} ^{۳۱۲} ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰} ^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵} ^{۳۳۶} ^{۳۳۷} ^{۳۳۸} ^{۳۳۹} ^{۳۴۰} ^{۳۴۱} ^{۳۴۲} ^{۳۴۳} ^{۳۴۴} ^{۳۴۵} ^{۳۴۶} ^{۳۴۷} ^{۳۴۸} ^{۳۴۹} ^{۳۵۰} ^{۳۵۱} ^{۳۵۲} ^{۳۵۳} ^{۳۵۴} ^{۳۵۵} ^{۳۵۶} ^{۳۵۷} ^{۳۵۸} ^{۳۵۹} ^{۳۶۰} ^{۳۶۱} ^{۳۶۲} ^{۳۶۳} ^{۳۶۴} ^{۳۶۵} ^{۳۶۶} ^{۳۶۷} ^{۳۶۸} ^{۳۶۹} ^{۳۷۰} ^{۳۷۱} ^{۳۷۲} ^{۳۷۳} ^{۳۷۴} ^{۳۷۵} ^{۳۷۶} ^{۳۷۷} ^{۳۷۸} ^{۳۷۹} ^{۳۸۰} ^{۳۸۱} ^{۳۸۲} ^{۳۸۳} ^{۳۸۴} ^{۳۸۵} ^{۳۸۶} ^{۳۸۷} ^{۳۸۸} ^{۳۸۹} ^{۳۹۰} ^{۳۹۱} ^{۳۹۲} ^{۳۹۳} ^{۳۹۴} ^{۳۹۵} ^{۳۹۶} ^{۳۹۷} ^{۳۹۸} ^{۳۹۹} ^{۴۰۰} ^{۴۰۱} ^{۴۰۲} ^{۴۰۳} ^{۴۰۴} ^{۴۰۵} ^{۴۰۶} ^{۴۰۷} ^{۴۰۸} ^{۴۰۹} ^{۴۱۰} ^{۴۱۱} ^{۴۱۲} ^{۴۱۳} ^{۴۱۴} ^{۴۱۵} ^{۴۱۶} ^{۴۱۷} ^{۴۱۸} ^{۴۱۹} ^{۴۲۰} ^{۴۲۱} ^{۴۲۲} ^{۴۲۳} ^{۴۲۴} ^{۴۲۵} ^{۴۲۶} ^{۴۲۷} ^{۴۲۸} ^{۴۲۹} ^{۴۳۰} ^{۴۳۱} ^{۴۳۲} ^{۴۳۳} ^{۴۳۴} ^{۴۳۵} ^{۴۳۶} ^{۴۳۷} ^{۴۳۸} ^{۴۳۹} ^{۴۴۰} ^{۴۴۱} ^{۴۴۲} ^{۴۴۳} ^{۴۴۴} ^{۴۴۵} ^{۴۴۶} ^{۴۴۷} ^{۴۴۸} ^{۴۴۹} ^{۴۵۰} ^{۴۵۱} ^{۴۵۲} ^{۴۵۳} ^{۴۵۴} ^{۴۵۵} ^{۴۵۶} ^{۴۵۷} ^{۴۵۸} ^{۴۵۹} ^{۴۶۰} ^{۴۶۱} ^{۴۶۲} ^{۴۶۳} ^{۴۶۴} ^{۴۶۵} ^{۴۶۶} ^{۴۶۷} ^{۴۶۸} ^{۴۶۹} ^{۴۷۰} ^{۴۷۱} ^{۴۷۲} ^{۴۷۳} ^{۴۷۴} ^{۴۷۵} ^{۴۷۶} ^{۴۷۷} ^{۴۷۸} ^{۴۷۹} ^{۴۸۰} ^{۴۸۱} ^{۴۸۲} ^{۴۸۳} ^{۴۸۴} ^{۴۸۵} ^{۴۸۶} ^{۴۸۷} ^{۴۸۸} ^{۴۸۹} ^{۴۹۰} ^{۴۹۱} ^{۴۹۲} ^{۴۹۳} ^{۴۹۴} ^{۴۹۵} ^{۴۹۶} ^{۴۹۷} ^{۴۹۸} ^{۴۹۹} ^{۵۰۰} ^{۵۰۱} ^{۵۰۲} ^{۵۰۳} ^{۵۰۴} ^{۵۰۵} ^{۵۰۶} ^{۵۰۷} ^{۵۰۸} ^{۵۰۹} ^{۵۱۰} ^{۵۱۱} ^{۵۱۲} ^{۵۱۳} ^{۵۱۴} ^{۵۱۵} ^{۵۱۶} ^{۵۱۷} ^{۵۱۸} ^{۵۱۹} ^{۵۲۰} ^{۵۲۱} ^{۵۲۲} ^{۵۲۳} ^{۵۲۴} ^{۵۲۵} ^{۵۲۶} ^{۵۲۷} ^{۵۲۸} ^{۵۲۹} ^{۵۳۰} ^{۵۳۱} ^{۵۳۲} ^{۵۳۳} ^{۵۳۴} ^{۵۳۵} ^{۵۳۶} ^{۵۳۷} ^{۵۳۸} ^{۵۳۹} ^{۵۴۰} ^{۵۴۱} ^{۵۴۲} ^{۵۴۳} ^{۵۴۴} ^{۵۴۵} ^{۵۴۶} ^{۵۴۷} ^{۵۴۸} ^{۵۴۹} ^{۵۵۰} ^{۵۵۱} ^{۵۵۲} ^{۵۵۳} ^{۵۵۴} ^{۵۵۵} ^{۵۵۶} ^{۵۵۷} ^{۵۵۸} ^{۵۵۹} ^{۵۶۰} ^{۵۶۱} ^{۵۶۲} ^{۵۶۳} ^{۵۶۴} ^{۵۶۵} ^{۵۶۶} ^{۵۶۷} ^{۵۶۸} ^{۵۶۹} ^{۵۷۰} ^{۵۷۱} ^{۵۷۲} ^{۵۷۳} ^{۵۷۴} ^{۵۷۵} ^{۵۷۶} ^{۵۷۷} ^{۵۷۸} ^{۵۷۹} ^{۵۸۰} ^{۵۸۱} ^{۵۸۲} ^{۵۸۳} ^{۵۸۴} ^{۵۸۵} ^{۵۸۶} ^{۵۸۷} ^{۵۸۸} ^{۵۸۹} ^{۵۹۰} ^{۵۹۱} ^{۵۹۲} ^{۵۹۳} ^{۵۹۴} ^{۵۹۵} ^{۵۹۶} ^{۵۹۷} ^{۵۹۸} ^{۵۹۹} ^{۶۰۰} ^{۶۰۱} ^{۶۰۲} ^{۶۰۳} ^{۶۰۴} ^{۶۰۵} ^{۶۰۶} ^{۶۰۷} ^{۶۰۸} ^{۶۰۹} ^{۶۱۰} ^{۶۱۱} ^{۶۱۲} ^{۶۱۳} ^{۶۱۴} ^{۶۱۵} ^{۶۱۶} ^{۶۱۷} ^{۶۱۸} ^{۶۱۹} ^{۶۲۰} ^{۶۲۱} ^{۶۲۲} ^{۶۲۳} ^{۶۲۴} ^{۶۲۵} ^{۶۲۶} ^{۶۲۷} ^{۶۲۸} ^{۶۲۹} ^{۶۳۰} ^{۶۳۱} ^{۶۳۲} ^{۶۳۳} ^{۶۳۴} ^{۶۳۵} ^{۶۳۶} ^{۶۳۷} ^{۶۳۸} ^{۶۳۹} ^{۶۴۰} ^{۶۴۱} ^{۶۴۲} ^{۶۴۳} ^{۶۴۴} ^{۶۴۵} ^{۶۴۶} ^{۶۴۷} ^{۶۴۸} ^{۶۴۹} ^{۶۵۰} ^{۶۵۱} ^{۶۵۲} ^{۶۵۳} ^{۶۵۴} ^{۶۵۵} ^{۶۵۶} ^{۶۵۷} ^{۶۵۸} ^{۶۵۹} ^{۶۶۰} ^{۶۶۱} ^{۶۶۲} ^{۶۶۳} ^{۶۶۴} ^{۶۶۵} ^{۶۶۶} ^{۶۶۷} ^{۶۶۸} ^{۶۶۹} ^{۶۷۰} ^{۶۷۱} ^{۶۷۲} ^{۶۷۳} ^{۶۷۴} ^{۶۷۵} ^{۶۷۶} ^{۶۷۷} ^{۶۷۸} ^{۶۷۹} ^{۶۸۰} ^{۶۸۱} ^{۶۸۲} ^{۶۸۳} ^{۶۸۴} ^{۶۸۵} ^{۶۸۶} ^{۶۸۷} ^{۶۸۸} ^{۶۸۹} ^{۶۹۰} ^{۶۹۱} ^{۶۹۲} ^{۶۹۳} ^{۶۹۴} ^{۶۹۵} ^{۶۹۶} ^{۶۹۷} ^{۶۹۸} ^{۶۹۹} ^{۷۰۰} ^{۷۰۱} ^{۷۰۲} ^{۷۰۳} ^{۷۰۴} ^{۷۰۵} ^{۷۰۶} ^{۷۰۷} ^{۷۰۸} ^{۷۰۹} ^{۷۱۰} ^{۷۱۱} ^{۷۱۲} ^{۷۱۳} ^{۷۱۴} ^{۷۱۵} ^{۷۱۶} ^{۷۱۷} ^{۷۱۸} ^{۷۱۹} ^{۷۲۰} ^{۷۲۱} ^{۷۲۲} ^{۷۲۳} ^{۷۲۴} ^{۷۲۵} ^{۷۲۶} ^{۷۲۷} ^{۷۲۸} ^{۷۲۹} ^{۷۳۰} ^{۷۳۱} ^{۷۳۲} ^{۷۳۳} ^{۷۳۴} ^{۷۳۵} ^{۷۳۶} ^{۷۳۷} ^{۷۳۸} ^{۷۳۹} ^{۷۴۰} ^{۷۴۱} ^{۷۴۲} ^{۷۴۳} ^{۷۴۴} ^{۷۴۵} ^{۷۴۶} ^{۷۴۷} ^{۷۴۸} ^{۷۴۹} ^{۷۵۰} ^{۷۵۱} ^{۷۵۲} ^{۷۵۳} ^{۷۵۴} ^{۷۵۵} ^{۷۵۶} ^{۷۵۷} ^{۷۵۸} ^{۷۵۹} ^{۷۶۰} ^{۷۶۱} ^{۷۶۲} ^{۷۶۳} ^{۷۶۴} ^{۷۶۵} ^{۷۶۶} ^{۷۶۷} ^{۷۶۸} ^{۷۶۹} ^{۷۷۰} ^{۷۷۱} ^{۷۷۲} ^{۷۷۳} ^{۷۷۴} ^{۷۷۵} ^{۷۷۶} ^{۷۷۷} ^{۷۷۸} ^{۷۷۹} ^{۷۸۰} ^{۷۸۱} ^{۷۸۲} ^{۷۸۳} ^{۷۸۴} ^{۷۸۵} ^{۷۸۶} ^{۷۸۷} ^{۷۸۸} ^{۷۸۹} ^{۷۹۰} ^{۷۹۱} ^{۷۹۲} ^{۷۹۳} ^{۷۹۴} ^{۷۹۵} ^{۷۹۶} ^{۷۹۷} ^{۷۹۸} ^{۷۹۹} ^{۸۰۰} ^{۸۰۱} ^{۸۰۲} ^{۸۰۳} ^{۸۰۴} ^{۸۰۵} ^{۸۰۶} ^{۸۰۷} ^{۸۰۸} ^{۸۰۹} ^{۸۱۰} ^{۸۱۱} ^{۸۱۲} ^{۸۱۳} ^{۸۱۴} ^{۸۱۵} ^{۸۱۶} ^{۸۱۷} ^{۸۱۸} ^{۸۱۹} ^{۸۲۰} ^{۸۲۱} ^{۸۲۲} ^{۸۲۳} ^{۸۲۴} ^{۸۲۵} ^{۸۲۶} ^{۸۲۷} ^{۸۲۸} ^{۸۲۹} ^{۸۳۰} ^{۸۳۱} ^{۸۳۲} ^{۸۳۳} ^{۸۳۴} ^{۸۳۵} ^{۸۳۶} ^{۸۳۷} ^{۸۳۸} ^{۸۳۹} ^{۸۴۰} ^{۸۴۱} ^{۸۴۲} ^{۸۴۳} ^{۸۴۴} ^{۸۴۵} ^{۸۴۶} ^{۸۴۷} ^{۸۴۸} ^{۸۴۹} ^{۸۵۰} ^{۸۵۱} ^{۸۵۲} ^{۸۵۳} ^{۸۵۴} ^{۸۵۵} ^{۸۵۶} ^{۸۵۷} ^{۸۵۸} ^{۸۵۹} ^{۸۶۰} ^{۸۶۱} ^{۸۶۲} ^{۸۶۳} ^{۸۶۴} ^{۸۶۵} ^{۸۶۶} ^{۸۶۷} ^{۸۶۸} ^{۸۶۹} ^{۸۷۰} ^{۸۷۱} ^{۸۷۲} ^{۸۷۳} ^{۸۷۴} ^{۸۷۵} ^{۸۷۶} ^{۸۷۷} ^{۸۷۸} ^{۸۷۹} ^{۸۸۰} ^{۸۸۱} ^{۸۸۲} ^{۸۸۳} ^{۸۸۴} ^{۸۸۵} ^{۸۸۶} ^{۸۸۷} ^{۸۸۸} ^{۸۸۹} ^{۸۹۰} ^{۸۹۱} ^{۸۹۲} ^{۸۹۳} ^{۸۹۴} ^{۸۹۵} ^{۸۹۶} ^{۸۹۷} ^{۸۹۸} ^{۸۹۹} ^{۹۰۰} ^{۹۰۱} ^{۹۰۲} ^{۹۰۳} ^{۹۰۴} ^{۹۰۵} ^{۹۰۶} ^{۹۰۷} ^{۹۰۸} ^{۹۰۹} ^{۹۱۰} ^{۹۱۱} ^{۹۱۲} ^{۹۱۳} ^{۹۱۴} ^{۹۱۵} ^{۹۱۶} ^{۹۱۷} ^{۹۱۸} ^{۹۱۹} ^{۹۲۰} ^{۹۲۱} ^{۹۲۲} ^{۹۲۳} ^{۹۲۴} ^{۹۲۵} ^{۹۲۶} ^{۹۲۷} ^{۹۲۸} ^{۹۲۹} ^{۹۳۰} ^{۹۳۱} ^{۹۳۲} ^{۹۳۳} ^{۹۳۴} ^{۹۳۵} ^{۹۳۶} ^{۹۳۷} ^{۹۳۸} ^{۹۳۹} ^{۹۴۰} ^{۹۴۱} ^{۹۴۲} ^{۹۴۳} ^{۹۴۴} ^{۹۴۵} ^{۹۴۶} ^{۹۴۷} ^{۹۴۸} ^{۹۴۹} ^{۹۵۰} ^{۹۵۱} ^{۹۵۲} ^{۹۵۳} ^{۹۵۴} ^{۹۵۵} ^{۹۵۶} ^{۹۵۷} ^{۹۵۸} ^{۹۵۹} ^{۹۶۰} ^{۹۶۱} ^{۹۶۲} ^{۹۶۳} ^{۹۶۴} ^{۹۶۵} ^{۹۶۶} ^{۹۶۷} ^{۹۶۸} ^{۹۶۹} ^{۹۷۰} ^{۹۷۱} ^{۹۷۲} ^{۹۷۳} ^{۹۷۴} ^{۹۷۵} ^{۹۷۶} ^{۹۷۷} ^{۹۷۸} ^{۹۷۹} ^{۹۸۰} ^{۹۸۱} ^{۹۸۲} ^{۹۸۳} ^{۹۸۴} ^{۹۸۵} ^{۹۸۶} ^{۹۸۷} ^{۹۸۸} ^{۹۸۹} ^{۹۹۰} ^{۹۹۱} ^{۹۹۲} ^{۹۹۳} ^{۹۹۴} ^{۹۹۵} ^{۹۹۶} ^{۹۹۷} ^{۹۹۸} ^{۹۹۹} ^{۱۰۰۰}

و کیفیت شهادتی امام ابراهیم بر او نموده بود چون که نصر این بیار
 از بیع ابو مسلم فرزند نموده در ری رسید و لفظه نیاز متشکل بر
 صورت دولتی ابو مسلم تحریر نموده نزد مروان حمار فرستاد و مروان
 بنو زاز مطالعه کتابی نصیر فارغ نشده بعد مکی را قاصدان ~~بخط~~
 ابو مسلم به ملطونی که بنام امام ابراهیم مصحوب بود او را گرفته
 پیش مروان آوردند و مروان نام ابو مسلم به مشتعل بود
 بر تخریب مالک خراسان بود او را خوانده قاصد را گفت ابو
 مسلم چند مبلغان بتو داده که این کتابی نزد امام ابراهیم می
 رسانی آن شخص در جواب او گفت که نه رو به نخواه مرا میدید
 مروان گفت که من ده حد بتو میدهم اگر این نوشته مرا نزد
 امام ابراهیم برسانی و جواب در رساله ارفه پیش من بیار
 قاصد این قدرتی او را قبول کرده نامه را بخندمت امام ابراهیم رسانید
 و جوابی کتابت ارفه پیش مروان آورد و نگاه کتابی بنام
 ولید ابن عبد الملک ابن مروان نوشت که از قبل او در
 عالم دمشق بود نوشت که امام ابراهیم را که در خیمه ساکن
 است مقید ساخته و او را در بحر آن فرستد و ولید ~~بجواب~~
 اجماع او عمل نموده چون که ابراهیم در مجلس مروان رسید
 در مروان او را به محاطبات عنیف رنجانیده در نزد آن فرستاد

محبوس

محوس گردانید و بعد از منی چند روز آن سینه کسان را ملاک
 گردانید چون که ملاذمان مروان ابوبکر بن عبدالمطلب
 برادر خود عبدالمطلب بن محمد بن علی بن عبدالمطلب بن عباس رضی
 که لقب بسفاح بود و بعد خویش گردانید و عبدالمطلب با اتفاق
 برادر خویش ابوجعفر منصور و واقفی و بعضی دیگر از اعیان عباسیان
 پوشیده و پنهان از خیمه برآمده بطرف کوفه شتافت و وزیر
 آل محمد آن جماعت را در کوشش نشاندند کیفیت آمدن ایشان
 را با برادر خراسان در میان نهاد زیرا که داعیه ابومسلم درشت
 که علی از اولاد امیرالمؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه را بر سر
 خلافت نشاندند به بنای عیسی بن داود در آن وقت که ملوک
 نوشته و بائیس قبول خلافت کرده نزد سبزه گور در حضرت
 سید الابرار صلی الله علیه و سلم و اله الاطهار فرستاد اول امام
 جعفر صادق رضی و دوم عبدالمطلب بن امام حسن بن
 حسن المثنی بن امام حسن بن عیسی بن ابی طالب رضی
 سوم عمر بن امام زین العابدین رضی الله عنه قاصدا گفت
 که نخواست بملازمت امام جعفر صادق مبادرت نماید اگر
 مسؤل مرا قبول فرماید آن دو نامدار را حاکم نماید و الا کتوبی
 دویم را با عبدالمطلب محصلین تسلیم نماید اگر عبدالمطلب نیز این الحاکم
 مرا اجابت نماید بعد از آن نامه را بخیرتم عمر از فریب سانی قاصد

بر آن موجب عمل نمود امام جعفر صادق میگردانست که بحسب
 تقدیر آن مهم تیسیر پذیر نیست نام ابو مسلم را قدر از مطا که گشت
 و عبد اللہ و عمر نیز اندرین باب با حضرت مشوره نمودند بقبول
 آن مسؤل اقبال نه نمودند و بنیای عیسیٰ بذرا امرای خراسان
 با عبد اللہ سفاح معیت کرده سفاح را از گوشه آنزوانه پرو
 آورده برار الاماره بیرون بردند و در روز جمع از جماعت بیخ راه
 دل ۱۳۲ هجری و سفاح بخت تمام در مسجد جامع شاف
 و بر منبر بر آمده بخلاف بنی امیه استاده خطبه خواند و بعد از امامت
 نماز جمع و دیگر آه بر منبر صعود نموده خطبه فصیح و بلیغ آغاز کرد و
 عیش و افسوس عیسیٰ یک درجه از سفاح پایان تراستاده
 بعد از اتمام خطبه لغت ای کردمان نماید اندک بعد از فوت
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مجلس پای برای منبر نهاد
 بحق خلفای راشدین و این امام که بر منبر نشسته است
 و بر نمایان پوشیده نماید که این امر بامتنق شده و از
 میان ما بیرون نرود تا وقتی که حضرت عیسیٰ علیہ السلام از
 آسمان بر زمین فرود آید بعد از آن سفاح از منبر فرود آمده برار
 الاماره رفت و امام ابو جعفر صادق تا نماز دیگر در مسجد قف
 نموده از مردم بنام برادر معیت ستاند بروز دیگر که خسرو خاور

بفضای

بقضای سپه اخص را منصب اعلام ضیا کستر ساخت
 و سفاح موضع حمام العین را منسک گردانیده علمی خویش
 عبد اللہ ابن علی را بحرب مروان حارثا مرز آورد و عبد اللہ
 با شہادہ کفر بناہ متوجہ مروان گشت و او نیز از حران
 در حرکت آیدہ در منزل زراب بر نگارہ ابی تلاحی فریقین دست
 داده بیاد حملہ ابطال رجائ اتش قتال اشتغال یافت
 و مروان خاک ر فرور بر فرور اختیار کرده بہ بسیاری شامیان
 در آن آب غرقی بحر فنا گشتند و مروان حارثا فرور مانند
 سک یا سوخته در اطراف بلاد سرادان شدہ بدری ہر شہر
 کہ میرفت اورا راہ نمیدادند لاجرم وداعی ملک و مال آردہ
 بطرف مصر شافت و عبد اللہ بن علی تعاقب مروان
 می نمود چون کہ بدمشق رسید ولید بن معاویہ بن عبد الملک
 در شہر ~~مصر~~ متخصمین شد و عبد اللہ شرطی حصرہ بجای آورده دمشق
 را رفت و ولید با جمعی از بنی امیہ بقتل رسید و فرمان سفاح
 بوی رسید کہ از برادران خود صالح را بطلب مروان روان
 سازد و صالح بموجب فرمودہ عمل نموده در عقب مروان
 شافت در نوازی مقر نزو مروان رسید و مروان بمقدم محاربہ
 ہش آیدہ در آفتاب جنگ نینزہ بر تہی کاہش عوزوہ
 آردا در فتاد سرش از تن جدا نموده ہش صالح بروند و شخصی

با شماره صحیح آن سر را بچنانند که زبان از دهان مروان -
 بیرون افتاد و در آن آنرا در زبانه صحیح گفت ای یاران
 از عجایب است ز کار عبرت میرید و پروت و مال چند
 روزها اعتماد مکنید و صحیح سر را مروان را پیش سفاح -
 فرستاد و سفاح سر مروان را در مسجد نهاد و مراسم
 سیاسی از او تقاضی به تقدیم رسانید بعد از آن واقعه اعیان
 بنی عباس در بلاد اسلام به تمهید اساس حکومت نمودار غم
 اندام مبانی حیات بنی امیه را پیش نهاد و همت ساخته
 از آنجمله عبداللہ بن علی در دمشق در یک مجلس فرموده
 تا اعضای بقاء و فقر از آن قوم را بفریب خوب در بریم
 شکنند و کلیمها بر سر آن خون رفقان کشته بر بالای
 آنها می نشست و شیدان کشید و ایضا عبداللہ فرموده قور
 تمامی ملوک بنی امیه را سوای قبر عمر بن عبداللہ الفزری رحمة
 اللہ علیہ بشکافند و در بقره سلیمان بن علی بن عبداللہ -
 بن عباس فرمانداری تا عظمای بنی امیه را کردن زره اجساد
 ایشان را در میان راه انداختند تا که کلاب آن دیار
 در آن بلوشت و پوست ایشان ملوث ساختند و بر این
 قیاس نجی بن علی بن عبداللہ بن عباس در موصل مروانیان
 و مجانبان و قباغان ایشان را زندان خاموشان فرستاد و

برس

در کس از منی امیه در امن واقع نشسته شد و مادر او حیات است
 و زرد ایلی ناکامی و اخفا بصر شد و مکر عبدالمجمل بن معاویه بن
 یسار بن عبدالمطلب که بجانب اندلس تریخته سووم محرم
 ۹۳ هجری در بعضی حدود آن ولایات استبداد یافت
 و در یک سصد سال سلطنت در خاندانش ماند و بازوم
 ربع الاول در سده ششادین در ایتمه هجری ابو مسلم
 بجز نژادون حج اسلام و طواف کربن و مقام زرد و مادر اسان
 متوجه مالک عراق عرب شد و نخست بدر خلافت پناه
 شناخت و باضاف الطاف سفاغ اخصاص یافت و در
 ان ایام بر ضد ابو جعفر منصور برادر خود سفاغ را بر قتل ابو مسلم
 تحریص کرد سفاغ سخن او را بسمع رضا جانی نژاد انا بر خلاف
 رای ابو مسلم و ابو جعفر را امر حاج آوردند و با ابو مسلم گفت
 که سابقاً التماس امارت حجاج کرد بعد و الا این منصب را درین
 سال بتو مقوض هم میساختم این سخن برخاطر ابو مسلم که ان
 آنده نژاداران بر زبان آوردند ایشان خود همیشه در جور خانان
 کعبه اند و امسال امارت قافله نرمن تعلق گرفت القصه چون
 که موسی حج نزدیک شد ابو جعفر و ابو مسلم متوجه حرم حرام
 گشته در آن سفر و در قطار شتر مطبخ و حویج خانه ابو
 مسلم را میباش دیدند و او یک منزل بر منصور بقت

ارفه امر فرموده هیچ آفریده از قافله طعام نه بیزد و جمیع
 هم آنان روزی دو نوبت بر سر خوان او آمده طعام می خوردند
 و مردم بر این موجب عمل می نمودند دعوت مستوفی می یافتند
 چون که ابو مسلم در مکه رسید از مناسک حج باز پرداخت
 بعضی از مسافران و جمله مجاوران حرم را لباس کرده آن مقدار
 خرد احسان در آن سفر از ابو مسلم صادر شد که مردم او را امیر
 حقیقی و ابو جعفر را امیر مجازی می گفتند و در وقتی مراجعت
 ابو جعفر را بر ابو مسلم پیشی گرفته پس از آن که به منزل فرست
 عرق رسید شنید که عرق باله بر آورش سفاح از حرکت
 باز استاده و انتقالش بجام عقی دست داده چون که ابو
 جعفر بدین حادثه اطلاع یافت در همان موضع توقف کرد تا که
 ابو مسلم بوی پوست کرد و صورتی واقع را با او در میان نهاد
 گفت که صلاح من آنست که تو بر سبیل تجلیل بر اینباری
 شناسی و در ضبط مملکت و استمالت سپاهی و رعیت سعی
 نمایی ابو مسلم بوجوب فرموده او بر جناح استعجال در حرکت
 آمد و با بازده نزار سوزر جرار با نزار رسید و دید که عقی ابن
 موسی ابن علی بن عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہ مردم را
 بر خلافت خویش دعوت می نماید ابو مسلم خلافتی را از
 عقی عیسی مانع آمده دیگر کسی بحال عیسی ملتفت

شد

نشد منصور نیز متعاقب در شیر نزول نمود و عیسی نهدمت
 او شناخت و در آن اسم اعتدال را بجا آورد ابو جعفر از و عضو فرمود
 چون که عبد الله بن علی بن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما
 از وفات سفاح خبر یافت با جماع خلافتی فرمان داده گفت
 که در آن آوان که سفاح می خورست که از عقب مروان چهار
 شکر فرستد فرمود که بر کس که از اولاد عباس است که امارت
 ساه را اختیار کرده مروان را بکشد آنکس و بعد من شد
 خانه بر بختگان ظاهر است آن مهم را من گفت نمود آنون
 بنابر این مقدم خلافت بمن میرسد نه با ابو جعفر شرفای شام
 و اهالی خراسان که در دمشق بودند بعد از اجتماع این خبر با
 عبد الله معیت کرده بودند ابومسلم بفرموده منصور سپاه
 موخر مصحوب خود در رنده مشوجه دفع عبد الله گشت و بعد
 از قطع منازل در برابر او فرود آمد و زلابی نام جاسوس طلب
 دعوت ابومسلم مروزی که با نواع میل و مار از نهاد خوررج بر آورد
 تا مدتی شش ماه زمان مقابله و مقاتله امتداد یافت است
 پنج ماهی الاخر ^{۱۳۲} بحری تسیم نصرت بر برم ابومسلم
 در زید و سپاه شام منضم گردیدند ابو جعفر بعد از اجتماع
 این خبر ابو الحصیب یافی را حقه ضبط عنایم بمسک ابومسلم

روان ساخت ابو مسلم در غضب آمده گفت بر خون
 چندین بر زر نقر آیدن بودم و واقع که در احوال ایشان خابن
 کشته و بدست استخفاف نام خلیفه را بر زمین انداخت
 و در آن امام حمید ابن قحطبه خلیفه نوشت که آن دیو که در روم
 عمی تو آشیانه ساخته بود اکنون در سرابو مسلم جانی آفته بنا
 بر این جهات رنجش خاطر ابو جعفر از ابو مسلم تقاضا عطف
 پذیرفته قتل او را پیش نهاد و بیست ساخت ابو مسلم بود
 از فارغ البالی هم عبد الله بن علی به بی رخصتی عازم خراسان
 گشته و منصور از استماع این خبر مضطرب و با ابو مسلم نوشت
 که ایالت مصر و شام بتو از زانی در شتم باید که مراجعت نمای
 چونکه این سخن در سمع ابو مسلم جانی نگرفته عثمان بکران تابع بلده
 بار بکشید در حلال آن احوال بود و او که از قبر ابو مسلم در
 خراسان حاکم بود بنا بر تحریک ابو جعفر مکتوبی بمساجد و حجاب اطرا
 عت خلیفه پیش ابو مسلم از خواری آن کتابت چنان
 معلوم بود که اگر بی رخصت منصور بخراسان رود او را چه بقم
 خلاف پیش خواهد آمد لاجرم خیال ملاذمت منصور در خلدش
 افتاد و نخست یکی از معتقدان خود را جهت استخراج بدرار
 الخلافه فرستاد و باندک زمان آن معتقد مشمول عنایت

واحد

احسان ابو جعفر بازشت و بعضی ابو مسلم رسانیدند که من از
 خلیفہ بنو ہاشمی شفقست چہی خیم نکرہم آن گاہ ابو مسلم در رومیہ
 و مدائن کہ در آن زمان مستقر دولت ابو جعفر بود نصبت نمود
 بر خدیویم خود مند اورا از امضای این غنیمت منع کردند بجز رسید
 دل بان غمزه خویش کشد جامی را صید را چون اجل آید سوز صیاد رود
 چون کہ ابو مسلم نزدیک رومیہ رسید و منزل زند معارف
 بنی ہاشم بموجب اشارت منصور شرائط استقبال او کا آورد
 و صاحب الدولہ از نہایتی خشمیت در مجلس خلیفہ در آمد و ابو جعفر
 اورا در نماز خود نشید و بزبان تطف و تعطف احوال پرسید
 اما بعد از سہ روز از وقوع ملاقات چهار مرتبہ را در حجرہ بنیان
 ساختہ با ایشان گفت کہ چون ابو مسلم بخشش من آمد و من دست
 بردست زیم تمام کردن آئدہ ہر آہ تیغ کھک کھک نیز سکر اورا ریزہ ریزہ
 کردند بروز چهارم ابو مسلم بلا وقت خلیفہ مبادرت
 نمود و شاہ منصور جراتش را بر شمردن گرفت و بر خدیو صاحب الاولم
 ہر اسم اعتذر را اشتغال نمود ابو جعفر عذر اورا پذیرفت
 بخدمت ناظرہ عقیقش شیر زہر اشتغال یافت دست
 بردست زو آن ہر چهار مرتبہ کان انکاس قرابو مسلم کردند ابو
 مسلم گفت یا امیر المؤمنین مرا برائی دفع شر دشمنان خود
 نکردار شاہ منصور گفت کہ من دشمنی ز تو قوی ندرم آن گاہ

بر چهارگان بفرستند قبه هم ابو مسلم را با تمام رسانیدند و
 جسدش را در کلبه می مجید و در گوشه خانه گذارند و بر سرش از
 ارکان دولت که مبارکگاه خلافت می آمد شاه منصور کا بعد ابو مسلم
 با نیا نشان میداد و میزدند تا می احرار و اقربا بر او کار بر و غیرها - از
 قتل ابو مسلم فرخ و مسرور شدند زیرا که از جهانبختی و هم بیاستنش -
 شب بفرزعت بر لبتر استراحت نمی نمودند و بروز در زیر جامه
 کفن پوشیده سیر می نمودند و ابو مسلم بصفت فصاحت
 و بلاغت موصوف بود و بلغت فارسی و عربی تکلم می نمود
 در روز فرخ نمیکرد و پیوسته تره بریشانی زده و در روز زیاده
 از یکبار طعاع نخوردی و در حصول کثرت اموال اظهار فرخ - و
 ریشانی نمودی و در ریش آمدن قضایا و صعوب ملول و
 متاسف بودی و هرگز از هم پیرا من ضمیرش نکشنی و باندک
 جرم مخصوصان خود را اهلکشع و با و پیش بنجر تحریک نمیشد
 صورت نیستی و زندان او کد بودی که هیچ مجرم ساعتی از
 خوف او ایمن نشستی لغت ابو مسلم و ما ش صاحب الدوله
 بود و او را مروزی بجهت آن میفستند که خروجش در خواهی مرد
 زی روی نمود و قتل ابو مسلم بر فر صا ر کشتم ها و شعبان ستم
 سبع و ثلاثین و مایه بحری و شست داد و مدتی حکومتش نه سال
 و یازده ماه و مدتی هفتاد سی و هشت سال بودند و بعد از مدتی

متابعین

متابعین کہ حکم او کثرت شدند و بعد و مقنولان معارف ننهند
 بزور نفر رسید و در کتاب مقصد الاقصی مسطور است کہ در روز
 ضرب صفین امیر المؤمنین حضرت علی کرم اللہ وجہہ در شبی
 از شہدای محاربه فرمود کہ ای فرزند آدم ابومسلم خون لانی بگریز
 نیست ولیکن مقصودم حاجت من است کہ از ناحیہ مشرق
 بارایات سیاه بدید آید و حدان محاربه و مضاربه نماید کہ حق
 تعالی حق را با اہل خود باز گرداند خوش وقتی کہ بان طائفہ موافقت
 نموده در اطہار دین حق و اعدای طالبین جد و جد بہ تقدیم رسانند بہ
 تقدیر صحت این فروردی **للکمالیہ علیاست ابومسلم را والد**
اعلم بالصواب کہ در علم اصول نسب تصانیف در رو
 با ترمیم ربع الاولی در سہ ثلاثین مایۃ ہجری ازین جہاں فانی
 بدرود مرویت کہ در وقتی کہ واصل ابن عطا بصحبت
 حضرت حسن بصری رحمہ اللہ علیہ معرفت خوارج گفتند کہ
 مرتکب کفار است و جماعتی بر آن رفتہ اند کہ مؤمن
 با ارتکاب کفار کفر نمی شود و اما فاسق میگرد و واصل
 ابن عطا نکار این پروردگاہ کردہ گفت کہ فاسق این
 است کافر است و نہ مؤمن و حسن او را از مجلس خود
 مردود نمردہ بیرون ساخت و ابن عطا با اتفاق عمر ابن
 عبید اللہ از مصاحبت حسن اعتزال کردند بنا بر این ایشانرا

نہ ای کلمہ کتب و در بارای او در کتاب
 کہ در علم اصول تصانیف در رو
 با ترمیم ربع الاولی در سہ ثلاثین مایۃ ہجری ازین جہاں فانی
 بدرود مرویت کہ در وقتی کہ واصل ابن عطا بصحبت
 حضرت حسن بصری رحمہ اللہ علیہ معرفت خوارج گفتند کہ
 مرتکب کفار است و جماعتی بر آن رفتہ اند کہ مؤمن
 با ارتکاب کفار کفر نمی شود و اما فاسق میگرد و واصل
 ابن عطا نکار این پروردگاہ کردہ گفت کہ فاسق این
 است کافر است و نہ مؤمن و حسن او را از مجلس خود
 مردود نمردہ بیرون ساخت و ابن عطا با اتفاق عمر ابن
 عبید اللہ از مصاحبت حسن اعتزال کردند بنا بر این ایشانرا

اتباعی معتزله می یافتند راویان موتمن سخن شناس
 بی شبهه والیایس میدانند مورخان فضیلت اقتباس اولاد
 حضرت عباس رضی الله عنه سی و هشت نفر بر خلافت نام
 کرده اند و ایام جهان بانی ایشان را با نصد و چهل سال شمرده اند
 که نامش سفاح بن عبد الله و نیشش ابوالعباس چون که بود
 از اسف بفرزبازی از خوشتر بسیار خلافت بوی رسید که بسفاح ملقب گردید و
 یو ابن محمد کامل بن علی بن عبد الله بن عباس رضی الله عنه و
 سفاح صورتی خوب و سیرتی مرغوب داشت و در ایام ابیالت
 انبار را در المملکت ساخت را بی عدالت برافراشت بروز
 جمعه ۱۳ ربيع الاول سه اشنی و ثلاثین و یایته هجری در کوفه بیعت
 او را دست داد ۳۴ ذوالحجه سه ست و ثلاثین و یایته هجری
 وفات یافت و مدتی عمر عزیزش چهل و سه سال و مدتی خلافت
 شش چهار سال و هشت ماه بودند و خالد بن جعفر
 عبده و وزارت او استغال می نمود و وی نیز مانند برادر عبد الله
 نام داشت و منصور لقب اوست و منصور را بسبب
 بیانگی در بخل و امساک و واقعی می یافتند اول محرم الحرام
 در سه بیع و ثلاثین و یایته هجری بر سرند خلافت رونق
 افروز گردید و بنای در را السلام بغداد شریف شانزدهم جمادی
 الاخره ۳۵ هجری بوقوع پیوست و در زمان دولت

ابو منصور

ابو منصور با نزدیم شد ۱۳۸ هجری ابو محمد سلیمان الاسدی المشهور
 با عیش که از خاندان نبی بود بر ریاض عقبی پیوست و اتمش
 زرتابین است و زرتاب محمد بن مشهور تقوی و طهارت - و
 و فضائل و عبادت او در متب و اول و تاریخ مذکور است
 سال ولادت و وفات امام اعظم رضا زین العابدین

معلوم میسرود

سال پستاد ابو حنیفه بزاد در حیان داد علم فقه بزاد
 در صد و نهمین وفات افتاد سال عمرش کشید تا پستاد
 و زرتابین حاد بن ابی حنیفه منقول است که گفت که پدر ابو حنیفه
 ثابت بن روطاه بن ماه بوده زرتاب کابل و ثابت بن روطاه
 متولد شده و روطاه مولی نم آمد بن ثعلبه بوده و بعضی گفته اند
 که اصل امام ابو حنیفه زرتاب است و بعضی گفته اند که اصل وی
 زرتاب است و در جامع الاصول مسطور است که ثابت
 در سن صغیر در بلاد مت امیر المؤمنین حضرت علی کرم
 اللوحه رسیده بود و آنحضرت دعای برکت در حق او در
 حق فریاد او فرمود و در زمان امام چهارم از اصحاب کرام
 و عظام بوده اند انس بن مالک در بصره و عبد الله بن
 ابی اوفی در کوفه و حبل بن سعد ساعدی در مدینه و ابو
 الطغیله حاکم بن دانه در طبرستان امام ابو حنیفه رحمه الله علیه
 را با بیع یک ملاقی شده و از قد علم از ایشان نه نموده و اصحاب

اوفی میلو بند که همراه اصحابه طایفه شده بود و روای از ایشان
 کرده اند اما پیش اهل ناقل ثابت نشده و بقیحت نرسیده
 و اخذ علم از عا و ابن سلیمان کرده بود و انتهی کلام آنکه عا و ازانش
 بن مالک علم تحصیل نموده بود و اول کسی که تدوین علم شریعت
 کرده امام ابو حنیفه بود و سایر آنکه اقتباس علم از او کرده اند و ازین
 جهت است که امام شافعی رحمه الله علیه گفته اند که جمیع علمای اعظم
 عیال ابو حنیفه میباشند و در توریخ خلاصت اوضاعین مسکورا
 که در فقه مالک نیز مسائل وضع نموده و بعد از او ابن مبارک
 رحمه الله علیه گفته اند که امام ابو حنیفه با جمل و پنج سال بید و ضو
 بخو قته نماز آور میگردند و قرآنرا در وقت نماز ختم میگردند
 و در اول محرم در کعبه هجری معین این زائد شیبانی که در
 عدل و شجاعت بسان نو شیردان و مانند راستم در ستان بی بدل
 بود و در جو و سنی مانند حاتم طای ضرب المثل بود در سیستان
 بقریب شیر بی باکان ببری شهادت چشید و با نوزدهم ماه
 جمادی الاخر سه بیع و حسین و یایته هجری در عراقی میمون
 از نوزدهم است الحوا حشمه حیاتی ابو منصور بن خاک مهابت
 اینباشه که در بد و بدنی عمر عزیزش شصت پنج سال و بدنی عدل
 هست و پنج سال که با مور و زرش خالد بر علی قیام می نمود
 و محمد لیدی ابن منصور که بود از وفات ابو منصور

جعفر

حضرت میرزا محمد مهدی که نیش ابوعبدالله مکنی بعد از آن ایالت
را در فرشت و مهدی با بدایتی عقل دور اندیش در زمان خود و جوان
روانی خویش و سگانه را مشمول انعام و احسان فرمود آن مال را میگردانید
و بسبب وقوع عدل و انصاف راحت و سرور موفور القلوب خاص
و عوام طوائف آنها رسانید و در استرضای خواطر اکابر و اصاغر لوازم
را با تمام رسانید و زندانیان و محبوسان را از حبس خانه ازاد کرد و ایند
که طائفه را که جهت مفک و ما و یا سرق اموال بر ایام محبوس بودند و
مهدی خود که مالک آنراست را منصرف کرد و بعد از آن به نیت حج خانه
کعبه و طواف روضه خزان علی الصلوٰه والسلام در حرکت آید امر او تا که
در راه طعم نه سوز و پاره پاره بر زرباده را ازاد و حاصل داده و در زرشتر
بیتش بر طرف غلم و برنج دروغن بار آورد تا که در راه به تشنگان
با دیده ای سرور و دوستی میدادند خوفی که در علم رسیدند چه ممکن طرباب
حرفی کردند که خانه کعبه زرشتر ^{جامعه} ~~مستحق~~ گردان شده عنقریب بافتند از
عبد رسول الله صلی الله علیه و سلم تا المال حکام بنی امیه را رسمی خانی بود
چون حج میکردند جامه پیش قیمتی بر خانه کعبه پوشانیدند مهدی فرمان داد
جامه را فروخته بر مساکینان قسمت کردند و در جوره جامه های
زربفت بر خانه کعبه پوشانیدند و دیور را و بام خانه کعبه را بپشتک و عنبر و
زعفران موطر کردند چون که در دیده منوره رسید خورد و بزرگ
مساکینان آن بلده طیبه را عطایات بخشید و در وقتی مراجعت چون
که در بغداد رسیدند نویسنده کان اخراجات آن سفر که خرج شده بود
حساب کردند چهار هزار و درم و سه صد شغال طلا برآید و در زمان

خلافت مهدی خلافت فرخ و آسوده بودند و صدای عدل و انصاف
 در اطراف مشهور گردید و نام مهدی محمد بود چون که شانزده سال
 و سه ماه حکومت کرد یازدهم شوال در سنه تسع و ستین و مائیه
 هجری مهدی وفات یافت و در قریه ماسکینان وفات یافت چنانچه
 بعد از آن مدفون گشت و کثیران او کلیم پوشیده مادر است حیوت
 کلیم پوش بودند و این است و در زبان او شان بود بیست
 و خردم خاندان است شدید چون خاک هم جهان بر میگردند
 و محمد مهدی و اولاد او در آن روزی که ابو جعفر منصور بنام بود
 بیست و نهم رفته مقرر کرده بود که اول آن روزی بر او رش برتر خلف
 شامیان بودند و خروج این مقنع تحسب در زمان مهدی بود حسین
 بن علی بن حسن علوی در مکه دعوه خلافت کرده بود گشته شد و در آن
 شخصی دعوه پادشاهی کرده بود چنانچه اصفیندان خراسان را در آن
 نام او را ابلک از او یازدهم ماه محرم الحرام در سنه تسع و ستین
 و مائیه هجری مهدی وفات یافت و مدتی حکومتش یازده سال و سه
 ماه و مدتی حیاتش حدود و پنج سال بودند و شیطان الطاق
 لقب محمد بن نعمان است امامی بود که در قلمه طاق طبرستان
 ساکن بود که اهل سنت جماعه او را باین لقب خوانند و او را امامیه او را
 مؤمن الطاق گویند

و ستین و مائیه هجری حضرت ابراهیم اویم از جهان فانی بجایم جاوید
 یازدهم محرم در سنه آشتی

و داع فرمود

الحمد لله

وداع فرمود و رحمه الله عليه بر یاقین رضوان توجه نمود که از این بار
 ملوک بلخ بودند روزی در شکار بطلقت از باغی آواز شنیدند
 ابتدا خلقت انا بیدی امرت و از قریب بوس زین همان لحظه
 آواز بیدش رسید که فایده خلقت و لا بیدی امرت
 بعد از استماع این مقالات اسب بمعه عراق و رخت خود
 فی سبیل الله بخشیده متوجه بادیه رودید بعد از مضمی چند
 روز در مکه معظمه رفته بصحبت سفیان ثوری رحمه الله عليه
 و فضیل بن عیاض رحمه الله عليه فالقن رودید و اخذ علم از
 مشارالیه بمانمود و در مدینه منوره حضرت امام محمد باقر رضا
 را دید و از آنحضرت احادیث شنید و در ملازمست
 حضرت خواجه خضر علیه السلام نیز مشرف رودید که اسمی اعظم
 از آن حضرت آموخت و این کلمات از سخنان حضرت
 ابراهیم رحمه الله عليه است بر که دل درسته موضع حاضر
 نذر و علامته او آنست که درمی توفیق بزوی بسته باشد
 و در وقتی تلاوت فرقان عمید و در نماز و در تکلم و در گفتن
 و باز فرموده است چنانست باید که در پیش دل سالک بر خیزد
 تا که در دولت بروی نشاوه رود یکی اعمه اگر عمالک برود عالم
 با عطای ابدی با و دهند شاو نذر و زبر برای اعمه بوجودی شاو
 گشته باشد و دریم تا که اگر عمالک برود عالم اول بود و زو میرند

بانک نذار و دیان عملین نشود سوم بلکه به مدح و ستایش فریفته
 نشود خلیفه از ابراهیم پرسید که چه پیش درری لغت دنیا را
 برای طالبان دنیا ماندم و در عقبی راجحه طالبان عقبی لاد شستم و
 و اندین جهان نابالار بندر رود کار مشغول میشم و در آنجهان
 لغای غفور الرحیم خون نه ابراهیم فالغن رویدی و مبلغی بجای میشند
 زمره ملوک دنیا تا که مشایده این حال میکردندی که از کار و بار
 ملک خود او شان تنگ می آمدی بار دیگر از وی پرسیدند که
 روز چگونه میگذرانی لغت چون که نعمت پدید آید شکر
 آنرا بجا جری تمام بجارم و چون بلائی ناکهانی روی نماید بر آن واقعه صبر
 میکنم و با استقبالش پیش او روم و چون که مصیبتی از او پیش
 فلک برفتن ظاهر شود بر مرکب رضا و خوف سوارم شوم
 و چون که طاعتی از من صادر شود بر مرکب اخلاص سوارم
 شوم و بطرف صحرانهایت پریشان حال زرشهر بیرون روم
 شیخ یادی موسی بن محمد چون که پدرش
 انتقال نمود وی در جرجان بود چون آگاهی یافت همان زمان
 روانه شده و بعد از شریف خود را رسانید و بعد از وفات مهدی
 را بنی ابالت بر او داشت که نیش ابو محمد بود وی در
 ظلم و سفاک و پیدای حوص تمام داشت که در زمان فرمان
 روی خود باج مجرمی را لحظه زنده نمی گذاشت موزه نشانزدیم

پس الاول

ربيع الاول سنة سبعين ومائة بحری کا دکی موسی وفات
 و مورخہ ہفدم ربيع الاول و سنہ مذکور عارون برادرش بر سر
 خلافت روئی افزوز زوید و ولد مامون پدر آن شب روی
 نمود و مدتی خلافتی عاوی سے سال و چار ماہ و پانزدہ روز
 و مدتی حیاتش سی و پنج سال ہووند کار و نر شہید
 بن محمد ابو جعفر بود مورخہ چارم ماہ محرم سده ثمان و شصتین
 و مائتہ بحری در شہر ری تولد نمود کار و نر شہید در سن پست
 و سہ سالگی بر ستند خلافت موقوف گردید و غرائب الفا
 قات لکہ اول از عم عارون سلیمان ابن منصور و عمی
 پدرش عباس ابن محمد و عمی جدش عبدالصمد ابن علی
 ابن عبداللہ ابن عباس رضی اللہ عنہما بیعت رشید
 و شرائط متابعت او بجا آوردند و وصول نیر دولت و اقبال
 بر ملک بہ اوج کمال و بیبوط لو اکب طالع ایشان بخصیض -
 تکبیت و زانام اقتدر رشید بوقوع پوست و اول سی
 کہ بیعت او کردی ابن خالد برمکی بود کہ از اول ملوک ساسانیان
 بود از آن چہ رتبہ و وزارت بوی عنایت فرمودند - و در
 شبی وفات عاوی مامون در در فانی آندہ بود از آن پیش
 او را لیلۃ الباشمیه بوند و قاعدہ سماع او چنا بود کہ قوال ہرون
 پرودہ بر فرش و عارون اندرون بر راسی مرصع نشسته و چار

جاریه بدیع الجمال که بجلی وزیر در راسته یک طرف قوالم و
 دیگر طرف آن پرکی سنگر مقام نموده پر یک نوبت بنوبت نخل
 می خواندند در مجلس که در آن اول قوالم ساز چنگ و بر تپو
 غزه تیار کرده قافیه شروع میکردند و با خوش آواری می خواندند
 میلی نرفت پرزنت شسته برستور فی جز درون پرده خشن بدید آفتاب
 چون آسمان امید ترسان میروند بکوه نیز بصحرای بوخت روز شتاب
 جاریه این فرد را - خوانند

سرایی نیست که در وی کاوشی و زهوی نخبه آن جماعت کجا
 شدند که بر درخی او شان زردم عناد وزیر جاریه دیگر گفت
 والد نمیدانم تا صبر من اندر بجز او ز عشق فزون اید یا عشق فزون آید
 و در اول دور رشید بمو بسیار آکا بر حجاز که با علوی متفق بودند
 در بغداد شریف آله و از آن زمره امام ابو عبد الله محمد ابن
 امام ادور رئیس الشافعی رحمه الله علیه بود که چند نوبت در حضور
 رشید باو شان مناظره کرده با امر الله بر آنها غالب آله
 که رشید ز کمال محبت او معتقد گشت و او را خلعت
 و انعام بخشید چنانچه چند سال در بغداد شریف در کس می خواند
 که از جمله ملازمان او امام احمد فضل بود رحمه الله علیه پس در مصر رحمه
 بعد از آنجا وفات یافت موزه اجماعی الاول در سینه

ثلث

ثلث و تسعین و مائتہ ہجری ہماروں در بلدہ طوس وفات
 نمود و در کتبندی روضہ مقدسہ علیہ الرحمۃ مدفون گردید و مدتی حکو
 متی او بیست و شش سال و مدتی چہش چہل و پنج سال
 کہ جبہ کفم نیکو ورنہ عجیب باشد در آمدہ دل عاشق در عشق زبون کرد

جاریہ و بیکر این رباعی خواند

گذر بر آن مہی قیسی کہ سامر را دیم کہ از صفار غمی اور رشک برنی با این
 در بدرودہ ما چون نظر برد انداخت بختہ گفت شمارا بگو لجا وطن است
 جو ابد اوم کفتم خدا نگاہ بائی باد من از تمیم و کلین رضیق من از زمین است
 شعر عمری رباعی خواند

دل شکستہ من پر از اندوہ است خیال او برود باز سوی او تازو
 کہ جیدہ کرون آہوالتش کہ عاریت ز شہ مردان و اتم شکار اندرزو -
 قلادہ شبہ اوروی نورانی جو آفتاب کہ از شب حامل سازو
 جاریہ و بیکر این رباعی خواند

نار انکار من بگی رود منزلش کفتم آرام باشند اندر زمانہ کم
 خوررت ز شمار شخصی کہ در خرید مار کہ کہیم بجا جای بہت محترم
 ماشا و میشوم ز فرد قتل موت کہ عامل و سلول شوند زرقنا و نرم
 ہستیم ترک دوست بماند از آن ایشان زیند ویر چرا تا خورد غم
 جاریہ و بیکر این رباعی خواند

دوستی کردم جو خالہ بود اندر دوستی باز کشتم چون باہر کس شدی امضتہ
 حوض ازہ نوبو چون انجور اعام شد نیست نادر کہ شود ویران البش ریختہ

۲۲۵

دیگری خوانند

با درویش نقرین چون نیش تمش از خاستد در شب پروان نان جان
 روز خستد تا خوردش شود شوریده دل بهر نانی بزم امید خاصه و عامه -
 یک درویش تو نگر دل بود مانند شیر گزینش بزمانی بشکند به کامه
 یا بنام نیک میرد همچو شیران محتم یا شود بر برزوی خوشتن خود کامه
 دیگری خوانند

چون هست ترا مکتب در راه سواری مگذارم همراه او و پا تو پیاده
 کرد و به منزل برد آن مکتب رستی ورنه بگرم باشی تو در و بداده
 دیگری خوانند

اخر ندیدی آنکه در آن کشت بی بانه آن صورتی بگویم آمد چون عمر و رشک
 خوردند مال و مانند دریم هیچ حذر فریاد رس که ما مانده ایم بچشم آسیر
 دیگری خوانند

مرا بر زمره خوبان و قوف افتاد ناگاه که بی پرده رخ فریب بخوبی بود چون ماه
 مرا شناخته کردند پس گفتند با یاران مگر خیز خیز آن بودم که دوست در راه
 پس آنکاهی بصد طعنه مرا گفتند بگری که بغیر بدستی بار ما مگر و غدر ناگامی
 دیگری خوانند

با دوستان کم روز روزی شبی کله ایشان همی کشند شگایت ز تو بی
 پدید را بود روزی شبی خبر خفته از آن درازی کی باید آگاهی
 شادان شوند چون شبی بیدار از خود من در غم که باشد از چشم من بی

مورخه پانزدهم ماه محرم الحرام ۸۹ هجری در عهد مازون
 ابو عبد الله امام مالک بن انس صبحی رحمة الله علیه از این برای
 غور بردار سرور انتقال فرمود از آنکه در بزم است و مناقب او همین کا
 ضیت که از اصحاب او امام شافعی است رخا الله عنه که چهار صد
 نفر زرتالین و شش صد نفر از تبع تابعین را دیده بود و اخذ علم
 از ایشان نموده که حضرت امام جعفر بن محمد صادق و هشتم بن عروه
 از نسب و نافع از مولانا عبد الله بن عمر و محمد بن شهاب زری از رضا
 از اجماع بودند و ترمذی در کتاب جامع الیر خود از ابو سهره از
 روایت کرده که بنی اخو زمان صلی الله علیه وسلم فرموده یوشک
 ان یغیب الناس اباط الابل فی طلب العلم فلا یجدون عالما
 اعلم من عالم المدینه معنی نزدیک است که بزنند مردم شیب بغلها
 مرکب را در طلب علم پس نیابند عالم در آن اثر از عالم مدینه
 منوره و علماء ماضی این حدیث را بر امام مالک عمل کرده اند و
 امام مالک ۲۴ ماه صفر ۸۹ هجری و تسعین هجری تولد
 فرمود و سه سال در شکم مادر بود چون که عمر غیر ششین پستاد
 پنج سال رسید ندائی از جی الی ربک شنید در جنت عدن
 فرامید و از مصنفات امام مالک رضا موطا در میان فوق
 برای ایشان تمام در دو مورخه پانزدهم ماه محرم ۸۶ هجری
 معارون عازم حج شد و این و مامون را پیران خود برد و ولا

و ولایات ربع و مسکون را در میان اولاد تقسیم نمود چنانکه
 کرمان و سیستان و قم و کامیجان و اصفهان و فارس و ری - و
 قزوین و تبرستان و خراسان و زرابل و کابل و ماوراءالنهر و
 هندستان تا بحد مشرق به عبداللہ مامون را عطا فرمود و در سلم
 و بصره و کوفه و شامات و سواد عراق و موصل و جزیره و عجز
 و یمن و مصر تا بحد مغرب به محمد امین در زانی نمود و وصیت کرد
 که محمد امین در بغداد شریف اقامت نماید و مامون در مرده مقام
 کند و مجملی احوال آنست که نسب جعفر بر یک عبارت
 از دست بملوک فرس می پیوندد و وی در زمان مروان
 اعتبار و اختیار تمام در شاهی و کبر او خالد در زمان سفاح وزیر
 بود و وی یکسپهر در شاهی می که بجلیه فضل و سخاوت و بذل
 و سخاوت آراسته بود و از رسمات بخل و ظلم پرورسته و بیچاره
 حتی سیمانه قالی چهار کمران آراست فرمود فضل و جعفر و محمد
 و موسی اما فضل از جمیع اخوان در باب اینبار و در پیشتر
 میان می نمود و لیکن نسبت با بنای روزگار لو از م تواضع
 بجای نمی آورد و جعفر با وجود و موجود و سنی بغایت متواضع
 بود و در صنعت کتابت و دانش ید بیضامی نمود و منصب
 وزارت هارون رشید تعلق بوی داشت و زیاده

بر سائر

بر سایر اخوان را ای نبایت و تقرب می افراشت و محمد
 بن یحیی بصفه علوی همت و میل باستیغای سرور و
 لذت معروف و معروف بود و نوشت این یحیی در شجاعت
 و جلالت بی شبیه و بی نظیر بود و در شهر سیه سج
 و ثمانین و یائیه بکلم رشید رشته زحیات انجاعت بریده شد
 در جامع التورخ مسطور است که یکی از اهل قلم گوید که وقتی
 از اجابت عارون رشید روزی به نظر من رسید که در
 ورق او نوشته دیدم که در فلان روز بفرمان امیر المؤمنین
 به سهیل انعام زر مبلغ نذرا و سیم و سوت و فرشت
 و عطریات چندین تسلیم ابوالفضل جعفر بن یحیی کرده شد
 من بعد آن میزان او کرده شده چهار هزار درم برآمدند و
 در ورقی دیگر نوشته دیدم که بیای نطق بوری که جعفر بن یحیی
 را در آن سوخته بود چهار درم و نیم در آنک بود سویم ذوالحجه
 ۱۸۷ هجری مرغی روح مقدس فضیل عیاض از تغلغای
 قفس جسمانی بفضای ریاض روحانی و حدائی رضوانی
 پرواز نمود روی الاصل است و با سورد می بود و سبب توبه
 او آن شده قاطع الطریق بود میان اسورد و سرخس روزی
 از کافعی استماع نموده این آیه تلاوت میفرمود الم یان الذین
 آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله و در دلش تاثیر تمام کرده توبه نمود

و مشوجه حرین شریفین آردید و در مدینه منوره در ملازمت
 امام محمد باقر ره فرسید و در عزم مجاور آردید و از منصور ابن عمر
 استماع حدیث نمود و وی از ثابت و وی از سعید ابن مسیب
 رحمه الله علیه حدیث شنیده بود و امام شافعی از فضل رحمه
 الله علیه روایت نموده که ما زودیم شما را سه شعبه
 و مایه شفیق بلخی ابن ابراهیم بلخ رحمه الله علیه از کلاس حیاة
 مستعار عاری کشته روی بجانب خانه حضرت باری آورد
 و وی شاکر و ظفر است از اصحاب امام ابو حنیفه ره که از قدیم
 الا امام شافعی بلخ است که با ابراهیم ادریس صحبت درشت
 و شفیق گفته که با ابویوسف قاضی در مجلس امام ابو حنیفه ره
 حاضر می بودیم و حدیث می شنیدیم و مدتی میان ما با آن مفارقت
 افتاد چون که در بغداد آمد امام ابویوسف را دیدم که در مجلس
 قضا با مردمان گفتگو کرده بودند میگردند که جمیع مردم آواز شنیده بودند
 چون که نظرش بر من افتاد گفت یا ایها الشیخ چه باعث است که تیر
 لباس کرده گفت آنچه تو طلب کردی یافتی و آنچه من طلب کردم
 آنرا یافتیم لاجرم ما تم روزه و سگور و بود پوشش گشته ام
 و تولد محمد امین ملنی برادر ابو عبد الله بود از زبده بنت جعفر بن
 منصور موزم با زودیم ماه شوال سنه پنجم هجری روی نمود چون پنهان
 از عمر خویش بگذشت بر عمده ولایت مرافرز آردید موزم با زودیم ماه

عادی الام

جمادی الاخر ۹۳۳ هجری خروفاست رشید در بغداد رسید حواص و
 عوام در السلام در تجرید معیت محمد امین برداشتند و او را برسند
 خلافت نشانند که پیشش طرب بلبو و لعب مشغول شد و اصلاً
 پروای ضبط ملک و مال نکر و بنا بر آن که در اندک زمان میان او و مأمون هم
 و مخالفت برایت نمود و زمان چنانچه محمد امین برآمد مورخه ۲۷ ماه
 محرم ۳۳۰ ثمان و تسعین و یائتیه هجری بدست طاهر فوالیمین که از قبل
 مأمون که در محاصره بغداد اشتغال داشت افتاد و زخمی است
 خود را بیاد فنا بوی پراند و مدتی حکومتش چهار سال و ششماه و مدتی
 هفتاد و هشت سال بودند که عالم و فاضل خلفای بنی
 عباس بود چنانکه در فتون علوم حکمت لسانی بود و علم حکمت در
 زمان او بزبان عربی مرقوم نمودند و در عین نزع میکفت یا من حی لایموت
 لادم من یموت و محمد امین کنی همراه ابوالعباس بود مورخه شانزدهم ماه
 محرم ۹۸۸ هجری محمد امین کشته شد و مأمون برسند
 خلافت صعود نمود و وی در وجود و سخی و به نشت علم و فضیلت
 در سایر خلفای بنی عباس ممتاز و مستثنی بود و همیشه با علما و
 شمشدان محبت داشت و مباحثه همراه آنها می نمود و مورخه ۱۵
 ثمان ۳۳۰ و عشرین و یائتیه هجری مأمون وفات یافت
 و جسدش را در طبرستان مدفون کردند و مدتی حکومتش بیست
 یک سال و شش ماه و مدتی عمر عمرش هر دو نه سال بودند
 آورده اند که در آن ایام که ابراهیم عم مأمون مخفی شده

بود و تا آن بر ای پدید آمدن او نه برزق شغال در سب انعام مقرر نمود
 و گفت که عموئی مرا پدید آید که انعام بومی داده شود روزی بر بر سریم از جای
 بجای دیگر رفت چونکه کبر حد رسید از آن سو سواری مقابل او آید که
 پشت خاگر او بود در تردد و گفتار کردن شد رفتارهای او شد بر چند بر سریم
 منت وزاری او کرد اما فایده نکرد چون که نومی دست او را ختن رسید
 بر سریم نامید که در حوالی که با خود داشت او را چها پیداست
 سپاهی ترسیده هم کرد آن سو بر سریم در آب افتاد و بر سریم
 از او بگریه و بغروری نموده کبریل در خانه کسی رسید که بر دروازه
 خانه زنی کشیده بود بومی التماس نمود و گفت که عند الله مرا جای ده آن
 زن اشاره بیلا خانه کرد بر سریم بالا رفتم بخزند و بود ز ساعتی
 مردی بجنج و فریاد بر در خانه رسید زنی گفت خریست گفت
 چه خریست که بغنای رسیده بودم بیاعنه بد قصمتی آن شکار از دستم
 بر رفت و علاوه ازین است راه قضایان در دم و جامها پاره شدند
 و اندام شکسته باین حال ز در زود نما رسید زن گفت که بزنده کی
 خود شکار باید بود در خانه آید همیشه بر زمین افتاد چونکه او در
 خورفت آن زن پیش بر سریم آید گفت آن مرد تو نباشی
 گفت آری منم باز گفت که نقل و شنیدی باید که بسلا منی ز و بر راه
 حفاظت از تو نمیدم بود ز سر سه سال بر سریم پدید شده بود به لباس
 زنان چونکه پیش تا آن آوردند گفت موجب فتنه چه بود

جور او

در جواب او گفت فرو
 تو ز تمام است بزرگتر بسیار
 تو ز گرامی و در عفو ماں نیکو کار
 بعضی علم تو ہم زرگم مزادوری
 در بخش بخشایش و نیکو کاری
 مامون گفت قصور تو بخشیدم
 با و فدا ز عانت چون نیت مسیح عذرم سازم ز فضل و علمت
 خود را پناه گنجم رزومہ مکارم چون جمع کرد پناه و پیرانم سابع اندر
 نهادم و پناہ از حجت کشت ز تو دل خورید خاشع تر است با حق
 رزواہ صدق بروم جرمی کہ گشت بخشیدم بجزم عفو روی بی منی هیچ
 شافع بی عذر مسیح محرم کردی بلطف رحمت بر عذر طفل مرحوم
 بر مادر کہ گشتن همچون گمان شد غم مامون او را از جازہ داد او بر آسیم
 انشا کرد مال بخشیدی و پیش از مال جانم داده منت ایند کہ
 ہم این و ہم آن داده باز گشتم ز تو زنده ہم بجان و ہم بہ مال رزوا
 معنی زنده کی در یک زمانم داده مامون فرمود کہ او را بہ لباس زمان
 معایلی در خانہ بدرزند تا کہ اعانم و احصا عر او را باین احوال نہ پند
 هست و رجب جزای نیکی نیک در دوران زخمی جرمی گشتم است
 بابدان بد نکر دن و پس ز آن - کردن لطف غایت کم است
 موزمہ سازم زوالجم سہ مایتین ہمیری ابو محفوظ

معروف راضی رحمة اللہ علیہ کہ در سلسلہ موالی امام علی ابن
 امام موسیٰ رضا رضی متظلم بود و خطا بر عالیه خلوت را بر منازل
 فائزہ ناسوت اختیار فرمود و ویرا انتساب در علم باطن بدو
 طرفت یکی بدافع طای کہ اورا درین معنی نسبت بحسن
 نصرتی رحمة اللہ علیہ درود و حسن بصری را تا میرالمؤمنین حضرت
 علی کرم اللہ وجہہ میداشت و نسبت دیگر با امام علی ابن امام
 موسیٰ رضا درود و الی انرا لوالد خود امام موسیٰ کاظم و الی انرا
 لوالد خود حضرت امام جعفر صادق درشت و طریقه ایشان مطابقت
 طریقه اہل بیت است و سلسلہ ائمہ اہل بیت مطابقت سلم
 و سب نامیدہ اند بیانا لغزتها و تقاسمتها و عظیم الشانہ با حاجت
 دو عالم معروف و مشہور بود و مرقد منورش در بغداد مشرف بود بر
 براندان جمہات تریاق محرب کفہ اند و روزی با عمر سقلمی گفت
 چونکہ ترا بدرگاہ الہی حاجتی بودہ شد بمن سوننداروہ باش و
 شیخ عقیق الدین محمد کارزونی در موکلفات خود آورده کہ
 عمر سقلمی کفہ کہ معروف راضی رحمة اللہ علیہ را در غورب دیدم کہ در
 تحت عرش معلی حاضر بود و در آن اثنا حضرت حق سبحانہ تعالی
 از ملائم پرسید کہ این کیست و فرشتگان عرض کردند است
 اعلم یا رب گفتند کہ این معروف راضی است است و در رحمت
 من و عقیق بن ابی و معارف آباد شیخ جامی و اوقات خدائی و آن
 منہ بنور سبحانی بیفت و اقمہ دیدن معروف راضی را زیر عرش مع
موجود

شیخ

بشیخ علی موفق منسوب ساخته در سلسله ذہب با نوحہ نظم نمود

شب علی موفق التیمی دین
دید شخصی لطیف پاک پرشت
یکبیک را بچہ می نگرود
سعد را نیز بخلد می سپرد
بعد از آن دید با خدا درانی
می نمودش از طبیعت جنان
بعد از آن با پر زرع و جلال
دید در تیر و سحر چو درانی
روگرد چو کاه و عدت بجای
نہ بند دیده شہود بہم
گفت با خوشین در آن دلش
کافعی گفت ای تہ شہوت
کہ ز امید و ہم فارغ و خرد
آن دو تن را کہ دیدی از اول
بشیر خانی و احمد - خنبل -

بروز جمعہ ۲۷ ماہ رجب ۳۳۰ رابع و ما بین
بحری زبده اصفیا ابن عم نبی شاہ دین شافعی مطلبی رحمتہ
اللہ علیہ در کاشن علوی فرو کس علی شہین ساخت
و منزل بل اجار عند بہم را بمقدم مکرم خود بیار است و ہو

محمد بن ادريس بن عباس بن عثمان بن شافع بن سائب
 بن عبيد بن عبد يزيد بن هاشم بن مطلب بن عبد مناف
 ومطلب عم عبد المطلب وعبد المطلب جد شريف دوستان -
 لوی بن غالب عليه افضل الصلوة من الملك الوهاب بنابر
 ان امام شافعي را ابن عمی نبی گویند و امام شافعی از طرف ابائی
 امیاست و نیز هاشمیت زمره لکم ما در سائب شفا بود
 بنت ارقم بن هاشم بن عبد المطلب بن عبد مناف
 و ماور شفا قلیده بود بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف
 و الفاء ماور عبد یزید که وی نیز شفا نام در ثبت صحیح
 بن عبد مناف بود بنابر این که تقریر امام شافعی ابن عم حضرت
 نبی از فرزندان صلی الله علیه وسلم نیز بوده باشد زیرا که شفا بنت
 هاشم خوارم عبد المطلب و عمه عبد الله و الد حضرت رسالت
 پناه ست و شافع عقیف الدین کارزونی رحمة الله علیه در
 در مؤلف خود آورده و نقل از عبد الله الحافظ الحاکم رحمة الله
 علیه میکنند که ماور امام شافعی رضو فاطمه بنت عبد الله
 المحصین بن امام حسن ~~بن~~ المثنی بن امام حسن الرضا بن
 حضرت علی بن ابی طالب رضو و سائب در روز بدر
 ایمان آورده بود و شافع الامة را دیده بود و ولادت امام
 شافعی رضو در غره ماه شعبان سه غم سین و مایه جوی بود

در اسن

و در سن چهار سالگی در مکه معظمه آمده و تحصیل علم نزد مسلم بن
 خالد الزنجی می نمود و مسلم از تبع تابعین بوده و شاکر و شام
 بن عروه بن زبیر بود و شام حدیث از عمی خود عبداللہ بن زبیر
 و از عبداللہ بن عمر رضی شنیده بود و امام شافعی رضی نوری
 و دیگر علماء چون سفیان بن عتبہ و نزوعی خود علی بن محمد بن
 شافع و ابراہیم بن محمد و قاسم بن عبداللہ بن عمر و
 فضیل بن عیاض و غیرہا در مکه معظمه حدیث می آموزانید و در سن
 سی و سه سالگی چند وقت در ملازمت امام مالک رضی بودند
 و در سن ۱۹۵ خمس و تسعین و یائتہ در بغداد شریف رفته سه
 سال در آنجا اقامت نمود و بعد از آن باز در مکه رفت ^{بماندند}
 و بعد از مدتی چند ماه در مصر شریف برده بودند بقضای الہی مرغی
 در حش از قفس و خود بریاض رضوان پرور نمود و پانزده کتاب
 کتب احادیث و قصہ و غیرہ ذالک ^{بودند} تالیف نموده
 و شیخ محی الدین عربی رحمتہ اللہ علیہ در فتوحات خود نوشته اند
 کہ چهار صد و سی و پنج کتاب تالیف نموده بودند و سی و نیکم امام
 شافعی از او یاد آور بودند شیخ ابواسحاق بن
 ہارون بقول ارباب تواریخ ولادت معتصم - موزعہ
 پانزدهم ماه محرم سنہ ثمانین و یائتہ ہجری اتفاق افتاد و

وی ولد هشتم است از اولاد عباس رضا گویند قوت بازوی
 او بر تبه بود که دو کوس بند را در پرده دست کشید ^{باید} شستی تا قصه
 پوست او کشیدی که بود ز وفات مامون در بغداد پای مبارک
 بر سینه خلافت نهاد و نه قتیهای بزرگ در ایام دولت
 او بوقوع پیوست و یازده نفر شاهزاده گان از ابنهای سوس
 عجم در خدمتش کمر بسته حاضر می بودند و نه سال و نه ماه و یازده
 روز حکومت کرد و چهل ^{بودند} هشت سال در دروغنا زنده گانی
 نمود و در زمان جهان بانی نه قصر بنا نموده و نه شهر و هشت
 دختر داشت و نه هزار دینار زر سرخ و نه هزار درم همه وارثه
 گذاشت و نو هزار اسب و سه هزار فیل و یازده هزار
 مهار شتران و نه هزار غلام و نه هزار چاربه در جهان فانی مانده
 و نه ملوک معتبرین را کشته بود بنا بر این جنات او را خلیفه
 مثنی می گفتند و در زمان معتصم ^{بیار} ثومان بدست شاه
 رومی رفتار شده بودند روزی آن پادشاه گفت که معتصم را
 بگویند که بر اسب ابلق سوار شده بیاید و شما باینرا از ^{باید} خلیفه ^{زمان}
 من خلاص ^{کنان} سازد قاصد این خبر را بسمع معتصم رسانید و آن
 خلیفه سوخت خورد تا که بفریاد آن ^{بگمان} مجوسان نرسیم بیست
 بساط ^{بسی} پر درزم ^{بسی} نگاه در موسم زمستان با شکیباه فراط

بجانب

گمان آردم شناخت و بفضل قادر چون بر قیصر رویه ظفر یافته
 آن مومنان را تخلص نموده در زندان آن ظالم پر عم آرزو نمود و بپند
 راویان احبار گویند و تمام رساله معصم روز جنگ بر سپاهان ابطی
 سوار شده مخاربه کرده بودند و اعداد آن سپاه ظفر و شگاه بقول
 در باب مورخان صد و پنجاه هزار نفر بودند و قاضیان که در زمان
 او بودند احمد بن داود بود و فقی بزرگترین علما اسمعیل المرزی و
 ربیع المرادی و امام احمد رحمه الله علیه نیز در حیات او بودند و
 اول ماه ربیع الاول سنه بیست و هجده و عشرين و مائتین هجری از عالم
 فنا بردار بقا انتقال فرمودند و مدتی حیاتش پنجاه و سه سال بودند
 بر ائمه و ائقی با اعد مدد آن روز که پدرش معصم از عالم
 فنا نقل کرد روی تنظیم امور مملکت آورد و ائقی با اعد
 که نامش هارون بن معصم مروی بغایت صفا و قوت بود و خاندان
 را در میان گویند که با برود و ستان کوشیدند از بالا می گرفت
 و حساب پوست آنها بر آوردی و ائلیف بعدل و داد موصوف
 و لو فوج بود و سخا معروف که در زمان حکومتش طواف
 رعایا ببله عافه بر ایا بغارغ البالی اقامت میکردند و در باب
 زراعت و عمارت و آبادانی شهر و دیار سعی جمیده را
 به تقدیم میسازیدند و ائقی در تحظیم و تکریم سادرت و الا صفات
 مبانی تمام میفرمودند و وی در زمان دولت خود بسیار مال و

و نقود برای حرمین و شرفین فرستاد که اکثر مساکینان آن مهر و
 بلده از سوال بی نیاز گشته بودند مورخه اول ماه ذوالحجه ۲۳۲
 هجری و اثنی عشر عالم وفات یافت و مدتی خلافتش بقول
 مورخان پنجسال و نه ماه و پانزده روز بود و مدتی حبشش بقول

ارباب روایان سی و هشت سال ^{و در سنه مذکور}
 احمد ابن ارباب رحمه الله علیه بکف جنت الفردوس ^{فروش}

که عالم بود در علوم ظاهری و باطنی ثانی نداشت که از شاگردان امام
 احمد خلیل رحمه الله علیه بود و بخاری در کتاب خود مسطور نموده اند که
 در او اهل ایام بسیار مال و نقود داشت ^{آن} هم دولت خود را در

طلب علم و حج و غزاهم فک نمود و فقیر گردید و قبرش در
 قریه آزاران قریه هرات ^{در وقت} و مدتی حبشش شصت سال بود

بسیار عالم اگر کردیدند

چون که و اثنی عشر فوت شد خلافت ^{در} هجری

بر قامت جعفر ابن معتم پوشانیدند و او را متوکل علی الله لقب
 دادند و متوکل با شرف رست و بخل ^{بخل} گو صوفی بود و با سادگت
 صاحب سعادت بسیار و در می و در زید بود و بر کس که برای
 طواف حاکمه و بمشایق ^{بلف} الا نور میرفت همراه او عداوت
 می نمود و بلده در مجلس خود سخنان نزل امین بسیار میکرد و در کس
 در سخن محال بیشتر مبالغه می نمود که در خلافتش مقرب میکرد

مورخه

مورخہ یازدہم ماہ محرم ۱۲۲۲ھ بمطابق ۲۲ مئی ۱۸۰۷ء تک
 حکم داد کہ تمام خلائق را از طرف مرقد قائلن الا نور حیدر کرار
 و اولاد بزرگوارش محالست سیکر و تکریم بود کہ روغنہ امام حسین
 شہید اطوارا بموثر ساخته در آن زمین زراعت نمایند و آب
 بر آن زمین جاری سازند ^{نور بودند} و هر چند فرمان بر آن سرخل اہل عصیان -
 سعی و کوشش نمودند اما آب در موضع قبر مطہر امام ^{امام} علی
 کور و سایر شہداء و عدت و طاہرہ خیر البشر جریان نیافت
 و از این معنی بسبب حرمت خلائق آردید و آن مشہد جنت
 زینت را جاریہ نام بنامند و ابو علی جعفر ابن معتصم علمای فقی
 و محدثان را دوست گماورد شتی بود از چارہ سال و نہ ماہ
 و ما توفہ روز بدست و ضعف حاجب و بوعی شرابی کشته
 شد بسبب ^{بودند} نفع کہ خاقانز ابر کشید قاتل او را بخشیش دادند
 مورخہ یازدہم ربیع الاول ۱۲۲۲ھ بمطابق ۲۲ مئی ۱۸۰۷ء
 احمد خفروہ رحمۃ اللہ علیہ فوت شدہ بود کہ از بزرگان مشائخ
 خراسان بودند کہ حضرت ابراہیم اوہم و حضرت بایزید بسطامی
 رحمۃ اللہ علیہم را دیده بودند روزی ابو حفص رحمۃ اللہ علیہ را پرسیدند
 ند کہ بزرگترین از ہم کیست در جواب آفرمود کہ از احمد خفروہ دیگر
 را بزرگتر ندیدم ^{بودند} و صدق و سخاوت و فردوسی ہمال بودند
 مورخہ یازدہم محرم الحرام ۱۲۲۲ھ بمطابق ۲۲ مئی ۱۸۰۷ء

شیبانی رحمه الله علیه وفات یافت که ولادتش در بغداد و
 شریف موزمه شاهر دوم ماه جمادی الاول سال ۳۴۴ ربيع و شین
 و مائین بحری اتفاق افتاد که از خوارسان اصحاب امام
 شافعی بود و بقول ارباب مورخان دوازده هزار آحاد است
 یاد او بودند و زمره از کاتبان محمد بن مانند محمد بن اسمعیل بخاری
 و امام مسلم بن حجاج نیشابوری از وی روایت نموده اند -
 قال الامام محمد بن ادريس الشافعي خرجت من البغداد و ما
 خلقت بها احدا اقلنى و لا افقد من احد من جنس و عظيم الشان
 و امام احمد در میان بغدادیان بی مثالی بود که بحسب الحزب تخمین
 نه صد هزار نفر از رجال و بیست هزار نفر از زنان شایسته
 هزاره آن امام عالی شان نموده اند ^{موزمه اول ماه محرم}
 ۳۴۴ هجری ابو الفیض ثوبان و دو انون ابن ابراهیم
 مصری در ریاض جنان خرابیدند که شاکر و امام مالک بود
 و بریدند و موطا از امام مالک رحمه الله علیه شنیدند
 بود چون که هزاره ذنون می بردند روی مرغان بر سر هزاره
 وی هر که شاکر شده بودند ضایحه همه خلافت زیر سایه آنها
 میدقتند و مجلس آن مرغان را ندیده بود و پس از وی
 بر سر قبر زنی شاکر و امام شافعی رضو نوشته یافتند که موافق خط
 ادیبان بود که ذوانون جیب ادمین الشوق قبل اصد هرگاه

و بکراناده تر بودی

آن نوشته

و آن نوشته را ترشیدندی باز او را نوشته یافتند و مخیر
 کردند ^{المستقر بالله محمد بن متوکل که بود فور علم و حیا}
 و زنت جو و وسیع موصوفی بود بر خلاف پدر سادرت
 عظام را منظور نظر شاه ^{مورد} نه ساخته در باره ایشان انعامات
 و نوازشها ^{فرمود} چون که چهارم سال خلافت کرد آنگاه
 ترکان او را گرفتار کرده بودند که او را پیش ازین خود را خلع کرد
 پس او را مجبور کردند و طعام و آب از وی باز داشتند
 برقص خناق مورخه اول ربیع الاول ^{سنة ثمان در ربیع} و
 و مابین بگری فوست آورد و مدتی حبس سی و پنج سال بود
 مورخه شانزدهم ذوالحجه ^{اصطلاح} بگری بعد از فوت
 مستقر شدست تعیین برمسند خلافت رونق افروز
 گردید و بعد از منقضی چند ماه بعضی ارتاک بی باک توجه دل را از
 محبت مستعین پاک ^و ساخته چنانچه در ایام مستعنی ما آمد
 احمد بن منعم حسن بن یزید علوی در تبرستان خروج آورد
 و جیل و دیلم بجا شدند و در کاری بنشیند و مستعین ^{از}
 سامره در بغداد لرخته برفت و ترکان معتز را خلافت برداشتند
 و با اتفاق موفق در بغداد نشست ^و مستعین ^و محاصره
 کردند و او خود را از خلافت ^{برای} خلع نمود مورخه شانزدهم ماه
 محرم ^{سنة} بگری حکم معتز مستعین کشته شد و روی

بودند

در بستان خروج آوردند در عهد او ارباب فسق و فساد را
 در دست و در امر معروف و نهی و منکر مبالغه می نمودند و در
 آوانی او و خوف طلا و نقره که در خزانه شاهی بودند همه را
 شکسته بر مساکینان و ضواریان تقسیم کردند و تمام رعایا را
 از زنا و شرارت منع فرمودند روزی طبیب عاقل در مجلس
 محمد آمده گفت ای خلیفه زمان برای تو سه مخالف آورده
 ایم که هیچ پادشاه مثل آنها نذر او اول خصابی که موی سفید را
 سیاه سازد و بر وجهی که دیگر سفید نشوند دویم معجونی که هر چند طعام
 غلط بخوردی معده از آن نشود و آن عذار را زود منظم کند سوم
 که سخن به پشت و کمر را قوی کند و طاقت افزاید هر چند مباشرة
 مایه ضعیف نشوی محمد لحظه تا مل نموده گفت ای حکیم من ترا
 در آثار از این چند گزینم آنچه خصاب میفرماید سر بایه غرور و فریب
 که سیاهی موی ظلمت و سفیدی آنها نورست زنی معروزی
 کسی که بر آن کور شود و نور را در ظلمت پوشد و آنچه معجونی
 که نفی من از آن قنائل نیستم که طعام بسیار خورم و لذت
 آن نبرم و از آن ناخوش شدم دیگر نیست که بر کلمه حقه عوری
 برو و نادیدنی بنمونه با بوسیدن بویید و مباشرت شبه نیست
 از حیوان که زغر و بغایت دور نه خلیفه روی زمین پیش زنی
 در بید و تعلق و چایلو می کند چنانچه مولانا عبدالرحمن عاکر رحمه الله علیه فرمودند

۴ و ندره

مزن لاف خردند شہوت پیری کیسویک شاید و علقہ خون جنبانی
 کہ خون باشد ازین پیش پیش زنگی ہمنشینی نیز از نو و کون جنبانی
 یکسال و چار ماہ حکومت نمود مورخہ ہائے دوم ماہ رجب در
 سنہ ۱۵۶ ست و غسین و مایین ہجری بسعی ترکان بشہید
 آردید و بدرالجنان توجہ فرمود و مدتی حیانتش می و نہ سال بود
 و بعد ازین سال در شبی عید فطر ابو عبد اللہ
 محمد ابن اسمعیل بخاری بچو در رحمت حضرت از درواری
 واصل آردید و ولادتش بروز جمعہ سیزدہم ماہ شوال سنہ
 اربع و تسعین و مایہ رقم نمود و وفاتش در شبی عید
 فطر سنہ ۱۵۶ ست و غسین و مایین ہجری فوت شدہ بودند
 و در قریہ قرنتک کہ بقاصدہ دو فرسخ از مرقند و درت دری
 مدفون آردید و والد بخاری اسمعیل نیز محدث بودند کہ از
 امام مالک و عمار بن زید حدیث شنیدہ بود چون
 کہ اسمعیل فوت شد محمد بن محمد برادر خود احمد و والدہ خود سے
 نفر طرف سے توجہ نمودند و احمد از علم در بخارا شریف را
 مراجعت نمود و بخاری ساکن سے آردید و در شرح سنہ
 مسطور است کہ چشمبای محمد ابن اسمعیل رحمۃ اللہ علیہ
 در صفر سن از جمعہ پنہای عاقل بودند و والدہ او حضرت

ابو اسحاق

بر سر اسم عم را در خورتاب دید که با او گفت یا ایدر اقدر
 الله علی ربتک بصره بکثرة دعائک چون که برخواست
 چشمهای قره العین خود را روشن دید نموی بخاری در مکمل
 در سن ثروه سالکی کتاب قضایا و احکامه و بالعین ^{و غیره} را
 تالیف نمود بعد از آن توریخ صغیر را در بدین منوره تصنیف
 فرموده و زر تصانیف بخاری بعد از جمع آن مشهور است
 کتاب رفع یدین است که در نماز و قرآن در نماز مختلف
 امام و پروالدین تاریخ کبر و تاریخ وسط و کتاب علی کتاب
 القوائد و زوی منقول است که گفته که صد هزار حدیث
 جمع و سه صد هزار غیر جمع یاد گرفته بودم و حدیث جمع خود
 را در شانزده سال تصنیف کردم بشرطی که پیش از آن غسل
 کردم و در وقت نماز نفل نذر کردم و اعدا و احادیث جمع
 بخاری بوقت نذر سه صد و بیستادوشش با سقاط چهار
 هزار حدیث و بخاری بدستی راست کتابت میکرد و بدستی
 چپ نیز خط می نوشت و کتابی جمع بخاری بعد از قرآن
 مجید جمع نسبت و قرار است آن در شانزده تریاق مجرب است
 مورخه ۵۵۵ ذوالحجه ۵۵۵ هجری ابوالحسن
 سرسقطی قدس الله سره العزیز بریاض قدس تو به فرموده بود
 که شاد حضرت معروف کرضی الله عنه و نسبت باورد است

کند خالوی چند بود است ^{بودند} و پیر او چند فرموده که روزی در خانه
 سرسقطی در اندام خود خانه خود نشسته این بیت می خوانند
 لا فی النهار ولا فی اللیل لے فرج فلا ابالی ان اطال ام قصر
 نه شب نمی ام روز از ناله و آه بی خوابی ششمن در روز خوابی کوتاه
 و سرسقطی در وقتی که مختصر بود چند را گفت ایاک و صحبت
 الا شرار و لا یقطع عن الید صحبت الا خیار مدتی حیات سرسقطی
 نو و شش سال بودند که بر ریاض جهان توجه نمود ^{فرموده بودند} و این کلمات
 در سخنان دوست ^{زمانه بهمان} که فرمود هر که خواهد که دین او سلامت
 ماند دل و تن او بر احوال افتد و غم او اندک شود از غلامی
 عزت ^{این نیز} فرموده است بر معصیتی که از شیوه است بوده پسند
 بد مرض آن امید توان درشت ^{و این} زیرا که زلت آدم از شیوه
 بود و بر معصیتی که از کبر بود امید با مرضش آن توان درشت
 زیرا که معصیت ابلیس از کبر بود و فرمود هر که قدر نعمت
 نشناسد آن نعمتش نروال آید از آنجا که قدری او نداشتند
 زنده خرد کرد ^{زنده خرد کرد} ابوالعباس احمد بن متوکل بن معصوم از آن
 بی باک پس از آنکه همدرا دفن مطوره خاک ساختند
 دوست سعت با احمد بن متوکل ^{فرموده بود} و او را المعتمد علی الله
 لقب دادند چون که معتمد بر سندان ^{فلا ف} ایالت مملکت گردیدند

بار دیگر

بار دیگر بعد از شرف را در اختلافه روانند و در سامره بانو
 و جمع کار و بار ملک و مال برای برادر خود بنامده چنانچه در ایام حکومت
 او زور و غلبه نوزی و رعایا پروری و رونق در امور مملکت پیدا
 شد و ترکان بدستور شتر مجال استیلا نیافتند و او خلیفه
 بود و بیست و هشت معروف بودند و در علم موسیقی موقوف
 که اکثر اوقات با اهل خوش روز و با قوال که ساز میزدند محبت
 و دوستی بلکه همواره همست و ترتیب غمور و مسکرات می
 گذاشتی او را از منصب خلافت بجز نام دیگر نمی نمود و که
 همه کلیات و جزویات ^{مملکت} برادرش معاملات تمام انجام
 می نمود مورخه یازدهم ماه رجب ^{۲۶۶} هجری که علت خنق بر
 معتمد استیلا یافت چنانچه در همان ماه با همان مرض بجام عقبی
 شافت و مدتی هفتاد و پنج سال و شش ماه و زمانی خلا
 فتش هشتاد و سه سال بودند مورخه چهارم ماه محرم
^{۲۶۱} هجری بحرس ارف ویم بس طامی بایزید بسطامی قدس
 ادمره انزیز زود در با بادر برادرش شافت که اسمی شریفش
 طیفور ابن عیسی در قدسه قدوة الاصفیا خواهر محمد پارسا
 قدس ادمره الاصفی در کتب تواریخ مسطور است که شیخ
 بایزید بسطامی را انتساب در علم تصوف با امام جعفر صادق

مهارت تمام داشتند
 فرزندان

رضی اللہ عنہما و تبریکت ایشان از رو عانت امام جعفر -
صادق است و بروایتی صحیح ثابت شده که ولادت سلطان
بایزید رحمة اللہ علیہ بعد از وفات امام جعفر ^{یافتہ بودند} و شیخ
نور الدین ابوالفتح نور اللہ مرقدہ با الروح و البرج کہ از اعظم
محدثان و علمای شریعت ^{بودند} و از اکابر مفسران و اجلای
طریقیت و حقیقت ^{اند} در یکی رسالہ خود برای یوسف مسطور ساخته اند
المشهور انه کان سقائی الامام جعفر و لیس منه الخرقہ و عندی
فیہ شیء و ما ماہ فی علم التورخ الا انہ مات فی سنۃ احدى و
تسعين و بائین و مات الصادق سنۃ ثمان و ربعمین مائتہ
و لا خلاف الا حد فی التاريخین یکون بین الوفا تین ^{سواء}
لا یخفی لانه لا بد للمجازم لایسا المستقام من قوۃ کاملۃ فکم کان
عمره و ان اکمل و ذکرنا رجلا عمرا و اکثر من ہذا و لکن ما اطلقنا
على قول احد انہ عمر کذا لک و ایضا ما روی ان الامام دخل
خراسان و لا ان الشیخ دخل بغداد قطعی انہ ما ہو ہول و وقع
لاحد من المورخین اوسہوا من الکتابۃ لعلہ کان سقائ الامام
علی بن امام موسی رضا عین و دخل خراسان و لبس الخرقہ من
یدہ و بین وفاتہما سنۃ ثمان و خمسون سنۃ تاخر بہا عن الامام
ارضا فہی المورخ و ما صح کتابہ لہد التقیف او تنب و کان سقائ

الامام

marfat.com

Marfat.com

ملک سید معصوم شاہ
موضع خود احد خصم

